

تاریخ عثمانی

جلد چہارم

عصر زوال تا اواسط قرن شانزدهم

زین

اور دیگر پروفیسور اسماعیل علی اور لون چارٹیٹی

ترجمہ

دکٹر ایچ ایچ کھنٹ



تاریخ - ۱۰

تاریخ عثمانی

نوشته

اور دینر پروفیسور اسماعیل حقی اوزون چارشیلی

ترجمہ

دکتر ایرج نوبخت



انتشارات کبھار

اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی
تاریخ عثمانی (جلد چهارم)، اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، ترجمه: ایرج نوبخت
تهران: سازمان انتشارات کیهان-۱۳۷۵
ص....



نام کتاب:	تاریخ عثمانی جلد چهارم
مؤلف:	اوردینر پروفیسور اسماعیل حقی اوزون چارشی لی
ترجمه:	دکتر ایرج نوبخت
حروفچینی، صفحه آرایی و نشر:	سازمان انتشارات کیهان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:	مؤسسه کیهان
نوبت چاپ:	اول/۱۳۷۵
تیراژ:	۳۳۰۰ نسخه ۳۴۸ صفحه

حق چاپ برای انتشارات کیهان محفوظ است

تهران - خیابان فردوسی کوچه شهید شاهچراغی - مؤسسه کیهان

□ سازمان انتشارات کیهان تلفن پخش ۳۱۱۰۲۰۱

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل اول
۱	عصر زوال
۷	نبرد بزرگ با اتریش
۱۴	محاصره وینه
۲۵	چگونگی اوضاع پس از شکست
	فصل دوم
۳۱	اتفاق مقدس علیه عثمانیها
۴۲	حوادث جبهه اتریش
۴۹	جبهه ونیز
	فصل سوم
۵۵	چگونگی اوضاع در سالهای ۱۶۸۴-۱۶۸۷
	فصل چهارم
۶۵	تغییرات سلطنت و اوضاع و احوال استانبول
۷۲	جلوس سلیمان دوم و اوضاع استانبول

صفحه	عنوان
	فصل پنجم
۸۹	چگونگی جنگ از سال ۱۶۸۸ تا پایان سال ۱۶۹۱
۱۰۲	وضع تأسف آور پادشاه به هنگام بازگشت از صوفیه
۱۱۷	نبرد سالانکامین
۱۲۱	اوضاع جبهه لهستان از سال ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۱
۱۲۳	جبهه ونیز از سال ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۱
	فصل ششم
۱۳۳	چگونگی اوضاع جنگ در چهار جبهه از سال ۱۶۹۷ تا معاهده قارلوفچه به سال ۱۶۹۹
۱۴۲	جلوس مصطفی سوم و سه جنگ او
۱۵۳	نبرد سنتا
۱۵۹	جبهه لهستان بین سالهای ۱۶۲۹-۱۶۹۹
۱۶۱	جبه ونیز بین سالهای ۱۶۹۲-۱۶۹۹
۱۶۹	جبهه روسیه
	فصل هفتم
۱۷۵	معاهده قارلوفچه
۱۷۹	مذاکره های صلح
	فصل هشتم
۱۸۷	حکومتها و خان نشینهای تابع دولت عثمانی
۲۱۶	اطلاعاتی در مورد خانهای کریمه
۲۲۰	چگونگی دعوت از خانهای کریمه
۲۲۴	اطلاعات دیگر درباره خانهای کریمه
۲۳۶	سلاله خانهای کریمه از اواسط قرن ۱۶ تا اواخر قرن ۱۷

۲۳۷	امارت مکه مکرمه از اواخر قرن شانزدهم تا اواخر قرن هفدهم
۲۴۰	شاهنشین اردل از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هفدهم
۲۶۶	چگونگی وضعیت اردل با پیمان واسوار
۲۷۸	اتحاد علیه عثمانیها و شورش میخال
۲۸۰	برقراری حاکمیت دوباره عثمانیها در اردل
۲۸۵	اوضاع افلاق از سال ۱۶۵۹ تا ۱۶۹۹
۲۸۷	والی نشین بغداد
۳۰۱	دوک نشینهای ناکشا و شیرا
۳۰۵	پرنس نشینهای گرجی
۳۱۰	هاتمان حاکم نشینهای قزاق

فصل نهم

۳۱۹	اروپا از نیمه دوم قرن شانزده و قرن هفدهم
۳۲۱	فعالیت فرقه‌های کاتولیک طی قرن هفدهم در ترکیه
۳۲۴	دولتهای بزرگ اروپا در اواسط قرن شانزده و هفده
۳۲۸	انگلیس
۳۳۲	امپراتوری اتریش (آلمان)
۳۳۳	پادشاهی سوئد
۳۳۵	دولت روسیه تزاری
۳۳۸	دولت پادشاهی لهستان

فصل اول

عصر زوال

مقدمات جنگ اتریش

مسئله کاتولیکها و پروتستانها

مردم مجار که بخشی پروتستان و گروهی کاتولیک بودند، با یکدیگر دشمنی می کردند. اتریش از کاتولیکها حمایت می کرد و همین حمایت، موجب پیروزی آنان بر مخالفین می شد. ساکنان مجارستان میانه و همچنین مجارهای پیرو «زرینی» و «باتیانی» که در تواریخ عثمانی از آنان اکثراً به نامهای «زرین اوغلی» و «باتان اوغلی» یاد شده، پروتستان مذهب بودند، پیروان این دو مذهب، همانگونه که یاد شد همواره با یکدیگر در جدل و ستیز بودند.

این فرماندهان مجارستانی، که پیرو خاندان امپراتوری هابسبورگ بودند و اراضی تحت فرمانروایی شان از راه ارث به آنان رسیده بود، همه ساله به مناسبت فرارسیدن عید سال نو، برای عرض شادباش به امپراتور، تا شهر «وینه» می رفتند. در اثنای یکی از این مراسم - در آغاز سال ۱۰۷۸ هـ - ق/ ۱۶۶۸ م - امپراتور از آنان خواست تا به مذهب کاتولیک درآیند. آنان نیز قول دادند که موافقت پیروانشان را در این باره جلب کنند. اما این سه فرمانده مجاری مذهب خود را تغییر ندادند و بر آن شدند تا به دولت عثمانی که در مورد آزادی وجدان مداخله نمی کرد، متوسل شوند و به قلمرو آن دولت بروند. آنان حل این مشکل را به «زرینی» واگذار کردند. در پی این تصمیم زرینی فرستاده‌ای نزد دولت عثمانی فرستاد. در این ایام وزیر اعظم وقت «کوپرولی زاده» احمد فاضل پاشا سرگرم محاصره قنديه بود، فرستاده مزبور در نیالوقه (بانیه لوقه)، از توابع ایالت بسنه ماند و در

همانجا نیز درگذشت.

شورش توکولی امره

اقدامات زرینی از سوی باتیانی به اطلاع امپراتور رسید و هنگامی که در آغاز سال بعد، زرینی و فرمانروای مجارستان میانه به وینه رفته بودند، به دستور امپراتور کشته شدند و با اعزام فرماندهان اتریشی، سرزمین آنان اشغال گردید.

بعدها در بخش جداگانه‌ای زیر عنوان «مجارستان میانه و توکولی امره» خواهیم دید که «توکولی امره» پسر فرمانروای مجارستان میانه که حاکمیت اتریش را نپذیرفته بود، به مجادله با اتریش برخاست. اما پس از مدتی پایداری چون از مقاومت عاجز آمد، برای آن که به حمایت عثمانیها درآید، در سال ۱۶۷۵م/۱۰۸۶ هـ. ق به طریقی نماینده‌ای به استانبول فرستاد. ولی چون «فاضل احمدپاشا» وزیر اعظم نمی‌خواست پیمانی را که با اتریش بسته بود بشکند، به این پیشنهاد پاسخ منفی داد. در نتیجه «توکولی» و افرادش به صورت گروه‌یابی، در مرزهای مجار و اتریش به فعالیت درآمدند.

«توکولی» تحت‌الحمایه عثمانیها

پس از مرگ «فاضل احمدپاشا»، توکولی باز به طریقی به دولت عثمانی متوسل شد و با ارسال هدیه‌های گرانبها برای «قرامصطفی پاشا» وزیر اعظم، با او تماس گرفت و حمایت دولت عثمانی را خواستار شد. وزیر اعظم که شیفته ثروت و شهرت بود، او را زیر حمایت دولت عثمانی گرفت و برای او فرمانی به همراه پیمان‌نامه‌ای با عنوان سلطان قروچ (کروخبر) و مجارستان میانه فرستاد.

توکولی که از این حمایت دل و جرأت یافته، بر پرچم خود جمله «برای خاطر خدا و وطن» را ثبت کرده بود، به همراه بخشی از نیروهای مرزی عثمانی به خاک امپراتوری اتریش حمله برد. دولت اتریش چندین بار از طریق نخست‌وزیر، با دولت عثمانی شاکیانه تماس گرفت اما وزیر اعظم ضمن این که شکایتها را از پادشاه پنهان می‌داشت، در پاسخ می‌گفت: «ما در کار کسی که قصد بازپس گرفتن مملکتش را دارد، دخالت نمی‌کنیم»

کمک به «توکولی»

«توکولی امره» با پشتگرمی به حمایت‌های دولت عثمانی و ضمن خشنود ساختن وزیر

اعظم با دادن سکه‌های مجاری، پارا فراتر نهاد و در مقابل این هدیه‌ها برای بازپس گرفتن قلعه‌های قشاو، کاسا و هوناد و فولک^۱ که اتریش متصرف شده بود، از دولت عثمانی یاری خواست؛ «قشاو» مرکز مجارستان میانه بود.

«قرامصطفی پاشا» علی‌رغم «پیمان و سوار» که هنوز دو سال از مدت آن باقی مانده بود، در صدد یاری توکولی برآمد و فرستاده او را که به استانبول آمده بود به حضور شاه معرفی کرد و از سلطان برای او وعده کمک گرفت. (۵ رجب ۱۰۹۲ هـ. ق/ ۲۱ تموز ۱۶۸۱ م).

به این ترتیب «قرامصطفی پاشا» در ماجرای اختلاف بین اتریش و مجارهای مجارستان میانه دخالت کرد. در آگوستوس ۱۶۸۰ م (۱۰۹۲ هـ. ق) «توکولی امره» با یک نیروی پانزده هزار نفری به سرداری «حسن پاشا بیگلربیگی» واراد (ارات) و با شرکت بیگلربیگی اغری و طمشوار شاه اردل و شماری از نیروهای افلاق و بغداد وارد عمل شد. تعدادی از قلعه‌ها را که توسط اتریش اشغال شده بود، بازپس گرفتند و به «امره» دادند و نیروها بازگشتند.

امپراتور «لئوپولد» چون از این حادثه آگاه شد، با استفاده از بازگشت نیروهای ترک قلعه‌هایی را که تصرف شده بود، بازپس گرفت و به این سان در حقیقت نخستین درگیری بین اتریش و دولت عثمانی آغاز شد. دولت عثمانی بی‌درنگ وارد عمل شد و برای رهانیدن مردم مجارستان میانه از دست اتریشیها، این بار نیرویی به سرداری ابراهیم پاشا بیگلربیگی «بودین» فراهم کرد. این نیرو در بهار سال ۱۰۹۳ هـ. ق ۱۶۸۲ م دست به حمله زد.

سردار ابراهیم پاشا قلعه هوناد را که توسط راهزنان ساخته شده بود تصرف کرد و ویران ساخت و هنگامی که عازم محاصره «قشاو» مرکز مجارستان میانه بود، توکولی امره نیز با یک نیروی ده هزار نفری به او پیوست. قلعه «قشاو» پس از دو روز محاصره تسلیم شد و این قلعه را با آنچه که در آن موجود بود، به توکولی دادند و او در آنجا به تخت سلطنت مجارستان میانه نشست. پس از آن بیست‌وهشت قلعه و پلانقای دیگر نیز توسط همین نیروها به تصرف درآمد و در اختیار توکولی قرار گرفت. آنگاه قلعه فولک که ابتدا متعلق به

۱. هامر - ترجمه هلرت ج ۱۲، ص ۳۷۸ - می‌نویسد که نخست ولک تصرف شد.

دولت عثمانی بود و بعدها توسط اتریش به تصرف درآمد، پس از یک محاصره شدید پانزده روزه، تسلیم گردید. حصارهای داخلی و خارجی آن تخریب شد و بدون مدافع و محافظ رها شد و اردو بازگشت.

اعزام سفیر از سوی امپراتور

یاری به توکولی و بازپس گرفتن اراضی موروثی مجارستان میانه و تحویل آن به توکولی، امپراتور لئوپولد را دستخوش اضطراب ساخت و در پی آن در سوم شبات ۱۶۸۲ یک فرستاده درجه دو به نام «کنت آلبرت دوکاپرارا» را برای تجدید پیمان صلحی که هنوز مدت آن پایان نپذیرفته بود، به دربار عثمانی فرستاد. از این روی سلطان محمد دستور داد که سفیر مزبور با مقامات دولتی ملاقات کند:

«بسیار خوب، بسیار خوب، با ارکان دولت مذاکره کند» (چهارم جمادی الآخر ۱۰۹۳ هـ. ق / سیزدهم حزیران ۱۶۸۲ م).

تحریکات وزیر اعظم برای آغاز جنگ

وزیر اعظم قرامصطفی پاشا که شیفته شهرت بود، می خواست با آغاز به جنگ اتریش دوران صدارت خود را با پیروزیهای بیش از پیروزیهای دوران فاضل احمدپاشا زینت ببخشد. اما با وقوع جنگ «چهرین» اجرای مقاصد متجاوزانه وزیر اعظم علیه اتریش، به تعویق افتاد.

در سال ۱۶۷۷ م، «نوانتل» سفیر فرانسه به استانبول آمده بود، کوشید تا دولت عثمانی نیز در جنگی که دولت متبوعش با اتریش داشت، شرکت کند. حتی نقشه قلعه های «رآب» و «قوموران» را که یک مهندس ونیزی^۲ به او داده بود، تسلیم وزیر اعظم کرد. قرامصطفی پاشا با حمایت از توکولی در واقع علیه دولت اتریش جبهه گشوده بود و با وانمود ساختن این که قصد دارد شکست «سن گوتر» را تلافی کند، شاه را به جنگ با اتریش تحریک می کرد. او بارها با ذکر این جمله که «هنوز لکه ننگ جنگ سن گوتر پاک

۲. نام این مهندس «بروزی» بود که برای تصرف «قندیه» از سوی عثمانیها بسیار تلاش کرد و بعدها به این دولت پناهنده شد؛ که دولت عثمانی هم مقرری برای او اختصاص داد.

نشده است»، مانع از تجدید پیمان صلح شد. از آن گذشته ینی چریها توسط «تکیرداغلی بکری مصطفی پاشا» فرمانده ینی چریها که وزیر اعظم او را با خود همداستان کرده بود، پیغام فرستادند که: «پادشاه پس ما را برای چه می‌پروراند! از بس یک جا نشستیم فلج شدیم. ما خواهان جنگیم. می‌خواستیم لباسهایی را که در میدان جنگ سن‌گوتر جای گذاشته‌ایم از دشمن پس بگیریم.^۳ اما چون پادشاه نقض پیمان صلح را صلاح نمی‌دانست، از این‌روی این بار وزیر اعظم متوسل به حيله شد. به این معنی که ضمن ارسال نامه به والیها و فرمانداران مرزی، از آنان خواست تا گزارشات و تظلم‌نامه‌های ساختگی از حملات اتریشها به نواحی مرزی، برای پادشاه ارسال دارند. افزون بر آن به منظور تحریک پادشاه که از نقض پیمان صلح خودداری می‌کرد، وعاظ را واداشت که بر فراز منبر در این باره سخن بگویند و حتی «والی افندی» معلم شاه را نیز به این کار وادار کرد. در نتیجه محمد چهارم را که از شروع جنگ خودداری می‌کرد، قانع و با خود همداستان ساخت و به تهیه مقدمات جنگ پرداخت.^۴

ملاقات با سفیر اتریش

وزیر اعظم در حالی که از یکسو مسئله جنگ را مطابق میل و خواسته خود شکل می‌بخشید، از دیگرسوی رئیس‌الکتاب، چاووش باشی و فرمانده ینی چری را مأمور مذاکره با فرستاده اتریش ساخت. اما از آن جایی که قصد باطنی اش جنگ بود، توسط افراد فوق به سفیر پیشنهاد کرد که برای تجدید پیمان صلح دولت اتریش باید «یانیق قلعه» را به دولت عثمانی واگذار کند و در ضمن پرداخت خسارت، هزینه‌های مربوط به

۳. تاریخ سلاحدار، ج ۱، ص ۷۵۷. در تاریخ «رشید» نیز به تلخیص از تاریخ سلاحدار چنین آمده است: «برای اثبات اقدامات مغایر با صلح دولت اتریش فعالیت گسترده و عظیمی آغاز کرد و از وجود پادشاه عالم پناه که نسبت به اتریش دل چرکین شده بود، میل به ثبات صلح و صلاح را زایل کرد و طبع همایونی را بحق و ناحق به جنگ مایل ساخت (ج ۱، ص ۳۸۷).

۴. در اثری به نام «معیارالدول و مصباح‌الملل» (نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال سوم، ص ۹۹۸) در این باره چنین آمده است: «سفیر از اتریش آمد و عرض کرد که طالب صلح‌اند و امان خواستند. اما دماغ رجال و شخصیت‌های بسیار را غرور انباشته بود و توجهی به این خواسته نکردند و ضمن مطرح کردن فتوای شرعی علما که «غلامان خواستار جنگ‌اند»، پیشنهاد صلح را نامشروع و نامعقول تلقی کردند و مقدمات جنگ را تهیه دیدند.»

تهیه مقدمات جنگ با اتریش را نیز بپذیرد. سفیر اتریش که با این مذاکره و ملاقات و چنین پیشنهاد، دریافته بود که موضوع از چه قرار است، پاسخ داد:

«سرورم مرا برای تجدید پیمان آستی فرستاد، اما نگفت که پول و کشور بده! اینک شما دروازه جنگ را بر روی ما گشودید، پس لشکر بفرستید. آیا خداوند با این همه خون بناحقی که ریخته خواهد شد، راضی خواهد بود؟ من با چه رویی نزد سزارم برگردم؟»

سفیر که از سوی وزیراعظم ناامید شده بود، با ارسال نوشته سلاحدار خطاب به شیخ الاسلام علی افندی به این مضمون که: «بر روی کسی که طبق شرع اسلام کرباس بر گردن ببندد و امان بخواهد شمشیر کشیدن روا است و با او جنگیدن جایز است؟» فتوایی از شیخ الاسلام دایر بر نامشروع بودن چنین جنگی گرفت و نشان وزیراعظم داد. اما وزیر اعظم توجهی به آن نکرد و دستور داد سفیر را تحت نظر گرفتند.

پائیز آن سال پادشاه و افراد قاپوقولی به «ادرنه» رفتند و زمستان را در آن جا گذراندند. از این روی سفیر دائمی اتریش به همراه یک سفیر فوق العاده به ادرنه رفتند و با شاه ملاقات کردند؛ اما این ملاقات سودی نداشت (ذی الحجه ۱۰۹۳ هـ. ق/ آرایق ۱۶۸۲ م).

اوضاع اتریش

در قرن هفدهم اتریش به سبب جنگهای سی ساله در شرایطی سخت و دشوار به سر می برد. چون نتوانست از آغاز جنگ جلوگیری کند، برای یاری گرفتن از حکومت‌های دیگر، تلاش آغاز کرد و دست درخواست یاری به سوی اسپانیا، ونیز، لهستان، پاپ، براندبورک و پرنس نشینهای باواریا، ساکسونیا، فرانکونیا و سوآپ دراز کرد. فرانسه ضمن اعلام این که یاری نخواهد کرد، افزود که در برابر اتریش موضع خصمانه نخواهد داشت. سرانجام دولت اتریش با دریافت وعده‌های مساعد و نیز پیشنهادهای متقابل، موفق به دریافت کمک شد. دولت ونیز در کنار پذیرفتن درخواست یاری به اتریش، سخت محتاطانه عمل می کرد و شیوه‌ای در پیش گرفته بود که ورود او به این پیمان اتفاق، کاملاً سرّی و پنهان بماند. پاپ اینوسان یازدهم همراه با کمک مالی، می کوشید تا دولتهای کاتولیک را علیه عثمانیها به حرکت وادارد. به این سان از هرسوی کمکهای مالی و نیروی

داوطلب به اتریش سرازیر می‌شد. اتریش، مؤثرترین پیمان اتفاق را با دولت هم‌مرزش، لهستان، بسته بود.

دولت لهستان که فرمانده نظامی پرتوانی چون «ژان سوبییسکی» پادشاه آن بود، از این که به هنگام جنگ با دولت عثمانی، حکومت اتریش از یاری به او دریغ کرده بود، رنجیده‌خاطر بود؛ اما با انگیزه بهره‌برداریهای سیاسی و نیز تحت‌تأثیر پاپ، در ۳۱ مارت ۱۶۸۳م، بین اتریش و لهستان یک پیمان دفاعی در برابر عثمانیها بسته شد. به موجب این پیمان، دولت لهستان می‌بایست تا پایان کار در کنار دولت اتریش باقی می‌ماند و پادشاه لهستان فرماندهی چهل هزار سرباز لهستانی را که در کنار اتریش می‌جنگند، نیز به عهده می‌گرفت.

در این پیمان آمده بود که اگر ترکها شکست می‌خوردند، زمینهایی را که در پی پیمان «بوجاش» به عثمانیها واگذاشته بودند، پس می‌گرفتند. حتی بغداد و افلاق را نیز از آن خود می‌کردند.

نبرد بزرگ با اتریش

به سوی جنگ

فرستاده ویژه اتریش در ادرنه، برای آخرین بار از سوی وزیر بکری مصطفی پاشا -فرمانده ینی‌چریها- پذیرفته شد. در این ملاقات، مصطفی پاشا به سفیر گفت که: «جنگ با شما تحقق پذیرفته است. اگر یانیق قلعه را تسلیم کنید، پیمان آشتی تجدید خواهد شد» و فرستاده اتریش پاسخ داد: «قلعه را با سخنی که این جا گفته می‌شود نتوان گرفت، با شمشیرش باید گرفت»^۵.

پس از این پاسخ، در ۲۲ محرم ۱۰۹۴ هـ.ق برابر با اوجاق ۱۶۸۳م، پرچمهای شاهی به حرکت درآمد و فرمانهایی نیز دایر بر گردآمدن کسانی که عازم جنگ بودند در

* - Sobiesky.

۵. سخنان فرستاده بنا به دستوراتی که گرفته بود، جسورانه بود.

خضر الیاس بلگراد، صادر شد و تصمیم بر آن شد که شاه در بلگراد بماند و وزیر اعظم با سرداری سپاه پیش برود. در روزهای پایانی شبات ۱۶۸۳ م، نیروها از ادرنه به حرکت درآمدند و سوم مائیس (۶ جمادی الاول ۱۰۹۴ ه.ق) وارد ادرنه شدند. همانگونه که در گفتار اوضاع اتریش اشاره شد، در این روزها، یعنی ۳۱ مارت بود که پیمان اتریش-لهستان بسته شد.

شمار افراد نیروهای عثمانی

لشکر عثمانی در این جنگ از نظر شمار افراد، بیشترین تعداد را دارا بود. پیاده نظام قاپوقولی (ینی چری، جبه چی و توپچی) شصت هزارتن، سواره نظام قاپوقولی پانزده هزارتن، تعداد افراد خان قریم (کریمه) پنجاه هزار، نیروهای تیمار و زعامت چهل هزار، شماره غلامان مصری و شامی به ترتیب سه هزاروپانصدتن، شماره نیروهای شاه اردل و والیان افلاق و بغداد هریک ده هزارتن و در مجموع سی هزارتن و تعداد افراد شاه مجارستان میانه به بیست هزارتن می رسید. بجز آن اگر نیروهای هشت وزیر (پاشای سه طوغه) و بیست و سه بیگلربیگی (پاشای دو طوغه) و یازده سنجاق بیک یا استاندار (پاشای یک طوغه) را که به اردو پیوسته بودند، بر آن شمار بیفزاییم، تعداد نیروهای عثمانی افزون بر سیصد و پنجاه هزار تن می شد که با احتساب نیروی یکصد و پنجاه هزار نفری ذخیره پشت جبهه، شمار افراد عثمانی افزون از پانصد هزارتن می شد. در بین این افراد شش هزارتن افراد و خدمه وزیر اعظم بودند و هریک از وزرا نیز سه هزار خدمه به همراه داشتند.^۶ به نوشته تاریخ «سلاحدار» پنجاه هزار ارابه در اردوی عثمانی بود.^۷

۶. در نشریه شماره ۱۶۰۸ (برگ ۴۵ پ) که در سال ۱۹۴۱ میلادی توسط انجمن تاریخ ترک منتشر شده است، جواد او ستون به نقل از «جنگ وینه»، تعداد افراد قاپوقولی را نادرست ثبت کرده است. هم چنین از افراد «پاشا»های ایالتی، تنها افراد و خدمه ذکر شده است و از افراد «تیمار» و «زعامت»، نامی نرفته است. شمار افراد خان کریمه هم نادرست ثبت گردیده است. هامر می نویسد که قرامصطفی پاشا در نوزدهم رجب ۱۰۹۴/۱۵ تموز ۱۶۸۳ میلادی، با دویست هزارتن وینه را محاصره کرد (ج ۱۲، ص ۴۰۲). روشن است که افراد والی بودین و خان کریمه که در آب مستقر بودند به حساب نیامده است.

۷. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۵.

وزیر اعظم به سرداری سپاه برگزیده می‌شود.

پادشاه «سنجاق شریف» (درفش شاهی) را به وزیر اعظم داد و او را با سمت سرداری، مأمور فتح قلعه رآب کرد. قرامصطفی پاشا پس از گذر از تنگه زمین (۱۵ مائیس ۱۶۸۳ م) به حرکت ادامه داد و وزیر قراابراهیم پاشا را که از دست پروردگانش بود، به جانشینی خود برگزید. پیش از حرکت از بلغراد، مأموری برای فراخواندن توکولی امره شاه مجارستان میانه، برای شرکت در جنگ فرستاده شد. هنگامی که اردوی عثمانی در دشت اسک بود، توکولی امره فرارسید و با مراسم و تشریفات از سوی سردار اکرم (وزیر اعظم) از او استقبال شد (۱۰ حزیران ۱۶۸۳). در همین روزها بود که خبر شکست فرمانده نیروهای دشمن که به سوی اویوار رو نهاده بودند، و نیز عقب‌نشینی آنها رسید.

نقشه سردار اکرم

قرامصطفی مردی بود شیفته آوازه و نام و ننگ و آزمند لجوج. رئیس‌الکتاب مصطفی افندی با آگاهی از این ویژگی و ضعف شخصیتی و روانی وزیر اعظم، آتش آزمندی او را دامن می‌زد و به سوی ماجرا سوقش می‌داد. وی ضمن بحث از انبوهی و تعداد فراوان نیروهای عثمانی و در میان نهادن این نکته که تاکنون در هیچ جنگی این همه نیرو در یکجا گرد نیامده بوده است، و سردار اکرم که بر هر کاری توانا است، نیازی ندارد که با توصیه و نظر دیگران در کارها عمل کند و خردمندانه نیست که با این نیروی بزرگ آهنگ قلعه بی‌اهمیتی چون یانیق قلعه را بکند و بهتر آن که به محاصره وینه برخیزد و با بحث از شهرت و ثروتی که با فتح وینه نصیبش خواهد شد، آتش حرص از او را دامن می‌زد.

رئیس‌الکتاب از همان روزهای آغازین حرکت اردو این اندیشه را به وزیر اعظم تلقین می‌کرد و وزیر اعظم نیز که آن را موافق با اندیشه خود می‌یافت، از محاصره یانیق قلعه منصرف شد. پیش از آن که سردار وارد استونی بلغراد بشود، والی افلاق و مراد گیرای خان کریمه به اردو پیوستند.

مذاکره درباره مقصد حرکت.

نقشه وزیر اعظم به جای گشودن یانیق قلعه که پادشاه وی را مأمور آن کرده بود، فتح وینه بود. حال آن که بدون تصرف استرگون و یانیق قلعه (رآب) و پاکسازی آن دو از

نیروهای مجار، محاصره وینه کاری بسیار دشوار و پرخطر بود. افزون بر آن، محاصره زیچ (وینه) تمام اروپا را برعلیه عثمانی برمی‌انگیخت. در طول مذاکره ارکان دولت و فرماندهان ینی‌چری که از کینه‌جویی و خشم وزیر اعظم می‌هراسیدند، مخالفتی از خود نشان ندادند و در نتیجه تصمیم عزیمت به سوی وینه گرفته شد. اوزون ابراهیم پاشا بیگلربیگی بودین، در این گفت‌وگو حضور نداشت.

قبلا وزیر اعظم با شماری از فرماندهان اردو در مورد حرکت به سوی وینه هماهنگی کرده بود. پس از این مذاکره یک جلسه بزرگ جنگی تشکیل شد. وزرای ایالتی، خان کریمه و شماری از سرداران مرزی، در این نشست حضور داشتند. تنها والی بودین در این جلسه نبود. در این نشست، ابتدا وزیر اعظم سخن آغاز کرد:

«هرچند که مقصدمان قلعه‌های یانیق قلعه و قوماران است که با عنایت خداوند فتحشان مقدور است. لکن فتح قلعه، کشورگشایی محسوب نمی‌شود. مرادمان ان شاء الله وینه است. نظر شما در این باره چیست؟»

وزیر اعظم پس از این گفتار به چپ و راست نگریست؛ همگان خاموش بودند. از این‌روی وزیر اعظم با نقشه قبلی رو به سوی ساری حسین پاشا والی شام کرد و گفت:

«مگر بر دهانت قفل زده‌ای، چرا سخن نمی‌گویی؟»

حسین پاشا بی‌درنگ پاسخ داد: «فرمان از شما است و اطاعت از ما». این پیشنهاد را همه حاضران بجز خان کریمه، پذیرفتند و مجلس ختم شد.

نظر خان کریمه

«مراد گیرای» خان کریمه که مرد کارآزموده‌ای بود، پذیرفتن شتابزده نظریه یک فرد را درباره کاری این چنین خطیر، روا ندانست و درحالی که سخنگوی کسانی شده بود که از بیم خشم وزیر اعظم جرأت اظهار عقیده نداشتند، نادرست بودن تصمیم گرفته شده را بیان داشت و پس از بیان این نکته که بهتر است امسال قلعه‌های یانیق و قوماران را بگشایند و ضمن آقن‌هایی زمستان را در مرز سپری کنند و در آغاز سال به محاصره وینه برخیزند، افزود که خصم، امپراتور نام‌آوری است که شاهان دیگر به یاری او برخوانند خاست.

وزیر اعظم از این گفتار که خلاف رأی او بود، سخت برآشفت؛ اما دم برنیاورد و از

همان لحظه کینه‌ خان کریمه را به دل گرفت.

ملاقات سردار با والی بودین^۸

قرامصطفی پاشا پس از شنیدن نظریهٔ مخالف خان کریمه، با وزیر اوزون ابراهیم پاشا - که از مرزداران کارآموده و وزیر اندیشمند بود - ملاقات کرد و از او پرسید:

« پاشا بابا! عازم بچ هستیم. رأی تو چیست؟ »

ابراهیم پاشا به او توصیه کرد که پس از تصرف اراضی خاندانهای وابسته به امپراتور، چون خاندانهای زرینی و تبانی و نداسدی که سپاه انبوه دارند و نیز پس از گشودن قلعه‌های یانیق و قوماران آهنگ ضبط وینه را بکند. افزون بر آن تعجب خود را از قصد تصرف ابتدا به ساکن وینه ابراز داشت.

وزیر اعظم پس از شنیدن این نظریه، اظهار داشت که: عملی کردن تصمیم اخیر، یعنی حرکت به سوی وینه و توفیق در آن در آغاز کار بدون وارد شدن تلفات و ضایعات به لشکر و مهمات آسان‌تر خواهد بود. و افزود که تا وینه گشوده نشود، تصرف سراسر خاک اتریش بی‌حاصل خواهد بود؛ اما تصرف بچ (قلعه وینه) به اطاعت همه امرا و اروپائیان خواهد انجامید.

اوزون ابراهیم پاشا، در پاسخ گفت:

«- این خصم را با دشمنان دیگر قیاس نفرمایید. اگر در تنگنا بیفتد و یاری بخواهد، از هر گوشه و کنار فرنگستان با پول و عسکر به کمکش خواهند شتافت. نظر عاجزانه‌ام این است که امسال یانیق قلعه و قوماران گشوده شود و پس از سروسامان بخشیدن به اوضاع در مرز قشلاق کنیم و همزمان به داخل خاک اتریش آقن‌هایی صورت بگیرد و سال بعد قلعه وینه به محاصره درآید.»

۸. مورخ رشید می‌نویسد که این مذاکره و ملاقات در پایین دستهای یانیق قلعه در چادر مخصوص وزیر اعظم و با حضور فرماندهان صورت گرفته بود. در این نشست ابراهیم پاشا ضمن نقل حکایتی بیان داشته بود که بی‌تصرف یانیق قلعه محاصره وینه خطا است. اما دربارهٔ اعتراض خان کریمه، سخنی به میان نیاورده است. همچنین می‌نویسد که وزیر اعظم در پاسخ حسین پاشا والی شام که گفته بود بهتر است وزیر اعظم از نظر صائب پاشا بابا پیروی کند به کنایه از ترسو بودن ابراهیم پاشا گفته بود که ما پاشا بابا را همراه خود به جنگ نمی‌بریم، بلکه ایشان اینجا می‌مانند و از نظر افراد و مهمات به ما کمک می‌رسانند (ج ۱، ص ۴۰۰).

و باز افزود که بدون تصرف یانیق قلعه حرکت به سوی وینه خطایی بزرگ است و در تصرف قلعه‌های سر راه پای فشرده.
وزیر اعظم که از شنیدن رأی خلاف نظر خود به خشم آمده بود، رو به والی شام کرد و گفت:

«تو عقل خود را از دست داده‌ای. راست گفته‌اند که وقتی سن و سال کسی از هشتاد گذشت، مغز او کار نمی‌کند. آقن جی‌ها در حالی که در هر طرف دست به حمله می‌زنند و وحشت می‌آفرینند ما نیز قلعه وینه را فتح می‌کنیم. تو وظیفه‌ای را که بر عهده‌ات محول شده است بجای بیاور. فتح یانیق قلعه و قوماران حلوائی نیست که کام ما را شیرین سازد. با تصرف آن دو قلعه ناگزیر خواهیم بود که سرباز و خدمه در آنها مستقر کنیم و تیمار و زعامت اختصاص دهیم که سودی به حال خزانه نخواهد داشت. اما اگر قلعه وینه تصرف شود، تمام قلاع، بدون مقاومت تسلیم خواهند شد. ما پولی را که باید از خزانه صرف تصرف این دو قلعه کنیم، صرف گشودن «بیچ» خواهیم کرد.»

و دیگر سخنی نگفت و از این که ابراهیم پاشا مانع از حرکت او به سوی وینه شده بود، کینه وی را در دل گرفت و خصم او شد. وی تهدید کرد که اگر کسی از این پس بخواهد مانع محاصره وینه شود، دستور کشتنش را صادر خواهد کرد و به این سان قطعی بودن تصمیم خود را آشکار ساخت.

حرکت به سوی وینه (وین)

لشکر عثمانی از استونی بلغراد حرکت کرد و در اول تموز (۶رجب) از کنار یانیق قلعه گذشت و به کناره رود رآب^۹ رسید. نیروی دوازده هزار نفری خصم کوشید تا مانع گذر لشکریان عثمانی از آب بشود؛ اما نتوانست و سربازان عثمانی و تاتار که به سرعت به آن سوی آب رسیده بودند، شکست سختی بر نیروی دشمن وارد آوردند. همه سربازان عثمانی از پلهایی که در ده نقطه رودخانه بسته شده بود، بدون تصرف یانیق قلعه

۹. «رآب» یا «یانیق قلعه» در ساحل چپ رود «رآب» از شعبه‌های رود «طونه» نزدیک به این رود واقع شده بود. وزیر اعظم پس از استونی بلغراد به این نقطه آمده بود.

گذشتند و به سوی وینه پیش رفتند. اوزون ابراهیم پاشا والی بودین با بیست هزارتن برای محافظت از پلها و نیز پشتیبانی از سربازانی که از روی پل می گذشتند، در آنجا مستقر شد. قرامحمدپاشا فرمانده طلایه اردو و بیگلربیگی دیار بکر، مأمور تصرف قلعه اووار یا التنبورگ شد که نزدیک طونه و بر سر راه قرار داشت و نیز ابازه کور حسین پاشا بیگلربیگی آغری، مأمور تصرف قلعه پوژون یا پوژین^{۱۰} (پرسبورگ) گردید که در شرق وینه و بر کناره رود طونه بود. قرامحمدپاشا در مأموریت خود توفیق یافت؛ اما کور حسین پاشا کاری از پیش نبرد. در پی این عملیات دژ بسیار مستحکم هامبورگ، واقع در جنوب شرقی وینه از سوی قرامحمد پاشاودلی بکر پاشا گشوده شد. و به این سان پس از گذر از برابر یانیق قلعه، دژها و پلانقاهای بسیار در چپ و راست مسیر گشوده شد^{۱۱} و سرانجام در ۱۹ رجب ۱۰۹۴ ه.ق/ چهارشنبه ۱۴ تموز ۱۶۸۳ م به نزدیک وینه رسیدند.

امپراتور لئوپولد پس از آن که آغاز جنگ را گزیرناپذیر دیده بود، فرماندهی سپاهش را به دامادش شارل دولورن داده بود، اما هرگز پیش بینی نمی کرد که ترکها به وینه روی بیاورند بلکه انتظار عملیات در مجارستان را داشت.

پادشاه مایل به محاصره وینه نبود

وزیراعظم پس از حرکت از یانیق قلعه در یک گزارش کوتاه جریان عملیات و نیز حرکت به سوی وینه را به آگاهی شاه رسانیده بود. اسماعیل آغا که حامل گزارش بود، به بلگراد رفت و با راهنمایی قرا ابراهیم پاشا جانشین صدارت، به حضور شاه بار یافت و عریضه را تقدیم کرد. وی پس از آن که گزارش شفاهی را به پایان برد، محمد چهارم شگفت زده از جسارت وزیراعظم که علی رغم دستور او به محاصره وینه دست یازیده بود، گفت:

«ما قصد یانیق و قوماران را داشتیم، سخن از قلعه بیچ در میان نبود.»

۱۰. در تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۹ چنین آمده است: «قلعه پوژین را گشود و تاج سزار اتریش را که در آنجا نگهداری می شد بر سر نهاد...»

۱۱. استحکامات بسیار بزرگ را قلعه، اندکی کوچکتر از آن را حصار و از آن کوچکتر پلانقا و کوچکتر از پلانقا را پارکان و کوچکترین را بیچ می گفتند. بیچ استحکاماتی بود که با تیرهای چوبی و گِل می ساختند و امروز به آن سنگر می گویند.

«پاشا چگونه بی ادبی کرد و به این سودا افتاد و گفت: خیر باشد و حق تعالی کارها را آسان سازد. اما اگر قبلا به من می گفت، من رضا به این کار نمی دادم.»^{۱۲}
شاه با این کلمات به این اقدام اعتراض کرد؛ اما به ناگزیر به آنچه که پیش آمده بود، گردن نهاد.

هیجان محاصره وینه

عزیمت اردوی عثمانی به قصد وینه، بویژه در آلمان، هیجان بسیار برانگیخت. حصارهای شهر تقویت شد اما خود امپراتور یک نیروی بیست الی بیست و پنج نفره در وینه مستقر کرده، خود به همراه جمع انبوهی از پایتخت گریخته و در قصبه «لنز» واقع در مسافت شصت ساعت از وینه پناه گرفته بود. فرماندهی مدافعان شهر به عهده فن استرانبرگ بود. در حالی که از یک سوی لهستان و باواریا با امپراتور متفق شده بودند، از سوی دیگر پاپ اینوسان یازدهم می کوشید تا لوئی چهارده پادشاه فرانسه را وارد اتحاد سازد و همچنین از مسیحیان طلب یاری می کرد. اما پادشاه فرانسه مایل نبود وارد این ماجرا شود. زیرا در جریان جنگ اتریش و محاصره قنديه، فرانسه با یاری به اتریش و ونیز منافع بسیاری را در شرق از دست داده بود و می دانست که اگر این بار نیز به یاری برخیزد زیان بسیار خواهد دید.

محاصره وینه

چگونگی نخستین محاصره

شهر وینه در آغاز کوچک بود و بعدها گسترش یافت و با حصارها محاط بود، در سمت راست نهر طونه در حاشیه کانالی که از این رود منشعب می شد، واقع شده بود. فاصله بین رود طونه و کانال دشتی بود به مسافت چهار ساعت راه^{۱۳}. همانگونه که پیش

۱۲. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۹.

۱۳. وینه آن زمان که درست در وسط وینه امروزه قرار داشت و به آن انیرشتاد می گویند، در کناره سمت راست کانال قرار داشت و اطرافش با قلعه احاطه شده بود (دومین محاصره وینه، ضمیمه نشریه شماره ۸۹ ارتش، ۱۹۳۳ چاپخانه ارتش).

از این گفتیم، اردوی عثمانی در چهاردهم تموز ۱۶۸۳ میلادی به وینه رسیده بود. عثمانیها طبق مرسوم، نخست درخواست تسلیم دژ را کردند که با رد شدن این درخواست، جنگ آغاز شد. عثمانیها خطایی را که در گذشته به هنگام نخستین محاصره وینه مرتکب شده بودند، این بار نیز تکرار کردند. یعنی به همراه خود توپخانه سنگینی نیاورده بودند. زیرا در آغاز حرکت، مقصد وینه نبود. موجودی توپخانه عثمانیها به هنگام محاصره وینه عبارت از نوزده ازاده کولون برنا که گلوله‌هایی از سه تا نه اوکه شلیک^{۱۴} می‌کرد، تعدادی خمپاره و حدود یکصد و بیست قبضه «ضربزن شاهی» بود. در صورتی که دشمن سی ازاده توپ با گلوله‌های چهار اوکه‌ای، یکصد و سی قبضه بال‌یمز و تعدادی هم کولون برنا^{۱۵} داشت که این وضع به دراز کشیدن مدت محاصره می‌انجامید. علی‌رغم به تصرف درآمدن پل‌انقاهای اطراف وینه، قلعه همچنان پایداری می‌کرد. وینه که یک سمت آن کانال بود، از سمت غرب توسط نیروهای سردار اکرم که در قلب سپاه جای داشت، محاصره شده بود. نیروهای عثمانی، جزیره‌ای را که بین طونه و کانال قرار داشت اندکی پس از محاصره وینه، باشنا از طونه به تصرف خود درآورده بودند و محاصره تنها در مورد قلعه اعمال می‌شد.

مذاکره شاه اردل با وزیر اعظم

در حین محاصره، یعنی یکشنبه ۲۸ شعبان (اگوستوس ۱۶۸۳ م) آپافی میخال شاه اردل به اردو آمد و از سوی اسکارلت‌زاده الکساندر مترجم دیوان همایون و والیان افلاق و بغداد، چاووش باشی و چاووش‌های دیوان همایون و سایر شخصیتها استقبال شد. وزیر اعظم او را به حضور پذیرفت و مراتب احترام را به جای آورد. وزیر اعظم بر آن شد که نظر شاه اردل را درباره محاصره دریابد، از این‌روی از وی پرسید:

«الحمداله آمده‌ایم و وینه را در محاصره گرفته‌ایم و می‌گوییم به حصارهای قلعه دست یافته‌ایم، ان‌شاءالله تا چندروز دیگر فتحش می‌کنیم، در این باره چه می‌گویید؟

۱۴. یک اوکه چهارصد درم و به حساب کیلو معادل یک کیلو، و دویست و هشتاد و دو گرم است.

۱۵. توپهایی که گلوله‌هایی سه‌الی نه اوکه شلیک می‌کرد، کولون برنا و توپهایی که گلوله‌هایشان نه‌الی چهل اوکه بود، بال‌یمز گفته می‌شد. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۴۷).

شاه اردل با جملاتی چون: «بسیار خوب، خداوند کارها را آسان بسازد. تدبیر به کار برده‌اید.» پاسخ داد. اما وزیر اعظم بیرون از دایره جملات قراردادی چاپلوسانه، می‌خواست تا نظر باطنی او را در این باره بداند. لذا افزود:

«نترس، مجاز هستی، نظر خود را بی‌هراس بگو.»

آپافی میخال از وزیر اعظم پرسید:

«چون بر سر سفره پلو آوردند از وسط دیس شروع به خوردن می‌کنند یا از کنارش؟»

وزیر اعظم پاسخ داد: «ظاهراً از کناره بشقاب شروع می‌کنند»

خلاصه سخنان شاه اردل چنین بود:

در مورد تکمیل بودن تعداد سرباز و مهمات حرفی نیست. اگر همه کشورهای مسیحی گرد هم بیایند، قادر به فراهم کردن این همه نیرو نخواهند بود و کسی قادر به مقابله با آن نیست. اما «بیچ» دژ استواری است اگر فتح آن بدون دفع‌الوقت مقدور بود خوب بود اما با این تانی و درنگی که شما دارید فتحش مشکل خواهد بود؛ افزون بر آن، این همه انبوه انسان و چارپایی که شما وارد میدان کرده‌اید دچار قحطی آذوقه خواهند شد، زیرا آنانی که خزاین و غنیمت به چنگ آورند خواهند گریخت و از سوی دیگر زمستان زودرس این نواحی شما را سخت در تنگنا خواهد گذارد. طبق خبری که کسب کرده‌ایم، امپراتور از کشورهای مسیحی یاری خواسته است، نظر من این بود که اگر به فتح یانیق قلعه همت می‌گماشتید و زمستان را در آنجا سپری می‌کردید و در عین حال اراضی دشمن را مورد هجوم قرار می‌دادید، بیشتر امپراتور را در تنگنا قرار می‌دادید و به تسلیم وامی داشتید. تا وقتی هم که یانیق قلعه را فتح نکرده‌اید بهتر است که اطراف طونه را بکوبید و زمستان را در اوپوار و بودین بگذرانید»

وزیر اعظم از این عقیده که خلاف نقشه او بود به خشم آمد و گفت:

«تو از اتریش می‌ترسی، برو در پای یانیق قلعه به عیشت برس»

و او را به حوالی یانیق قلعه فرستاد.

آغاز شکست

هنگامی که وزیر اعظم از یانیق قلعه به عزم وینه حرکت می‌کرد، ابازه کورحسین پاشا بیگلربیگی اغری را به سرکردگی شش هزار سرباز تعیین کرد و ضمن مذاکره با توکولی

امره او را مأمور اجرای عملیات در مجارستان شمالی ساخت. ابازه حسین ضمن پیوستن به توکولی امره که ده هزار سرباز داشت، آهنگ گشودن پاره‌ای دژ و پلانقا را کرد اما مدافعان دژها با عنوان کردن این که هر دولتی که مالک «بج» شد ما از او پیروی خواهیم کرد، از تسلیم، سر باز زدند و افزودند، حتی اگر ما قلعه را تسلیم شما کنیم تا زمانی که شما بج را تسخیر نکرده‌اید، با اشغال این نواحی امپراتور می‌آید و همه افراد شما را قتل عام می‌کند. از این روی ابازه حسین پاشا متعرض آن دژها نشد. ظاهراً مدافعان دژها از توکولی پیروی می‌کردند.

پس از این رخداد، حسین پاشا و توکولی به حوالی پوژون رفتند، اما در این بین جاسوسان توکولی خبر آوردند که دشمن با سی هزارتن از افرادش در پوژون در کمین آنها است. توکولی امره مقابله با دشمن را با نیرویی که یک دوم نیروی خصم بود، درست ندانست. اما ابازه حسین و دیگر فرماندهان عنوان کردند که: «ما نه قلعه را دیده‌ایم و نه افراد دشمن را. اگر وزیر اعظم که وکیل پادشاه است از ما پرسید، بدون دیدن قلعه و بی آن که تعداد دشمنان را بدانید، چرا برگشتید؟ چه پاسخی برای گفتن خواهیم داشت» و به پیشروی ادامه دادند. اما توکولی گفت: «من وارد جنگ نمی‌شوم. زیرا افراد من از نژاد دشمن‌اند و به آنها می‌پیوندند» و با همین استدلال، بازگشت. چون حسین پاشا با شش هزار سرباز به نزدیک پوژون رسید با نیروی چهل هزار نفری خصم روبه‌رو شد. توکولی باز برای حسین پاشا پیغام فرستاد - «با یک مشت سرباز امکان مقابله با انبوه خصم نیست. اگر مسؤولیت افراد با من بود، بازمی‌گشتم» حسین پاشا که فرمانده باکفایتی بود، با دریافت این پیغام «مقراو اوغلی گرجی محمد پاشا» را مأمور جنگ و گریز و مشغول کردن دشمن ساخت و علی‌رغم تنگنایی که در آن گرفتار آمده بود، توانست افراد خود را از معرکه بدر برد و عقب بنشیند. حسین پاشا وزیر اعظم را از انبوهی افراد خصم آگاه ساخت و درخواست بیست هزار نیرو، مرکب از نیروهای عثمانی و تاتار کرد. هم‌چنین معروض داشت که اگر چنانکه از نیروهای خصم که روزبه‌روز به تعدادشان افزوده می‌شود شکست خورد، از پل اسکندر می‌گذرد و برای کمک به محاصره‌کنندگان وینه به اردوی عثمانی می‌پیوندد. هم‌چنین وزیر اعظم را آگاه ساخت که ژان سوبیسکی شاه لهستان برای زدودن تلخی پیمان بوجاش با یک نیروی سی و پنج هزار نفری سواره و پیاده برای یاری به محاصره‌شوندگان وینه حرکت کرده است.

کشته شدن* ابازه حسین پاشا

هم نیروهای عثمانی و هم نیروهای خان کریمه با غنایم بسیاری که طی عملیات به چنگ آورده بودند، بی آن که منتظر سقوط وینه بشوند، آهنگ بازگشت کردند. وزیر اعظم در پاسخ ابازه حسین پاشا پیغام داد که «چرا درباره سه یا چهار هزار سرباز لهستانی و چهار و پنج هزار اتریشی این همه غلو می کنی؟ از طونه بگذر و با افرادت تا وینه بیا و به اردو ملحق شو».

وزیر اعظم ضمن صدور این دستور از خان کریمه خواست تا ده هزار تاتار به یاری حسین پاشا بفرستد. اما از تاتارها که در انبوه غنایم فرو رفته بودند، تنها سیصد نفر نزد ابازه رفتند و او نیز به امید نیروی کمکی به حوالی وینه آمد.

نیروی اتریش که افزون بر هفتاد الی هشتاد هزارتن بود، با شنیدن خبر آمدن افراد حسین پاشا به سوی وینه، به او حمله برد و وی را در تنگنا گذارد. حسین پاشا عقب نشست و با نیروی بسیار اندکش جنگ را پذیرا شد. سرانجام پس از یک نبرد سهمگین نیروهای تاتار گریختند و خود حسین پاشا هم که بشدت زخمی شده بود، به سوی پل آبهای موراوایا پس نشست و هنگامی که از پل تخریب شده می گذشت، بر اثر خون بسیاری که از زخمهایش رفته بود، در رود افتاد و غرق شد. به این سان در پی نرسیدن کمک به حسین پاشا، هنگام عزیمتش به سوی نیروهای وزیراعظم که در ساحل چپ طونه مستقر بود، این فرمانده ارزشمند کشته شد.

وضعیت نیروهای محاصره کننده

نزدیک دوماه از محاصره وینه می گذشت، سربازان اندک اندک ستوهیده می شدند. وزیر اعظم به سبب آزمندی مایل نبود قلعه را با حمله بگشاید* [؟] و در عوض امپراتور با دریافت یاری از هرسوی به فعالیت درآمده بود. تهیه علوفه چهارپایان و آذوقه به سختی صورت می گرفت. برای فراهم کردن آذوقه می بایست به نقاطی می رفتند که با اردوگاه

* - در متن «شهادت» آمده است.

* - نویسنده توضیحی در این باره نداده است. به نظر می رسد در صورتی که قلعه با هجوم گرفته می شد، غنایم موجود به دست افراد می افتاد. به این سبب وزیراعظم می خواست با تسلیم قلعه از سوی مدافعان خزاین موجود در قلعه هم تسلیم وی شود. - مترجم

حدود پانزده الی بیست ساعت راه فاصله بود. چهارپایان موجود در اردو بر اثر ضعف تغذیه، تلف شدن آغاز کردند. گروهی از گاوهای که می‌بایست توپها را جابه‌جا می‌کردند، در شمار حیوانات سقط شده بودند. آذوقه افراد نیز کم شده بود و نرخ آذوقه هم افزایش یافته بود.

خبر آمدن نیروهای اتریش و لهستان

عثمانیها در ۴ ایلول از رهگذر تخلیه اطلاعاتی اسیرانی که گرفتار شده بودند، آگاه شدند که نیروی یکصد و بیست هزار نفری خصم شامل سی و پنج هزار لهستانی و هشتاد و پنج هزار آلمانی (اتریش، ساکسونیا، باواریا، فرانکونیا) برای شکستن خط محاصره عثمانیها نزدیک می‌شوند. از این روی به اوزون ابراهیم پاشا والی بودین که مأمور حفاظت از پل‌های پائین دست یانیق قلعه بود، دستور داده شد که مسؤلیت را به مصطفی پاشا والی سلستره واگذارد و خود و نیروهای تحت فرمانش هرچه سریعتر به اردو بپیوندند. ابراهیم پاشا با هشت هزار تن افراد خود آمد و در نزدیکی اردو اطراق کرد (۱۵ رمضان / ۸ ایلول).

موقعیت وینه

با کشته شدن حسین پاشا، وزیر اعظم جدی بودن مسئله را دریافت و بی‌آن که به انتظار تسلیم شدن قلعه بنشیند، در ۲۶ آگوستوس حمله سختی را به قلعه آغاز کرد و برخی از استحکامات دشمن را درهم ریخت. مدافعین دژ تلفات بسیار دادند. افزون بر آن، اسهال خونی در شهر شیوع یافته بود و فرمانده قلعه مدام درخواست ارسال آذوقه می‌کرد؛ زیرا از این رهگذر، سخت در تنگنا بودند.

گذر دشمن از طونه

عثمانیها از طریق دوزندانی آگاهی یافتند که امپراتور و پادشاه لهستان در حال گذراندن تجهیزات اردوی خود از پل اسکندر (اورلن) به ساحل راست طونه، یعنی در سمتی که اردوی عثمانی مستقر بود، هستند و با دویست قبضه توپ کوچک و بزرگ به اردوگاه عثمانی روی آورده‌اند. صحت خبر تأیید شده بود. وزیر اعظم برای بستن راه

خضم، خان کریمه را برای مقابله با آنان اعزام کرد. به روایتی خان کریمه که با وزیر اعظم کدورت داشت، در این مأموریت سهل‌انگاری کرد و به عبارت درست‌تر در برابر عبور دشمن تنها یک تماشاگر بود. به همین سبب خضم بی‌آن که مانعی فراراهش باشد، از آب گذشت و در ساحل پیاده شد. وزیر اعظم با دریافتن این موقعیت خطرناک ارکان اردو را به چادر خود فراخواند و با آنان درباره وضعیت موجود به مذاکره نشست. تصمیمات گرفته شده در این رایزنی، مطابق میل و خواسته وزیر اعظم بود. به این معنی که با فرارسیدن خضم، فرماندهان با افراد خود می‌بایست به مقابله برمی‌خاستند و به جنگ با دشمن می‌پرداختند؛ اما سربازانی که در سنگرها وینه را در محاصره گرفته بودند، نمی‌بایست سنگر خود را ترک می‌گفتند.

حمله دشمن

فرماندهی یکی از شاخه‌های سپاه یکصد هزار نفری ژان سوبیسکی فرمانده کل را دوک دولورن به عهده داشت؛ که از طونه گذشته بود. یک شاخه دیگر هم از سنت آندره رسید. که این دوشاخه پس از پیوستن به یکدیگر، کوه کالنبورک را تصرف کردند و در پشت سر جناح چپ سپاه عثمانی قرار گرفتند.

سردار اکرم [وزیر اعظم] برای مقابله با نیروهای دشمن که در حال پیشروی بودند، وزیر قرامحمد پاشا را به سرکردگی نزدیک به شش هزار نفر فرستاده بود و ابراهیم پاشا والی بودین را با بیست هزار سرباز برای محافظت از جاده‌ای که از کنار کلیسایی که بر فراز کوه کولنبورک بود، می‌گذشت گمارده بود. ^{۱۶} با توجه به این که نیروهای خان کریمه پس از عبور دشمن از طونه از پشت سر او را در محاصره نگرفته بود، ^{۱۷} نیروهای

۱۶. ابراهیم پاشا در جاده منتهی به «بیج» که در کناره شاخه رود طونه است، مستقر شده بود. (معیار الدول).

۱۷. وزیر اعظم در آغاز نسبت به مراد گیرای عنایت و توجه داشت، اما در پی مخالفت او با خواسته وی یعنی محاصره وینه و توصیه به تصرف یانیق قلعه و قوماران، از چشم وزیر افتاد و در نتیجه در رابطه خود با وزیر اعظم حالت محافظه کارانه به خود گرفت. به نظر می‌رسید مراد گیرای مانند سلیم گیرای بر افراد خود تسلط لازم را نداشت و از ضبط و ربط آنان ناتوان بود. وی نتوانست از پل اسکندر که دشمن می‌بایست از آن بگذرد، محافظت بکند؛ بلکه سوار بر اسب و در حالی که دست بر کمر زده بود، از فراز یک بلندی گذر دشمن را نظاره می‌کرد. پیشنماز خان با مشاهده این حال به وی نزدیک شد و گفت:

خان اگر این کفار را که دسته دسته از پل می‌گذرند بکشی آیا بازم به پیشروی ادامه خواهند داد؟

عثمانی در موقعیت دشواری قرار گرفتند. عثمانیها در دهانه جاده‌ای که می‌بایست دشمن از آن عبور می‌کرد، خندق کردند و دو کولون برنا و شصت قبضه ضربزن شاهی مستقر ساختند و افزون بر آن، شماری از نیروهای خود را نیز در آن نقطه مستقر کرده و حالت آرایش جنگی به خود گرفتند.

نبرد دو نیرو

عصر روز جمعه ۱۸ رمضان / ۱۰ ایلول، پس از نماز مغرب از جناح راست از سوی اوزون ابراهیم پاشا خبر آمد که دشمن در یک فاصله سه ساعته تا اردو در حال پیشروی است. وزیر اعظم دستور آمادگی داد. عثمانیها همچنین ضمن کسب خبر از اسیری که گرفته بودند، دریافتند که خصم فردا صبح حمله را آغاز خواهد کرد. از سوی قرامحمد پاشا فرمانده نیروهای طلایه نیز خبر رسید که با دشمن درگیر شده است. از این روی وزیر اعظم با افراد کانون قاپوقولی، درحالی که توپخانه پیشاپیش آنان بود، در برابر نیروهای یاد شده آرایش جنگی ۱۸ به خود گرفت.

هنگامی که نیروهای خصم به کلیسایی که در حوالی ساحل هموار طونه و در دامنه آلمان داغی (کالنبورگ) رسیدند، افراد محاصره شده وینه فریاد شادمانی سر دادند. روز

خان کریمه پاسخ داد:

«آقا! شما از جور و ستم عثمانیها آگاه نیستید. آنها ما را به حال و روزی انداخته‌اند که حتی به اندازه کفره افلاق و بغدان ارج و قرب نداریم. من چندین بار تعداد افراد دشمن و اخبار نقل و انتقال آنان را برای آنها نوشتم و گفتم که دشمن انبوه است و مقاومت نامقدور. گفتم که یا باید توپها را از خندقها بیرون بکشیم و به جنگ رویاروی مبادرت کنیم، یا به نقطه سلامتی برگردیم. اما او [وزیر اعظم] از عناد و لجاج دست برداشت و سخنم مؤثر نیفتاد. او در پاسخهای توهین‌آمیز و در نامه‌هایش ما را گوشت یابوخور نیز خطاب کرد. به قدرت خداوند دفع این دشمن برای من کار دشواری نیست و می‌دانم که سکوت در برابر آنها اهانتی است برای دین ما؛ اما بگذار آنها دریابند که چه هستند و تا چه حد بی‌مقدارند، تا قدر و ارزش تاتارها را بدانند.

وی پس از این پاسخ، اسب را راند و با افرادش به اردوگاه بازگشت و وارد چادر صدر اعظم شد و مآووقع را گزارش کرد و افزود که دشمن تا روز یکشنبه به اردوگاه می‌رسد...

۱۸. با نزدیک شدن دشمن، وزیر اعظم پس از سان دیدن از سپاهی که یک چهارمش آن را ترک گفته بودند، در برابر خصم که تا نزدیکیهای «جنگل درونباک» آمده بودند، موضع گرفت. فردای آن روز نیروهای لهستان یا باواریا به قوای اتریش و ساکسون پیوستند (تاریخ هامر، ج ۱۲، ص ۴۱).

یکشنبه ۲۲ رمضان (۱۲ ایلول) هنگامی که خبر نبرد بین نیروهای قرامصطفی پاشا و نیروهای خصم که پشت کوهها در حرکت بودند به وزیر اعظم رسید، وی به همراه افراد قاپوقولی و دیگر نیروهای همراهش پیش رفتند. اوزون ابراهیم پاشا والی بودین در جناح راست، وزیر اعظم در قلب سپاه و خان کریمه و ساری حسین پاشا در جناح چپ نیروهای عثمانی مستقر بودند. نقشه دشمن دایر بر این که از پشت سر خود را به سپاه عثمانی برساند و آن را در محاصره بگیرد، ناموفق ماند.

جنگ و شکست

دشمن که گلوله و توپ و مهمات بسیار داشت، بارانی از گلوله بر سر اردوی عثمانی فرو می ریخت. در پی شکست جناح راست به فرماندهی ابراهیم پاشا والی بودین، خصم به داخل سپاه رخنه کرد.^{۱۹}

وزیر ساری حسین پاشا که در جناح چپ بود پایداری کرد؛ اما نرسیدن کمک از سوی خان کریمه - که افرادش پراکنده شده بودند - این جناح هم تضعیف شد. در پی گشوده شدن و آسیب دیدن دو جناح وزیر اعظم، ترس وحشت در میان افراد عثمانی

۱۹. نویسنده اثری به نام «معیارالدول» که خود در جنگ شرکت داشت، اوزون ابراهیم پاشا را در این شکست گناهکار می داند و چنین می نویسد: «اوزون ابراهیم پاشا والی بودین سردسته کسانی بود که نمی خواستند کار پیش برود؛ وی در آغاز مأمور محافظت از پلهای پایین دست یانیق قلعه شده بود. وی هنگامی که برای مشاوره به اردوگاه همایونی آمد، عذر و بهانه های بسیار تراشید که: نیروی کفار بسیار است، بهتر آن است که توپها و افراد را از سنگرها بیرون بکشیم و بازگشت کنیم. حال آن که شصت روز است که سردار قلعه را در محاصره گرفته است و هزاران نفر کشته و مجروح شده اند و پشت چادر وزیر اعظم به گورستان شهدا بدل شده است. بسیاری مهمات و پول از خزانه هزینه گشته است. در حالی که الحمدالله در موقعیت دلخواه قرار گرفته ایم، اگر باز گردیم چگونه در برابر پادشاه پاسخگو خواهیم بود؟»

(نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال سوم، ص ۱۰۰۷)

● در این بین خان با سه الی چهار هزار تاتار آمد، وزیر اعظم خطاب به خان گفت:
- «حضرت خان این چه کاری است، پس افرادت کو؟» - خان پاسخ داد: «سرورم ما در کنار تو هستیم. مگر من نگفته بودم که تاتارها و دیگر افراد چون سیر شده اند دیگر سودی از جانب آنان متصور نیست، و افراد کفار هم بسیارند و عاقلانه آن است که توپخانه را برداریم و شرافتمندانه بازگردیم؟». وزیر اعظم پاسخ داد: «به هر حال باید اینک تدبیری اندیشید» و بی آن که سخنی بیفزاید به کار دشمن مشغول شد» (نشریه انجمن تاریخ عثمانی، به نقل از معیارالدول، سال سوم، ص ۱۰۱۰)

رخنه کرد و در پی آن شاه لهستان با افرادی یگراست به قلب سپاه و به سوی سنجاق شریف (درفش شاهلی) حمله برد.

وزیر اعظم بی آن که عقب بنشیند، پنج الی شش ساعت جنگید؛ اما سرانجام متلاشی شدن جناحها او را وادار به عقب‌نشینی کرد. قیامتی برپا شده بود و هرکس به فکر نجات جان خویش بود. وزیر اعظم که تا چادر خویش پس نشسته بود، به سی هزار سربازی که همچنان در سنگرها پناه گرفته بودند، دستور خروج از سنگر صادر کرد. دشمن تا داخل چادرهای اردوگاه پیش آمده بود. وزیر اعظم که می‌دید آزمندی و عنادش چه مصیبتی به بار آورده است، و برایش مرگ گوارتر از این شرایط تلخ است، به سوی دشمن پیش رفت و خود افرادی به نبرد پرداختند. عثمان آغا فرمانده «سپاهیها» به وزیر اعظم هشدار داد که:

«سرورم لطف و کرم کن که کار از کار گذشته است. وجود تو به منزله روح برای افراد است. با فدا شدن شما افراد به فلاکت گرفتار خواهند آمد. بفرماید تا بازگردیم».^{۲۰}

آنگاه «درفش شاهلی» را برداشت و به سوی یانایق قلعه گریخت. بر اثر این گریز، تمام اشیاء و خزانه وزیر اعظم در چادر او ماند. افزون بر آن سیصد قبضه توپ، پانزده هزار چادر و مقدار بی‌حد و حسابی از مهمات عثمانیها، در صحنه نبرد جا ماند و کوتاه سخن این که همه وسایل اردو به دست خصم افتاد.^{۲۱}

نیروهای دشمن که دوشاخه شده بودند، یک شاخه وارد وینه شدند و شاخه دیگر

۲۰. مطالب متن از تاریخ سلاحدار نقل شده است. در تاریخ معیارالدول، نوشته بورسه‌لی حسین عصری، در این باره چنین آمده است: «... عصر هنگام نزدیک شد و عاقبت عموحسن آغا (برادر کوپرولی محمدپاشا) به سردار اکرم گفت: «بفرماید برگردیم و بکوشیم سنجاق شریف و عساکر اسلام را به سلامت از معرکه بیرون ببریم. دیگر کار از کار گذشته است. اگر العیاذ بالله سنجاق شریف را به دست دشمن بدهی تا قیام قیامت آماج لعنت خواهیم بود. آنگاه در حالی که وزیر اعظم می‌گریست، بر روی چارپایه‌ای که همیشه می‌نشست، جلوس کرد. یک طرف آن را عموحسن آغا و طرف دیگر را سیاووش آغای جبه‌جی باشی گرفت و به سوی قرارگاه همایونی (یعنی اردوگاهی که در پشت جبهه بود) بازگشتند...» (نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال سوم، ص ۱۰۱۴).

۲۱. سوبیسکی پس از این پیروزی طی نامه‌ای که در چادر مخصوص وزیر اعظم برای همسرش نوشته بوده است، از غنایمی که به دست آورده بود، بحث کرده است.

اردوگاه را اشغال کردند و ده هزار از افراد عثمانی را که به سبب بیماری یا زخمی بودن و یا ناتوانی نتوانسته بودند از این مهلکه بگریزند، کشتار کردند.

اعدام اوزون ابراهیم پاشا

سردار چون در ۲۲ رمضان / ۱۴ ایلول به نزدیک یانیق قلعه آمد، با دیدن اوزون ابراهیم پاشا والی بودین که نخستین شکست در جناح تحت فرماندهی او رخ داده بود، به خشم آمد. ابراهیم پاشا یک روز زودتر از سردار به آنجا آمده بود. وزیراعظم او را به حضور احضار کرد؛ اما ابراهیم پاشا تمارض کرد و نرفت. وی بار دیگر پیغام فرستاد که: «باید درباره امری مهم گفت و گو کنیم، اگر بیمار است با وسیله نقلیه بیاید». از این روی ابراهیم پاشا را گریزی از رفتن نماند. بناچار به حضور آمد و دامن وزیراعظم را بوسه زد. وزیراعظم بی آن که مراتب احترام را بجای آورد، گفت:

- «ملعون پیر بی دین! ما در این مدت به صرف این که تو وزیر پادشاهی، حرمت نهادیم. اما تو پیش از همه گریختی و سبب شکست اردو شدی و حالا هم چون طلایه لشکر گویی که فتح الفتوح کرده ای این جا آمده ای و جا خوش کرده ای؟»

آنگاه او را تسلیم چاووش باشی کرد و خفه اش ساختند و دستور مصادره اموال ابراهیم پاشا، اعم از بودین و اردوگاه را صادر کرد و قرامحمدپاشا را به جای او به فرمانداری بودین گمارد.

گردآوری نیروهای شکست خورده

وزیراعظم که به پای یانیق قلعه آمده بود، افراد پراکنده اردو را گرد آورد. چون خصم سرگرم یغمای اردوگاه بود و نیز در میان آنها اختلاف بروز کرده بود، در پی شکست خوردگان نرفت. سردار اکرم سه روز در آنجا ماند. ابتدا به قصبه طونه رفت و سپس به بودین آمد. محمد چهارم با شنیدن خبر شکست وینه از بلگراد به وینه بازگشت.

قرامصطفی پاشا علی رغم اشتباهاتش رئیس دولت مدبر شایسته و خونسردی بود، با آن که بی شک از این شکست سخت متأثر شده بود، پس از بازگشت به بودین به سروسامان بخشیدن اوضاع آشفته همت گماشت و ضمن سیاست کردن افرادی که در

جنگ خطا و کوتاهی کرده بودند، در قلعه‌ها و پلانیهای که احتمال حمله دشمن به آنها می‌رفت، نیروی محافظ گماشت و با تدابیری که اتخاذ کرد، اوضاع آشفته اردو را نظم داد و سروسامان بخشید.

شکست وینه آخرین جنگ و بازگشتی بود برای اردوی ترکها که تا ناف اروپا پیش رفته بودند و پایان استیلای امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت؛ که هرچند پس از دوران سلطان سلیمان قانونی فتوحاتش متوقف شده بود، اما اروپا را در اضطراب و هیجان فرو برده بود. در عوض طرف مقابل، با بهره‌گیری از تواناییهای خود، با حملات پی‌درپی، دولت عثمانی را دچار پریشانی می‌ساخت.

چگونگی اوضاع پس از شکست

سقوط پلانیای جگردلن

هنگامی که وزیر اعظم در بودین به سر می‌برد. از طریق دو زندانی لهستانی و اتریشی آگاه شد که متفقین در حال پیشروی به سوی قوماران و استرگون هستند، او بی‌درنگ نیروی محافظ به آن دو قلعه فرستاد، و از سوی دیگر قرامحمدپاشا والی بودین را با سی‌هزارتن به رویارویی دشمن اعزام داشت^{۲۲}. قرامصطفی پاشا به جگردلن واقع در ساحل چپ رود طونه رفت و به مقابله دشمن شتافت و با آن که نیروی طلایه بیست هزار نفری اردوی عظیمی را که شاه لهستان فرماندهی آن را داشت، شکست داد و بیش از نیمی از افراد آن را کشت، اما در برابر شصت هزار نیرویی که در پشت سر آن گروه بود شکست خورد^{۲۳} و در قلعه استرگون پناه گرفت. در این جنگ تعدادی از فرماندهان

۲۲. هنگامی که سردار اکرم برای رویارویی دشمن، نیرو به فرماندهی قرامحمدپاشا می‌فرستاد، خطاب به همه فرماندهان و «پاشا»ها گفته بود: «همه افرادتان را بردارید و با خود ببرید. همه افرادتان اعم از نیروهای ایالتی و نیروهای خاصه‌تان را سرشماری می‌کنم؛ اگر نقصانی در این زمینه وجود داشته باشد، به حسابتان می‌رسم» (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۰۰).

۲۳. فرماندهان به قرامحمدپاشا گفته بودند که نیروهای دشمن بسیار انبوه‌اند و پیروزی بر آنان مقدور نیست. بهتر است که قلعه جگردلن تخلیه شود و نیروها به پشتیبانی قلعه استرگون به آن جا بروند. اما فرمانده با عنوان کردن این

کارآزموده عثمانی کشته شدند. دشمن که به پای جگردلن رسیده بود، علی‌رغم تسلیم شدن قلعه، محافظین و زنان و کودکان ساکن آنجا را کشتار کرد (۱۷ شوال ۱۰۹۴ هـ.ق / ۹ اکتبر ۱۶۸۳ م). آنگاه متفقین به سوی استرگون که در ساحل راست رود طونه و روبه‌روی جگردلن قرار داشت، به حرکت درآمدند. پس از این شکست قرامصطفی پاشا والی بودین که به استرگون رفته بود، دلی بکر پاشا والی حلب را به محافظت از قلعه گماشت و خود به بودین بازگشت.

برکناری خان کریمه

بی‌لیاقتی مرادی گیرای در اثنای نبرد و پراکنده شدن افرادش در پی کسب غنایم و نیز بی‌اهمیت شمردن مسؤولیت فرماندهی خود، به خاطر کدورت با وزیر اعظم یکی از عوامل بزرگ شکست به شمار می‌رفت. پس از بازگشت به بودین به وی دستور داده شد که به سوی جگردلن برود؛ اما او اندک بودن افرادش را دست‌آویز کرد و از حرکت به محل مأموریت خود سر باز زد. به همین سبب وزیر اعظم او را از مقام خانی برکنار کرد و حاجی گیرای خان دوم، پسر قریم‌گرای را به جای او منصوب نمود (۱۶ اکتبر ۱۶۸۳ م).

بازگشت وزیر اعظم به بلغراد

سردار اکرم بیستو دوروز در بودین ماند و پس از آن که در حدود مقدورات به اوضاع مرزها سروسامان بخشید، شماری از افراد قاپوقولی و نیروهای ایالتی را به همراه ساری حسین پاشا والی شام در اختیار قرامحمد پاشا والی بودین قرار داد و خود دعوت شاه اردل را پذیرفت و ۲۴ شوال (۱۶ اکتبر) برای گذرانیدن زمستان به بلغراد حرکت کرد. چون در راه خبر یافت که دشمن به حوالی قانیژه و سگتوار رخنه کرده، و برخی پلانقاها را اشغال نموده و آن نواحی در معرض خطر قرار گرفته است، تعدادی نیرو به آن سوی فرستاد.

که دستور چنین است، به توصیه آنان عمل نکرد. در این جنگ فرماندهان باارزشی چون بیگلربیگی سلسیره، سیواس، بسنه و قرامان کشته شدند؛ که نتیجه اسفبار و تلخ آن بعدها در جنگی که به درازا انجامید، چهره نمود.

سقوط استرگون

دشمن که با دادن ضایعات بسیار توانسته بود ساحل چپ طونه را پشت سر بگذارد و در ساحل مقابل پیاده شود، در ۸ ذی الحجّه / ۲۹ اکیم، قلعه را در محاصره گرفت و به کوبیدن آن پرداخت. فرمانده دشمن پیشنهاد کرد تا قلعه تسلیم شود، ولی بکرپاشا فرمانده قلعه این پیشنهاد را نپذیرفت. اما مدافعان قلعه گفتند: «ما قلعه را تسلیم می‌کنیم، نمی‌جنگیم» و به سوی دلی بکر پاشا و ارسلان محمدپاشا و دیگر فرماندهان کانون حمله‌ور شدند. آنان زبان به نصیحت گشودند، اما سودی نداشت و پرچم تسلیم برافراشتند و جز لوازم جنگی، باقیمانده وسایل را برداشتند و به بودین بازگشتند. ولی بکر پاشا، ارسلان محمدپاشا و دیگر فرماندهان حاضر در قلعه، به جرم تسلیم این قلعه مستحکم - در عرض چهار روز- که همه‌گونه وسایل دفاعی داشت، اعدام شدند. تسلیم قلعه استرگون که امروز نیز ترانه‌اش بر سر زبانهاست، موجب تأثر عمیقی در بین همگان شد.

قتل وزیر اعظم قرا مصطفی پاشا

رجال دربار و ارکان ارتش وزیر اعظم را به سبب لجاجت، خشونت و مغرض بودنش و نیز کینه‌ورزی‌اش در مورد کسانی که خلاف عقاید و نظراتش سخن می‌گفتند، دوست نمی‌داشتند. کمترین مجازات کسانی که با نظرات وزیر اعظم مخالفت می‌کردند، تبعید بود. او می‌خواست که همگان بی‌قید و شرط نظرات او را -درست یا نادرست- بپذیرند. پیش از رفتن به جنگ مانند پدرزنش کوپرولی بزرگ و برادرزنش فاضل احمدپاشا، با اصرار و پافشاری، مخالفان خود را از اطراف شاه دور کرد. یوسف آغای قزلارآغاسی و بشناق‌ساری سلیمان سر میر آخور، دشمنان بی‌امان وزیر اعظم بودند و برای آن که زیر پای او را خالی کنند، مدام در پی فرصت بودند. شکست محاصره وینه این دو خصم را به حرکت واداشت. آنان قرا ابراهیم پاشا قائم‌مقام صدارت را که از ایادی وزیر اعظم بود، با وعده صدارت به سوی خود جلب کردند. قرا ابراهیم پاشا از سالیان پیش نزد ولینعمت خود قرا مصطفی پاشا به سر می‌برد که با افزایش مقام اربابش مقام او نیز بالاتر می‌رفت. ضمن این که معاون وی بود، سمت میرآخوری قصر را نیز داشت، و به هنگام عزیمت به جنگ وی را جانشین صدارت کرد. اما پس از آن که وزیر اعظم در وینه شکست خورد و

بازگشت، علیه او فعالیت آغاز کرد. دوستان وزیراعظم از جمله کادی کویلی محمدآغا که در استانبول سمت «قاپو کدخداسی» را داشت، وی را از آنچه که می گذشت آگاه ساخت و توصیه کرد که هدایایی برای پادشاه بفرستد. وزیراعظم در پی این توصیه اسماعیل آغای تلخیص چی را برای تقدیم هدایا به استانبول فرستاد.

قراابراهیم پاشا قائم مقام صدارت که وعده وزیراعظمی یافته بود، با آمدن تلخیص چی دستپاچه شد و چون دریافت که در صورت تقدیم هدایای وزیراعظم وی در پست خود ابقا خواهد شد، مراسم تقدیم هدایا را به تعویق انداخت و قزلارآغاسی را در تنگنا گذارد تا نظر شاه را نسبت به وزیراعظم دگرگون سازد و در این کار موفق شد. سلطان محمد پس از بازگشت از شکار که سخت به آن علاقه مند و حتی معتاد بود، اسماعیل آغای تلخیص چی را احضار کرد و پس از پرس و جو از چگونگی احوال مرزها با خشم خطاب به او گفت:

«هم پاشا و هم تو هر دو دروغزنان ملعونی هستید. او سربازانم را به کشتن داد و فرماندهان بنامم را نابود ساخت و کشورهایم را به دست کفار داد.» و دستور داد تا او را به زندان افکندند و خود به اندرون رفت و دستخطی دایر بر قتل قرامصطفی پاشا و گرفتن مهر همایونی و سنجاق شریف و کلیدهای حرمین شریفین از او نوشت. قرامصطفی پاشا را در بلغراد اعدام کردند و سرش را به ادرنه فرستادند.^{۲۴} قراابراهیم

۲۴. طی دستخط شاهی غزاز احمد آغای قاپوچی لار کدخداسی و چاووش باشی کادی کویلی محمدآغا، مأمور قتل وزیراعظم شدند. روزی که آن دو وارد بلغراد شدند، به بکری مصطفی پاشا فرمانده ینی چری پیغام فرستادند و پنهانی با او مذاکره کردند و خط همایونی را دایر بر فرماندهی جبهه اتریش تسلیم او کردند و خلعتش پوشانیدند و ماجرا را با او در میان گذاردند و آنگاه به محل اقامت وزیراعظم رفتند. قرا مصطفی پاشا به همراه امام [پیشنماز] محمد افندی به قصد اقامه نماز ظهر بپا خاسته بودند. با شنیده شدن صدای نعل اسب از کوچه، قرامصطفی پاشا از پنجره بیرون را نگریست. با دیدن فرمانده ینی چری و در پشت سر آنان قاپوچی لار کدخداسی و چاووش باشی گفت: «آقا، نماز را بشکن، مسئله چیز دیگری است» و درحالی که دستها را به هم می فشرد به قدم زدن پرداخت. تازه واردین بالا نزد او آمدند. فرمانده ینی چری بر دامنش بوسه زد و دو نفر دیگر ایستادند و سلام کردند. چون وزیراعظم پرسید چه خبر تازه؟ غزاز احمدآغا خواستار تسلیم مهر همایونی و سنجاق شریف و کلیدهای حرمین شد. وزیراعظم این وسایل را تسلیمشان کرد و آنگاه پرسید: «آیا برای ما مرگ هست؟» و چون پاسخ شنید که «باید چنین باشد، خداوند ایمانتان را از شما نگیرد»، گفت: «هرچه رضای خداوند است» و سجاده را گسترده نماز ظهر را گزارد. اندک پریشانی نیز به او دست نداد، دعا خواند و دست بر چهره کشید. سپس رو به غلامان اندرون گفت: «شما دیگر

پاشا به جای او وزیر اعظم شد. بشناق ساری سلیمان به وزارت رسید. بشناق رجب از افراد او سمت قاپوچی لار کدخداسی یافت. شاه به هنگام تسلیم مهر همایونی به وزیر اعظم جدید گفت:

«عباداله [ملت] را به تو و تو را امانتاً به خدا سپردم. چشمانت را خوب بگشای
والا سرنوشتی بدتر از سلف خود خواهی داشت.»

همه ملک و دارایی قرا مصطفی پاشا صادره شد وزیر اعظم جدید خود عازم جنگ نشد، بلکه فرمانده ینی چری بکری مصطفی پاشا را به سمت والی حلب و فرماندهی جبهه اتریش و ساری سلیمان پاشا را نیز به فرماندهی جبهه لهستان تعیین کرد.

مورخین و پژوهشگران را عقیده بر این است در صورتی که مسئله به دقت مورد کنکاش قرار بگیرد، قرا مصطفی پاشا صرفنظر از برخی نقایصش اگر اعدام نمی شد، می توانست پس از شکست وینه در اندک مدت اوضاع را سروسامان بخشد. حتی اوزون ابراهیم پاشا فرمانده جناح راست هنگامی که اعدامش می کردند، گفته بود:

«این مرد مرا به ناحق می کشد، اما باز هم خود او تنها کسی است که می تواند ضایعات شکست را جبران کند. به پادشاه بگویید او را نکشد»

به درازا کشیدن جنگ گواه این مدعاست که جانشینانش حتی به اندازه نصف او نیز قدرت و توانایی نداشتند.

به طوری که از برخی قراین تاریخی بر می آید (البته نمی توان در این باره قاطعانه نظر داد) بسیاری از دولتمردان به سبب کینه ورزی و ویژگیهای مغرضانه اش از او عمیقاً متنفر بودند و آرزوی شکست او را داشتند. و حتی برای عدم پیروزی او تلاش نیز کرده بودند.

بروید و دعا را در حقم فراموش نکنید» و آنگاه به دست خود خلعت و دستار برگرفت و گفت: «بیایند و این قالی را جمع کنند می خواهم جسمم به خاک آلوده شود، قالی را برداشتند. جلادها آمده بودند، ریسمان آماده در دست. بعد او با دستهای خود محاسنش را بلند کرد و با لحنی زیبا گفت: «بیایید و طناب را ببندازید» و تن به رضا در داد. جلادان نیز طناب را دوبار کشیدند و قبض روحش کردند. لباس از تنش کردند و جسدش را در حیاط پایین در چادری کهنه نهادند و غسل و کفن کردند و نمازش گزارند و باز در آن چادر نهاده و در تابوت گذاردند. جلاد آمد و سر از تنش جدا کرد و جسدش را در حیاط مسجد مقابل قصر [اقامتگاه وزیر اعظم] به خاک سپردند. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۲۳). لاز مصطفی پاشای رئیس الکتاب را که قرا مصطفی پاشا را به محاصره وینه تشویق کرده بود، به ادرنه آوردند و او را به جرم این که مسبب فاجعه بود، در مقابل «اوج شرفه لی جامع» بر دار کشیدند. «مورخ رشید» در این مورد می نویسد که وی به سبب دشمنی وزیر اعظم جدید با او کشته شد (ج ۱، ص ۴۳۷).

فصل دوم

اتفاق مقدس علیه عثمانیها

جنگ در چهار جبهه

موفقیت‌های ایام صدارت فاضل احمد پاشا نظر پاپ اینوسان یازدهم را به خود جلب کرد و برای جلوگیری از گسترش دامنه نفوذی که تا قلب اروپا کشیده شده بود، ابتدا کوشید بین لئوپولد - که از عثمانیها ضربت خورده بود- و لهستان پیمان اتحاد ببندد. در نتیجه در جنگ اتریش می‌بینیم که برای نخستین بار در مقام متحد دولت لهستان، ژان سوبیسکی را به یاری امپراتور لئوپولد اول می‌فرستد؛ بعداً در نتیجه تحریکات مداوم پاپ، دولت سومی، یعنی ونیز وارد این اتفاق می‌شود. (۱۰۹۵ هـ.ق / ۱۶۸۴ م). پس آنگاه نزدیک به پایان جنگ در ۱۱۰۷ هـ.ق / ۱۶۹۶ میلادی، روسیه در مقام چهارمین متفق به میدان می‌آید. به این سان دولت عثمانی به منظور جنگ در چهار جبهه، ناگزیر از تقسیم نیروهایش به چهار قسمت شد. در جبهه‌های روسیه و لهستان، خان کریمه بیش از دیگران نقش فعال داشت.^۱

۱. در متن پیمان بسته شده بین اتریش و لهستان اظهار تمایل شده بود که روسیه نیز به آن بپیوندد. در این پیمان ماده‌ای پیش‌بینی شده بود مبنی بر این که، اردوی عثمانی را از نیروهای خان کریمه محروم سازند. به موجب «پیمان مقدس» که در سال ۱۶۸۶ م علیه عثمانیها بین لهستان و روسیه در مسکو بسته شد، لهستان در ازای یک ونیم میلیون لییره، کلیه حقوق خود را در مورد اسمولنسک، کی‌یف و اوکراین به روسیه واگذار کرد. در پی آن در ایلول همان سال نیرویی به فرماندهی واسیلی قالیچ به کریمه اعزام شد. اما نه در آن سال و نه سال بعد توفیقی نصیبش نشد و از سال ۱۶۹۵ م به بعد فشار را متوجه قلعه آزاق، که از آن عثمانیها بود، کرد (زین کئینس، ج ۵، ص ۱۰۲، ۱۳۹).

ما در این بحث اوضاع هر جبهه را با توجه به سال در بخشهای مستقل نشان خواهیم داد و در مورد هر جبهه، شیوه مشخصی را دنبال خواهیم کرد.

اوضاع جبهه نمسه (اتریش)

پیشدستی اتریشی‌ها

قرا ابراهیم پاشا که جای وزیراعظم مقتدر و توانایی چون مرزیفونی قرا مصطفی پاشا را گرفته بود، بر آن شد که در مرکز حکومت بماند؛ نخستین مأموریت بکری مصطفی پاشا فرمانده ینی چری که به سرداری جبهه اتریش منصوبش کرده بود، با شکست مواجه شد. بازپس گرفتن استرگون، مهم‌ترین هدف و در سرلوحه برنامه‌های سردار قرار داشت. درحالی که دشمن پس از اشغال استرگون نیرویی به فرماندهی دوک براندبورگ فرستاد که در ۶ رجب ۱۰۹۵ هـ.ق/ ۱۹ حزیزان ۱۶۸۴ میلادی، ویشه‌گراد را در نزدیکی بودین فتح کرد. آنگاه در ساحل چپ رود طونه پیاده شد و واچ (وایچن) را محاصره کرد و پس از شکست دادن نیروهای اعزامی عثمانی به فرماندهی قرامحمدپاشا، آن قلعه را گشود و سپس پشته را که قبلا عثمانیها تخلیه کرده بودند، به تصرف درآورد.^۲

محاصره بودین و مرگ قرامحمد پاشا

نیروهای اتریشی که پس از این رخدادها بی‌پروا عمل می‌کردند، از طونه در شمال بودین گذشتند و در «صحرای کلیسا» نیروهای سردار بکری مصطفی پاشا را شکست دادند و بودین را در محاصره گرفتند (شعبان ۱۰۹۵ هـ.ق/ تموز ۱۶۸۴ م). سردار در پی این شکست به پلانقای حمزه بیگ واقع در جنوب غربی بودین، عقب نشست. فرمانده اتریشی که بودین را در محاصره گرفته بود، با نیروهایش به قوای سردار که در فاصله چهارساعته راه به بودین مستقر شده بود، حمله برد و او را وادار به گریز از

۲. در جنگ واچ، محمدپاشا پسر سیدی احمدپاشا که از فرماندهان ارزشمند و نامی بود، هنگام نجات دادن توپها کشته شده بود.

اردوگاهش کرد و به این ترتیب سردار با بی‌دفاع گذاشتن شهرها و قصبه‌های مهم واقع در بین طونه و دراوا به حوالی «اسک» گریخت و از این مهلکه جان سالم بدر برد. به این ترتیب و با این پیروزیها، فرمانده اتریشی با امنیت خاطر، بودین را در تنگنا گذارد.

در بیست‌وهشتمین روز محاصره بودین بیماری قرامحمدپاشا وخامت گرفت و به بستر افتاد. او که بر اثر خمپاره‌ای که از سوی دشمن پرتاب شد بشدت زخمی شده بود دیورقلی شیطان ابراهیم پاشا را فراخواند و دفاع از بودین را به وی سپرد و نیم‌ساعت بعد درگذشت.

جانشین این فرمانده ارزشمند، اصالت خود را در وکالت از فرمانده به اثبات رسانید و در دفاع از بودین، پایداری و شهامت نشان داد.

برای بکری مصطفی پاشا که در حال گذراندن ایام زمستان در جبهه بود، نیروی کمکی ارسال شد و شاه طی دستخط ارسالی به او تذکر داد که برای رهایی والی بودین از محاصره، نیرو بفرستد و تأکید کرده بود که در صورت از دست رفتن بودین، اعدامش خواهد کرد.

عزیمت سردار به قصد رهایی بودین

بکری مصطفی پاشا در ۲۶ رمضان / ۶ ایلول ۱۶۸۴ م اسک را ترک گفت و به استونی بلگراد رفت و از آنجا نیز به ناحیه دل دره‌سی عزیمت کرد. نیروهای پیشگامی که فرستاده بود، برخی پیروزیها به دست آوردند. ضمن مذاکراتی که به عمل آمد، رأی بر آن شد که طبق فرمان شاه در بودین نیرو مستقر شود. نخستین تصمیم این بود که ابازه سیاوش پاشا داماد کوپرولی و کادی کوپلی محمدپاشا بیگلربیگی روم ایلی برای رویارویی با قوای محاصره کننده بودین فرستاده شوند. هریک از آن دو از یک‌سو، یعنی یکی از راه کوهستان و دیگری از راه دشت پیش رفتند و به قوای خروات (کروات) که در سنگرها موضع گرفته بودند، حمله‌ور شدند و آنان را شکست دادند. نیروهایی که در بودین محاصره شده بودند با رسیدن کمک خوشحال شدند. دوروز پیش از این حمله نیز سرخوش احمد پاشا، بیگلربیگی اغری و جنگجویان مرزی از سمت پشته به دشمن حمله بردند. در پی این حمله، رفتن سردار به یاری محاصره‌شدگان امید محافظان را افزود.

سردار بکری مصطفی پاشا برای هرچه نزدیک شدن به بودین پیش رفت و نیروهای

دشمن را که به رویارویی او برخاسته بودند، درهم شکست. پس از این عملیات قرار بر این شد که به منظور مستقر کردن نیرو در قلعه، از چهارسوی به دشمن حمله شود.

قهرمانیهای سیاوش پاشا و احمد پاشا

طبق تصمیم سیاوش پاشا و کوتاهیه‌لی عثمان پاشا زاده، احمد پاشا با یک نیروی سه هزار نفری در راستای استرگون به سوی قلعه پیش رفتند؛ اما دیگر فرماندهان به بهانه باران سیل‌آسایی که می‌بارید، از حرکت خودداری کردند و به این سان سیاوش پاشا و احمد پاشا دست تنها بدون پشتیبان ماندند. اما آن دو فرمانده بی‌باک با اندک نیرویی که داشتند توانستند به هر ترتیبی که بود در نیروی یکصد هزار نفری خصم - که قلعه را در محاصره گرفته بودند - رخنه کنند. آنها در زیر باران گلوله توپ و خمپاره‌ای که از سوی قلعه و محاصره‌کنندگان می‌بارید، در راستای یکی از درهای قلعه بودین که به وینه مشرف بود، با کشتار نیروهای اتریشی فراراه خود، پیش رفتند. مدافعان دژ، با دیدن این احوال با شمشیرهای آخته از قلعه بیرون آمدند و پس از یک نبرد هفت ساعته در برابر چشم دشمنان، یکهزار نفر از نیروی اعزامی را وارد قلعه کردند و در حالی که نبردکنان پیش می‌رفتند وارد قلعه شدند. بی‌شک اگر باران سیل‌آسا نمی‌بارید و فرماندهان دیگر هم به یاری محافظان قلعه می‌آمدند نیروهای دشمن به سرنوشتی نظیر سرنوشت عثمانیها در نبرد وینه گرفتار می‌آمدند.

جسارت و دلیری این دو فرمانده که تعداد بسیار اندکی نیرو تحت فرمان داشتند، ساکنان قلعه را به هیجان آورده بود. آنها در حالی که یکدیگر را تشویق و تحریک می‌کردند، از قلعه بیرون آمدند و بیش از سه هزار تن از نیروهای خصم را در سنگرهایشان کشتند؛ که خان اتریشی استرگون نیز از آن جمله بود. نیروهای عثمانی از چند نقب زن دشمن که دستگیر شده بودند، مواضع نقبهایی را که دشمن به قلعه زده بود، کشف کردند. از این نقبها چهارصد و شصت کیسه باروت به دست عثمانیها افتاد و نقبها نیز کور شد.

فرمانده اتریشی

خواستار تسلیم بودین

سردار بکری مصطفی پاشا، کار چشمگیری انجام نداده بود. در این بین سی هزار

نیروی کمکی به فرماندهی ماکسیمیلین - داماد امپراتور - به جمع محاصره کنندگان پیوست. دوماه از محاصره بودین می گذشت. ماکسیمیلین پس از رسیدن، سفرائی به همراه نان نزد شیطان ابراهیم پاشا والی بودین فرستاد.^۳

پاشا بر سفره بود که خبر آمدن ایلچی را شنید. دستور داد که وی را به حضور آوردند. ماکسیمیلین که می اندیشید ساکنان قلعه دچار کمبود آذوقه اند، برای پاشا نان فرستاده بود. ابراهیم پاشا به افتخار ایلچی میهمانی باشکوهی داد؛ ایلچی که از این بابت سخت به شگفت آمده بود، پرسید:

- «ما فکر می کردیم که شما آذوقه ندارید».

فرمانده پاسخ داد:

- «شکر خدا، برای پنج سال آذوقه داریم»

سپس از ایلچی پرسید:

- «بگو که برای چه آمده ای؟».

فرستاده، نامه ماکسیمیلین را به او داد. در این نامه که با حضور همه فرماندهان و صاحب منصبان کانون خوانده شد، ضمن تقدیر از پایداریهای ابراهیم پاشا و محافظان قلعه، آمده بود که:

«در پی محاصره یکصدروزه بودین، اثری از چهاردیوار قلعه نمانده است. از این قلعه سودی عاید شما نیست. آن را تسلیم ما کنید، همه افراد، اشیاء و خانواده ها به آسایش و آرامش منتقل خواهند شد. اما اگر با نبرد قلعه را بگشاییم، قتل عام خواهیم کرد.»

با پایان گرفتن نامه، شیطان ابراهیم پاشا به فرستاده گفت:

- «سلطان سلیمان پس از فتح این قلعه آن را به دست فرماندهان سپرد و درباره

افراد ساکن در آن سفارش کرد. اختیار قلعه با آنان است»

و به این ترتیب پاسخ را به آنان وا گذاشت. فرماندهان چنین پاسخ دادند:

۳ - این فرستاده از غلامان فاضل احمدپاشا و از پروردگان وی بود که در جنگ سن گوتار به اردوی دشمن گریخت و به آئین نخستین خود بازگشت. وی با ابراهیم پاشا بدون حضور مترجم مذاکره کرده بود. (تاریخ سلاحدار. ج ۲، ص

«هنگامی که سلطانمان قلعه را به ما می سپردند فرمودند، رعیت ما امانت دست خداوند است، از قلعه خوب محافظت کنید. اما نگفت که آنها را به دست دشمنش بسپارید. ما هم قصوری در این کار نکردیم. با شوق و وجد می جنگیم. سیاووش پاشا برایمان نیروی کمکی فرستاده است. آذوقه هم داریم. تا آخرین نفر هم می جنگیم. با عنایت خداوندی تا زمانی که افراد زنده اند، برای شما قلعه‌ای در کار نخواهد بود. برو آنچه را که گفتیم به فرماندهات بگوی»
و فرستاده را بازپس گرداندند.

حمله شدید به بودین

با رد شدن پیشنهاد تسلیم ماکسیمیلیان در ۲۴ شوال ۱۰۹۵ هـ.ق/ ۴ اکتبر ۱۶۸۴ م ابراهیم پاشا والی بودین به بیش از بیست هزار داوطلب از جان گذشته از چهارسوی دستور حمله به قلعه را داد و خود ظهر هنگام با همه نیروهایش به قلعه حمله برد. در پی یک نبرد چهارساعته سخت دشمن ناکام به سنگرهای خود عقب رانده شد. خصم برای این حمله بهای گزافی داد. در پی این شکست، اتریشی‌ها به کندن نقب متوسل شدند؛ اما پس از یک حمله، نقبها به تصرف عثمانیها درآمد و دویست کیسه باروت به غنیمت گرفته شد.

فرمانده اتریشی

از محاصره بودین دست برداشت

سردار بکری مصطفی پاشا پس از رساندن نیروی کمکی به قلعه در حال بازگشت به استونی بلغراد بود که از اعزام یک نیروی چهل هزار نفری تاتار آگاه شد. با یک پیک محرمانه والی بودین را آگاه ساخت، همچنین مقرر شد که یک حمله مشترک نیروهای سردار و مدافعان قلعه علیه دشمن صورت بگیرد که خصم را بین دو آتش گرفتار سازند. روز حمله نیز مشخص شده بود.

محاصره کنندگان که هم در زدن نقب و هم در هجوم همگانی توفیق نیافته بودند، و از دیگر سوی زمستان نزدیک می شد و افزون بر آن، در اردوگاه بیماری شیوع یافته بود و آذوقه نیز نقصان می پذیرفت و خصم از این رهگذر سخت در تنگنا گرفتار آمده بود. با

شنیدن خبر آمدن نیروهای تاتار، دست از امید بخشستند و در خفا و با شتاب حمل و نقل مهمات را آغاز کردند؛ زیرا ماکسیمیلین دریافته بود که در شب ۲۴ ذی الحجه (شب ۲ کاسم) حمله مشترک سردار و والی بودین آغاز خواهد شد. در پی این آگاهی، برخی از تجهیزات را به جای گذاردند و پس از به آتش کشیدن چادرها شتابزده پس نشستند. محاصره بودین یکصد و سیزده روز، یعنی نزدیک به چهارماه ادامه داشت. سردار بکری مصطفی پاشا با شنیدن خبر عقب نشینی خصم، تاتارها را مأمور تعقیب دشمن کرد که در این عملیات بیست هزارتن از افراد خصم کشته شدند. مهماتی را که دشمن به جای گذارده بود، به قلعه منتقل کردند (۲۴ ذی الحجه/ ۲ کاسم ۱۶۸۴م). با آن که مدافعان قلعه از نظر خوراکی سخت در تنگنا بودند، اما هرگز این مسئله به بیرون درز نکرد، بلکه شایع کرده بودند که قلعه از نظر آذوقه، کاملاً غنی و بی نیاز است.

شیطان ابراهیم پاشا سردار جبهه اتریش

تمام اقدامات سردار بکری مصطفی پاشا با عدم توفیق، روبه رو شده بود. شاه، شیطان ابراهیم پاشا والی بودین را به سبب دفاع مدبرانه اش از قلعه، مورد تقدیر قرار داد و او را به سرداری سپاه مجارستان برگزید. به دستور شاه لقب «شیطان» از نام او حذف شد و لقب «ملک» به او داده شد.^۴

سردار پیشین و برخی فرماندهان که بر اثر ناکامیهای جنگ اتریش گناهکار شناخته شده بودند، و شاه دستور کشتنشان را داده بود، به خواهش وزیراعظم قرا ابراهیم پاشا تخفیف مجازات یافتند و شغل پست تری به آنان داده شد. از جمله بکری مصطفی پاشا به سمت والی قانیژه منصوب شد. سردار ملک ابراهیم پاشا با سمت والی، سمت سرداری یافت و آرنوود عبدی پاشا به جای او والی بودین شد.

در طول عملیات مجارستان نیروهای اتریش از سه جبهه مجارستان و مجارستان بالا، خرواتستان (کرواتستان) و ایستریا حمله ور می شدند. یک نیروی پنجاه هزار نفری به فرماندهی دوک دوترینگن به سوی اویوار روی نهاده بود و یک نیروی بیست و پنج هزار نفری هم به فرماندهی Sehviz به قلمرو توکولی حمله برده و اویوار و برخی از

شهرها را از دست او بیرون آورده بود.

سقوط اویوار

سردار ملک ابراهیم پاشا که زمستان را در بلغراد گذرانیده بود، در بهار ۱۶۸۵ م/ ۱۰۹۶ هـ.ق برای رهایی اویوار که در محاصره بود، به حرکت درآمد. چون به بودین آمدند در یک جلسه مشاوره جنگی تصمیم بر آن شد که استرگون پس گرفته شود. اما سردار برای این عملیات آمادگی لازم را نداشت، زیرا وزیراعظم قرا ابراهیم پاشا که سردار را رقیب خود می‌دید، لوازم جنگی درخواستی ملک ابراهیم پاشا را نفرستاد و او با امکانات ناقص جنگی، وارد عملیات شد.

نیروها اولین روز رمضان سال ۱۰۹۶ برابر با ابتدای اگوستوس ۱۶۸۵ م استرگون را در محاصره گرفت. لوترینگن که اویوار را در محاصره گرفته بود، با شنیدن این خبر بخشی از نیروهای خود را به محاصره اویوار گمارد و خود با باقیمانده نیرو به سوی استرگون حرکت کرد. چون بین دوطرف باتلاق بود، از این روی از حمله به یکدیگر خودداری می‌کردند. سرانجام سواره نظام دشمن به ترفندی عثمانیها را به ناحیه باتلاقی کشاند و نیروی پانزده هزار نفری دشمن، عثمانیها را که شمارشان به هشتاد هزار می‌رسید شکست دادند. ابراهیم پاشا به بودین پس نشست. اتریشیها پس از چهل روز محاصره دژ مستحکم اویوار را با نبرد گشودند و مدافعان قلعه، در حال جنگ کشته شدند و پلانقهای آن نواحی هم به دست دشمن افتاد.

قتل سردار ملک ابراهیم پاشا

ملک ابراهیم پاشا پس از این شکست تدابیر لازم را در مرزها اتخاذ کرد و پائیز برای گذراندن زمستان به قشلاق بلغراد بازگشت. دامنه شهرت سردار در دفاع از بودین به هرسوی کشیده بود. حتی پادشاه به همین مناسبت لقب «شیطان» را از او برگرفت و به او لقب ملک داد، از این روی وزیراعظم از بیم این که امکان دارد ابراهیم پاشا جای او را بگیرد، در اندیشه بود. حتی در جریان مخالفتش با اعزام سواره نظام قاپوقولی به جنگ که سخن از وزیراعظم شدن ابراهیم بود، وزیراعظم سخت نسبت به ابراهیم پاشا دچار سوءظن شده بود. قرا ابراهیم پاشا عدم موفقیت اخیر ابراهیم پاشا را فرصتی مغتنم شمرد

و برای قتل او به هر چه که در توان داشت، دست زد. شکست اخیر ابراهیم پاشا و در کنار آن تشبث او به آشتی بدون کسب اجازه از شاه، مؤثرترین سلاح را علیه ابراهیم پاشا به دست وزیراعظم داد.

پس از سقوط اویوار، ابراهیم پاشا نامه‌ای دایر بر پیشنهاد آشتی توسط یکی از افراد مورد اعتمادش به نام احمد حلبی نزد لوترینگن فرمانده اتریشی فرستاده بود. این نامه که بی پاسخ ماند، سندی شد علیه سردار که بدون دستور از مرکز و خودسرانه درخواست آشتی کرده بود. سرانجام در پی مذاکره‌ای که با حضور شاه صورت گرفت، فتوای قتلش داده شد. او را در پنجم محرم ۱۰۹۷ (۲ آریلیق ۱۶۸۵ م) در بلغراد خفه کردند و سرش را به ادرنه فرستادند. وزیر اعظم طبق رسوم سر بریده را در سینی نقره به شاه نشان داد. سلطان محمد که دریافته بود، ملک ابراهیم پاشا قربانی اغراض وزیراعظم شده است، سخت متأثر شد و پس از گفتن این جملات: «رویت سیاه و خاطرت آسوده باشد» خوب به هنری که از خود نشان دادی بنگر» و سر بریده را به وزیر اعظم^۵ پس داد و با این سخنان نفرت و بی‌اعتمادی خود را به وزیراعظم نشان داد.

۵. در مورد قتل ابراهیم پاشا، وزیراعظم و بشناق ساری سلیمان پاشا همداستان شده بودند. وزیراعظم ابراهیم پاشا را رقیب خود می‌دانست و ساری سلیمان پاشا نیز که به او وعده وزیراعظمی داده شده بود همین احساس را نسبت به ابراهیم پاشا داشت. در مذاکره‌ای که حضور شاه انجام گرفت و از آن سخن گفتیم، وزیراعظم به علت بیماری حضور نداشت. حاضران عبارت بودند از سلیمان پاشا، شیخ‌الاسلام و دو قاضی عسکر، فرمانده ینی چری و حسن آغا برادر کوپردلی محمدپاشا و عجم‌زاده حسین افندی از کتاب. در این نشست مورخ فندق‌لی محمد خلیفه از آگاهای اندرون از حاضران پذیرایی می‌کرد و آنچه را که شاهدش بود، نوشته است. به نوشته مورخ، در این مجلس سلیمان پاشا علیه ملک ابراهیم پاشا سخن گفت و قتل او را خواستار شد. وزیر اعظم نیز در عریضه ارسالی خواهان اعدامش شده بود و شیخ‌الاسلام علی افندی هم که مردی ضعیف‌النفس بود، از آنان پیروی می‌کرد. در برابر این خواسته، ابوسعیدزاده فیض‌اله افندی قاضی عسکر آناتولی پیشنهاد کرد که نکشندش بلکه به نقطه‌ای تبعیدش کنند؛ اما او در اقلیت ماند و با شتاب فرمانده گارد شاهی برای کشتنش اعزام شد. چون حکم مرگ را به ابراهیم پاشا ابلاغ کردند، وضو ساخت و پس از گزاردن دو رکعت نماز گفت: «یارب چون خدمت چهل ساله مرا به دین و دولت می‌دانی. پایان عمرم فرارسیده است. برایم حسن عاقبت میسر فرما و آنان را که با من چنین کردند به تو حواله می‌کنم» و عصر هنگام درحالی که روزه‌دار بود، خفه‌اش کردند. آنگاه سرش را بردند و با یکی از «بستانچی»ها به نام رجب اوستا، سرش را به ادرنه فرستادند (تاریخ سلاحدار، ج ۲، س ۲۱۶). طبق دستور مورخ ذی‌الحجه ۱۰۹۶ هـ. ق به عثمان آغا فرمانده گارد شاهی مقرر شد که پس از مرگ اموالش مصادره شود و نیز تعدادی از افرادش را به ادرنه اعزام دارند (مهمه ۱۶۰، س ۲۶۷).

به جای ملک ابراهیم پاشا، عبدی (عبدالرحمن پاشا) پاشا والی حلب و بودین به سرداری منصوب شد اما پس از اندکی کاپیتان دریا سرخوش احمد پاشا والی سابق اغری به سرداری جبهه اتریش تعیین شد.

برکناری قرا ابراهیم پاشا وزیر اعظم

قرا ابراهیم پاشا خود هرگز به جبهه نمی‌رفت و با فرستادن افراد و مهمات به سه جبهه سرگرم بود و کار جبهه‌ها را به فرماندهان سپرده بود و خود از کنار شاه دور نمی‌شد. در آن اواخر چون خود بیمار و بستری بود، (ساری سلیمان پاشا والی «اوزو» را که در قتل ملک ابراهیم پاشا فعالیت نموده و سرداری جبهه لهستان را داشت نزد خود فرا خوانده و امور صدارت عظمی را نیابتاً به وی سپرده بود.

محمد چهارم به سبب سلب اعتماد از وزیر اعظم، محرمانه به سلیمان پاشا وعده وزیراعظمی داده بود. این بار هم چون قرا ابراهیم پاشا دید که ساری سلیمان پاشا بیش از اندازه مورد توجه قرار گرفته است ضمن بحث از تواناییهای او در جبهه لهستان بر آن شد که وی را به سرداری جبهه اتریش منصوب کند. اما قصد نیرنگ به دوست دیرین سبب عزل او شد. مهر همایونی را از او گرفتند و به ساری سلیمان پاشا دادند (۲۴ محرم ۱۰۹۷ ه.ق/آرالیق ۱۶۸۵م) ۶

وزیراعظم ساری سلیمان پاشا هم خود به جبهه نرفت و سرداری جبهه اتریش هم که حساس‌تر از دیگر جبهه‌ها بود، همانگونه که در سطور پیش اشاره شد به سرخوش

۶. قرا ابراهیم پاشا پس از برکناری در قصر بایرام پاشا واقع در اسکودار استانبول خانه‌نشین شد. پس از اندکی آهنگ حج کرد و حتی اجازه مسافرت را نیز گرفت. اما دشمنان عنوان کردند که: «صاحب ثروت بسیار است. اگر به آناتولی بگذرد بی‌درنگ چون ابازه حسن پاشا لوای عصیان افراخته می‌کند. از همین اکنون با صرف پول برای خود افراد استخدام می‌کند» و با این سخنان سوءظن شاه را نسبت به او برانگیختند. از این روی سلطان محمد چهارم دستخطی برای او فرستاد و خواستار پانصد کیسه آقچه در مقام اعانه سفر شد. ابراهیم پاشا حامل نامه را با این سخنان که «مگر قصد چاپیدن مرا دارید» از نزد خود راند. در پی این ماجرا فرمان مصادره اموالش صادر شد. پس از چهل روز شکنجه محل اموالش را فاش کرد و سه هزاروپانصد کیسه پول نقد، اشیاء نفیس بسیار و جواهرات گرانقیمت، پانصد اوکه عنبر و... مصادره شد و خودش را به قبرس تبعید کردند. هنگام اقامت در آنجا چون شنیده شد که به منظور احراز مقام صدارت به تحریک سپاهیان می‌پردازد، در اواخر سال ۱۰۹۸ ه.ق (اکتبر ۱۶۸۷م) دستور کشتنش صادر شد.

سردار اکرم ساری سلیمان پاشا

سه سال بود که جنگ با اتریش بی آن که پیروزی از آن عثمانیها شود، ادامه داشت. این جنگ سبب شده بود که این دولت ضایعات و زیان بسیار از نظر نفرات، هزینه و مهمات متحمل شود. با توجه به این مشکل، نشستی با حضور شاه برای چاره اندیشی تشکیل شد. در این نشست عنوان شد که:

«جنگ اتریش با حضور سردار در جبهه سامان نمی گیرد، شاه یا وزیر باید در جبهه حضور داشته باشد. اگر پادشا برفت چه بهتر، اما اگر وزیر اعظم برود، دیگر اقامت شاه در ادرنه ضروری نیست، او باید به استانبول عزیمت کند، زیرا مردم ادرنه چندین سال است که هزینه تشریفات پرداخت می کنند و به همین دلیل توان مالی ندارند و تهیدست شده اند و باید آرامش و راحت بیابند. به اتفاق آراء این تصمیم تصویب شد. وزیر اعظم عنوان کرد که به جای آوجی ممد* - که در این ایام فلاکتبار مدام در شکار بود - به جبهه اتریش خواهد رفت. در پی این تصمیم فرمانهایی به هرسو برای فراخوانی به جبهه صادر شد و نیز برای سلیم گیرای که برای دومین بار خان کریمه شده بود، چهل هزار سکه طلا به عنوان پول حکمه با شمشیر زرنگار و خلعت ارسال شد که در مرز به صورت آماده باش مستقر شود تا در صورت نیاز افرادش را به مناطق مورد نظر اعزام دارد.

با عزیمت وزیر اعظم به جبهه، ساری رجب آغا سر میر آخور که دارای ابراهیم پاشا را مصادره کرده بود، با خود به ادرنه آورده بود و از افراد وزیر اعظم جدید بود، به نیابت صدارت برگزیده شد.

محمد چهارم در جمادی الاول ۱۰۹۷ ه.ق (نیسان ۱۶۸۶ م) وزیر اعظم را به مقام سردار اکرمی (فرمانده کل قوا) منصوب کرد و درفش همایونی (سنجاق شریف) را برای

۷. دو انگیزه سبب می شد که وزیر اعظم ها خود به جبهه نروند. یکی برکنار ماندن از سنگینی بار مسؤولیت و مشقت جبهه بود و دیگر این که برای حفظ پست و مقام خود در مرکز حکومت می ماندند و آن را ترک نمی گفتند.
* به معنی ممد شکارچی، سلطان محمد چهارم که به سبب اعتیادش به شکار این لقب را به خود گرفته بود.

او فرستاد، و چهارروز بعد خود نیز در پی تصمیمی که گرفته شده بود به سوی استانبول حرکت کرد.

حوادث جبهه اتریش

سقوط بودین

وزیراعظم و سردار اکرم ساری سلیمان پاشا در آغاز جمادی الآخر ۱۰۹۷ ه.ق/مارت ۱۶۸۶ به بلگراد رسید. اما در این بین یک نیروی نود هزار نفری عظیم، مرکب از نیروهای مجار، کروات، آلمان (فرانقونیه، براندنبورک، سواب، ساکسونیا و باواریا) و نیز قوای همه شوالیه‌های اروپا به فرماندهی لوترینگن فرا رسید و پس از محاصره بودین (۱۸ حزیران ۱۶۸۶/رجب ۱۰۹۷ ه.ق)، به کوبیدن دماغه «پشته» پرداخت. سلیمان پاشا چون احتمال سقوط بودین را نمی‌داد، سرعت عمل لازم به خرج نداد و حتی وقتی وخامت اوضاع را به او گوشزد کردند، اهمیتی به آن نداد در نتیجه بعداً که نیرویی برای ورود به قلعه و تقویت آن فرستاد، توسط دشمن تارومار شد.

بر اثر خمپاره‌ای که به حصار داخلی قلعه خورد، مهمات سی‌وشش هزار قنطاری را با قصر شاهی و نیمی از قلعه، به هوا پرتاب کرد و بیش از چهارهزار محافظ را در یک دم کشت. عبدی پاشا والی بودین، در سمت دروازه «وینه قاپوسی» (دروازه وینه) در حال نبرد بود. سرانجام پس از هفتادروز محاصره روز یکشنبه (شوال ۱۰۹۷ ه.ق/۲ ایلول ۱۶۸۶م) با حمله‌ای که توسط برجهای متحرک به دژ صورت گرفت، این قلعه سقوط کرد و عبدی پاشا هم شهید شد.

بودین مدت یکصد و چهل و پنج سال در مقام یک مرکز ایالت در دست عثمانیها بود و در طی این مدت شش بار محاصره شده بود. تصرف آن به همان اندازه که مسیحیان را شادمان کرد برای مسلمانان اندوه‌زا^۸ بود.

۸. پس از سقوط بودین در بین کسانی که به دنبال غنیمت می‌گشتند، دانشمند نامی لهستانی، مارسینگلی هم دیده می‌شد. او در سپاه اتریش علیه عثمانیها جنگیده بود. مارسینگلی که به همراه «دونادو» ایلچی ونیز به استانبول آمده

از دست رفتن قلعه‌های مهم

با سقوط بودین که سد راه نیروهای دشمن بود، افراد دشمن آزادی عمل یافتند. سردار اکرم به حوالی «اسک» بازگشت در این بین شماری قلعه و دژ یا به دست دشمن می‌افتاد و یا توسط خود عثمانیها تخلیه و ویران می‌شد. اینک نیروهای اتریشی از جبهه‌های گوناگون به داخل مجارستان رخنه کرده بودند. سردار اکرم برای حمایت از قلعه سگدین نیرو فرستاد، اما به سبب شکست خوردن این نیرو، دژ پس از ۱۸ روز محاصره سقوط کرد. در پی آن قلعه‌های مهمی چون شمون تورنا، پچه‌وی، کاپوشوار و شیکلوش نیز از دست رفت. به سبب نزدیک شدن زمستان اردو «اسک» را ترک گفت و به بلگراد رفت. فرمانده اتریشی که به منطقه مارماروش از توابع اردل رسیده بود، با استفاده از اوضاع فلاکتبار اردوی عثمانی قلعه‌های اردل را با وعده و وعید اشغال کرد و در داخل آنها مدافعان اتریشی را جای داد.

شکست موهاج (شیکلوش)

در سال ۱۰۹۸ هـ.ق / ۱۶۸۷ م ارتش عثمانی در جبهه اتریش با حوادث فاجعه‌آمیزی روبه‌رو شد. در بهار آن سال سردار اکرم ساری سلیمان پاشا هنگامی که در بلگراد به انتظار رسیدن نیروهای ایالتی بود، خبریافت که نیروهای اتریشی قلعه اسک را در محاصره گرفته‌اند. بی‌درنگ نیروهای عثمانی به آن سوی حرکت کرد و پس از شکست دادن دشمن، او را دنبال کرد و چون خبر رسید که خصم قلعه شیکلوش را که سال گذشته اشغال کرده بود، رها کرده است و به سوی بودین پس نشسته است. عثمانیها پیش رفتند و در نزدیکی شیکلوش با نیروهای اتریشی به فرماندهی پرنس شارل روبه‌رو شدند که پیروزیهای عاید عثمانیها شد. اما هنگامی که وزیراعظم سرگرم

بود، با علمای ترک مناظره‌ای داشت. در محاصره وینه اسیر عثمانیها شد و پس از آن که مدت نه ماه در سنگرها بیگاری می‌کرد، آزاد شد. وی درباره تشکیلات نظامی دولت عثمانی کتابی دارد تحت عنوان «وضعیت نظامی امپراتوری عثمانی» که در سال ۱۷۳۳ م در آمستردام به چاپ رسیده بوده است. این اثر در سال ۱۹۳۴ توسط سرهنگ دوم نظمی که از افسران باارزش ارتش ما است. [منظور ارتش ترکیه] به ترکی ترجمه شد و در چاپخانه ارتش به چاپ رسید. مارسیگلی در سال ۱۷۳۰ م در گذشته بود.

سامان دادن به نیروهای خود بود، بیمار شد. این موفقیتها سیر قهقرایی پیمود و به شکست انجامید. شکست شاخه آناتولی سپاه به سایر قسمت‌های اردو سرایت کرد. نیروهای عثمانی اردوگاه را ترک گفتند و تا حوالی اسک گریختند. اموال و خزانه اردو به دست دشمن افتاد. سردار اکرم در «اسک» نیرو مستقر کرد و خود به پتر وارادین رفت. در این بین از قلعه اغری، پیکی حامل پیغام درخواست کمک و آذوقه آمد. اما، چون راهها در دست خصم بود، امکان فرستادن آذوقه نبود. البته اگر این آذوقه به همراه اردو فرستاده می‌شد، شاید به مقصد می‌رسید. از این روی برای این که نفرات با این عملیات مخالفت نکنند و از رفتن سر باز نزنند، فرماندهان به ترفندی متوسل شدند؛ و عنوان کردند که دشمن در فاصله پانزده ساعتی است و مقرر شد که به فرماندهی جعفرپاشا، سرباز و مهمات به اغری فرستاده شود؛ اما با فاش شدن این ترفند، افراد اعتراض آغاز کردند که: «اینهمه نیرو و آذوقه را چگونه می‌توان به ده منزلی اعزام کرد» و به تحریک «سرچشمه یگن عثمان پاشا» که این مأموریت به او واگذار شده بود از رفتن خودداری کردند و به اردوگاه بازگشتند.

شورش اردو در حضور دشمن

همانطوری که در حوادث آناتولی خواهیم دید، کوچک احمد پاشای آماسیایی از افراد دسته سلاحدار که با یگن عثمان پاشا شورش را سازمان داده بودند، افراد قاپوقولی را به این عنوان که حقوق افراد پرداخت نشده است، علیه وزیراعظم تحریک کردند و آنها تا چادر سردار پیش رفتند. یگن عثمان پاشا از راهزنان آناتولی بود که مورد بخشودگی قرار گرفته و به او درجه پاشایی* اهدا شده بود. وزیراعظم با مشاهده این احوال سنجاق شریف را با خود برداشت و به همراه «دفتردار» و بکری مصطفی پاشا که برای بار دوم فرمانده ینی چری شده بود، از راه رود طونه به بلغراد گریخت. یگن عثمان پاشا در چادر مخصوص وزیراعظم انجمن کرد و به دستور کوچک محمد سرکرده شورشیان نزد وزیر سیاوش پاشا داماد کوپرولی رفتند و گفتند: «تو را به وزیر اعظمی برگزیدیم» و به زور او را سوار بر اسب کردند و به چادر ویژه صدراعظم بردند و صدراعظمی و سرداری او را اعلام

* پاشا لقب وزرا و نیز عنوان امرای ارتش عثمانی بود. - م.

کردند و بین خود پیمان بستند که به یکدیگر خیانت نکنند و نیز در مورد خلع سلطان محمد شکارچی همداستان شدند؛ آنگاه جبهه را رها کردند و به سوی استانبول روی آوردند (ذی الحجه ۱۰۹۸ ه.ق / ایلول ۱۶۸۷ م).

سلطان پاشا که از اردو گریخته بود، به استانبول آمد و مهر همایونی را توسط رجب پاشا نایب صدارت تقدیم شاه کرد. محمد چهارم مهر را برای سیاوش پاشا که از سوی ارتش به وزیراعظمی برگزیده شده بود، فرستاد و دستور داد که از بلغراد فراتر نیایند و جبهه را رها نکنند. اما این خواسته عملی نشد و اردو به سوی استانبول به حرکت درآمد. دشمن شورش ارتش را غنیمت دانست و اسک، و ارادین و سیرم را تصرف کرد و حوالی زمین (زمون) را در نزدیکی بلغراد به سهولت در اختیار گرفت.

ما در این جا شرح حوادث جبهه اتریش را قطع می کنیم که پس از شرح احوال جبهه های لهستان و ونیز در طول این مدت و نیز بررسی اوضاع داخلی دولت عثمانی در آن ایام، باز صفحه دوم جنگ را ورق خواهیم زد.

موقعیت لهستانیها

با آن که پیروزی نبرد وینه که امپراتور لئوپولد آن را به یاری ژان سوبیسکی^۹ پادشاه لهستان به دست آورد، برای اتریش موفقیت بزرگی به شمار می رفت، اما لئوپولد که پیروز شده بود، برای شاه لهستان که این پیروزی را نصیبش کرده بود، ارزش شایسته قائل نشد و حتی به سردی با او رفتار کرد. از آن تاریخ به بعد لهستانیها در جبهه ای که در مرز عثمانی گشوده بودند، به نبرد با عثمانیها پرداختند. استفان حکمران پیشین بغداد نیز پس از گریختن به لهستان به همراه آنها در مرز فعالیت می کرد. وی پس از شکست عثمانیها در نبرد وینه به فعالیت خود افزود. حتی دوکابیک «وبوده» بغداد را شکست داد و او را به اسارت گرفت، در نتیجه دولت عثمانی دمیرتاش و یوده قبلی بغداد را که در استانبول به سر می برد، به عنوان والی به بغداد فرستاد.

هنگامی که لهستانیها در حوالی گمانیچه و بغداد دست به حمله زده بودند، فاضل مصطفی پاشا کوپرولی اوغلی (پسر کوپرولی) والی اوزی (سلستره) و محافظ باباداگی،

۹. یوانیس، پادشاه لهستان ملقب به قیزهاتمان (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۲۷).

در آن جبهه بود، حکومت با در نظر گرفتن شخصیت علمی او - چون احتمال می داد که اهل رزم نباشد - به جای وی ساری سلیمان پاشا سردار جبهه لهستان را فرستاد و کوپرولی اوغلی را به عنوان «وزیر گنبد» یعنی وزیر بدون کرسی وزارت، به ادرنه فراخواند. ساری سلیمان پاشا پس از آغاز خدمت در پست جدید از آمدن نیروی مقتدری از لهستانها به مرز سخن به میان آورده و درخواست نیروی کمکی کرده بود. در حالی که چون حکومت قوای اصلی را به جبهه اتریش فرستاده بود، نیروی کمکی آماده در دسترس نداشت.

از این روی به «گمرکچی حسین آغا» که نایب «خاصگی سلطان» بود، مقام وزارت تفویض شد و مقرر شد که وی از ساکنین مناطق چورلو تا ساحل رود طونه هر که را که توان جنگیدن دارد گرد آورد و به یاری سلیمان پاشا برود و همزمان با آن از طریق پروسکی ایلچی لهستان به شاه لهستان پیشنهاد آشتی داده شد.

حمله سوبیسکی

در رمضان ۱۰۹۵ ه.ق / آگوستوس ۱۶۸۴ م شاه سوبیسکی با یک نیروی هشتاد هزار نفری از کراکاوای مرکز حکومتی به سوی گمانیچه روی آورد. طبق نقشه پس از تصرف گمانیچه می بایست بغداد را اشغال می کرد. سوبیسکی که تا قلعه هوتین پیش آمده بود، برای گذر به سوی قلعه سی هزارتن از افراد خود را به بستن پل اختصاص داد، اما چون رود طغیان کرده بود، بستن پایه پل عملی نشد، سوبیسکی حدود هشت هزارتن از قزاقان باراباش را تا پایان کار پل برای محافظت گمارد.

در این بین سلیم گیرای خان که برای دومین بار به حکمرانی کریمه منصوب شده بود، با یک نیروی یکصد هزار نفری عازم جنگ شد. مقرر شد که در کناره رود طورله (دنی یستر) به نیروهای سردار جبهه لهستان ساری سلیمان پاشا پیوندند. هردو نیرو به این نقطه حرکت کردند.

سلیم گیرای یک نیروی سی هزار نفری در اختیار پسرش دولت گیرای سلطان گذارد و او را به سوی قزاقهای باراباش که از پل حفاظت می کردند فرستاد. دولت گیرای به نیروهای یادشده حمله برد، همه آنان را دستگیر کرد و از دم تیغ گذرانید.

سخنرانی خان کریمه

در برابر لشکریانش

هنگامی که لشکر کریمه به کناره رود دنی پیر رسید سلیم گیرای بر فراز یک بلندی رفت و درحالی که نیروهای تاتار را به دور خود گرد آورده بود، هیجان زده و با صدای رسا خطاب به آنان گفت:

«چون در دینمان ضعف و فتور راه یافته است، دشمنان دینمان از هرسوی بر ما غلبه کرده اند. امروز صحنه، صحنه کربلا است، این جنگ را نه برای خاطر آل عثمان [دولت عثمانی] می کنید و نه به خاطر من. بلکه بیایید تا پای مرگ به خاطر دینمان بکوشیم و پشت به دشمن نکنیم و تا آخرالزمان نام نیک برای خود کسب کنیم».

آنگاه از اسب به زیر آمد و به سجده رفت که تاتارها با دیدن این احوال لرزان و فریادزنان سوگند خوردند که پشت به دشمن نکنند و تا شهادت دست از نبرد نکشند و پس از آن عازم هوتین شدند.

شکست سوبیسکی

هنگامی که ساری سلیمان پاشا فرمانده جبهه لهستان از دیگر سوی نیروهای همراهش از «اسحاقجی» به کناره کارتال رسیده بود و پیش می آمد نامه خان کریمه را دریافت کرد. در آن نامه از وی خواسته شده بود بدون این که منتظر افرادش باشد یک روز زودتر از آنان خود را به او برساند. سلیمان پاشا با شتاب حرکت کرد و در کناره طورله به سلیم گیرای پیوست. سوبیسکی که از آمدن خان و نیروهای عثمانی خبر یافته بود جرأت حمله نیافت و به تدریج افراد خود را عقب نشاندد. او در هرسو گرفتار افراد عثمانی و تاتار شده خسارات بسیار می دید. چون سوبیسکی بی آن که کاری از پیش ببرد عقب نشسته بود، از این روی سلیمان پاشا به قشلاق بابا داغی و خان کریمه به کشور خود بازگشت. گزارش رویدادها به تفصیل به عرض شاه رسید (۲۷ ذی القعدة ۱۰۹۵/۵ کاسم ۱۶۸۴) محمد دوم که از این پیروزی خرسند شده بود، برای سلیمان پاشا و سلیم گیرای و همراهانشان خلعت و شمشیر و عطایا فرستاد.

حمله مجدد لهستانیها

شاه لهستان که بجز سی هزار نیروی خود، نیروهای لیتوانی، راهزنان بغداد، قزاقهای اوزی و ده هزار نیروی سوئدی و ده هزار اتریشی زیر فرمان داشت و شمارشان حدود هشتاد و سه هزار نفر بود، فرماندهی این نیروی انبوه را به سر فرمانده زیبوی تورکسی واگذار کرد و خصم به سوی بغداد به حرکت درآمد. با شنیده شدن خبر حمله باز نیروهای خان کریمه و ساری سلیمان پاشا به هم پیوستند و حرکت کردند. این نیروها از تنگه پروناوسکی گذشتند و در کناره رود پیروت در امتداد مسیر بغداد مستقر شدند. خان کریمه و سردار، اردوگاه را در چوچورا ترک گفتند و قوای سواره نظام را با آذوقه سه روزه همراه بردند و به سوی دشمن روی آوردند. نبرد از سحرگاه تا عصر هنگام، ادامه یافت. خصم قادر نبود از سنگرها بیرون بیاید و تنگه ای هم که می بایست از آن می گذشتند و عقب می نشستند، بسته شده بود. با توپخانه ای که از پشت سر رسید، عثمانیها اردوگاه دشمن را گلوله باران کردند. سرانجام، دشمن که بکلی پریشان شده بود، به ناگزیر با جنگ و گریز عقب نشست. آقن هائی به داخل خاک لهستان صورت گرفت. این پیروزی در ذی حجه سال ۱۰۹۶ ه.ق/ کاسم ۱۶۸۵ م به آگاهی شاه که در ادرنه بود، رسید.

باز در اواخر همین سال، ساری سلیمان پاشا سردار جبهه لهستان به ادرنه فراخوانده شد. او احمد پاشا* متصرف نیکبولی را به نیابت به جای خود گماشت و خود به ادرنه رفت. فرماندهی جبهه لهستان و اداره امور ولایت اوزی به بوزوقلی مصطفی پاشا واگذار شد. همچنین چون قرا ابراهیم پاشا مدت سه ماه بود که از نقرس رنج می برد، برای او نیز یک نایب صدارت تعیین شد.

حمله لهستانیها به گمانیچه

در رمضان سال ۱۰۹۸ ه.ق/ تموز ۱۶۸۷ م بشناق حسین پاشا محافظ گمانیچه خبر یافت که یک نیروی شصت هزار نفری به فرماندهی یاکوب سوبیسکی پسر بزرگ ژان سوبیسکی به گمانیچه روی نهاده است. حسین پاشا سردار بوزوقلی مصطفی پاشا را آگاه

*. مقامی پائین تر از استاندار و بالاتر از فرماندار در تشکیلات عثمانی. - م.

ساخت. چون نیروی کافی در اختیار سردار نبود، به گردآوری نیرو پرداخت. اما در این بین خصم سر رسید و قلعه را به محاصره گرفت و به کوبیدن آن پرداخت، و جز آن شماری از قوای لهستان شهر یاش را اشغال کردند. لهستانیها در طول محاصره از نظر آذوقه در تنگنا بودند. لهستانیها برای دستیابی به انبار گندم تاتارها در بوجاق به آن سوی رود پیروت گذشتند، اما تاتارها با آتش زدن انبارها سبب شدند که لهستانیها بی آن که وارد نبرد بشوند با دادن تلفات سنگین باز از پیروت بگذرند و به موضع نخستین بازگردند. در این بین نیروی ده هزار نفری خان کریمه به یاری گمانیچه رسید. لهستانیها از محاصره دست کشیدند و همه تجهیزات و مهمات را برداشتند و به سرعت عقب نشستند. به این ترتیب شاه لهستان به نخستین آرزویش که گرفتن گمانیچه بود، دست نیافت (۲۴ شوال ۱۰۹۸ ه.ق ایلول ۱۶۸۷ م).

جبهه ونیز

پیمان اتریش - ونیز

در اثنايي که امپراتور لئوپولد علیه عثمانیها برای خود در پی متحدی بود، سرانجام با تشویق مکرر پاپ، و نیز به اتحاد با اتریش تمایل یافت. با این همه جمهوری ونیز بی مقدمه وارد میدان نشد و محتاطانه سرانجام کار این اتحاد را به نتیجه محاصره وینه موکول کرد. امپراتور دونماینده از سوی خود به شهر لینز فرستاد که در ۲۵ نیسان ۱۶۸۴ م «پیمان مقدس» با دوزی ژوستینیانی بسته شد.

علت ظاهری تیرگی روابط

ونیز - عثمانی

جمهوری ونیز با از دست دادن گرید زیان بزرگی را متحمل شده، پایگاه مهمی را در دریای مدیترانه از دست داده بود. ناکامی عثمانیها در محاصره وینه به ونیز فرصت داد و عاملی شد برای نزدیکی به امپراتور، بجز آن به دستور وزیراعظم برخی اجناس بازرگانان ونیز در کشتیهای باری مصادره شده بود و دولت ونیز هم همین معامله را با تجار مسلمان

کرده بود؛ حتی برخی از تجار یاد شده را کشته بود. مجموع عوامل گفته شده، انگیزه جنگ بین دو دولت^{۱۰} شده بود.

حمله ونیزیها از دریا و خشکی

جمهوری ونیز جز ناوگان خود صد فروند کشتی دیگر نیز از طریق پاپ، فلورانس، مالت، جنوا و اسپانیا تدارک دید و حمله را آغاز کرد. فرماندهی کل ناوگان جمهوری به فرانچسکو موروزینی مدافع قنديه واگذار شده بود. دولت عثمانی در برابر این وضعیت تدابیر ممکن در مورد محافظت سواحل و جزیره‌ها را اتخاذ کرد (۱۰۹۵ هـ.ق/ ۱۶۸۴ م).

ونیزیها در جبهه دریایی جزیره ایاماوره را به یاری بومیهای رومی اشغال کرد. با از دست رفتن ایاماوره که نخستین گام در راه تصرف موره به شمار می‌رفت، دولت عثمانی شاهین مصطفی پاشا محافظ بغاز را به فرماندهی موره برگزید و به آنجا فرستاد. ونیزیها با استفاده از فرصتی که در پی مراسم نماز عید به وجود آمده بود، بر آن شدند که با دوکالیون و سه فرقاته* لحنی را اشغال کنند؛ اما با دادن تلفات سنگینی رانده شدند.

باز طی همین سال با تحریک کشیشان، مسیحیان موره، یانیه و ینی شهر شورش کردند و با ونیزیها همدستان شدند و به فعالیت درآمدند. آنان قلعه پره‌وزه را از دریا و خشکی محاصره کردند، چون یاری شاهین مصطفی پاشا سرفرمانده موره نتیجه نبخشید، قلعه تسلیم شد. شاهین مصطفی پاشا برکنار و قرا ایلان اسپانامچی (اسفنج‌چی) اسماعیل آغا بستانجی‌باشی ادرنه که مقام وزارت داشت به جای او منصوب شد. (اواخر ۱۶۸۴ م).

اما چون روابط بین شاهین پاشا و اسماعیل پاشا تیره بود و باهم دشمنی داشتند، از

۱۰. فرستاده ونیز - کاپلو - در پانزدهم تموز ۱۶۸۴ م که مصادف با محاصره بودین توسط زوک لوترینگن بود، نزد قائم‌مقام صدارت رفت و اعلان جنگ جمهوری علیه عثمانی را به آگاهی وی رسانید و در پی آن با تراشیدن ریش و موی سر به همراه سفیر جنوا با یک قایق ساقیزی گریخت. نخستین درگیری با ونیز در دالماسیا آغاز شد. ونیزی‌ها در این نقطه به یاری مورلاخ که تابع عثمانیها بود پیروزیهایی به دست آوردند و همزمان با آن درمانیه واسپیر واقع در موره جنوبی هم به یاری هیماره‌ها مردم را علیه عثمانیها به عصیان واداشتند.

بیم آن که در رویارویی با دشمن مشکلی پیش نیاورند، در ماه صفر ۱۰۹۶ ه.ق (اوجاق ۱۶۸۵ م) اسماعیل پاشا به سمت محافظ ساقیز تعیین شد و محافظ ساقیز، یعنی وزیر خلیل پاشا سرفرمانده مورده شد.

اوضاع بسنی (بسنه) ودالماچیا

ونیزیها در سه جبهه دست به حمله می‌زدند: بسنه، مورده و آدالارد جزیره‌ها) به عنوان مثال بنا به گزارش فندق مصطفی پاشا بیگلربیگی بسنه، اوایل سال ۱۰۹۶ ه.ق/ ۱۶۸۵ م یک نیروی بیست هزار نفری دشمن مرکب از ونیز، کروات، اوسکوک که به قصد اشغال قلعه مرزی سین آمده بودند در کناره رود «چتینه» توسط نیروی هفت هزار نفری عثمانیها شکست خوردند، بسیاری از آنها کشته شدند و دوهزارتن به اسارت درآمدند. همچنین باز یک نیروی بیست هزار نفری ونیزی به سوی قلعه کاتارو متعلق به عثمانیها واقع در ساحل دریای آدریاتیک روی آوردند و به خشکی نیرو پیاده کردند. اما سلیمان بیگ سنجاق بیگ اشقودره با ده هزار نفر از دو شاخه به نیروی خصم حمله بردند. هشت هزارتن را کشتند و مانده به کوهها یا به کشتی‌ها گریختند (۱۰۹۶ ه.ق/ ۱۶۸۵ م). به پاداش این خدمت سلیمان بیگ با حفظ مقام بیگلربیگی خود به مقام پاشای دوطوغه ترفیع پیدا کرد. پاشای یادشده آلبانیهای را که علیه عثم 'نیها شورش کرده بودند، وادار به اطاعت کرد و حوالی نووه، اولکون، بار (آنتی‌واری) را از تعرض ونیزیها در امان داشت و توانست دژ استاویگرود را نیز تصرف کند.

در نisan سال ۱۶۸۷ م (جمادی‌الآخر ۱۰۹۸ ه.ق) فرمانده ونیزی قلعه‌های کاتارو وسین را تصرف کرد. والی بسنه، به همراه سنجاق بیگ هر سک با یک نیروی دوازده هزار نفری برای پس گرفتن آنها تلاش کردند، اما موفق نشدند. باز همین فرمانده ونیزی در ذی‌الحجه ۱۰۹۸ ه.ق/ ۳۰ ایلول ۱۶۸۷ م کاستلنووا را که سدی برای دالماچیا بود تصرف کرد.

اوضاع مورده

در جمادی‌الآخر سال ۱۰۹۶ ه.ق (مائیس ۱۶۸۵ م) قوای ونیز مرکب از پنجاه هزار قراداغلی، کروات و آلبانیهای مسیحی شورشی با دویست و بیست فروند کشتی

مرکب از ناوگانهای خود و کشتیهایی که از پاپ، فلورانس، مالت و جنوا و اسپانیا گرفته بودند، تحت فرماندهی آدمیرال ونیزی به جزیره ایاموره آمدند. نخستین نقشه آنان این بود که وارد خلیج اینه‌بختی (لیانتو) بشوند و تنگه قوردوس را در اختیار بگیرند. از این روی بر آن شده بودند که نخست موقعیت آبهای خلیج را ارزیابی کنند؛ اما با توپهایی که از قلعه روم ایلی توسط سیاووش پاشا والی موره شلیک شد، در این کار موفق نشدند. در این بین دو کشتی فرانسوی که برای بارگیری پالاموت* به سواحل موره رفته بود، توسط ونیزیها توقیف شد. بالیه بادره سفیر فرانسه به محض آگاهی از آن به جزیره ایاموره آمد و کشتی‌ها را آزاد ساخت و هنگام بازگشت، عثمانیها را از حمله قریب‌الوقوع ونیزیها به موره آگاه کرد. اما مشخص نبود که ناوگان ونیزی حمله را از کدام سوی آغاز می‌کند. آدمیرال موروزینی بر آن شد که برای اشغال موره حمله را از مانیه یعنی از سمت جنوب آغاز کند. اما جاسوسی از اهالی مانیه آمد و به آدمیرال خبر داد که در تموز ۱۶۸۵م اسماعیل پاشا با ده هزارتن به مانیه حمله برده است و روستاها را آتش زده است و زنان و کودکان بسیاری را گروگان گرفته است. از این‌روی آدمیرال نقشه را تغییر داد و تا آمدن نیروی کمکی بر آن شد که نسبت به تصرف قلعه‌های قورون و مودن اقدام کند. خصم، نخست آهنگ مودن کرد اما با آتش توپخانه روبه‌رو شد و ناگزیر گردید نزدیکی قورون لنگر بیندازد. فرمانده ناوگان بی‌درنگ ده هزارنفر به خشکی پیاده کرد و قورون را از دریا و خشکی به محاصره درآورد و به کوبیدن آن پرداخت (اوایل رجب ۱۰۹۶/۷ آگوستوس ۱۶۸۵م). خلیل پاشا سر فرمانده موره با چهارهزارنفر به یاری قورون رفت اما کشته شد و سیاووش پاشا هم که به یاری محاصره شونده‌گان رفته بود او هم کشته شد. در پی این حوادث سرفرماندهی موره به کاپیتان دریا مصاحب مصطفی پاشا داماد شاه که به آناپولی آمده بود واگذار شد.

سرفرمانده جدید موره چون به نزدیک قورون آمد با دیدن وضع درهم و اسفناک نیروهای عثمانی شگفت‌زده از شاهین مصطفی پاشا پرسید: «این چه وضعی است» او نیز پاسخ داد: «پنج بار کمک خواسته‌ام اما کسی گوشش بدهکار نبوده است». مصاحب مصطفی پاشا اوضاع اسفناک، کمی شمار مدافعان و انبوهی نیروی دشمن و نیاز به

مهمات را به مرکز گزارش کرد، اما پیش از رسیدن کمک، دشمن با یک حمله نهایی قلعه را پس از سه ماه محاصره گشود و همه ساکنانش را کشتار کرد.

از دست رفتن موره

آدمیرال موروزینی این بار با نیروهایی که نزدیکی زارناته به خشکی پیاده کرده بود با مصاحب مصطفی پاشا سردار موره جنگید و وی را شکست داد و قلعه‌های زارناته و گالاناته را تصرف کرد. فرمانده ناوگان خصم که به جزیره قورفو بازگشته بود، جنگ موره را به سال آینده موکول کرد و بر آن شد تا به سوی ناوارین حرکت کند.

در رجب ۱۰۹۷ ه.ق/ حزیران ۱۶۸۲ م، ناوگان ونیز مرکب از هفتاد گالیون، پنجاه چکتری و چهل فرقاته* به اسکی ناوارین رسید. قلعه بدون دفاع تسلیم شد. جعفر پاشا مدافع ینی ناوارین هفده روز در برابر محاصره قلعه مقاومت کرد، اما با شکست اسماعیل پاشا که با قریب به هشت الی ده هزارتن به یاری او آمده بودند، از ژنرال کونینگسمارک، قلعه ینی ناوارین هم تسلیم شد. در شب تسلیم قلعه بر اثر انفجار انبار باروت در قلعه داخلی، اسماعیل پاشا و شماری از سربازان او نابود شدند. کونینگسمارک سپس از راه خشکی به سوی مودن رفت و پس از هفده روز، یعنی هفتم تموز ۱۶۸۶ م/ شعبان ۱۰۹۷ ه.ق، آن جا هم سقوط کرد.

به این ترتیب در موره جنوبی ونیزیها تصرف بنادر مهم را آغاز کردند. در این بین قلعه آناپولی که از بنادر بسیار مهم شرق موره بود، پس از بیست روز دفاع در پی خیانت فرمانده قلعه روم حسن پاشا، سقوط کرد. وی که از امرای دریایی بود پس از تسلیم قلعه به دین پیشین خود [مسیحی] بازگشت. (رمضان ۱۰۹۷ ه.ق/ آگوستوس ۱۶۸۶ م). به این سان تا اواخر سال ۱۶۸۶ م دریا سالار موروزینی و ژنرال کونینگسمارک قلعه‌های زارناته، گالامانته، قورون، مودن، آناپولی و آرکادیا را از دست عثمانیها بیرون آوردند.

اسپاناقچی اسماعیل پاشا برای دومین بار به سرداری جبهه موره برگزیده شد، اما در پی ناتوانی‌اش در این سمت، برکنار شد و در آغاز سال ۱۰۹۸ ه.ق/ آرایلیق ۱۶۸۶ م دیوریقی محمد پاشا به جای او منصوب شد.

*. نام انواع کشتیهای جنگی و بارکش و....

حقیقت امر آن که به سبب نبودن نیروی کافی برای محافظت از شبه جزیره موره که همه ساکنانش رومی و کاتولیک بودند، از تعویض فرماندهان سودی عاید نمی شد.

اوضاع در یونان میانه

از هم گسیختگی اوضاع و ناکامیها پس از اشغال موره هم ادامه یافت^{۱۱}؛ در پی تصرف بالیه بارده توسط ونیز، سر فرمانده دیوریقی محمد پاشا در ۲۹ رمضان ۱۰۹۸ ه.ق/ آگوستوس ۱۶۸۷ م به آتن آمد. موروزینی به پاس خدماتش در سال ۱۶۸۷ م به درجه شوالیه گری نایل آمده بود. دریا سالار موروزینی نخست پاتراس واقع در شمال موره را گرفت و سپس قورنت (کورنت) را که در حکم دروازه موره بود، تصرف کرد و در پی این پیروزیها به تصرف یونان هم همت گماشت. در اجرای این هدف، نخست اینه بختی و در پی آن مزستر و شمار دیگری دژ تسلیم شد. دیوریقی محمد پاشا به تب (استفه) پس نشسته بود. آتن از سوی ژنرال کونینگسمارک در شرف محاصره بود. محمد پاشا که به نجات آتن شتافته بود، موفق نشد. در اثنای این محاصره و در پی برخورد یک گلوله توپ به انبار باروت پانتئون، زیباترین بخش آن ویران شد.

سرانجام در ۲۵ ایلول ۱۶۸۷ م (ذی الحجه ۱۰۹۸ ه.ق) آتن به دست ونیزیها افتاد.

ناوگان عثمانی ضمن ناتوانی از رویارویی با ناوگان ونیز و یارانش توانست از بنادر نزدیک و مهم محافظت کند.

۱۱. ونیز پس از اشغال موره آن را به همراه جزیره های رومانی، لاکونیا و مزونیا و آخائیا به چهار سنجاق تقسیم کرد. مراکز رومیانی و لاکونیا و مزونیا و آخائیا به ترتیب عبارت بودند از: آنابولی، فلوازیا، ناوارین و پاتراس.

فصل سوم

چگونگی اوضاع در سالهای ۱۶۸۴-۱۶۸۷

اوضاع جبهه‌ها

با قتل قرامصطفی پاشا، فرمانده توانمندی که بتواند انضباط اداری و نظامی را در کشور برقرار سازد، به سرداری سپاه برگزیده نشد. از این روی نظام اردو، اندک اندک رو به نابسامانی نهاد که طولانی شدن جنگ و شکستهای پی‌درپی، این نابسامانی را افزون‌تر کرد. با آن که شاه هنوز جوان بود و چهل و چهار یا چهل و پنج سال بیش نداشت، اما چون بشدت شیفته و سودایی شکار بود، ادرنه و جنگلهای «استرانجا» را ترک نمی‌گفت و هیچگاه در رأس ارتش خویش دیده نمی‌شد.

وزرای اعظم برای این که بتوانند با یک مرکزیت، سه جبهه را اداره کنند، بناچار برای هر جبهه سرداری تعیین می‌کردند و خود در مرکز می‌ماندند. در عین حال به بهانه‌های گونه‌گون برکناری و کشتن وزرای لایقی را که رقیب خود می‌دیدند از یاد نمی‌بردند. درحالی که شکستهای پی‌درپی در جبهه اتریش ادامه داشت، ونیزی‌ها هم در موره پیروزیهای بزرگی به دست می‌آوردند. تنها در جبهه لهستان به خاطر کمکهای ارزنده سلیم گیرای -خان کریمه- وضعیت دفاع رضایتبخش بود و دشمن با دادن تلفات چشمگیر از این منطقه طرد و فراری می‌شد.

اوضاع آناتولی

اقامت درازمدت نیروهای اعزامی از ایالتها در جبهه، خالی شدن شهرها و قصبه‌ها از

مردان، همراه با طولانی شدن جنگ، سبب سلب آسایش در ولایتها شد و راهزنی سربازان فراری از جبهه‌ها اوضاع آناتولی را بشدت آشفته ساخته بود. در نتیجه دولت چاره‌ای جز این نداشت که بخشی از نیروها را به جای اعزام به جبهه، برای رویارویی با این سربازان فراری و مزاحم، گسیل دارد.

پس از شکست وینه در آناتولی، سردسته‌های اشراری چون عکاش قرامحمود، یادگار اوغلی و بولوک باشی یگن عثمان همراه با نیروهای سکبان ولوند در نواحی گسترده‌ای چون سیواس تابولی به فعالیت درآمدند و به چپاول مردم و یغمای روستاها و قصبه‌ها پرداختند. برای مقابله با این راهزنان، نخست تفتیشچی علی پاشا و بعد از او عمر پاشا اعزام شدند؛ اما کاری از پیش نبردند، و این امر بر گستاخی اشرار افزود. به همین سبب، وزیر جعفرپاشا - حاکم جانیق -، به جای عزیمت به جبهه جنگ با دشمنان خارجی، مأمور سرکوب راهزنان و اشرار داخلی شد (۱۰۹۷ هـ.ق / ۱۶۸۶ م).

پادشاه هنگام عزیمت جعفرپاشا دستخط شدیدالحنی خطاب به او صادر کرد. در این دستخط آمده بود:

«چرا برای سرکوبی راهزنان تازه به دوران رسیده‌ای که مأمور شده‌ای، عزیمت نمی‌کنی و همچون زنان ول می‌گردی؟ یا برو و سرکوبشان کن، یا آن که سرت را به رکاب همایونی ام بفرست! ^۱

سرانجام جعفرپاشا به پایگاه یادگار اوغلی واقع در «کویلو حصار» شبان قراحصار حمله برد یادگار اوغلی و بیست و هشت تن دیگر از سرکردگان آنان را سر برید و این سرها را به استانبول فرستاد. به دنبال این پیروزی، حاکم بدلیس نیز یکی از رؤسای راهزنان به نام عکاش را دستگیر و سرش را برای حکومت مرکزی فرستاد. ^۲

یگن عثمان پاشا ^۳ با مشاهده تعقیب جدی راهزنان دریافت که دیگر قادر به ادامه راهزنی نخواهد بود و به همین سبب به نیروهای دولتی پیوست و به فرماندهی قسمت

۱. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. وقتی که سر عکاش را برای رؤیت شاه بردند، مورخ فندق لی محمد افندی در حضور شاه بود. او می‌نویسد که ابروی راست عکاش سفید بود و گیسوان بلندی داشت (ج ۲، ص ۲۴۳).

۳. یگن عثمان پاشا در سال ۱۰۹۶ هـ.ق / ۱۶۸۵ م فرمانده قسمت ملک ابراهیم پاشا سردار مجارستان بود. او از جبهه گریخت و به ساحل آناتولی گذشت و به همراه یادگار اوغلی به راهزنی پرداخت.

تفتیشچی خلیل پاشا که مأمور اعزام نیرو از آناتولی شده بود، رسید و سپس در سال ۱۰۹۸ ه.ق/ ۱۶۸۷ م با اعطای دوطوغ متصرف افیون قره حصار شد و با پانصدتن از افرادش به جبهه اعزام گردید. یگن عثمان پاشا پس از مدتی با چهارهزارتن به روم ایلی اعزام شد و به درخواستش بجز محل حکومتی اش، مقام «سرچشمه لیک»^۴ هم به او تفویض شد. به این ترتیب با اعزام یگن عثمان پاشا - که خطر بزرگی برای امنیت به شمار می‌رفت - به روم ایلی، آناتولی از شرارت‌های او و سکبانها و لوندهای تحت امر او رها شد.^۵

موقعیت شاه

سلطان محمد چهارم که اداره امور کشور را به خاندان کوپرولی سپرده بود و خود بیش از بیست و پنجسال - تا شکست وینه - به آسودگی روزگار می‌گذرانید و سرگرم شکار بود، پس از کشتن قرامصطفی پاشای مرزیفونی - چون جانشین شایسته‌ای برای او نیافت - در موقعیت دشواری قرار گرفت. با این همه در این ایام سخت و فلاکتبار دست از شکار که سودایی اش بود، بر نمی‌داشت و حاضر نمی‌شد اداره امور را به دست بگیرد و سرپرستی ارتش را عهده‌دار شود. این روش شاه سبب بگومگوها و رویگردانی مردم از او می‌شد. از هرسو آشکارا صدای شکوه و شکایت برمی‌خاست و مردم، ارتشیان و علما با مطرح کردن سخنانی از این دست که: «مملکت از دست رفت، او چگونه دست از شکار بر نمی‌دارد. اگر از مردم شرم ندارد از خدا هم نمی‌ترسد؟ این وضع تا کی ادامه خواهد یافت؟ چهل سال شکار کرد، جز ظلم به رعیت چه سودی از آن حاصل شد، این مصیبت‌ها که می‌بینیم آیا نتیجه مستقیم شکار نیست؟» شاه را مؤاخذه می‌کردند. این گونه سخنان در گوشه و کنار سرزمین عثمانی، بی‌ترس و واهمه‌ای بر زبان همگان جاری بود.

روزی سلطان محمد شکارچی که برای شکار در «داوود پاشا» به سر می‌برد، حاجی

۴. سرچشمه ارشدترین افسر سکبان ولوند و معادل فرمانده تیمارلی سپاهی و سنجاق بیگ بود. تفتیشچی باشی [فرمانده تفتنگاران] و گونولی ضابطی [افسر فرمانده نیروهای داوطلب] تحت فرماندهی «سرچشمه» بود.

۵. نفوذ سکبانها ولوندها به اردو که پس از این واقعه رخ داد، به انحلال اردو انجامید و از این راه زیان هنگفتی از نظر مهمات و غیره نصیب کشور شد.

حسین افندی شیخ خانقاه حاجی اوحد را برای موعظه به مسجد داوودپاشا دعوت کرد. حاجی حسین افندی فرستاده شاه را با این پیغام که «کسی که طالب وعظ است به استانبول می آید و در مجلس وعظ ما در مسجد حضور می یابد. اینجا بیایند. وعظ من این است: شکار را کنار بگذار بیا و بر تخت بنشین و به عبادت و طاعات مشغول باش. ولایتها ویرانه شد. بندگان خدا را ببین و غمخوارشان باش»، باز پس فرستاد. شاه از این سخنان مکدر شد. به همین سبب از شیوخ طریقت بیرامیه و نیز از همت زاده عبدالله افندی از شیوخ مساجد سلاطین، دعوت به عمل آورد. همت زاده دعوت شاه را پذیرفت و به داوود پاشا رفت و در مسجد موعظه ای کرد که مردم های های گریستند. بخشی از آن موعظه چنین است:

«امت محمد (ص) دولت بی صاحب مانده است. شهرها و قلعه ها به دست دشمن افتاده. مساجد بدل به کلیسا شد. اعمالتان را تغییر بدهید و از گناهانتان توبه کنید. تا زمانی که از اشکمان زیر پایمان علف سبز نشود، نباید سر برداریم»
شیخ مزبور آنگاه در مقام اعتراض خطاب به شاه گفت:

«این تاخت و تاز و های و هوی اسیر نفس اماره شدن از چیست؟ چرا و چگونه در خواب غفلت فرو رفته اید، بله پادشاهان به شکار می رفتند، اما حالا زمان، زمان شکار نیست، هر زمان مقتضی عملی است»

اما این سخنان به گوش شاه فرو نرفت و در حالی که شیخ سرگرم وعظ بود، او سوار بر اسب شد و به شکار رفت و دستور ممنوعیت وعظ در مساجد مناطقی را که شکارگاهش بود، صادر کرد.

این بی اعتنایی و بی قیدی شاه همه را متأثر کرد. علما به شکوه و گلایه نزد شیخ الاسلام رفتند که:

«حضرت سلطان چرا برای نماز جمعه و دعا نمی آیند؟ سرباز ذخیره دائم الخمر سفیهی را قائم مقامش^۶ کرده اند و امور دولت را به دستش سپرده اند. به خاطر متابعت از هوای نفس دست از شکار و خوشگذرانی بر نمی دارد. چشم بر ویرانی

۶. در این تاریخ قائم مقام وزیر اعظم ساری سلیمان پاشا رجب پاشا، از افراد سلیمان پاشا بود. وی متولد شهرک آیدونات از توابع سنجاق هرسک بود. مردی بود ستمگر و عیاش.

ولایتها و امور مسلمین بسته است که در نتیجه احوال دین و دولت به این روز افتاده است. اگر شاه مملکت است، دست از شکار بکشد و بر تخت سلطنت بنشیند و به خدمت عبادالله بپردازد. ما از شکار رفتن و دست از دعا برداشتن او خرسند نیستیم.

این مراتب توسط علی افندی شیخ الاسلام و از طریق قائم مقام صدارت به عرض شاه رسید و چون تأکید شد که در این ماجرا دست فرماندهان ینی چری هم در کار است، سلطان محمد دستخوش هراس گردید، روز یکشنبه به شکار نرفت و دوشنبه به «والده جامعی» (ینی جامع کنونی) رفت و در دعای ظفر شرکت جست.

در این ایام بود که خبر سقوط بودین رسید. بودین در شمار مهمترین دژهای مرزی بود و مدت نیم قرن مرکز ایالتی بود. خبر سقوط بودین مردم را برآشفته کرد. پادشاه از شیخ الاسلام برای مذاکره در این باره دعوت کرد. علی افندی پیغام فرستاد که: «علما اجازه آمدن را به ما نمی دهند. شاه چه فرمایشی دارند، ابلاغ بفرمایند. این ماجرا نشان می دهد که نفوذ و اعتبار سلطان محمد در کشور تا چه حد اندک بود و مردم تا چه حد از او مکدر و ناراحت بودند.

شیخ الاسلام که دعوت شاه را نپذیرفته بود، عزل شد و انقروی محمد افندی قاضی عسکر روم ایلی به جای وی منصوب گردید. شیخ الاسلام جدید که ناخرسندی افکار عامه را در مورد شاه می دانست، زبان به نصیحت سلطان محمد گشود و گفت:

«اعلیحضرتا، لطفاً چندصباحی دست از شکار بکشید و به ینی سرای یا به یکی از کاخها تشریف ببرید تا این بگومگوها خاموش شود. بعداً باز به تفریح سرگرم شوید. تا زمانی که دست از شکار نکشیده اید و در اینجا اقامت دارید، بگومگوهای مردم دوام خواهد داشت. بخصوص با اوضاع و احوالی که در مرزها می گذرد، مردم دلشکسته هستند. آنها به انتظار فرصتی هستند که سر به شورش بردارند. در این صورت دفع چنین فتنه‌ای مشکل خواهد شد و گفته‌ها را جامه عمل خواهند پوشانید.

شیخ الاسلام با این سخنان که به کنایه خبر از خلع احتمالی او می داد، وی را هشیار کرد. سلطان محمد پس از شنیدن این سخنان گفت:

«دست از شکار برداشتم، ان شاءالله تا چندروز دیگر به «ترسانه» می روم.

درواقع نیز در ۱۲ ذی القعدة سال ۱۰۹۸ هـ.ق (۱۹ ايلول ۱۶۸۷ م) از داوودپاشا به کوشک واقع در باغ ترسانه نقل مکان کرد. او یکماه برای رفتن به شکار شکیبایی به خرج داد. به طوری که شبها خواب به چشمانش نمی‌رفت. دولتمردان را از این حال آگاه ساخت. آنان به شرط این که از داوودپاشا فراتر نرود، اجازه دادند مجدداً به شکار برود.

اوضاع مالی این سالها

ادامه جنگ در سه جبهه، خزانه خارجی (خزانه مالیه) و خزانه داخلی (خزانه اندرونی) را تهی کرده بود. از این روی پرداخت منظم حقوق کانونهای قاپوقولی مقدور نشد و چهارقسط حقوق آنها، یعنی حقوق یکسالشان پرداخت نشده بود. به همین سبب در سال ۱۰۹۸ هـ.ق / ۱۶۸۷ م، تصمیم گرفته شد که از ثروتمندان و تجار و مأموران دولتی شهرها و قصبه‌های قلمرو عثمانی پولی به عنوان اعانه جنگی گرفته شود و به همین منظور نیز فرمانهایی به اطراف و اکناف ارسال شد.

بنا به این تصمیم می‌بایست از استانبول هزاروپانصد کیسه، از بورسه دویست کیسه، از مصر سیصدوپنجاه کیسه و از بغداد و بصره هریک یکصدوپنجاه کیسه دریافت گردد. وزرای که مقام والی و بیگلربیگی داشتند، مکلف شدند تا به اندازه درآمد «خاص» هایشان مبالغی در وجه دولت پرداخت کنند و نیز نیمی از درآمد «خاص» های سلاطین نیز به خزانه واریز شود.

به سبب نیاز شدید به این وجوه، محمد چهارم طی خط همایونی به قائم‌مقام صدارت دستور داد که از صنف علما، از شیخ الاسلام گرفته تا مدرسین، اعانه جنگی با نام «امدادیه» گرفته شود. اما این گروه که چیزی در بساط نداشتند برخاستند و دلی حمید افندی قاضی عسکر روم ایلی را پیش انداختند و نزد قائم‌مقام رفتند. قائم‌مقام گفت:

«پادشاهمان به اندازه وسعتان از شما یاری خواسته‌اند، پاسختان چیست؟

او در پاسخ گفت:

– «چهل سال پادشاهی کرد و تابع هوئی‌های نفسانی‌اش بود. هنگامی که بیت‌المال مسلمین را صرف ساختن قصور و بناهای باشکوه می‌کرد می‌بایست در اندیشه چنین روزی می‌بود. ما یک گروه مردمان فقیر و بی‌چیز بیش نیستیم. عایدات تیولی که برایمان مقرر کرده‌اند، به اندازه بخور و نمیر و رفع احتیاجات است. از کجا پول درخواستی را

بدهیم؟ در استانبول اینهمه صراف و رباخوار وجود دارد، این وجوه را از آنان بگیرد. تا به امروز چنین تکلیفی به علما نشده بود. دیگر زمان آن رسیده است که کتابهایمان را آتش بزنیم» و با این سخنان ناتوانی خود را از پرداخت اعانه جنگی، ابراز داشتند.^۷

حمید افندی به خاطر این پاسخ به قبرس تبعید شد؛ اما خط همایونی مبنی بر درخواست کمک مالی از علما پس گرفته شد. از پرداختی‌های ثروتمندان شهر که باتوجه به وسعشان کمک کردند، پول قابل ملاحظه‌ای گرد آمد. عایدات خاص‌های* سلاطین هم همه به خزانه واریز شد. برای دخترش خدیجه سلطان ماهی هزار قروش معین کرد و برای سایر شاهزاده خانمها نیز به همین سبب مبلغی اختصاص داد. خاصکی سلطان همسر شاه از عایدات «خاص»های خود، مبلغی به خزانه واریز کرد.

وضع مالی به گونه‌ای اسفبار بود که یکسال بعد، به هنگام جلوس سلیمان دوم، در خزانه بیرون و اندرون پولی برای پرداخت پنج ماه حقوق سربازان و نیز پرداخت «پاداش جلوس»* وجود نداشت. به همین سبب، هر مقدار طلا و نقره یا اشیاء و ظروف و شمشیر و قداره و غیره - چه آنها که در خزانه اندرون موجود بود، و چه طلا و نقره‌هایی که درباریان داشتند، - همگی را ذوب نموده و در ضرابخانه سکه ضرب کردند. اما چون این سکه‌ها برای مخارج ضروری کافی نبودند، از خزانه آخور خاصه (خزانه رخت) معادل همین مقدار اشیاء طلا و نقره خارج کردند و برای ذوب و ضرب سکه، تحویل ضرابخانه دادند. اما این نیز بسنده نشد؛ و چون برای جنگی که در بهار آینده در پیش بود، نیاز فراوانی به پول نقد وجود داشت. از این روی نخست با ملایمت و در صورتی که با مقاومت و خودداری مواجه می‌شدند، به زور از ثروتمندان پول گرفته شد.^۸

همچنین برای کمک به پرداخت بخشش جلوس به احمدآقا سرپرست خزانه، حکمرانی ایالت بورسه همراه با مقام وزارت تفویض شد؛ و در مقابل به عنوان سپاس «طوغ

۷. پس از تبعید و وفات حمید افندی که در حضور قائم مقام صدارت از بی چیزی و مستمندی خود سخن می‌گفت از خانهاش سیصدو هشتاد کیسه قروش به دست آمد که پنجاه کیسه از آن را به پسرانش دادند و باقیمانده تحویل خزانه شد (زبدةالوقایع برگ ۱۱۶ و تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۲۷۲).

* عنوان دختران و زنان شاه . رم.

** مبلغی که به هنگام جلوس سلطان جدید بر تخت به عنوان میمنت به نظامیان داده می‌شد. م.

۸. در تاریخ سلاحدار این کمک مالی با عنوان «بلای سالیانه در اجناس مختلف» آمده است. (ج ۲ ص ۳۰۶).

همایون* چهل و پنج کیسه آقچه^۹ از او گرفته شد.

اوضاع مالی آن چنان نامساعد و وخیم بود که یگن عثمان پاشا و سکبانها و ساروجه‌هایی که برای عبور به روم ایلی به استانبول آمده بودند، گفتند تا زمانی که یکصد قروش بخشش جلوس و شش ماه خرج علوفه را قبلاً دریافت نکنند، به جنگ نخواهند رفت. به همین سبب طبق توافقی که شد مقرر گردید تا موقتاً هشت قروش بهره پول به آنان داده شود که شاه نیز بر آن صحه گذاشت. چون کل این مبلغ، یعنی سیصد و بیست هزار قروش در خزانه موجود نبود، به ناگزیر از مال یتیمان که در «بوستان» نگهداری می‌شد، سیصد کیسه طلا برداشت شد و معادل آن اشیاء و اموال رهن گذاشته شد، و جز آن از نقدینه‌های مساجد و جامع‌ها نیز وجوهی برداشت شد تا پول مورد نظر تأمین گردید.

بعدها با از دست رفتن بخشی از اراضی در روم ایلی و اشغال شدن موره و دیگر اراضی، اخذ «مقاطعات»، «نزل»، «جزیه» و «عوارض» مقدور نشد و از سوی دیگر چون با فقدان امنیت و نیز تنگی معیشت در آناتولی بسیاری از شهرها و روستاها خالی شد، اخذ مالیات هم با اشکال روبرو شد و همه این عوامل به طور کامل موازنه بودجه را برهم زد. سرانجام برای چاره‌اندیشی و خروج از بن بست بی‌پولی، هر یک اوگه مس خالص هشتصد «مانقر» ضرب شد که هر دو عدد مانقر معادل یک آقچه بود و در ضرابخانه «تاوشان تاشی» استانبول مانقر بسیار ضرب شد (شوال ۱۰۹۹ هـ.ق/ آگوستوس ۱۶۸۸ م).

به این ترتیب مانقر ارزش پولی یافت. دولت با استفاده از این موقعیت چندماه بعد بر آن شد تا ارزش یک مانقر را با یک آقچه برابر سازد. اما به محض صدور این فرمان مانقر ارزش خود را از دست داد و پس از آن بکلی از اعتبار^{۱۰} افتاد و کسی آن را با یک آقچه مبادله نکرد و این سکه در سال ۱۱۰۳ هـ.ق منسوخ شد.^{۱۱}

*. پشیز-م.

۹. زبدة التواریخ، برگ ۱۳۷ ب.

۱۰. زبدة الوقایع، برگ ۱۵۱ و ۱۵۵ ب.

۱۱. در پی استقبال از سکه مسین دولت بر آن شد تا با استفاده از این نکته ارزش آن را با آقچه برابر سازد و اما این امر سبب سقوط ارزش آن شد؛ زیرا مردم سکه‌های طلا و نقره را وارد بازار نکردند و سکه مسین ارزش خود را از دست داد. نرخها بالا رفت و در ورود آذوقه رکود حاصل شد. از این روی درخواست منسوخ شدن سکه مسین به عرض شاه

رسید و مقرر شد که سکه «یالذالتن» با چهارصد آقچه، سکه طلای شریفی و مجار با سیصد و شصت آقچه، قروش با یکصد و شصت آقچه و «پارا» با چهارصد آقچه مبادله شود. در نتیجه سکه مسین از ۱۶ صفر ۱۱۰۳ هـ. ق به بعد منسوخ گردید. پیرامون این موضوع، مطلبی در «وقایعنامه اسکوداری» درج شده است. (وقایعنامه اسکوداری کتابخانه تویقاپوسرای، ج ۳، ص ۱۲۴).

فصل چهارم

تغییرات سلطنت و اوضاع و احوال استانبول شورش افراد کانون*

صدارت سیاووش پاشا

در پایان بخش مربوط به جبهه اتریش دیدیم که افراد کانون قاپوقولی در وارادین شورش کردند و وزیر اعظم «سنجاق شریف» را برداشت و به همراه دفتردار [امین مالیه] و فرماندهان ینی چری با قایق و از راه رودخانه گریختند. در پی این حادثه افراد اردو سیاووش پاشا داماد کوپرولی را که در اردو به سر می برد، به صدارت برگزیدند و جبهه را در برابر دشمن ترک گفتند و طبق تصمیمی که گرفته شده بود، با هدف خلع سلطان محمد چهارم به استانبول حرکت کردند.

سلیمان پاشا وزیر اعظم و سردار اکرم، پس از گریختن از واراد به بلغراد آمد و بگری مصطفی پاشا فرمانده ینی چری را در آنجا گذارد و خود به همراه مصطفی پاشا امین مالیه در هشتم ذی القعدة ۱۰۹۸ ه.ق (۱۵ ایلول ۱۶۸۶ م) به نزدیک استانبول آمده مخفیانه با رجب پاشا نایب صدارت دیدار کرد و سنجاق شریف و مهر صدارت را به او تسلیم نمود و او را از آنچه که گذشته بود آگاه ساخت و با ذکر این نکته که: «آتشی شعله ور شده است و هرچه را که بر سر راهش قرار دارد، می سوزاند و پیش می آید»، به قصر خود واقع در «قور و چشمه» رفت و در آن پنهان شد.

سلطان محمد چهارم از آمدن سلیمان پاشا آگاه شد. رجب پاشا مهر همایونی را به

*. تشکیلات ینی چری، قاپوقولی و م.

شاه داد و آن را بازپس گرفت و به این ترتیب در واقع مقام وزیراعظمی را خواهان شد. در پی این ترفند، نخست برای سیاووش پاشا منشور سرداری با خلعت و شمشیر فرستاد و به او دستور داد که از بلگراد فراتر نیاید.^۱

سیاووش پاشا که فرمان همایونی با شمشیر مرصع و پوستین، گرفته بود در حالی که سنجاق شریف ارسالی از استانبول را با خود داشت، دستور داد تا فرمان همایونی را در حضور همه افراد خواندند. افراد یک زبان گفتند:

«ما پادشاهی کسی را که این خط همایونی را فرستاده است، نمی‌خواهیم. ما اینجا قشلاق نمی‌کنیم و تا رسیدن به استانبول که بتوانیم اختلافمان را از طریق شرع حل و فصل کنیم، پا از رکاب بر نمی‌داریم.»

و به این سان مخالفت خود را با ماندن در بلگراد ابراز کردند. (۱۶ ذی‌القعدة / ۲۲ ایلول).

از این روی سیاووش پاشا در برخی از دژها نیرو گذارد و برای آنها فرمانده تعیین کرد و آنگاه «خزینه‌دار حسن پاشا» بیگلربیگی آناتولی را از اسک به بلگراد فراخواند و او را به مقام وزارت و سرداری منصوب کرد و شماری از افراد قاپوقولی را در اختیار او گذارد و خود حرکت کرد. وقتی به نیش رسید، فرمان و مهر صدارت را که شاه فرستاده بود، دریافت کرد. در همانجا بود که با اصرار ینی‌چریها بگری مصطفی پاشا، فرمانده برکنار شده ینی‌چری را به سمت محافظ [فرمانده نظامی] بغاز حصار (جناق قلعه) فرستاد و یوسف آغای قول کدخداسی را به فرماندهی ینی‌چری برگزید و آنگاه به سوی استانبول حرکت کرد.

اتفاق نظر نظامیان و روحانیان در مورد خلع سلطان محمد چهارم

سیاووش پاشا هنگامی که در وارادین بود از زبان فرماندهان کانون موجود در وارادین

۱. رجب پاشا قائم مقام صدارت چون دریافت که افراد کانون شورش کرده‌اند و قصد آمدن به استانبول را دارند تا شاهزاده سلیمان برادر شاه را به تخت سلطنت بنشانند، پیشدستی نمود و به محمد افندی انقروی پیشنهاد کرد که مصطفی پسر سلطان را به سلطنت انتخاب کنند، اما نتوانست موافقت شیخ‌الاسلام را جلب کند. رجب پاشا بعداً به سکبان باشی همین پیشنهاد را کرد اما او نیز موافقت نکرد و مراتب را به آگاهی شاه رسانید و شاه هم دستور بازداشت و زندانی شدن او را در قصر صادر کرد.

پنهانی برای محمد افندی انقروی نامه‌ای به این مضمون فرستاد:

«دین و ایمان و عرض و ناموس از دست رفت. در میان دشمنان بدنام شدیم، تا زمانی که این پادشاه بر تخت سلطنت نشسته است بین افراد اردو یکدلی نخواهد بود و کاری از پیش نخواهد رفت. با انتخبل عموم افراد در رأس آنان راه افتاده‌ایم، مراد ما از آمدن به استانبول و حل معضلمان از راه شرع، همانا خلع پادشاه است»

و طی این نامه اتفاق نظر در مورد سلطنت شاهزاده سلیمان برادر وسطی شاه را اعلام داشت.

شیخ الاسلام با دریافت این نامه، پنهانی با روحانیون ملاقات کرد و نظر آنان را پیرامون آن خواستار شد. آنان چنین پاسخ دادند:

«ما نیز به این پادشاه اعتقاد و اعتماد نداریم. روحانیون را خوار و خفیف کرده است و در عوض یک مشت آدم بی لیاقت را بر سر کار گمارده است. او اسیر هوئی‌های نفسانی است و نصیحت نمی‌پذیرد، خلع او مراد ما نیز هست و لکن ارادلی که به سوی استانبول در حرکت‌اند، اگر قول بدهند که مرتکب بی‌ادبی نخواهند شد، ما نیز به آنان یاری می‌کنیم.»

اردو پاسخ مساعد به پیشنهاد روحانیان داد و دوطرف به توافق رسیدند.

سیاوش پاشا تنها نام وزیراعظم بر خود داشت و در میان افراد نظامی از کوچکترین نفوذ و سلطه‌ای برخوردار نبود. سخنانش هیچگونه اعتباری نداشت. به هنگام اقامت در نیش افراد اردو به چادر وزیراعظم حمله برده رئیس مالیه سیدمصطفی پاشا و «تذکره‌چی» اول و دوم و حسین افندی امین دفتر را کشته بودند.

وزیر اعظم با یک چنین گروه غیر قابل کنترل و سرکش، عازم استانبول بود.

اعدام ساری سلیمان پاشا و وضعیت اسفبار پادشاه

بشناق سلیمان پاشا وزیراعظم پیشین در استانبول پنهان شده بود. شاه پس از مدتی بستانجی باشی را فرستاد تا سلیمان پاشا و رجب پاشا قائم مقام صدارت را در قصرشاهی

زندانی کنند. رجب پاشا، بستانجی باشی را که برای بازداشتش آمده بود،^۲ فریفت و از در پشتی پاشا قاپوسی (باب عالی) گریخت. اما سلیمان پاشا در قصر خود بازداشت شد. او را به قصر شاهی آوردند و بی درنگ خفه‌اش کردند و سرش را برای نظامیان که به استانبول روی آورده بودند، فرستادند. پادشاه همراه این سر، دستخطی به این مضمون فرستاده بود:

«این خط شریف در هر کجا که به دستتان رسید، همانجا قشلاق کنید. طبق خواسته‌تان پنج قسط پول علوفه پیشکشی داده می‌شود و افرادی را که طبق صورت ارسالی خواستار شده‌اید، مرده یا زنده برایتان خواهم فرستاد. حتی اگر جگرگوشه ام مصطفی را نیز بخواهید می‌فرستم.»

در این نامه دستور داده شده بود که از ادرنه فراتر نیایند. شاه جداگانه دستخطی برای یگن عثمان پاشا فرستاد و خواستار پشتیبانی و حمایت او شد. وی طی این نامه و ضمن ارسال هزار سکه طلا به او وعده داده بود که دخترش خدیجه سلطان را به عقد وی درآورد.^۳

دستخط شاه با حضور فرماندهان کانون و سردسته «گردن کلفتها»^{*} خوانده شد. گردن کلفتها و زورگویان گفتند:

«چه کسی ما را غلامان خود خطاب کرده است؟ ما در حال حاضر پادشاهی نداریم. چگونه می‌توانیم بر روی کسی که در بند ملت نیست و مملکت را به این

۲. روز سه‌شنبه سی‌ام ذی‌القعدة (۱۷ اکتبر ۱۶۸۷ م) حضرت سلطان مصطفی آقای میدیللی را در باغ ترسانه به حضور طلبید و دستور داد که سلیمان پاشا صدراعظم پیشین و رجب پاشا را بگیرد و در قصر زندانی کن و دستخط لازم در این مورد را به او داد.

بستانجی باشی رجب پاشا را در بلیک سرای (باب عالی) یافت و به او گفت: «در مورد تو و سلیمان پاشا فرمان دارم. بفرمایید به «قاپوآراسی» برویم.

رجب پاشا پاسخ داد: امر، امر شاه است و هنگامی که آهنگ سوار شدن بر اسب داشت، گفت: «شما اندکی اینجا توقف کنید. در اندرون نامه‌ای مقتضی وجود دارد که باید با خودم بیاورم و اندکی نیز پول بردارم. بستانجی باشی غفلت کرد و وی با این تزویر از دست او رها شد. در اندرون تغییر لباس داد و از در مخفی گریخت و از توپ‌قاپوسی بیرون رفت و پنهان شد.

۳. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۴.

* در متن اصلی کتاب، این اصطلاح به کار رفته است. - م.

روز انداخته است، و شب و روزش را با سگان (سگان شکاری) همنشین است و در کوه و کمر می‌گردد، نام شاه نهاد؟ از این پس دیگر سخنش نافذ و حکمش جاری نیست. وقتی به استانبول رسیدیم پادشاهمان مشخص خواهد شد. ما به استانبول می‌رویم تا اختلافمان را از راه شرع حل و فصل کنیم. ما فرصت قشلاق در ادرنه را نداریم.»

و به این ترتیب وزیراعظم را ترک کردند.

قائم‌مقامی فاضل مصطفی پاشا

به جای قائم‌مقام فراری صدارت، رجب پاشا، فاضل مصطفی پاشا پسر کوچک کوپرولی محمد پاشا که محافظ بغاز بود، قائم‌مقام صدارت شد و با شتاب به استانبول فراخوانده شد و به جای او بکری مصطفی پاشا محافظ بغاز گردید. فاضل مصطفی پاشا برادرزن وزیراعظم بود. شاه به امید رهایی از این تنگنا او را با شتاب فراخوانده بود. شاه قائم‌مقام صدارت را که از سیلیوری با قایق پارویی به استانبول آمده بود، در کوشک پذیرفت و به او گفت:

«علی‌رغم جور و ستمی که به تو روا داشتیم، تو در انجام خدمت قصور نکردی، خدا بر خوردارت کند. من در زمان صدارت پدر و برادرت آسایش و آرامش داشتم، تو باید بر اطفای این آتش شعله‌ور شده، چاره‌ای بیندیشی. دعایم به همراه تو است.»

سلطان محمد به این ترتیب از راه چاره‌اندیشی یاری او را خواهان^۴ بود، حال آن که این رخداد سیلی بود که هرچه را که فراراهش بود ویران می‌ساخت و تا زمانی که بستر خود را نمی‌یافت از شتابش کاسته نمی‌شد.

بغض فرماندهان ارتش نسبت به شاه، از وخامت اوضاع حکایت می‌کرد. از آن گذشته پس از قتل قرامصطفی پاشای مرزیفونی، خاندان کوپرولی و منسوبین به او سخت تحقیر شده بودند. شاه با این سخنان به ستمی که در حق فاضل مصطفی پاشا روا داشته بود،

۴. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۴.

اعتراف می‌کرد. او نیز خصم شاه بود.^۵ در این بین رجب پاشا قائم‌مقام پیشین صدارت دستگیر و در قصر زندانی گشت؛ که چندروز پس از آمدن سیاووش پاشا به استانبول خفه‌اش کردند.

توبه سلطان محمد چهارم از شکار

سلطان محمد از تصمیم ارتش و خلع خود آگاه نبود. حتی پس از بازگشت موره‌لی حسن آغا^۶ از نیش، که مهر همایونی را برای وزیر اعظم برده بود، از او درباره انگیزه حرکت اردو به سوی استانبول پرسید، اما حسن آغا با وجود آگاهی از قصد آنان، سخنی در این باره به شاه نگفته بود.^۷ سلطان محمد چهارم حدس می‌زد که به سبب دل‌بستگی‌اش به شکار، ینی‌چریها از او آزاده خاطرند. به همین سبب برای فرماندهان ینی‌چری که صاحب نفوذ بودند و افراد از آنان حرف‌شنوی داشتند، سکه‌های طلا فرستاد و از آنان خواست تا شورش را با نرمش و بی‌سروصدا خاموش سازند.

پادشاه که بکلی به ینی‌سرای (توپقاپوسرای) نقل مکان کرده بود دست از شکار کشید و از آن توبه کرد. سگان شکاری را رها ساخت و به دستورش هزینه نگهداری آنها قطع شد و محل نگهداری‌شان را تخریب کردند. از خیل اسبهایی که داشت تنها صد رأس را به خود اختصاص داد و دستور داد تا نزدیک به هزار رأس از اسبان غلامان دربار و خدمتکاران را به بهای ارزان در «آت‌پازاری»^{*} فروختند و پانصد رأس را به افراد سواره نظام قاپوقولی که اسب نداشتند، بخشید. از هزینه‌های بیرونی و اندرونی قصر کاست و حدود پانصد کنیزک را از قصر اخراج کرد.^۸

۵. تصمیم بر آن شد که پیش از ورود اردو به استانبول شاهزاده سلیمان را بر تخت سلطنت بنشانند. چون شیخ‌الاسلام بیمار بود، برگزاری مراسم جلوس به کوپرولی‌زاده فاضل مصطفی پاشا قائم‌مقام صدارت واگذار شد. او [فاضل مصطفی پاشا] بر اثر غم‌آزی برخی وزرای اهل غرض از پادشاه جور و جفای گوناگون دیده بود. گاهی خاص‌هایش را از او می‌گرفتند و گاهی نیز طوغش باز می‌ستاندند. از این روی فرصت را غنیمت دانست و با مخالفان یکدل شد. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۶).

۶. موره حسن آغای مورد بحث، همان انیشته حسن آغا است که در سال ۱۱۱۵ هـ. ق/ ۱۷۰۳ م وزیر اعظم شده بود.

۷. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۴.

* بازار اسب‌فروشان. - م.

۸. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۷.

پادشاه با این اقدام می‌خواست تا خشم افراد کانون قاپوقولی را نسبت به خود تسکین بخشد. اما چه سود که کار از کار گذشته بود.

نامیدی سلطان محمد چهارم

سیاوش پاشا چنین وانمود کرد که به پیروی از مفاد دستخط ارسالی شاه، قصد قشلاق در ادرنه را دارد. اما در خفا به تحریک گردنکشان کانون چون ابوسیف اوغلی احمد، کوچک محمد، دلی پیری و تکه‌لی آغا و فرماندهان سپاه و سلاحدار وینی چری نظیر فتواچی حسین چاووش و حاجی علی آغا، که اصرار در رفتن به استانبول داشتند، پرداخت و با آنان قرار حرکت به استانبول را گذاشت و سپس به شاه چنین نوشت:

«در حالی که طبق اراده سلطان اتفاق نظر بر قشلاق در ادرنه را داشتیم، غلامانتان [افراد لشکر] به چادرم حمله آوردند و گفتند ما در اینجا قشلاق نمی‌کنیم ما خرج علوفه را در استانبول خواهیم گرفت و دعوایمان را حل و فصل خواهیم کرد، والا چادرت را بر سرت خراب خواهیم کرد. آنگاه به جبر و زور طوغها را برچیدند. غلامتان یگن پاشا هرچه کوشید که آنان را منع کند، چاره‌ساز نشد. ناگزیر برای این که کشت و کشتار درنگیرد، با حرکت به استانبول فتنه را خاموش ساخت و عریضه‌ای هم ارسال داشت.»

حقیقت این که یگن عثمان پاشا در ازای سکه‌های طلایی که از شاه گرفته بود، می‌خواست از حرکت افراد به سوی استانبول جلوگیری کند؛ اما موفق نشد، و تنها توانست از بروز یک حادثه خونین جلوگیری کند. از دیگر سوی، هنگامی که اردو به سیلیوری رسیده بود، فرماندهان کانون تصمیم گرفته بودند که شاهزاده سلیمان برادر سلطان محمد چهارم را به سلطنت بردارند.

سلطان محمد چهارم خواستار سلطنت پسرش مصطفی شد.

وقتی سلطان محمد چهارم عریضه سیاوش پاشا وزیراعظم را مبنی بر خودداری اردو از توقف در ادرنه و آهنگ عزیمت به استانبول را توسط قائم‌مقام صدارت دریافت کرد و خواند، گفت: «نتیجه کار معلوم شد» و پس از آن، در ۲۹ ذی‌الحجه (۶ کاسم ۱۶۸۹) دستخط عتاب‌آمیز و در عین حال ناامیدانه زیر را توسط امین فتوا برای وزیراعظم

فرستاد^۹:

«تو که سیاوش پاشا وزیراعظمی! بر جملگی فرماندهان کانون و غلامان ریش سفیدم سلام و دعا دارم. سه بار خط شریف فرستادم و بین بلغراد و ادرنه را در مقام قشلاق برایتان تعیین کردم و وعده دادم که خرج علوفه را بدهم و خائنین به دولت را که اسامی شان در دفتر ارسالی مسطور شده بود، تسلیمتان نمودم. اما توجه نکردید و از بی‌اعتنایی و عدم انقیاد به خط شریفم قصدتان آشکار شد. اگر مرادتان خلع من از سلطنت است، پسر ممصطفی امانت الهی به دست شما باد. او را به جای من بنشانید و مرا به حال خود بگذارید و احمد کوچک (احمد سوم) نیز امانت الهی است و به دست شما سپردم. یکی از اسامی حضرت حق جل و علی قهار است، از خداوند مسئلت دارم که قهرش شامل همه شما باشد.»

این دستخط همایونی در سیلیوری تسلیم وزیراعظم شد و آن را در حضور فرماندهان کانون و گردنکشانانی که شورش را رهبری می‌کردند خواندند. آنان توجهی به این نامه نکردند و امین فتوا را که نامه را آورده بود گفتند به همراه ما به استانبول برمی‌گردی و بازداشتش کردند.

جلوس سلیمان دوم و اوضاع استانبول

در روزهای آغازین محرم ۱۰۹۹ هـ.ق (۷ کاسم ۱۶۸۷ م) وزیراعظم در سیلیوری با فرماندهان کانون دیدار کرد و فردای آن روز با برکنارشدن سلطان محمد چهارم، تصمیم گرفته شد که سلیمان دوم برادر شاه خلع شده را به تخت سلطنت بنشانند و سندی را که از جانب همگان در این مورد نوشته شده بود، برای فاضل مصطفی پاشا قائم مقام صدارت فرستادند. او نیز شیخ الاسلام و قاضی عسکر و ارکان دولت و روحانیان را فراخواند و در دیداری که با آنان کرد در این مورد به توافق رسیدند. فردای آن روز به هنگام پگاه، فاضل مصطفی پاشا به همراه نشانچی اسماعیل پاشا، شیخ الاسلام دباغزاده محمد افندی^{۱۰}

۹. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۹۱.

۱۰. شیخ الاسلام محمد افندی انقروی بیست و ششم ذی القعدة سی و پنج و یا سی و شش روز پیش از خلع سلطان محمد چهارم در گذشته بود و به جای او دباغزاده محمد افندی، شیخ الاسلام بود.

قاضی عسکرها و دیگر روحانیها، سکبان باشی وینی چریهای محافظ* حاضر در استانبول و بازنشسته‌های ینی چری در ایاصوفیا گرد آمدند و از بین خود خاصی مصطفی آغا را نزد حاجی ابراهیم آغا رئیس دربار فرستادند و او را از تصمیمی که درباره جلوس سلطان سلیمان دوم گرفته شده بود، آگاه ساختند. در پی این پیغام، ابراهیم آغا به خدمتگذاران اندرون گفت: «فتح شریف خوانده خواهد شد. کسی از اتاق خود بیرون نیاید» پس از آن که آنان را در اتاقهای خود مستقر کرد و قصر را خلوت ساخت، سرپرست خزانه را فراخواند و گفت «ایاق دیوانی** برپاست. تخت شاهی را آماده کن» و آنگاه دارالسعاده آغاسی و سلاحدار موره‌لی حسن، آغا را دعوت کرد و آنان را از ماجرا آگاه ساخت و دستور داد تا شاهزاده سلیمان دوم پسر دوم سلطان ابراهیم را از قفسش (محلّی که ناگزیر از اقامت در آن شده بود) بیرون بیاورند.^{۱۱}

وضعیت رقت‌انگیز شاهزاده سلیمان

علی آغای دارالسعاده آغاسی، برای بیرون آوردن شاهزاده سلیمان از اقامتگاهش که شمشیرلیک نام داشت رفت و او را از آنچه می‌گذشت آگاه ساخت. شاهزاده به تصور آن که قصد کشتنش را دارند، بیرون نیامد. زیرا سلطان محمد پس از آن که صاحب فرزند پسر شد، برای آن که سلطنت منحصرأ به او برسد و رقیبی نماند، آهنگ کشتن برادران را کرد؛ اما مادرش ترخان سلطان بشدت مانع از آن شد. از این‌روی شاهزاده سلیمان می‌اندیشید که فاجعه‌ای در انتظار او است. قیزلار آغاسی (دارالسعاده آغاسی) با درک این نکته با آن که به او گفت:

«سلطان صاحب شوکت، نترسید و آله باله به قصد آسیب نیامده‌ام. جمله «وزرا و علما و غلامان کانون شما را به سلطنت برگزیده‌اند و منتظر تشریف‌فرمایی شما

*. عنوان صنفی از سربازان ینی چری که محافظ مخصوص سلطان بودند. (فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولغون، ذیل واژه "Haseki").

** طی این رسم شاه خارج از قصر با گروه مردم ملاقات می‌کرده است. - م.

۱۱. از هشت پسر سلطان ابراهیم با نامهای محمد، سلیمان، احمد، مراد، سلیم، عثمان، جهانگیر و بایزید پسران اول تا سوم به سلطنت رسیدند و بقیه جز سلیم در زمان پدر درگذشتند و سلیم به هنگام سلطنت برادرش در سال ۱۰۸۲ ه.ق/ ۱۶۸۱ م درگذشت.

هستند.» اما باز شاهزاده اطمینان نیافت و پس از گفتن این که:
 «اگر به ازاله مان امر شده است بگوی تا دو رکعت نماز بگذارم و آنگاه فرمان را بجای
 بیاور. از کودکی ام تا به حال چهل سال است که در زندان بسر برده‌ام، اگر چه امروز بمیرم
 بهتر از فردا است. اینهمه ترس و وحشت برای جان ناقابل شایسته نیست.»
 و گریستن آغاز کرد. آغا باز بر پایش بوسه زد و گفت:

«استغفراله، حاشا که قصد سوئی در حق شما باشد، تخت شاهی گذاشته‌ایم و
 همه غلامانتان مطیع شما هستند»

با شنیدن این سخنان، برادر کوچکش شاهزاده احمد (سلطان احمد دوم) که در
 کنارش بود، به او دل داد و گفت: «بفرمایید، نترسید، آغا هرگز دروغ نمی‌گوید.» وی با
 شنیدن سخن برادرش بیرون آمد، اما سخت پریشان بود و رنگ بر چهره نداشت.
 قیزلارآغاسی یکی از پوستین‌های سمور خود را آورد و بر روی پیراهن بلند اطلسی که بر
 تن او بود، پوشانید و پس از آن که در «عرض اوداسی» دستار بر سر او نهاد و منگوله به آن
 نصب کرد، سلیمان دوم طبق قانون و رسم، بر تختی که بیرون باب‌السعادة نهاده شده
 بود، جلوس کرد و با وی بیعت شد (۳ محرم ۱۰۹۹ هـ.ق / ۹ کاسم ۱۶۸۷ م). وی در آن
 زمان چهل و هفت ساله بود.

به موجب تدابیر شدیدی که گرفته شده بود، محمد چهارم تا زمانی که دستخط شاه
 جدید را توسط دارالسعادة آغاسی دریافت کرد، از آنچه که می‌گذشت بی‌خبر بود.^{۱۲}
 علی‌آغای دارالسعادة آغاسی پس از تسلیم دستخط همایونی به محمد چهارم به او
 گفته بود: «اراده الهی بر این بود؛ تشریف ببرید به زندان». محمد چهارم پرسیده بود که
 آیا «دستور قتل ما صادر شده است؟» آغا پاسخ داده بود که «فرمان زندان صادر شده
 است.» و به این ترتیب محمد چهارم را به همراه دوپسرش مصطفی و احمد به

۱۲. محمد چهارم پس از آن که دریافت شده بود تصمیم به برکناری اش گرفته شده است، از بیم آن که مبادا توسط برادر
 کشته شود پیشنهاد کرده بود که پسرش مصطفی به جای او برگزیده شود. اگر چنانچه امین فتوا که دستخط
 سلطان محمد چهارم را برای آخرین بار جهت شورشیان برده بود، در آنجا بازداشت نمی‌شد و بازمی‌گشت احتمال
 داشت از بیم جان خود، برادر محمد چهارم را می‌کشت و سلطنت را به پسرش مصطفی واگذار می‌کرد. فندق‌لی
 محمد افندی نویسنده «تاریخ سلاحدار» که آن ایام را درک کرده بود، می‌نویسد، اگر اهل اندرون از این ماجرا آگاه
 می‌شدند، حساب سلیمان را می‌رسیدند (او را می‌کشتند)، ج ۲، ص ۲۹۶.

شمشیرلیک که برادرش سلطان سلیمان چهل سال در آن اقامت داشت، بردند.

ورود افراد کانون قاپوقولی به استانبول

افراد کانون که وظیفه اصلی خود را رها کرده پشت به دشمن برای خلع پادشاه به استانبول حرکت کرده بودند، پس از آن که به موجب نقشه به هدف خود دست یافتند، در پی جلوس شاه در چریجی چایری اتراق کردند. همانگونه که گفتیم وزیراعظم شخصیتی بدون قدرت و نفوذ بود. وی تصمیم داشت چندروزی که از اقامت آنان گذشت، همانجا حقوقشان را پرداخت کند و پراکنده‌شان سازد. اما قصد فرماندهان کانون و گردنکشان دستیابی به خواسته‌های دیگر بود. از این روی به زور وزیر اعظم را از چریجی چایری وادار به حرکت کردند و با خود به استانبول آوردند. آنان حتی مانع از آن شدند که وزیر در قصر پاشاقاپوسی اقامت کند؛ چرا که به قصر شاهی نزدیک بود، بلکه وی را ناگزیر از اقامت در قصری کردند که ملک شخصی قراابراهیم پاشا وزیراعظم اسبق بود و نزدیک اسکی اودا (شهزاده باشی) قرار داشت.

سیاوش پاشا از سوی پادشاه جدید به حضور پذیرفته شد. شاه ضمن تسلیم مهر همایونی به او گفت:

«تو را برای خود وزیراعظم و وکیل ملت قرار دادم. طبق موازین شرع شریف عمل کن و از خلاف آن احتراز نما تا موجب رضای حق تعالی باشد. پس از آن که چهل سال در مکانی تاریک محبوس و از حیات مأیوس بودم، از نو متولد شدم، چشم گشودم و عالم را پر از هرج و مرج دیدم. باید دامن همت به کمر ببندیم و دست به اموری بزنیم که خیر دین و دنیایمان در آن است و چنانکه ضروری است به عبادالله خدمت کنیم. تو باید برای دفع اشقیا (منظور او افراد شورشی کانون بود) تدبیری بیندیشی و آنان را پراکنده سازی.

از افراد کانون که وارد استانبول شده بودند، ینی چریها به پادگانهای خود رفتند و مستقر شدند. سران گردنکشان «سپاهی» قصر ابراهیم پاشا [ابراهیم پاشاسرایبی] واقع در میدان سلطان احمد را اشغال کردند و افرادشان در خان‌ها و کاروانسراها جای گرفتند و برخلاف قولی که داده بودند، در استانبول دست به اعمال خلاف زدند که در نتیجه آن آرامش و آسایش از شهر رخت بر بست. یگن عثمان پاشا محتاطانه عمل کرده در چریجی

چاپیری ماند، به استانبول نیامده بود. قشلاق داوود پاشا و آخورهایش به چارپایان و اسبان اختصاص داده شده بود.

هرج و مرج در استانبول

افراد کانون نخست بر آن شدند تا رجب پاشا قائم مقام پیشین را که در قاپوآراسی زندانی شده بود، قطعه قطعه سازند؛ اما چون مقام وزارت داشت، تسلیمش نکردند، بلکه خفهاش کردند و جسدش را تحویل آنان دادند. افراد به بهانه علوفه بازارها را یغما کردند و بعد در میدان سلطان احمد (آت میدانی) گرد آمدند. آنگاه افزون بر درخواست پرداخت حقوق، پاداش جلوس، «ترفیع»، «غلامیه» و «ولدش» را نیز خواستار شدند. اما خزانه تهی بود. وزیر اعظم فرماندهان کانون و سردسته گردنکشان را به قصر خود دعوت کرد و آنان را از این امر آگاه ساخت و افزود که می‌تواند هزینه علوفه و ترفیع و غلامیه^{۱۳} و ولدش^{۱۴} را پرداخت کند، اما برای پرداخت پاداش جلوس امکان مالی وجود ندارد. البته بعداً پاداش جلوس با مبلغی افزون‌تر در موقع مساعد پرداخت خواهد شد. او افزود اگر چنانکه در این باره اصرار کنند، از صدارت کناره خواهد گرفت. حاضران در جلسه قبول کردند. «سپاهی»ها پیشنهاد وزیراعظم را مبنی بر این که به جای پاداش جلوس، یک آنچه دیگر بر پنج آنچه ترفیعشان افزوده شود، پذیرفتند و شروع به دریافت آن کردند. اما یکی از سردسته گردنکشان به نام جانیق لی فتواچی حسین چاووش به همراه دوستش برغازلی حاجی علی، این خبر را که جادی یوسف فرمانده ینی چری برخی از شورشیان را کشته است، بهانه قرار دادند و به تحریک ینی چریها پرداختند و این نکته را بر سر زبانهای افراد ینی چری انداختند که ما از سه هزار آنچه پاداش جلوس خود نمی‌گذریم. سپس ینی چریها گرد آمدند و قصد کشتن فرماندهشان را کردند. آنگاه سواره نظام سپاهیها را که در پاشا قاپوسی مشغول دریافت حقوق بودند با خود همداستان کردند و برخی از

۱۳. همه ساله شماری از افراد سواره نظام قاپوقولی به نوبت برای وصول جزیه و دیگر مالیاتها استخدام می‌شدند و در ازای آن مبلغی به نام «غلامیه» به آنها پرداخت می‌شد. بعدها پرداخت شش آنچه غلامیه به آنها صورت قانونی به خود گرفت و تصویب شد.

۱۴. ولدش به معنی پسر او است. فرزند ذکور هر فرد سواره نظام قاپوقولی را «ولدش» می‌گفتند. و پولی را هم که بابت فرزند پسر به سواره نظام پرداخت می‌شد، «ولدش» می‌گفتند. (توضیح از نویسنده است. - م.).

افراد جبهه‌جی را نیز به سوی خود متمایل ساختند و در بازارها اجتماع کردند. این گروه در پاسخ وزیراعظم که پرسید با وجود قولی که داده بودند، باز از چه روی سر به شورش برداشته‌اند، ضمن بدگویی از فرمانده ینی‌چری و «قول کدخداسی»، افزودند که: «کوپرولی اوغلی فاضل مصطفی پاشا، مانع از پرداخت بخشش جلوس شده است و قصد ازالمان را دارد. پدر و برادرش اجداد ما را کشت و در تشکیلات را تخته کرده بود. جدای آن که خود او هم عالم بی‌عملی است. با پادرمیانی پادشاه، فاضل مصطفی پاشا در مقام خود باقی ماند، اما جادی یوسف آغا فرمانده ینی‌چری برکنار و بازنشسته شد و به جای او جراح مصطفی آغا سلاحدار شاه عهده‌دار سمت فرماندهی ینی‌چری گردید و فتواچی حسین که افراد کانون را به شورش واداشته بود، به فرماندهی کانون سپاهی رسید و شورش به طور گذرا و موقت، فروکش کرد.

باز هم شورش

این شورش چهارمین شورش افراد کانون - در عرض ۲۵ روز - از هنگام ورود به استانبول بود. در این شورش دست کیفری احمد افندی در کار بود که قصد داشت پست امین مالیه [رئیس دارایی] را اشغال کند. پنجشنبه ۲۸ محرم (۴ آرایلیق ۱۶۸۱ م) تمام افراد کانون یک جا گرد آمدند. بازار و مغازه‌ها تعطیل شد. آنان در اثنای دریافت حقوق، ابتدا وارد قصر رئیس دارایی شدند و سپس به قصر وزیراعظم رفتند و با سنگسار کردن قصر، آنان را فراری دادند.

ینی‌چریها یکصدا می‌گفتند: «بقیه عطایای ما مانده است». سپاهی‌ها هم فریاد برآورده بودند که: «پول علوفه و عطیه جلوسمان پرداخت نشده است. جریان این حوادث را فندق‌لی محمد خلیفه که ناظر رخدادها بود، چنین شرح می‌دهد:

«ناگهان کوچه‌ها چنان پرازدحام شد که به توصیف نمی‌آید. در شهر پسر، زن و صاحب‌عرض و ناموس قادر به خروج از خانه نشدند. خرید و فروش متوقف شد و خلق به مصیبتی گرفتار شدند که در تصور نمی‌گنجد. به عنوان مثال در بازار عده‌ای را لخت کردند و شماری را کشتند. نظم و انضباط از میان رخت بر بسته بود و افراد از مافوقها و صاحب‌منصبان اطاعت نمی‌کردند و اگر آنها خلاف نظر

شورشیان سخنی می گفتند، به قتل می رسیدند. مثلاً پنج و ده نفر از ارادل هریک، کوزه‌ای شراب در دست گرفته و یکی را از بین خود سوار بر خر کرده بودند و دیگران او را دوره کرده و در بازار راه افتاده بودند و در ملاء عام شراب می نوشیدند. و هر شخص صاحب عرضی را می گرفتند و به زور به او شراب می نوشاندند. کدام یک از این فجایع را شرح دهم؟ عالم خراب و هرج و مرج شده بود. حاصل کلام اشقیای عساکر به قصر وزیراعظم ریختند و عربه کشیدند که امین مالیه چندروزی است که هزینه علوفه و عطیه ما را گرفته است و نمی دهد. گویا عامل این فتنه کیفری احمد افندی بوده است. در خفا به افراد کانون پول داده بود و وعده کرده بود که اگر مرا امین مالیه کنید، سه روزه تمام هزینه علوفه و عطیه جلوس را خواهم داد.»^{۱۵}

به هر تقدیر که بود، پول علوفه و عطیه و افزایش حقوق افراد کانون پرداخت شد.^{۱۶} آنگاه وزیراعظم فرماندهان کانون و سردسته گردنکشان را دعوت کرد و خطاب به آنان گفت:

«گوش کنید، هرآنچه را که مقصد و مرادتان بود، گرفتید. فرمان شاه از این لحظه به بعد این است که بجز افراد بومی ساکن شهر، کسی نباید در شهر بماند و هرکس باید عازم ایالت خود شود.»

و به این ترتیب آنان را از قصد شاه آگاه ساخت. همه فرمان بردند و پراکنده شدند. اما این نیز گذرا بود.

همانگونه که در بخش آینده خواهیم دید، درحالی که افراد کانون که از اوباش خیابانی بودند، مرتکب انواع شناعت در استانبول می شدند، قوای اتریش که نیرو و مانعی در برابر خود نمی دید، ضمن اشغال قلعه‌ها گام به گام و بی پروا به سوی بلگراد پیش می رفتند.

۱۵. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۱۱.

۱۶. برای ۷۰۳۹۴ نفر افرادی چری ۳۹۷۷ کیسه آقچه، ۲۶۵۳ جبه چی ۲۴۲ کیسه، ۵۰۸۴ توپچی ۱۰۲ کیسه، برای ارابه‌رانها ۱۳ کیسه و برای سواره نظام سپاهی ۲۹۰ کیسه آقچه بابت عطیه جلوس داده شد که جمعاً ۴۵۵۷ کیسه می شد. پرداختی بابت علوفه و ترفیع و... بجز این مبلغ بوده است.

تبعید فاضل مصطفی پاشا

فاضل مصطفی پاشا وزیر دوم دیوان که از ناتوانی سیاووش پاشا، که از آغاز در شمار غلامان پدرش بود،^{۱۷} -شوهرخواهر مصطفی پاشا- در اداره امور مملکت و نیز شورشهای پی در پی مفسده‌جویانه گردنکشان به تنگ آمده بود، با بیان سخنانی چون: «از چه رو به این راهزنان روی خوش نشان می‌دهی؟ به تدبیری آنان را از استانبول دور کن و سپس بتدریج قلع و قمعشان کن. تا زمانی که امور دولت به دست آنان است، تو در صدارت خود استقلال و راحت و امنیت نخواهی داشت، کاروبار گردنکشان سپاهی جز شورش چیز دیگری نیست، پیش از هرکاری سرکرده‌های ینی چری را نابود کن» داماد خود را برانگیخت؛ و او نیز جراح مصطفی آغا فرمانده ینی چریها را والی تونس کرد و سکبان باشی خارپوطلی علی آغا را به فرماندهی ینی چری برگزید. خارپوطلی علی آغا با تکیه به خط همایونی که از شاه دریافت کرده بود، به پاکسازی سرکرده‌های ینی چری پرداخت، اما با فاش شدن قصد و انگیزه او سرکردگان اصلی فتنه، یعنی فتواچی حسین چاووش و حاجی علی افراد کانون را تحریک کردند و شورش دیگری برپا ساختند. خواسته آنان چنین بود: «ما پسر کوپرولی و فرمانده ینی چری را نمی‌خواهیم، باید تبعید شوند» و در این تصمیم پای فشردند و برای وزیراعظم پیغام دادند: «این دونفر مخالف ما هستند، ترا تحریک می‌کنند و فریب می‌دهند؛ ما خواستار تعویض همه فرماندهان ینی چری هستیم». سرانجام در انجام خواسته‌های خود تا حدی توفیق یافتند و توانستند فاضل مصطفی پاشا را به بغاز حصارى تبعید کنند و پس از آن که از فرمانده ینی چری سوگند گرفتند که درباره آنان تصمیم ناهنجاری نخواهد گرفت، با ابقای وی در پست خود موافقت کردند؛ اما سایر فرماندهان ینی چری تعویض شدند. ولی تبعید پسر کوپرولی آتش کینه و دشمنی سرکرده‌های گردنکشان را نسبت به کوپرولی زاده خاموش نکرد، سلسله جنبانان و گردنکشان، یعنی فتواچی چاووش و دلی پیری آغا و تکه‌لی احمد برای قتل فاضل مصطفی پاشا از شیخ‌الاسلام دباغزاده محمد افندی فتوا خواستند، اما شیخ‌الاسلام با این پاسخ آنان را از نزد خود راند و گفت:

۱۷. سیاووش پاشا وزیراعظم در عین کله‌شقی مردی ساده لوح و کم‌عقل بود، رشته امور از دستش خارج بود و نظام حکومت به دست گردنکشان ینی چری و سپاهی بود و هرآنچه آنان می‌گفتند او متابعت می‌کرد.

«بگویید ببینم که جرمش چیست؟ علیه شاه عصیان کرده است؟ قلعه تسلیم دشمنان ساخته؟ پشت به دشمن کرده است و سبب شکست شده؟ به امر خداوند و شرع پیامبر در حق شما باید فتوا صادر شود که هم علیه سلطان عاصی شده‌اید و مال امت بیگناه محمد(ص) را یغما کرده‌اید و ولایت را به فساد کشیده‌اید. من در حق او نمی‌توانم فتوا بدهم. اگر کسی توانست چنین فتوایی صادر کند من حرفی ندارم.»

از این روی او باش نزد وزیراعظم رفتند و عزل شیخ‌الاسلام را خواستار شدند. وزیراعظم او را برکنار کرد و به خواست گردنکشان، قاضی عسکر پیشین روم ایلی نقیب الاشراف سیدفیض‌اله افندی ارض‌رومی را به شیخ‌الاسلامی برگزید.^{۱۸} و به خواهش وزیراعظم از کشتن کوپرولی زاده منصرف شدند.

تصمیم عزیمت به جنگ

فتواچی حسین سرکردهٔ اوباشان کانون که پیش‌بینی می‌کرد سرانجام کار، ناخوش‌آیند خواهد بود و می‌دید که افراد افسارگسیخته که او مدام تحریکشان می‌کرد، به مرحله‌ای رسیده‌اند که کنترلشان غیرممکن شده است، وزیراعظم را تشویق کرد که عازم جنگ شود و به او گفت: «این گروه دیوانگان را باید خوراک توپ و تفنگ کنیم». اما برای رفتن به جنگ پولی در بساط دولت نبود. سرانجام قرار بر این شد که از هر عضو کانون یک سکه طلا بگیرند و در استانبول و ادرنه و بورسه برنامهٔ «سالگن»^{*} اجرا شود که در این مورد فرمان نیز صادر شد. وزیراعظم به سرداری سپاه منصوب شد و از سوی پادشاه دستخط شدیداللحنی خطاب به افراد کانون در مورد عزیمت به جنگ صادر شد: «به شما وزیراعظم و دیگر غلامانم افراد ینی‌چری و سپاهی و جبه‌چی و توپچی

۱۸ - به نوشتهٔ تاریخ سلاحدار انتساب فیض افندی به سلسله سادات ساختگی بود و او به سحر و جادو و رمالی شهره بود. حتی هنگامی که در حضور شاه خلعت شیخ‌الاسلامی بر تن می‌کرد، شاه به گوش «خاص اوداباشی» زمزمه کرده بود که: «این مرد جادوگر است»، (ج ۲، ص ۳۲۳).

* سالگن در لغت به معنی حمله است در این متن به نوعی عوارض یا مالیات نقدی یا جنسی گفته می‌شود که استثنائاً از هم گرفته می‌شود. - م. (فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولغون - جمشید درخشان) ذیل واژهٔ سالگن).

سلام و دعا دارم. تا این لحظه در پایتختمان و در روم ایلی و آناتولی خلیق را در آتش ستم سوزانده‌اید و عالمی را تخریب کرده‌اید. فرماندهان ینی‌چری را که منسوبین اندرونی و بیرونی‌ام بودند، به دلخواه تعویض و تبدیل کردید با جمعیت انبوهی که به استانبول ریختید ثروتمندان را فقیر و فقیران را ذلیل ساختید. عرض انبوهی عبدالله را پایمال و رسوای عالمشان ساختید. شما تصور می‌کنید که در این دنیا کسی نیست که اعمالتان را تلافی کند؟ اگر چنانچه از همین لحظه دست از اعمال زشت خود بردارید، دعای خیرم شامل شما خواهد بود والا گرفتار نفرینم خواهید شد.

وزیراعظم را به سرداری تعیین کردم، آماده‌ی عزیمت به جنگ باشید و با طیب خاطر کمر به خدمت دین مبین و رضای خاطر همایونی و عبدالله بر بندید. والسلام^{۱۹}

با خوانده شدن این دستخط، همه پیروی از مفاد نامه را پذیرفتند و پراکنده شدند.

قتل فتواچی حسین

افرادی که برای سود خود افراد کانون را تحریک می‌کردند، عبارت بودند از: فتواچی حسین و حاجی علی از کانون ینی‌چری و دلی پیری و تکه‌لی احمد از کانون سپاهی. ریش سفیدان کانون با بیان این که آنان عامل شورش افراد کانون بودند، از خارپوطلی علی آغا فرمانده ینی‌چری، خواستار کشتن فتواچی و حاجی علی شدند و با ادای سوگند قول دادند که از وی حمایت خواهند کرد. از این‌روی فرمانده ینی‌چری، سکبان باشی و قول کدخداسی را نیز با خود همداستان ساخت و تصمیم به کشتن افراد یادشده گرفت. اما فتواچی حسین از طریق یک خبرچین از ماجرا آگاه شد و او نیز به آهنگ کشتن فرمانده ینی‌چری حرکت کرد. این خبر را هم یک خبرچین دیگر که در تشکیلات فتواچی بود، به گوش فرمانده ینی‌چری رسانید.

فتواچی حسین که پیشدستی کرده بود، با گروه انبوهی به مقر اقامت فرمانده ینی‌چری آمد. وقتی از پنجره طبقه بالای ساختمان پرسیدند که برای چه منظور آمده

است، پاسخ داد برای گرفتن خرج سفر افرادی که عازم بلغراد هستند، آمده است. فرمانده ینی چری متقابلاً به او گفت که: «حرف من سند است. مرادت هرچه باشد می‌پذیرم، افرادت را پراکنده کن و خودت تنها بیا». فتواچی افراد را مرخص کرد و خود با چهار چوخه دارش، نزد فرمانده ینی چری رفت. به محض ورود فرمانده به او گفت: «تا کی باید از دست تو بلا بکشم» و به افرادش دستور کشتنش را داد. افراد تحت فرمان رئیس ینی چری، فتواچی حسین را کشتند و سرش را بریدند. فرمانده دستور داد تا سربریده را به پایین انداختند و آنگاه آمد و وزیراعظم را از آنچه که کرده بود، آگاه ساخت. سیاووش پاشا ناخرسند از این کار به فرمانده ینی چری نهیب زد که: «خدا تو را لعنت کند؛ این چه کاری بود که کردی؟ جنگ نزدیک است، فتنه خاموش نشده، این چه گستاخی بود که کردی؟». او نیز پاسخ داد که این کار را به تصمیم ریش سفیدان کانون کرده است. و پس از گرفتن فرمانی دایر بر پاکسازی دیگر گردنکشان کانون، وزیراعظم را ترک گفت. چوخه‌دارها کشته شدن فتواچی را به گردنکشان سپاهی خبر دادند و آنان هم بی‌درنگ در آت میدانی گرد آمدند. و به ینی چریها پیغام فرستادند و آنها را نیز فراخواندند. فرمانده ینی چری به پادگانها رفت و تا گفت: «فتواچی به دستور پادشاه کشته شده است و سایر گردنکشان هم تصفیه خواهند شد» امانش ندادند و با شمشیر قطعه قطعه‌اش ساختند و پیراهن خون‌آلودش را به آت میدانی برای سپاهی‌ها فرستادند. سپاهی‌ها آت میدانی را ترک گفتند و نزد ینی چریها آمدند.

ینی چریها پس از کشتن خارپوطلی، نخست جراح مصطفی پاشا فرمانده پیشین خود را به زور و اصرار به فرماندهی خود برگزیدند. حاجی علی‌آغا سرکرده گردنکشان که در پی تهدید وزیراعظم در خانه خود پنهان شده بود، با شنیدن خبر کشته شدن فرمانده ینی چری، نزد شورشیان شتافت و ضمن تحریک آنان علیه وزیراعظم گفت: «ما آن کله

۲۰. هنگام تغییر فرماندهان ینی چری سیاووش پاشا خطاب به حاجی علی گفته بود: «ای مردک ملعون انبان فتنه و ریشه این فساد تنها تو هستی، از جلو چشمم گمشو، والا به خدا سوگند که همین حالا می‌کشمت.»

پس از این حادثه به سبب اختلافی که بین فتواچی و حاجی علی پیش آمد وی به بهانه بیماری خانه‌نشین شد. اما پس از کشته شدن فتواچی به میدان آمد و برای انتقام‌کشی از سیاووش پاشا، ینی چریها و سپاهی‌ها را به قصر صدراعظم روانه کرد. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۲۸).

پوکی را که به او وزیراعظم می گویند، قبول نداریم. همین الان مسلح به قصر وزیراعظم برویم» و بی درنگ به سمت آنجا راه افتادند.

برکناری سیاوش پاشا

شورشیان که حاجی علی پیشاپیش آنان راه افتاده بود، هیاهوکنان و دشنام گویان به قصر وزیر اعظم رفتند و آنجا را محاصره کردند. آنان سپس وارد کاخ شدند و تا دیوانخانه پیش رفتند و خطاب به وزیر اعظم فریاد کشان گفتند: «ما تو را به وزیراعظمی نمی شناسیم، مهر را بده». اندکی بعد آنان را از قصر بیرون انداختند و درهای قصر را بستند؛ اما باز در بیرون قصر نعره می کشیدند و تهدید می کردند. دولتمردان و روحانیانی که در کنار وزیر اعظم بودند، به او گفتند: «از میان آنان به راحتی می توانیم بگذریم به قصر شاهی برویم و سنجاق شریف را بیاوریم و غایله را ختم کنیم.» اما وزیراعظم نپذیرفت و پاسخ داد: «روز گذشته وقتی به حضور همایونی شرفیاب شدم، مرا مورد عتاب قرار داد و گفت: تو نیز گردنکشی و من از جانب شاه امنیت خاطر ندارم. احتمال این وجود دارد که با پای خود به دام بیفتم، اگر برخلاف انتظار شورشیان غلبه کنند همین جا مرا خواهند کشت. به امر شریف حق تعالی رضا دارم، هر بلایی می خواهد نازل شود، بگذار در همینجا نازل شود.» و آنگاه افراد خود را مسلح کرد. شورشیان بیرون قصر گلوله شلیک می کردند و فریاد می زدند «مهر را بفرست والا همین حالا قصر را به آتش می کشیم». شب فرار رسیده و جمعیت انبوه تر شده بود. وزیراعظم که نمی خواست مهر را تسلیم کند، توسط قاضی عسکر روم ایلی و چاووش باشی پیغام فرستاد که «مرا علی رغم تمایلم به وزیراعظمی منصوب کرده اند، اگر وزیراعظمی مرا طالب نیستید، فردا صبح مهر را تسلیم شاه که آن را از او گرفته ام، می کنم، تا لحظه ای که زنده ام مهر را به آنها تسلیم نمی کنم، هرآنچه که از دستشان برمی آید کوتاهی نکنند.» شورشیان با شنیدن پیغام گفتند: «اگر قصد مردن ندارد، مهر را به خیر و خوشی تسلیم کند، فردا مراتب را خدمت پادشاه معروض می دارد. اگر قصد بازنشستگی دارد و یا منصبی می خواهد، نزد شاه شفاعت می کنیم و خواسته اش را برآورده می سازیم.» اما وزیراعظم در گفته پیشین خود پای فشرد که «مهر را تسلیم شاه خواهم کرد».

از این روی شورشیان شخصاً به شاه مراجعه کردند و دستخطی دایر بر صدراعظمی

بوزغلی مصطفی پاشا محافظ «اوزی» و نیز قائم مقامی نشانچی اسماعیل پاشا - تا آمدن وزیراعظم - گرفتند و توسط نایب صدراعظم سیاووش پاشا برای او فرستادند. سیاووش پاشا نیز مهر همایونی را توسط شیخ الاسلام برای شورشیان فرستاد. شورشیان با دیدن مهر خوشحال شدند و مهر را به شیخ الاسلام دادند که تا آمدن وزیراعظم جدید نزد او بماند. اسماعیل پاشا نایب صدراعظم هم بی درنگ آغاز به کار کرد.

قتل سیاووش پاشا

اینک در میدان، پنج و شش هزار نفر به همراه حاجی علی مانده بودند. حاجی علی که کینه دیرینه با سیاووش پاشا داشت، بر آن شد تا وزیراعظم پیشین را بکشد. شورشیان گلوله باران قصر را آغاز کردند و پس از آن که دولتمردان همراه وزیراعظم قصر را ترک گفتند، قصر وزیراعظم را به آتش کشیدند. آنها فریاد می زدند فتواچی ما کجاست؟ از دستمان رهایی نداری.

سیاووش پاشا که مردی جسور و بی پروا بود. خطاب به اطرافیاناش گفت: «نام حلالتان باد، خدمتتان همین جا به پایان می رسد. هرکسی که توانست برود، جان بدر ببرد. آنگاه به همراه پنجاه غلامش در آستانه در اندرون نشستند و درحالی که تیر و کمان در کنار داشتند به دفاع پرداختند. حاجی علی به همراه شورشیان در را شکست و وارد قصر شد، اما چندین بار پس رانده شد. سرانجام یکی از افراد ینی چیری به نام دوه چی مصطفی، ضربه ای بر سینه پاشا زد و دیگران با شمشیر آخته او را کشتند. سپس وارد حرم شدند و دختران و کنیزکانش را بستند و جواهراتشان را درآوردند و آنچه را که در اندرون بود به یغما بردند. حتی گنجیهای چوبین صدف کاری شده و قاب پنجره ها را نیز قطعه قطعه کردند و بردند (۲۸ ربیع الآخر ۱۰۹۹ ه.ق / اوایل مارت ۱۶۸۸ م).

همسر سیاووش پاشا، دختر کوپرولی محمد پاشا بود و درحالی که وی با مشاهده این فجایع بیهوش شده بود، مهاجمان گوشواره و انگویش را کردند و خود او را که زن فریبی بود به گلیم پیچیدند تا با خود ببرند. اما کسانی از شورشیان که از سوی این خانواده محبت دیده بودند، گفتند: «حتی دشمن دست به چنین کاری نمی زند» آنگاه به دختران سیاووش پاشا و کنیزکانش که آنجا بودند، مبلغی پول دادند و از دست آنها رهایی شان بخشیدند.

سرانجام گردنکشان

حاجی علی که گردنکشان به مناسبت پیروزی اش به او شادباش گفته بودند، خود را به فرماندهی ینی چری تعیین کرد، فرماندهی کانون سپاهی ها را به دلی پیری و فرماندهی کانون سلاحدار را به تکه لی احمد سپرد. این انتصابات خودسرانه را به عرض سلطان رسانیدند. سلطان سلیمان فرمان داد که برای قانونی شدن این انتصابات باید در حضور او خلعت بپوشند؛ اما آنان از بیم آن که به دام بیفتند، پاسخ دادند: «ما نمی توانیم به قصر بیاییم، در خانه قائم مقام صدارت، خلعت می پوشیم» و چنین نیز شد.

واقعه سنجاق (واقعه علم)

مردم استانبول بویژه بازاریان از بی ادبی ها و غارتگری شورشیان سخت ناراحت بودند و دولت مقتدری نیز در میان نبود تا نزد او شکایت ببرند. بخصوص حادثه ای که شرح آن می آید صبر و شکیب از آنان گرفت:

پس از آن که در استانبول آرامش برقرار شد و تجار و کسبه دکانها را باز کردند، گروهی از این شورشیان به یغمای راسته لباس فروشان* پرداختند. از جمله دکان یکی از بازاریان به نام امیر لباس فروش را به یغما بردند. این شخص دستمال سفیدی بر سر یک چوبدستی بست و فریادکنان گفت: «هر که از امت محمد است زیر این علم بیاید». دلسوختگانی که گرفتار ستم شورشیان شده بودند، به تصور آن که سنجاق شریف (علم همایونی) را بیرون آورده اند دکانها را بستند و به این سان حرکتی علیه شورشیان آغاز شد. دایره این حرکت گسترده تر شد و دامنه آن به راسته جواهر فروشان، راسته بازار، بیت بازاری، سراج خانه**، اوزون چارشی*** کشیده شد و حدود پنج و شش هزار نفر گرد آمدند. این عده در حالی که امیر علمدار پیشاپیش آنان بود، تکبیرگویان به سوی قصر شاهی راه افتادند و در مسیر خود جار می زدند: کسانی که قصد گرفتن اموال خود از دشمن را دارند، به ما پیوندند، به حرکت خود ادامه دادند و در حالی که شمارشان افزون بر دوازده هزار نفر شده بود، وارد قصر شدند. این گروه نخست قاپوچی لار کدخداسی را که از افراد سرشناس در میان شورشیان بود، قطعه قطعه کردند.

*. در متن یا غلیق به معنی دستمال فروش و نیز فروشنده لباس و زیور عروس آمده است. - م.

***. نام بازارهای استانبول. - م.

بیرون آوردن عَلم شاهی

در میانی قصر بسته شد. افراد یادشده تکبیرگویان خواستار بیرون آوردن عَلم شاهی شدند و برای شاه به اندرون چنین پیغام فرستادند: «از دست راهزنان به امان آمده‌ایم! تو پادشاه عادل هستی، داد ما را بستان، از شرشان بی‌تاب شده‌ایم. اهل و عیالمان و آشیانمان پراکنده و پاشیده شد. مال و ملکمان از دست رفت، از جان گذشته‌ایم و به مرگ راضی هستیم، علم شاهی به احسان بیرون بیاور تا راهزنان را قتل عام کنیم. یا سنجاق شریف را بیاورید یا همین جا خواهیم مرد. سلطان سلیمان هراسناک شد^{۲۱} و قصد آنان را از آمدن پرسید. به توافق رسیدند. جمعیت پیغام دادند: «که اگر درنگ شود، شورشیان در مقر فرماندهی ینی چریها مسلح می‌شوند و ما را کشتار می‌کنند.» قائم‌مقام صدارت، وزرا، دولتمردان و روحانیان به قصر فراخوانده شدند. با شنیدن این احوال، ترس در دل شورشیان راه یافت، برای آگاهی از اوضاع جاسوسی فرستادند که شناسایی شد و مردم قطعه قطعه‌اش ساختند. بستانجی‌باشی و فرمانده گارد شاهی که از افراد شورشیان بودند، نمی‌خواستند عَلم را بیرون بیاورند. سرانجام همه دولتمردان و روحانیان آمدند و پس از جرّ و بحث طولانی تصمیم گرفتند که عَلم شاهی را بیرون بیاورند. قائم‌مقام صدارت و قاپوآغاسی به دروغ عنوان کردند که شورشیان تهدید کرده‌اند که از آوردن علم خودداری شود و با خروج عَلم مخالفت کردند. و درنهایت علم شاهی را بر فراز در اورتاقاپو افراشتند. آنگاه شاه برای افراد کانونها پیغام فرستاد که «علیه راهزنان علم شاهی برافراشته‌ام. هر کس که از امت محمد(ص) است، زیر علم گرد بیاید و هر که نیاید کافر است و در عقایدش خلل است» و افراد گرد آمده هم توسط جارچیان، دیگر مردم را از بیرون آمدن سنجاق شریف آگاه ساختند.

وقتی شورشیان شنیدند که بازاریان و مردم در پی «امیر» افتاده‌اند، حدود پانصد سوار را برای پراکندن آنان روانه کردند؛ اما با شنیدن خبر بیرون آوردن عَلم شاهی شگفت‌زده و مضطرب شدند. دلی پیری عنوان کرد که: «مهر صدارت و شیخ‌الاسلام و قاضی عسکرها نزد ما است. پیشنهاد کرد که تگه‌لی احمد صدراعظم، خود او قائم‌مقام صدارت و حاجی علی نیز فرمانده ینی چریها شود. به این ترتیب قصد آن کردند که

۲۱. سلیمان دوم که از قصد این جمعیت آگاه نبود، هراسناک بود که مبادا برای عزل او آمده‌اند.

حکومتی تشکیل بدهند. اما در این بین دستخط شاه مبنی بر فراخوانی به زیر علم شاهی رسید. قوجا محمدآغا سکبان باشی و بکرآغا قول کدخداسی از دستخط اطاعت کردند و به همراه ریش سفیدان کانون و ینی چریهای حاضر در آن جمع برخاستند و بی‌درنگ به سوی قصر شاهی راه افتادند. ینی چریهای (اسکی اودا) به همراه فرماندهان دسته و جوخه نیز در زیر علم شاهی گرد آمدند.

حاجی علی سردسته شورشیان برای بازگردانیدن افرادی که قصد گردآمدن زیر علم را داشتند، نزدیک به یکصد هزار نفر همراه خود برد؛ اما موفق نشد و خود نیز از سوی مردم شناسایی شد. مردم به سوی او حمله بردند و وی به سختی توانست بگریزد و به مقر فرماندهی ینی چری پناه ببرد.

سردسته‌های شورشیان که از این احوال سراسیمه شده بودند، گاهی بر آن می‌شدند که سلطان سلیمان را از سلطنت خلع و برادر کوچکش احمد را به سلطنت بنشانند و گاهی نیز می‌خواستند تا شاهزاده مصطفی را به سلطنت برگزینند، اما به سبب تندخو بودن مصطفی، از انتخاب او منصرف شدند. گروهی پیشنهاد کردند که خان کریمه را سلطان کنند و تمام شاهزاده‌ها و خانواده‌های شاهی را کشتار کنند؛ اما درباره هیچ‌یک از این راه‌ها به نتیجه نرسیدند. پادشاه چندبار پیغام فرستاد تا مهر شاهی را تسلیم نمایند؛ اما آنان نپذیرفتند.

افرادی که در قصر شاهی گرد آمده بودند، برای دومین بار دباغزاده محمد افندی را به شیخ‌الاسلامی برگزیدند. حاجی علی را والی بسنه، دلی پیری را والی بورسه و تکه‌لی احمد را والی قراسی (بالنکسری) کردند و بسنه‌لی حسن آغا از اعضای سفره‌خانه شاهی را به فرماندهی ینی چری برگزیدند. آن شب قصر شاهی در داخل از سوی بستانجی‌ها و از بیرون توسط جبه‌چیها و توپچیها محافظت شد. ساکنین ترسانه هم که در باغ شاهی بودند، «غلطه» را حراست کردند. آن شب استانبول با گزمه‌های سکبان‌باشی و قول کدخداسی شب آرامی را پشت سر گذارد.

پس از آن آت بازارلی شیخ عثمان فضلی افندی^{۲۲} که واسطه بین مردم و شاه و

۲۲. عثمان فضلی افندی مردی عالم و عارف و از مشایخ طریقت جلوتیه به شمار می‌رفت، که پیر و مرشد بورسه‌لی

اسماعیل حقی افندی معروف بود. اهل شمنی و از منتسبین به فلسفه وحدت وجود بود. او شرحی به نام

حکومت بود، با ذکر این نکته که سرکشان سرکوب شده‌اند، از جانب شاه از مردم خواست که پراکنده شوند و مردم نیز چنین کردند.

حاجی علی، سردسته سرکشان، ولایت بسنه را نپذیرفت به قسمت خود در قرارگاه ینی چری رفت و گفت: «من یک ینی چری غریب و ساده‌ای هستم» و از تشکیلات تقاضای پناهندگی کرد. فرمانده جدید ینی چری، به او پیشنهاد کرد که بازنشسته شود، اما نپذیرفت و پنهان شد. بعد او را در خانه زنی و در حوالی فاتح که در آنجا پنهان شده بود یافتند و در قاپوآراسی* خفه‌اش کردند و کشتند.

دلی پیری از فرماندهان سپاهی را در آقسرای دستگیر کردند و او را کشان کشان تا قصر شاهی بردند و هنوز به اورتاقاپو** نرسیده، قطعه قطعه‌اش ساختند و تکه‌لی احمد را هم که در «ینی اودا»ی ینی چریها دستگیر شده بود، در قاپوآراسی خفه ساختند. پس از آن نوبت به سرکشان درجه دوم و سوم رسید و همه پاکسازی شدند.

حضور گردنکشان و شورشیانی که پس از خلع سلطان محمد چهارم به استانبول آمده بودند، چهارماه ادامه یافت (از محرم ۱۰۹۹ هـ.ق تا آغاز جمادی‌الاول / کاسم ۱۶۸۷ تا مارت ۱۶۸۸ م).

مصباح‌القلب برای مفتاح نجیب صدرالدین قونوی نوشته است، و نیز حاشیه‌ای تحت عنوان مرآت اسرارالعرفان علی اعجازالبیان بر تفسیر عرفانی سوره حمد از صدرالدین قونوی دارد. گذشته از شرح قصیده‌ای از شیخ اکبر محی‌الدین عربی و شرح فصوص وی، آثار عالمانه و عارفانه دیگری از او به یادگار مانده است. او به سبب حسن شهرتی که داشت به نمایندگی از سوی مردم در تأدیب گردنکشان، منشأ خدماتی شد. هنگامی که شیخ کرسی مسجد جامع سلیم بود، بر اثر سخن چینی مخالفانش توسط سلطان سلیم ناگزیر از اقامت در قبرس شد و پانزده ماه بعد در سال ۱۱۰۲ هـ.ق / ۱۶۹۱ م در آنجا فوت نمود و در خارج قلعه «ماغوسه» به خاک سپرده شد.

* و **. نام قسمتهای مختلف قصر سلطنتی. - م.

فصل پنجم

چگونگی جنگ از سال ۱۶۸۸ تا پایان سال ۱۶۹۱ میلادی

جبهه اتریش

چگونگی اوضاع پس از حرکت اردو به استانبول

طی روزهایی که پیاده نظام حقوق بگیر دولت، یعنی ینی چریها و سواره نظام سپاهی در استانبول به گردنکشی و عصیان می پرداختند، اتریشیها و ونیزیها در حال پیشروی بودند. عقب نشینی اردو از پیتروارداین و در پی آن از بلگراد به دنبال شکست سلیمان پاشا در موهاچ، موجب هراس ترکهای ساکن کرواتستان (خرواتستان) و اسلووانیا شد؛ در روزهای پایانی ۱۰۹۸ ه.ق / اکتبر ۱۶۸۷ م پس از سقوط اسک، والپو، و پیتروارداین نیز سقوط کرد و با شهادت عثمان پاشا محافظ قلعه اغری، نیروهای مستقر در آن که در مجارستان جنوبی از دریافت هرنوع کمک ناامید شده بودند، به شرط آن که بتوانند آزادانه قلعه را ترک بگویند و کسی متعرضشان نشود، در ۸ صفر ۱۰۹۹ ه.ق / ۱۴ آریلیق ۱۶۸۷ م دژ را تسلیم ژنرال کارافا کردند.

پس از آن سولنوق و لپوه و در پی آن استونی بلگراد نیز از دست رفت. آپافی شاه اردل هم که می خواست از حاکمیت عثمانیها رها شود، با امپراتور که «کلوزنبوق» را اشغال کرده بود، در حال مذاکره به سر می برد. در این گیرودار به سبب بد رفتاری و آزار گرجی ابراهیم پاشا، محافظ قلعه طمشوار با مدافعان و محافظان دژ، به دست آنان کشته شد؛ که به جای او جعفر پاشا والی دیاربکر به این سمت برگزیده گردید. به این ترتیب با شکستهای پی در پی که نصیب عثمانیها شده بود، اوضاع جبهه اتریش حساسیت بسیار گرفت و جای تردید بود که بتوان با چنین وضعی جلوی پیشروی خصم را در بلگراد گرفت.

سردار یگن عثمان پاشا

در یک چنین شرایط حساس و پرخطر که لزوم گماردن فرماندهی نیرومند بر ارتش بشدت احساس می‌شد، راهزنی چون یگن عثمان پاشا، بازمانده سرکشان تارومار شده که از گردنکشی به پشایی رسیده بود، به عنوان سردار انتخاب شد. اسماعیل پاشا وزیراعظم سالخورده که خود نمی‌توانست در میدان جنگ حضور یابد، این پست حساس [فرماندهی سپاه] را همراه با ولایت حلب به یگن عثمان پاشا داده بود که در زمان صدارت سیاوش پاشا، بیگلربیگی روم ایلی بود (۱۶ جمادی الاول ۱۰۹۹ هـ.ق / ۲۰ مارت ۱۶۸۸ م).

این سردار گردنکش با نزدیک به ده هزار ساروجه و سکنان در قوصووه نشسته بود و فراریان از استانبول در پی واقعه علم به اطراف او گرد آمده بودند.

این عده او را وسوسه کردند که به استانبول برویم و تو را به مقام وزیراعظمی برسانیم. عثمان پاشا از این وسوسه جسارت یافت. دولت برای آن که وی مسئله‌ای پیش نیاورد، خواسته‌هایش را بجای می‌آورد. اندک زمانی بعد بیگلربیگی روم ایلی را به دلی ولی دائی خود تفویض کرد و ایالت قرامان را به قرامصطفی نایب خود که در آناتولی مأمور گردآوری لوند بود، داد و آنان را روانه استانبول کرد و خود نیز پیغام داد که: «من با سربازانی چنین اندک نمی‌توانم با خصم رویاروی شوم. یا وزیراعظم به این منطقه بیاید و یا در غیر این صورت مهر همایونی و سنجاق شریف برایم بفرستید [منظورش مقام وزیراعظمی بود] و در پی آن اسکوب را ترک گفت و به صوفیه آمد. در پی این درخواست از سرداری برکنار شد و سرداری سپاه برای دومین بار به خزانه‌دار حسن پاشا واگذار شد؛ یگن عثمان پاشا به سمت والی بسنه منصوب گردید و به دلی ولی دائی او، سنجاق هرسک واگذار شد و به هردو امر شد که به محل مأموریت خود حرکت کنند.

قرار شد اگر یگن عثمان پاشا از دستور اخیر سرپیچی کرد طبق فتوایی که درباره‌اش صادر شده بود، عمل شود و برای دفع غائله‌اش دستورالعملهایی به همه سنجاقهای روم ایلی ارسال شد و حتی به سردار جدید نیز کتبی دستور داده شد در صورت نیاز از بلگراد برای سرکوبی عثمان پاشا به صوفیه برود. جز آن فرمان بسیج همگانی هم علیه لوندهای یگن عثمان پاشا در آناتولی صادر شد.

سرداری مجدد یگن عثمان پاشا

وزیراعظم اسماعیل پاشا که قصد داشت کاملاً قدرت یگن عثمان پاشا را محدود سازد، اما شیخ الاسلام و قیزلار آغاسی با یکدیگر همدستان شدند و او را برکنار کردند. به این ترتیب که وزیراعظم پس از مجازات گردنکشان، اداره امور را در دست گرفت. اما چون عبدالوهاب افندی معلم شاه به همراه دارالسعاده آغاسی با گرفتن رشوه در کارهای دولت دخالت می کردند، روابط وزیراعظم با آن دو تیره شد. دارالسعاده آغاسی و معلم شاه شیخ الاسلام را هم با خود همدستان کردند و به وسوسه شاه پرداختند و سرانجام موفق به برکناری وزیراعظم شدند. (۱۹ رجب ۱۰۹۹ ه.ق / مائیس ۱۶۸۸ م).

تکیر داغلی بکری مصطفی پاشا محافظ بغاز بسفر، به جای اسماعیل پاشا وزیراعظم شد.

با برکناری اسماعیل پاشا، چون یگن عثمان پاشا دریافت که بسیج عمومی علیه ساروجه‌ها و سکبانهای طرفدار او منتفی شده است، به بسنه نرفت و با عنوان این مسئله که: «مقامی را که موردنظر من است، به راحتی می‌توانم به دست بیاورم» با دوازده هزارتن از افرادی که دور خود گرد آورده بود، فرمان سرداری ارسالی برای خزینه‌دار حسن پاشا را که در بلگراد بود، به نام خود تغییر داد و به این ترتیب به زور سرداری سپاه را گرفت و حکومت برای احتراز از یک شورش دیگر، این امر رخ داده را پذیرفت (۱۰ رمضان ۱۰۹۹ ه.ق / ۹ تموز ۱۶۸۸ م).

سقوط بلگراد

به موجب خبر ارسالی از سوی یگن عثمان پاشا که جز راهزنی هنر دیگری نداشت، خصم از شهر ساووا گذشته بود و چون امکان رویارویی با او وجود نداشت، در ۱۲ شوال موفق به محاصره بلگراد شده است و وی [یگن عثمان پاشا] احمدپاشا بیگلربیگی روم ایلی را مأمور دفاع از بلگراد ساخته و خود به نیش آمده است. همچنین ماکسیمیلین فرمانده اتریشی با یک نیروی سی هزارنفری پس از شکست دادن تکه‌لی امره و نیروهای عثمانی مستقر در نیش، با استفاده از غفلت ولی پاشا، دایی یگن عثمان پاشا، که در زمین مستقر بود، توانست با یک نیروی ده هزارنفری به سوی بلگراد برود و پس از شکست دادن نیروهای عثمانی، آنجا را به محاصره بگیرد. ویگن عثمان پاشا، پس از آنکه

احمدپاشا را با یکهزار و هفتصد مدافع در آنجا مستقر کرد، خود به نیش گریخت. باتوجه به این که سقوط بلگراد به پیاده شدن دشمن در شبه جزیره بالکان می‌انجامید، از این روی حکومت برای یاری رساندن به بلگراد فرمانهایی به اطراف و اکناف کشور فرستاد.

در این فرمان آمده بود که با فرار سردار دست دشمن در عملیات علیه بلگراد باز است و اکنون دشمن از هرسو شهر را در محاصره گرفته است، با محاصره قلعه و سقوط آن خصم شهر را تصرف خواهد کرد و دست به قتل و غارت آن خواهد زد و چنانکه در کوتاه‌ترین مدت به قلعه یاری نرسد، سقوط آن حتمی خواهد بود. از این روی به همه افرادی که در روم ایلی قادر به گرفتن سلاح بودند دستور داده شد به آن سوی اعزام شوند. اما بر اثر بی‌توجهی سردار، نیرویی در قلعه بلگراد مستقر نشد و سرانجام پس از ۲۹ روز محاصره، بلگراد سقوط کرد (۱۲ ذی‌القعدة ۱۰۹۹ هـ.ق / ۸ ايلول ۱۶۸۸ م) و در پی آن پلانتانهای پانچوا واقع در خاک مجارستان نیز اشغال شد. در این میان تنها طمشوار در خاک مجارستان پایداری می‌کرد.

عثمانیها در اندیشه صلح

پیش از این حوادث در زمان صدارت ساری سلیمان پاشا وزیر اعظم وقت، پس از سقوط بودین در سال ۱۶۸۸ در نامه‌ای که از سوی صدراعظم به بادن نوشته شد، عنوان گردید که نماینده‌ای برای مذاکره درباره صلح اعزام شود؛ و حتی گرافاً فرمانده اتریشی اطلاع داده بود که حاضر به تسلیم توکولی است. اما نه تنها از سوی اتریش توجهی به این درخواست نشد بلکه حامل این نامه هم بازداشت گردید. با حمله نیروهای اتریشی به بلگراد دولت عثمانی بر آن شد تا هم برای اطلاع خبر جلوس سلطان جدید و هم برای پیشنهاد آشتی، سفیری به وینه بفرستد. گفتنی است که سلطان سلیمان ثانی از عقب‌نشینی‌های مداوم نیروهای عثمانی، بویژه سقوط بلگراد و در پی آن سقوط نیش بشدت متأثر بود و تصمیم گرفته بود که خود در رأس نیروها عازم جنگ شود. این تصمیم شاه مورد بررسی و مشورت دولتمردان قرار گرفت و قرار بر این شد که نخست نماینده‌ای همراه با پیشنهاد آشتی به دربار امپراتور فرستاده شود، تا شاید آشتی برقرار گردد. در صورت ناموفق ماندن این اقدام، شاه خود شخصاً عازم جبهه جنگ بشود؛ در پی این

تصمیم ذوالفقار^۱ افندی که در زمان صدارت سیاووش پاشا، چاووش باشی بود با مقام بیگلربیگی روم ایلی، به عنوان ایلچی تعیین شد و به همراه اسکندر زاده الکساندر سر^۲ مترجم دیوان همایونی اعزام شد (۱۲ رمضان ۱۰۹۹ / تموز ۱۶۸۸ م). همزمان با این اقدامات چون محل اقامت شاه نزدیک منطقه جنگی بود، صلاح بر این شد که شاه به ادرنه بروند.

هیئت نمایندگی عثمانی در دومین روز تسلیم بلغراه (۸ ایلول ۱۶۸۸ م) وارد این شهر گردید. این هیئت پس از سه ماه از سوی امپراتور به حضور پذیرفته شد. زیرا که در این مدت برای رفع اختلاف درباره شرایط پیمان صلح مذاکرات فراوانی صورت گرفت و نیز متفقین به سبب «پیمان مقدسی» که با یکدیگر منعقد کرده بودند، می‌بایست درباره پیشنهاد دولت عثمانی اتفاق نظر می‌یافتند.

ذوالفقار افندی نامه ارسالی از سوی پادشاه عثمانی را که در برگیرنده خبر جلوس او به سلطنت، و نیز پیشنهاد آشتی بود، تسلیم امپراتور کرد. دیدار و گفت‌وگوهای متعدد با هیئت متشکل از چهار نماینده اتریش، دو نماینده از لهستان و یک نماینده از ونیز صورت گرفت.*

باتوجه به این که دولت لهستان نماینده رسمی برای شرکت در مذاکرات صلح نفرستاده بود، هیئت نمایندگی عثمانی پیشنهاد کرد که لهستان در مذاکرات صلح شرکت داده نشود. این پیشنهاد رد شد، اما لهستانیها با وجود حضور در جلسات، در مذاکره شرکت نداشتند. هیئت نمایندگی عثمانی ضمن ترک ادعا در مورد اراضی که عثمانیها از دست داده بودند، خواستار آزادی و استقلال اردل بودند و اتریشیها دژهایی چون طمشوار، آراد، یانواوگوله را که هنوز در اختیار عثمانیها بود، طلب می‌کردند. جمهوری ونیز طی یک پیشنهاد ۹ ماده‌ای بجز مناطقی که تصرف کرده بود، خواهان جزیره آغریبوز و اراضی در دلماچیه

۱. در سال ۱۶۹۶ م / ۱۱۰۸ هـ. ق در جریان جنگی که در حوالی طمشوار رخ داد، ذوالفقار افندی کاتب کانون بینی چری بر اثر اصابت گلوله به سینه‌اش کشته شد. وی پس از بازگشت از مأموریت صلح به ایلچی ذوالفقار افندی معروف شد.

۲. نام این شخص در تاریخ هامر، روکورداتر و در تاریخ سلاحدار اسکارلت زاده الکساندر آمده است.

* زبده الوقایع (تاریخ دفتردار محمدپاشا) برگ ۲۲۹ ب و تاریخ هامر (متن ترجمه فرانسه) ج ۱۲، صفحه ۵۳۳.

، بسنه و هرسک بود. لهستانیها خواهان گمانیچه- که هنوز در دست عثمانیها بود- و نیز اوکراین و اراضی لهستان بودند. برای دستیابی به نتیجه در این باره چهارده اجلاس تشکیل شد اما سودی نداشت. آخرین مذاکرات در تاریخ ۱۱ حزیران ۱۶۸۹ م صورت گرفت.

اتریشیها علی‌رغم این که در حال جنگ با فرانسه بودند، به سبب پیروزیهای پی‌درپی در جنگ با عثمانیها ضمن این که چندان رغبتی به صلح نشان نمی‌دادند، در موضع قدرت، خطاب به نماینده عثمانی اظهار داشتند: «سربازان عثمانی شکاری است که در جنگ ما است. ما نه مشتاق صلح بودیم و نه نماینده‌ای از شما برای مذاکره خواستیم. هدف ما تصرف استانبول است. همانگونه که در آغاز جنگ شما نماینده ما را از بودین بازگردانید ما نیز تو را از ادرنه بازمی‌گردانیم.» ذوالفقار افندی سخنان نماینده اتریش را توسط مصطفی آغا، افسر جبهه‌جی به آگاهی حکومت رسانید. در پی این خبر همانگونه که در سطور آینده خواهیم دید تصمیم بر آن شد که شخص پادشاه که به ادرنه رفته بود عازم میدان جنگ شود.^۳

موقعیت یگن عثمان پاشا

سردار یگن عثمان پاشا که در میدان جنگ کارساز نشده از بلغراد به نیش گریخته بود، برای پرده‌پوشی به شرمندگی و لوث کردن خطاهای خود، به شیوه دیرین متوسل شد و به نیت تغییر حکومت و سلطنت با این بهانه که «دعوی شرعی دارم و باید به آستان بروم» قصد ترک میدان نبرد کرد. دولت برای آن که مانع عثمان پاشا از ترک جبهه بشود، یک دستخط همایون همراه خنجر برای او فرستاد. یگن عثمان پاشا خطاب به قاپوچی باشی اسماعیل آغا، حامل خنجر گفت:

– «من چه روسفیدی از خود نشان دادم که شایسته گرفتن خنجر باشم؟ این

۳. خلاصه متن مذاکرات ذوالفقار افندی در جریان مأموریت خود در تاریخ سلاحدار (ج ۲، صفحه ۶۵۲-۶۶۸) آمده است. اصل مذاکرات در ده بخش مفصل است. فندق‌لی محمد خلیفه متن مفصل آن را در تاریخ خود آورده است. ذوالفقار افندی چهارسال بعد یعنی رمضان سال ۱۱۰۳ هـ (مائیس ۱۶۶۹ م) از مأموریت بازگشت (زبدة التواریخ برگ ۱۵۵ و ۲۲۹ ب) به نظر هامر تاریخ مذاکراتی که در نوشته‌های ذوالفقار افندی آمده است اشتباه‌آمیز است.

خنجر را بازگردان و آن را به کسی که به تو داده پس بده؛ من دعوای شرعی دارم و به آستان می‌آیم، گاهی همگان را علیه من بسیج کردند، گاهی مقام فرماندهی‌ام را به کس دیگر دادند، درحالی که فرمانده سپاه بودم برایم اسلحه و مهمات نفرستادند، با عنوان کردن سخنانی چون یگن پاشا خائن است و نمی‌جنگد، نفرت همگان را علیه من برانگیختند.»

عثمان پاشا با این اظهارات قصد بازگرداندن قاپوچی باشی را داشت؛ اما با تذکر شماری از اطرافیان متنفذ و سرشناس که «هدیه پادشاه را نمی‌توان رد کرد»، خنجر را به کمر بست و خطاب به قاپوچی باشی گفت:

«ببین آغا، به دستور پادشاه و با قدرت این منطقه را حراست می‌کنم، اما به وزیراعظم بگو که پس از ماه کاسم برای حل دعوای خود به آستان خواهم رفت.»

بسیج همگانی (نفیر عام)

«نفیر» به انبوه مردم واجتماع آنان گفته می‌شود. (*) و «نفیر عام» به اجتماع نیروهای مردمی - جز سرباز - که قادر به کاربرد اسلحه باشند، می‌گویند.

باتوجه به ادامه جنگ در سه جبهه و موقعیت دشوار جبهه مجارستان، چون شمار افراد نیروهای لشکری کافی نبود، از این روی براساس فتوایی که در تاریخ ۱۰۹۹هـ/ ۱۶۸۸م صادر شد، مقرر شد از هر فرمانداری و شهرستان ایالت‌های آناتولی - باتوجه به مقدرات - افرادی را که قادر به گرفتن اسلحه هستند برای حفظ دین گرد آورده و به مرکز اعزام کنند. طبق فرمانهایی که به نقاط مختلف فرستاده شد، می‌بایست این افراد پیش از نوروز (۲۲مارت) در ادرنه حضور یابند. به موجب این فتوا کسانی که از این دستور سرپیچی می‌کردند مرتد محسوب می‌شدند، همسرشان به آنان حرام می‌بود و از آن گذشته شدیداً نیز مجازات می‌شدند.^۴

سلیم گیرای خان کریمه

دوست دولت در روز گاران دشوار

وجود شخصیت با ارزش میهن‌پرستی چون سلیم گیرای در رأس خان‌نشین کریمه

*. تعبیر نویسنده از این واژه است که عیناً آوردم. - م.

۴. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۷۸.

که در شرایط حساس و دشوار و مشکلات داخلی و خارجی صمیمانه و از دل و جان به حکومت وفادار بود، همواره عامل مؤثری در رهایی دولت عثمانی از تنگناها و دشواریها به شمار می‌آمد. در شرایط بحرانی که دولت عثمانی می‌گذراند؛ چون سلیم گیرای آگاه شد که برخی از مخالفانش شایع کرده‌اند که وی سودای استقلال در سر دارد، سخت متأثر شد و در نامه‌ای که برای وزیراعظم فرستاد، طی اظهار صداقت و وابستگی خود به دولت نوشت:

«درحالی که دشمن از پا نیفتاده است، در این فصل زمستان مسیحی‌های کریمه، بغداد، افلاق، اردل و سراسر روم ایلی شورش کرده‌اند و این عصیان به سراسر مملکت در کناره‌های دریای سیاه سرایت کرده است. از این روی بنا به عزت و حمیت مسلمان بودن، برآنم که کریمه را ترک کنم و در بوجاق قشلاق کنم. اگر به آنچه که گفتم [شورشها] توجهی نشود، مملکت از دست خواهد رفت. از طرف دیگر خود شخصاً قصد زیارت حضرت سلطان را دارم...»

سلیم‌گرای طی این نامه درخواست کرده بود که اجازه ترک کریمه و آمدن به ادرنه به او داده شود.

درباره درخواست خان کریمه با ارکان دولت مشورت شد، آنان خطاب وزیراعظم گفتند:

«آمدن سلیم گیرای در حکم قدم حضرت خضر است. حکمرانی جنگاور است و باتجربه، کارآمد و کاردان، دعوتشان بفرمایید بیایند؛ از محضرش بهره می‌گیریم.»

تصمیمی را که به اتفاق نظر گرفته بودند به عرض شاه رساندند. بی‌درنگ دستخط شاه مبنی بر دعوتش به ادرنه فرستاده شد (۸ ربیع‌الاول ۱۱۰۰هـ / ۳۱ آرایق ۱۶۸۸م). برای اقامت سلیم گیرای که یکماه پس از ارسال نامه به ادرنه رسید، قصر قرامصطفی مرزیفونی که نزدیک مسجد سلطان سلیم بود، اختصاص داده شد.

مذاکره درباره جنگ با حضور سلیم گیرای

سه‌شنبه ۸ اوجاق ۱۶۸۹م / ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۱۰۰هـ.ق، خان کریمه، وزیران، شیخ‌الاسلام، قاضی‌عسکرها، نقیب‌الاشراف، فرمانده ینی‌چری و فرمانده دسته‌های

سواره نظام و ریش سفیدان کانون ینی چری به قصر وزیراعظم دعوت شدند و درباره وضعیت جنگ به مذاکره نشستند.

به خواهش اعضای جلسه، نخست سلیم گیرای که از نزدیک شاهد اوضاع تأسفبار و خطرناک بود، سخن آغاز کرد. سلیم گیرای ضمن بحث از ناتوانی دولت مرکزی در برخورد با یگن عثمان پاشا سردار جبهه مجارستان که سبب شد مار بی مقداری چون او بر اثر مسامحه به اژدهای هفت سر بدل شود، افزود که هم او آشکارا سبب شد تا بلگراد بدون مقاومت سقوط بکند و او بود که حکومت را واداشت تا در روم ایلی و آناتولی به اقوام و کسان او سمت وزارت و بیگلربیگی و استانداری تفویض کند و در نتیجه در هر دو منطقه طرفدارانی برای خود به دست آورده است. سلیم گیرای همچنین یادآور شد که چگونه مردم آن نواحی بر اثر ستمگری همین افراد به کوهستانها و نقاط صعب العبور و شهرهای بزرگ پناهنده شده‌اند.

وی پس از برشمردن این نکته‌ها، چنین به سخنان خود ادامه داد:

«وقتی نام یگن را به زبان می‌آورید، از ترس نفس در سینه‌تان حبس می‌شود. مگر قحطالرجال است دولت یعنی آنقدر عاجز شده است که حتی در برابر این «یارو» هم احساس عجز می‌کند. گویا برخی از علما و شیوخ هم به او گفته‌اند تو «صاحب خروجی»، چه تأسف‌آور است اوضاع دولت آل عثمان که یک خیرخواه برای او نمانده است. اگر وضع این شخص را روشن نکنید، نه به طرفداری‌تان بر می‌خیزم و نه در کارتان دخالت می‌کنم و نه شمشیر می‌کشم و نه در کنارتان می‌جنگم.»

و با این سخنان تصمیم نهایی و قطعی خود را اعلام داشت.

سخنان صریح خان کریمه اعضای جلسه را که از ترس یگن عثمان جرأت اظهارنظر نداشتند خوشحال کرد و به اتفاق پیشنهاد او را تصویب کردند. درباره قتل یگن عثمان پاشا و پیروانش فتویٰ گرفته شد. نخست برای آن که قصد عثمان پاشا روشن شود به فرماندهی گمانیچه منصوبش کردند و فرمانی مبنی بر عزیمت او به منطقه مأموریتش فرستاده شد. و نیز برای ایالت روم ایلی هم فرمان «نفیر عام» صادر شد. آنگاه عرب رجب پاشا که مأمور همراهی سلیم گیرای از اردوگاهش تا ادرنه و سمت مهمانداری او را داشت، به سرداری جبهه مجارستان و حکمرانی ایالت حلب منصوب گردید و در عین

حال مأمور سرکوب یگن پاشا نیز شد. فردای آن روز شاه، سلیم گیرای را به حضور پذیرفت و با او دیدار کرد. سلیم گیرای پس از یکماه اقامت در ادرنه، به اردوگاهش واقع در کیلی بازگشت (اواخر شبات ۱۶۸۹ م).

در این بین روسها که دوری سلیم گیرای را از کشورش مغتنم شمرده بودند، در رجب ۱۱۰۰ هـ.ق/ ماییس ۱۶۸۹ به کریمه حمله بردند. سلیم گیرای به محض آگاهی به سرعت از این اردوگاه، خود را به کریمه رسانید و پس از شکست دادن روسها مجدداً به کیلی بازگشت.

دفع غائله یگن عثمان

چون فرمانده دسته اعزامی از کانون ینی چری فرمان انتصاب او را به فرماندهی گمانیچه به یگن پاشا ابلاغ کرد، وی با خشم گفت:

«بی درنگ تو را به قتل می‌رساندم، اما چنین نمی‌کنم زیرا که هم ایلچی هستی و هم از ابواب جمعی ینی چری هستی. من قصد کسانی را که تو را فرستاده‌اند، می‌دانم. مرا به گمانیچه می‌فرستند تا به دلخواه بکشند. من دانسته و آگاه و زنده خود را به دست آنان نمی‌سپارم. اینک این گوی و این میدان. آنچه از دستشان برمی‌آید دریغ نورزند.»

آنگاه به همراه افرادش «نیش» را ترک گفت و به کوهستان «ویتوش» رفت.

فرستاده که بازگشته بود، حکومت را از شورش و عصیان یگن عثمان پاشا و دایی‌اش والی پاشا، آگاه ساخت. در پی این آگاهی، در فردای آن روز با حضور خان کریمه جلسه مشاوره تشکیل شد. فرمانده دسته که از نزد یگن پاشا آمده بود، احضار گردید و از او درباره کیفیت امر پرسیدند. او پاسخ داد:

«یگن می‌گوید من به جنگ می‌روم» پیشنهاد من این است که با فرستادن شمشیر و خفتان از او دلجویی شود.»

با شنیدن این سخن، سلیم گیرای چاووش را از جلسه راند و گفت: «گمشو! نکبت؛ هم او و هم نو شایستگی طناب دار را دارید» و آنگاه با اصرار و پافشاری او در مورد «نفیر عام»، فرمان مجددی به روم‌ایلی ارسال شد.

سردار جدید عرب رجب پاشا هنگام عزیمت به سوی یگن عثمان پاشا به فیلبه که

رسید، خواهرزاده یگن را دستگیر کرد و کشت و سپس به سوی عثمان پاشا که در صحرای صوفیه موضع گرفته بود، روی نهاد. یگن عثمان پاشا در صدد تصرف صوفیه برآمد، اما موفق نشد و چون خبر آمدن عرب شنیده شد، اطرافیان از گرد او پراکندند، او ماند و چند پاشا که از راهزنی به این مقام رسیده بودند؛ یگن با هزارتن از افرادش از شهر کوی و نیش به حوالی قوصوه واپیک گریخت، در مسیر این گریز، اطرافیان بتدریج پراکنده شدند و خود او نیز در قصبه اپیک دستگیر شد. سر او و سر دایی او ولی پاشا و یادگار اوغلی مصطفی پاشا، اوزون محمد پاشا، نشانچی احمد، و رئیس‌الکتاب عقلی محمد و جانشین فرمانده محمد و دیگران را از تن جدا کردند و به این ترتیب، به غائله خطرناکی که با حضور دشمن در مرزها آغاز شده بود پایان دادند.

عزیمت شاه به نبرد

پس از رسیدن نامه ذوالفقار افندی نماینده اعزامی دولت عثمانی نزد امپراتور اتریش دایر بر عدم تمایل اتریشیها به صلح، نخستین تصمیمی که گرفته شد، ضرورت حرکت شخص شاه به میدان نبرد بود. از این روی در ۲۱ جمادی الاول ۱۱۰۰ هـ.ق (مارت ۱۶۸۹) علمهای شاهی را برافراشتند و یک ماه بعد چادر سلطان در صحرای ادرنه برپا شد. هنگام عزیمت شاه به جنگ، اوضاع جبهه مجارستان چنین بود:

خصم که بلغراد را گرفته بود، به سوی جنوب رفته تا نزدیکهای نیش پیش رفته بود و ضمن حمله به ینی‌پازار، این شهر را به آتش کشیده زنان و کودکان را به اسارت گرفته بود، اما بعداً توسط نیروهای بسنه و آلبانی مغلوب شده به سوی بلغراد گریخته بود، همچنین بخشی از نیروهای اتریش پس از تصرف قلعه فتح‌الاسلام واقع در کناره رود طونه در کاسم ۱۶۸۸ م / ۱۱۰۰ هـ.ق به سوی ویدین حرکت کرده بودند که توسط بایزیدبیگ محافظ ویدین و تکه‌لی امره مغلوب شده بودند.

بعدها فتح‌الاسلام و ایرشووا (هیسرووا = اورشووا) واقع در ساحل چپ رود طونه - نزدیک به قلعه فتح‌الاسلام - از خصم باز پس گرفته شد و نیز جاده طمشوار در داخل مجارستان که در مقابل دشمن مقاومت می‌کرد، گشوده شد. تحت چنین شرایطی که بر جبهه مجارستان حاکم بود، پادشاه عازم نبرد شد.

نخستین شکست سردار

سلیمان دوم در روز هیجدهم شعبان ۱۱۰۰ (۷ حزیران ۱۶۸۹م) به همراه افراد کانون قاپوقولی از ادرنه حرکت کرد. تصمیم بر آن شد که شاه پس از رسیدن به صوفیه در آنجا مستقر بشود و رجب پاشا برای رهایی بلغراد برود. رجب پاشا یک نیروی پنجاه هزارنفری در اختیار داشت.

پس از استقرار نیروهای عثمانی در دشت آلاجه حصار (کروشه واچ) به سبب خودداری پیاده‌نظام از پیشروی، رجب پاشا با بیست هزار سواره نظام پیشروی کرد؛ اما بالطبع این تعداد نیرو، بدون افراد پیاده‌نظام و توپخانه برای محاصره بلغراد کافی نبود، از این روی رجب پاشا به آلاجه حصار بازگشت. در این بین نیروی جدیدی به اردو پیوست و رجب پاشا بر آن شد که با این نیرو به سوی خصم یورش آغاز کند. اما دشمن پیشدستی کرد و به اردوگاه نیش حمله کرد؛ ولی کاری از پیش نبرد و پس نشست. عمرپاشا برای تعقیب دشمن که به پاساروفچه عقب‌نشینی کرده بود، اعزام شد، اما با شکست عمرپاشا و در پی آن شکست خود رجب پاشا از نیروهای خصم، قوای عثمانی به آلاجه حصار بازگشتند و توپخانه و چادرها و مهمات به دست دشمن افتاد. چون این خبر به پادشاه که در صوفیه بود رسید، بی‌قرار به گریستن پرداخت و خطاب به اطرافیان گفت:

«یک غلام صادق ندارم تا حقیقت اوضاع و احوال را برای من بازگو کند» و به این ترتیب، مراتب تأثر خود را نشان داد (۲۰ ذی‌القعدة ۱۱۰۰ هـ.ق / ۵ ایلول ۱۶۸۹م). این حوادث نشانگر عدم انضباط و فرماندهی شایسته و با انرژی در ارتش عثمانی بود، و از طرفی شکستهای پی‌درپی نیز روحیه این ارتش را ضعیف و ناتوان کرده بود.

شورش در اردو

در پی این شکست، افراد فراری قاپوقولی و افراد «نفیرعام» از بازگشت به اردو خودداری کردند. افراد کانون قاپوقولی که از فرمان سردار سر باز زده، پشت به دشمن کرده بودند، برای لوٹ کردن جرم خویش، بهانه همیشگی و دیرین را تکرار کردند: «در حضور پادشاه دعوی شرعی داریم» و با حرکت به سوی صوفیه، میدان را برای دشمن باز گذاشتند. وقتی این گروه به «شهر کویی» رسیدند، آگاهی یافتند درباره آنها فتوایی به این مضمون صادر شده است که: «حقوقشان پرداخت شود؛ اگر باز به مخالفت ادامه

دادند، واجب‌القتل هستند». لذا افراد شورشی از بیم جان، به نیش بازگشتند.

سقوط نیش

سردار رجب پاشا که تمام مهمات اردو را رها کرده و خود به «دراغمانا» واقع در شمال نیش گریخته بود، نتوانست بیش از دو روز در آنجا اقامت کند. زیرا، دشمن که مهمات فراوان و دور از انتظاری به غنیمت گرفته بود، با رسیدن افراد کمکی، به سوی نیش حرکت کرد. برای رویارویی با خصم نه سلاحی بود و نه سربازی. تصمیم به دفاع از نیش گرفته شد. سردار رجب پاشا که فاقد توانایی لازم بود، به خواهش خان کریمه به امید آن که بتواند کاری از پیش ببرد، به این سمت برگزیده شده بود.

در پی تصمیم دفاع از نیش، در نخستین اقدام زنان و کودکان و پیران را با ارابه‌ها از قصبه‌ها خارج کردند و به اسقوب و صوفیه فرستادند و در اطراف آن خندق‌هایی کردند. در ۲۴ ایلول ۱۶۸۹ میلادی، دشمن فرارسید. به دلیل ضعف روحیه که بر اردوی عثمانی، حاکم بود، سربازان عثمانی در نخستین برخورد با نیروهای خصم، جبهه کارزار را رها کردند و پا به گریز نهادند و علی‌رغم تیراندازی به سوی فراریان، آنان گریختند و موجب شدند تا سنگرهای عثمانی، یکی پس از دیگری به تصرف دشمن درآید. دشمن همه مهمات و توپ و چادر و وسایل و ابزار جنگ موجود در نیش را به غنیمت گرفت. گریز از برابر خصم آنچنان شتاب گرفته بود که شماری از فراریان در رودخانه نیش - که بر اثر بارندگی شدید، طغیان کرده بود - غرق شدند و به این ترتیب نیش هم به تصرف دشمن درآمد. برتری نیروهای خصم به حدی بود که رجب پاشا - فرمانده نیروهای عثمانی در این جبهه - به دشواری خود را به ساموکو رسانید. (۲۶ ایلول ۱۶۸۹ م).

بازگشت پادشاه و سرداری وزیراعظم

در ۱۲ ذی‌الحجه / ۱۷ ایلول، هنگامی که خبر سقوط نیش رسید، تکیر داغلی بگری مصطفی پاشا وزیراعظم، همراه شاه به فیلبه رفت، اما خود فرماندهی اردو را به عهده نگرفت، بلکه بر آن شد تا باز رجب پاشا و یا دیگری را در مقام فرماندهی در صوفیه مستقر سازد. اما هم خود شاه و چه آت بازاری شیخ عثمان فاضل افندی - که در مذاکرات همراه پادشاه بود - و هم حکیم یحیی افندی قاضی عسکر آناتولی و مصطفی آغا دارالسعاده

آغاسی^۵، که سخنش نزد شاه نافذ بود، با این تصمیم موافق نبودند. نامبردگان به شاه گفتند که وزیراعظم از بیم از دست دادن مهر وزارت از مرکز دور نمی‌شود. بویژه فاضل افندی و یحیی افندی، اتهامات سنگینی به وزیراعظم نسبت دادند. پس از این ملاقات، چنین تصمیم گرفته شد که وزیراعظم به همراه علم شاهی و با مقام سردار اکرم در صوفیه مستقر شود و شاه در فیلبه بماند.

وضع تأسف‌آور پادشاه به هنگام بازگشت از صوفیه

پس از استقرار وزیراعظم با مقام سرداری در صوفیه، هنگامی که شاه قصد بازگشت از صوفیه را داشت، مردم به کوچه‌ها و گذرگاههای مسیر او ریختند و به گریه و زاری پرداختند. سلاحدار* که خود شاهد این وضع تأسف‌بار بود، چنین می‌نویسد:

«... در محل مصلاً به هنگام مراسم سلام فرمانده ینی‌چری با دوهزار نفر از افراد خود و نیز فرماندهان «سپاه سلاحدار» کلاه خود را از سر برداشتند و با این عمل ناخوشایندی خود را از رفتن شاه ابراز می‌داشتند، و این نکته را به شاه تفهیم می‌کردند که: «ما را غریب و تنها می‌گذاری؟» و ناگهان چنان گریه سر دادند که توصیف شدنی نیست. علی‌الخصوص مردم شهر، اعم از کوچک و بزرگ و مرد و زن، سرگشوده و پابرنه به کوچه‌ها ریختند و فریاد برآوردند: «پادشاه! برای چه ما را در اینجا تنها رها می‌کنی و می‌روی، ما را رها می‌کنی تا اسیر دست دشمن بشویم؟» و موی سر و صورت را کندن آغاز کردند. من خود به رأی‌العین مشاهده کردم که رعایا گریه‌کنان می‌گفتند: مالیاتهای سنگینی را به ما بستید که با هزاران محنت و زحمت ادا کردیم، جفا و هر مصیبتی را به این امید که تنها پادشاهمان کارساز است و انتقام ما را از دشمن خواهد گرفت، تحمل کردیم، ظلم و ستم را رحمت دانستیم و آن را به جان خریدیم و از فرمانها اطاعت کردیم. این گروه ستمکش و ضعیف و این مردم مستمند را که

۵. شاه، دارالسعادة آغاسی مصطفی آغا را برای استفاده از نقطه نظرها و راهنماییهایش به همراه آورده بود؛ این شخص در پادشاه سخت نفوذ داشت.

* نویسنده تاریخ سلاحدار... م.

چهارصدسال غلامی کرده‌اند، چرا به دست کفار مجارستان می‌سپارید؟». سلطان سلیمان در فیلبه نماند و به سوی ادرنه حرکت کرد. سردار اکرم، رجب پاشا را به سبب عدم موفقیت در جنگ، به دست جلاد سپرد و خلیل پاشا محافظ موره را به جای او به فرماندهی جبهه اتریش منصوب ساخت.

یاری اتباع صرب به دشمن

ترک مجارستان از سوی عثمانیها و عقب‌نشینی آنها به طرف رود طونه و ساووا و عقب‌نشینی از آنجا نیز به سوی جنوب موجب شد که صربها به یاری دشمن برخیزند. به این ترتیب، عثمانیها را که حالت دفاعی داشتند، دچار مشکلات بیشتری سازند. صربها برای ضربه زدن به نیروهای عثمانی اقدام به تشکیل دسته‌های پارتیزانی کردند و برخی مناطق را نیز در اختیار گرفتند. با از دست رفتن نیش و شهر کویبی، ژنرال پیه کولومینی فرمانده اتریشی، با برخورداری از یاری و مساعدت صربها، تا حوالی اسقوب پیش آمده بود. کابوز سرکرده صربها که امپراتور تاج پرنس نشینی گومانووا را برای او فرستاده بود، در گومانووا، کاچانیق و اغری دره کاملاً جای خوش کرده مستقر شده بود. این دسته‌های پارتیزانی صربها از همان آغاز هجوم اتریشیها به شبه جزایر بالکان تا پایان نبرد به صورت مداوم و پی‌گیر به افراد و نیز جناحهای مالی و حمل‌ونقل قوای عثمانی حمله می‌کردند.

مذاکره با حضور پادشاه

برای عزل وزیراعظم

سلیمان دوم جوان از صوفیه حرکت کرد و به تاتار پازاری آمد، قاضی عسکر روم ایلی و آناتولی به توصیه دارالسعاده آغاسی نزد شیخ الاسلام دباغزاده محمد افندی رفتند و به او گفتند:

«تا به کی می‌خواهید از خدا نترسید و صدارت و قدرت این بگری ظالم (وزیراعظم) را حفظ کنید؟ در فردای قیامت در حضور خداوند چگونه پاسخگو خواهید بود؟ ضروری است که این فرد معزول شود و شخص شایسته‌ای به جانشینی او برگزیده گردد. این بازگشت ذلت‌بار بر اثر سوء تدبیر آن بگری ظالم

بود. شما که بخوبی از وضع او آگاه هستید، باید بی‌درنگ به حضور همایونی بروید و به عرض برسانید که فرد لایقی را به جای او منصوب کند.»
و به این ترتیب شیخ الاسلام را همراه عبدالوهاب افندی، معلم شاه، به حضور سلطان فرستادند.

پادشاه درخواست شرفیابی آنها را پذیرفت و با آنان ملاقات کرد. چون شیخ الاسلام گفت: «ما بندگان خیرخواه دولتییم. علما ضمن عرض دستبوسی عزل وزیراعظم را به سبب خیانت خواستارند» پادشاه که از شنیدن این گفته شگفت‌زده شده بود، در پاسخ گفت:

«حضرت آقا در بغداد کوشکی (قصر بغداد) جملگی به حضورم آمدید و ضمن عرض سوء عمل اسماعیل پاشا در مورد صلابت رأی و دیانت و عقل و فراست این شخص سخنها گفتید و ضمانتش را کردید. سخنان آن روزتان با این گفته‌ها هماهنگ نیست. قصدتان از این کار چیست؟»

دباغ‌زاده در پاسخ گفت:

– «اشتباه کرده‌ایم برخلاف آنچه که تصور می‌کردیم شد. سهل‌انگاری در عزل او موجب بر باد رفتن دولت و اشغال ممالک اسلامی به دست دشمن خواهد بود. در هر حال عزلش ضرورت دارد.»

و در عزل وزیراعظم پای فشرده وقتی معلم شاه نیز به یاری او آمد، سلطان سلیمان در پاسخ گفت:

– «کسی را که دیروز سردارش کرده‌ایم، نمی‌توان امروز عزلش کرد. درحالی که خصم از چهارسو دهان گشوده است، برکناری او باعث پراکنده شدن افراد اردو خواهد شد. با درخواست شما موافقت می‌کنم؛ اما بعد از آن که به ادرنه رفتیم، ماه کاسم پایان بگیرد، پای خصم بریده شود، پس از مشورت، منصب صدارت، به شخص شایسته‌ای واگذار می‌شود.»

محمدپاشا جانشین وزیراعظم که در عین حال قائم‌مقام صدارت نیز بود، از این که شیخ الاسلام برخلاف اصول و بدون کسب اجازه از او با شاه ملاقات کرده است، اظهار ناخرسندی و شکایت کرد؛ اما به او پاسخ داده شد، هر وقت که لازم باشد، می‌تواند چنین ملاقاتی صورت بگیرد و به این ترتیب از افشای مسائل مطروحه در مذاکرات جلوگیری شد.

صدارت فاضل مصطفی پاشا

اوضاع جبهه

وزیر اعظم نه به هنگام دوبار فرماندهی ینی چری، نه در مقام فرماندهی جبهه مجارستان و نه در مقام صدارت هیچ توفیقی به دست نیاورده بود، تکیرداغلی مصطفی پاشا که اوقات خود را صرف عیاشی و ولنگاری می کرد، بر آن شد تا ضمن کشتن توکولی امره که در حوالی ویدین بود، با اتریشیها سزش بکند، از این روی امره را به بهانه ملاقات و مذاکره درباره مسائل مرزی به صوفیه دعوت کرد. امره آمد؛ اما برای آن که به دام نیفتد سخت آگاهانه عمل کرد. وزیر اعظم هم از بیم آن که مبادا کشتن او فتنه‌ای برپا کند، جسارت کشتنش را نیافت و او را بازگردانید. (محرم ۱۱۰۱ هـ.ق / اکیم ۱۶۸۹ م). گفتنی است که وزیر اعظم در اواخر سال ۱۶۸۹ م برای ذوالفقار افندی نماینده دولت عثمانی که در وینه به سر می برد، دستور العملهایی حاوی شرایط جدید صلح با اتریشیها فرستاده بود. اما اندکی بعد با عزل او و آمادگیهای جنگی فاضل مصطفی پاشا وزیر اعظم جدید، از این اقدام نتیجه‌ای حاصل نشد.

در این روزها یک نیروی بیست هزار نفری اتریشی به سوی ویدین آمد و نیروهایی را که به رویارویی او برخاسته بودند، شکست داد و در سومین روز محاصره قلعه را نیز گشود و اسرا و غنائم بسیار به دست آورد.

عزل بکری مصطفی پاشا

دوازدهم محرم ۱۱۰۱ هـ.ق مطابق سه شنبه ۲۵ اکیم ۱۶۸۹ م پادشاه با تفویض مهر صدارت به کوپرولی زاده فاضل مصطفی پاشا محافظ ساقیز و نیز با قائم مقامی صدارت وزیر ترک علی پاشا محافظ بغاز موافقت کرد و هردو با پیام پنهانی دعوت شدند. و نیز تا رسیدن فرمانده جدید اردو -خلیل پاشا- سرداری مجارستان به قوجا محمودآغا که ضمن داشتن مقام وزارت، فرماندهی ینی چریها نیز بود واگذار شد و طبق دستور، بکری مصطفی پاشا که برکنار شده بود، با حقوق بازنشستگی مقیم مال قرا شد.

نخستین اقدامات وزیر اعظم جدید

فاضل مصطفی پاشا ۲۵ محرم ۱۱۰۱ هـ.ق / ۷ کاسم ۱۶۸۹ م به ادرنه رفت و مهر

همایونی را گرفت و در نخستین اقدام، طی بیانیه‌ای مردم را به خدمت نظام وظیفه فراخواند. گرفتن مالیاتها و عوارضی با عناوین و اسامی مختلف چون «نزل» «اشترایه» و «سورسات» و «امدادیه» و نیز اخذ مالیات معافیت از بیگاری از هرخانه، گذشته از این که باری سنگین بر دوش مردم بود، در عین حال ستمی بود که به آنان روا می‌شد. وزیراعظم تمام این عوارض و مالیاتهای گوناگون و ناروا را لغو کرد. و عوارض مشروبات الکلی را که در سال ۱۰۹۹ هـ.ق/ ۱۶۸۸) به منظور افزایش میزان واردات وضع شده بود^۶، لغو و به جای آن برخی مالیاتهای ضروری را وضع کرد.

وزیراعظم شورشهای تبعه غیرمسلمان را - که به سبب جنگ و با تشویق و تحریک اتریشی‌ها و ونیزیها صورت گرفته بود - مدنظر داشت، دستور داد تا قوانین غیرعادلانه‌ای را که در حق آنان وضع شده بود، تعدیل کردند و به این ترتیب رضایت خاطر آنان را فراهم ساخت؛ که در حقیقت نیز این اقدامات تأثیر موردنظر را بخشید و نتایج دلخواه از آن به دست آمد.

در مذاکراتی که فاضل احمدپاشا با دولتمردان و فرماندهان ینی‌چری داشت، چنین صلاح دیدند که خود او شخصاً در جنگ شرکت داشته باشد. مراتب را به عرض شاه رسانیدند و با تصویب و فرمان پادشاه، او به سمت سردار اکرمی (فرمانده کل قوا) منصوب شد. وی طی نامه‌ای ضمن دعوت خان کریمه و والیان ایالتها برای شرکت در جنگ، از آنان خواست تا در صوفیه با او ملاقات کنند.

وزیراعظم سیاست پدر را دنبال کرد؛ یعنی کوشید تا از شر و آسیب کسانی که بر روی شاه نفوذ داشتند، و به هنگام حضورش در جبهه می‌توانستند مانعی در راه اقدامات او بشوند، رها شود. در اجرای این سیاست توانست مصطفی آغای دارالسعادة آغاسی را که در سلطان سلیمان نفوذ داشت و با یک چرخش زبان موجب عزل وزرای اعظم می‌شد، از کار برکنار سازد.^۷ پادشاه به شخصی که جانشین او شده بود، ضمن توضیح علت عزل او

۶. در اجرای مقررات مربوط به این مالیات در روم ایلی، برای باغهای انگور مسیحیان مالیات هنگفتی وضع شد که سبب ناخرسندی آنان را فراهم آورد و موجب شد که به هنگام جنگ دولت عثمانی با بیگانگان، جمعی از آنان [مسیحیان] با دولتهای متخاصم همکاری کنند. زبان اینگونه مالیاتها برای دولت عثمانی بیش از منافع آن بود. (زبدةالوقایع، برگ ۱۲۵).

۷. سلطان سلیمان دوم پس از درگذشت مادرش (ربیع الاول ۱۱۰۱ هـ.ق/ آزالیق ۱۶۸۹ م)، برای ضبط و ربط

تذکر داد که خارج از محدوده وظایفش عمل نکند و در کار وکیلان سلطان دخالت ننماید.

سقوط قانیژه

در این بین بر اثر تمام شدن آذوقه قلعه قانیژه که چهارسال در محاصره دشمن با قهرمانی خارق العاده مدافعه می کرد، دشواریهای بسیاری در این قلعه به وجود آمد و کار کمبود مواد غذایی آنچنان حاد شد که مدافعان با تمام شدن آذوقه، گوشت حیواناتی چون گربه، موش و سگ را می خوردند و از رهگذر گرسنگی و بیماریهای ناشی از سوء تغذیه، تلفات بسیار هم داده بودند.

چون مدافعان از رسیدن کمک ناامید شدند، با این شرط که کسی متعرض نزدیک به هزار زن و کودک ساکن در قلعه نشود و با ارباب آنها را منتقل کنند، قلعه را تسلیم کنند و با اجرای این شروط این قلعه تسلیم شد. آخرین فرمانده قهرمان این قلعه، فندق مصطفی پاشا بود (رجب ۱۱۰۱ ه.ق/ نیسان ۱۶۹۰ م).

باز در این روزها به سبب درخواست شماری از مردم اردل و برخلاف نظر سلیم گیرای خان کریمه، توکولی امره به پادشاهی اردل منصوب شد و چرکس احمد پاشا به فرماندهی نیرویی برای نشان دادن وی به سلطنت اعزام شد. سود این اقدام به ظاهر بی معنی و بی فایده - به طوری که در سطور آینده خواهیم دید - بعدها ظاهر شد.

حرکت وزیر اعظم و سردار اکرم و توفیقهای او

فاضل مصطفی پاشا در شوال ۱۱۰۱ ه.ق (۵شنبه ۱۳ تموز ۱۶۹۰ م) سنجاق شریف (درفش شاهی) را گرفت و به جبهه اتریش عزیمت کرد. در نخستین روز محاربه

کنیزکان حرم همایونی، زنی را به سرپرستی آنان تعیین کرد و به تلقین برخی از نزدیکانش از وزیر اعظم خواست تا از محل خزانه برای او مقرری تعیین شود. اما وزیر اعظم فاضل مصطفی پاشا این دستور را که تاکنون سابقه نداشت اجرا نکرد؛ اما بر اثر اصرار سلطان سلیمان که به تحریک دارالسعاده آغاسی صورت می گرفت، ناگزیر از تعیین مقرری شد. فاضل مصطفی پاشا این مسئله را مستمسک قرار داد و در نخستین فرصت قیزلار آغاسی و عربزاده عبدالوهاب افندی معلم شاه را که مانع اقدامات و فعالیتهای او بودند، از اطراف شاه دور کرد (زبدة الوقایع، برگ ۱۸۸ ب).

نخستین موفقیت را با شکست دادن شکندرف فرمانده اتریشی مستقر در «دراغان» به دست آورد و شهر کوی و به دنبال آن پلانقاهای موساپاشا را گشود و به سوی نیش حرکت کرد و طی نامه‌ای از فرمانده قلعه خواست تا نیش را تسلیم کند؛ اما این درخواست از جانب فرمانده قلعه نیش پذیرفته نشد. او پس از دریافت پاسخ رد، قلعه را محاصره کرد.

در این ایام سلیم گیرای - خان کریمه - به سبب ابتلا به بیماری باد سرخ ناراحت و بیمار بود. در نتیجه پسر بزرگش قالغای دولت گیرای همراه با نیروی قابل توجهی از تاتارها به اردوگاه آمد. در این بین هنگامی که اردوی اتریشی مستقر در کناره نهر موروده، به سوی نیروهای عثمانی که نیش را در محاصره داشتند در حال پیشروی بود، با شنیدن خبر آمدن نیروهای کریمه که قصد حمله داشتند، آلاجه حصار (کروشه واج) را تخلیه کردند و به سوی سمندره و بلغراد عقب نشستند؛ که برای تعقیب آنان نیرویی به فرماندهی کمانکش احمدپاشا، فرستاده شد. با گریختن نیروهای اتریشی به حوالی سمندره، بلغراد و سیرم، احمدپاشا پلانقاهای پاساروفچه، گوورچنلیک (کولومباچ) و چند پلانقای دیگر را تصرف کرد.

در این هنگام برای کشاندن بخش اعظم نیروهای خصم به حوالی اردل، چرکس احمدپاشا به منطقه اردل رفت، در نتیجه هیستر^۸ فرمانده اتریشی برای مقابله با نیروهای چرکس احمدپاشا و توکله‌لی بخشی از قوای خود را از جبهه وزیراعظم گرفت و برای دفاع اردل فرستاد. فرمانده مزبور در نزدیکی طمشوار از توکله‌لی شکست خورد^۹ و

۸. این نام در تاریخ سلاحدار (حیزو) ثبت شده است (ج ۲، ص ۴۸۸ و ۵۱۹).

۹. به پانزده هزار نیروی عثمانی اعزامی به سرکردگی چرکس احمدپاشا والی سلاستره، توکولی امره با بیست هزار آقن جی و نیز خانزاده کریم پیوستند. پس از ورود به افلاق، ویبووده افلاق نیز با نیروی سه هزار نفره خود از آنان استقبال کرد و به اتفاق وارد اردل شدند. آنگاه با بخشی از قوای خود از کوهستان سرازیر شدند و به نیروی دشمن که بغاز روکال را بسته بودند، ضربه وارد کردند. آنگاه پس از طرد خصم که ورودی بغاز به صحرای اردل و انتهای تنگه را سد کرده بود به Ova درآمدند. فرمانده قوای دشمن هیستر معروف بود و توکله‌لی نیز که از سوی اتریشیها حکمران اردل شده بود، او را همراهی می‌کرد. نیروهای عثمانی با یک حمله آنی و شدید بی‌آن که مجال استفاده از توپخانه به دشمن بدهند، با شمشیر به میدان آمدند و در کوتاه زمان خصم را شکست دادند. در این نبرد توکله‌لی،

دوژنرال و اصیل زادگان اردل (ینی‌بان، بویار و نمیش) بسیار کشته شدند و سرفرمانده هیستر با هشت ژنرال به اسارت درآمدند. سردار احمد پاشا در اثنای جنگ بیمار شد. اما بی‌توجه به بیماری با دشمن به رویارویی پرداخت تا به شهادت رسید. هنگامی که یکی از مرزبانان به نام دلی ابراهیم قصد بریدن سرفرمانده هیستر را داشت، او خود را

به اسارت درآمد و ترانی ۱۰ مدافع نیش و بادن مارگرافی چون دریافتند که سقوط نیش اجتناب ناپذیر است، قلعه را پس از ۲۳ روز محاصره تسلیم کردند (۵ ذی الحجّه ۱۱۰۱ هـ.ق/ ۹ ایلول ۱۶۹۰ م).

حرکت به سوی بلگراد

پس از آن که قلعه نیش تصرف شد و نیرو و وسایل جنگی در آن مستقر گردید، وزیراعظم ارکان لشکر و فرماندهان کانون را دعوت کرد و در جمع آنان اظهار داشت که «مقصد من به خواست خدا فتح بلگراد است، نظرتان در این باره چیست؟» فرماندهان کانون اظهار داشتند که بر اثر تضعیف روحیه سربازان در محاصره نیش، از تحرکشان کاسته شده است. انجام این کار به افراد و مهمات نیاز دارد و باید پس از تسلط بر جاده‌های طونه، عازم بلگراد شد، چه در غیر این صورت اگر محاصره قلعه به درازا بکشد و قلعه گشوده نشود، وضع ناگواری پیش خواهد آمد. آنها سرانجام توصیه کردند که امسال به همین موفقیت‌ها بسنده شود و سال بعد با نیروهای تازه‌نفس به سوی بلگراد عزیمت کنند.

اما وزیراعظم در پاسخ گفت: «با عنایت خداوند فرصت و نصرت در دست ما است. من قصد حرکت دارم، هرکس خواست همراه من بیاید. جبری در کار نیست و به این ترتیب با برخوردی قاطع نظیر عملکرد یا ووز سلطان سلیم در جنگ چالدران، به کسی اجازه مخالفت نداد.

در نتیجه حاضران در جلسه در پاسخ گفتند: «اختیار با شما است؛ در امتثال امرتان

معرفی کرد و به این ترتیب از مرگ رهایی یافت. با کشته شدن سردار احمد پاشا، فندق مصطفی پاشا آخرین محافظ قانیژه به فرماندهی منصوب شد. پس از این حوادث ضمن بررسی اوضاع باتوجه به این که بسیاری از دژهای اردل در اختیار اتریشی‌ها بود و نیز در همین بین خبر حرکت نیروهای اتریشی به فرماندهی کنت کارانا شنیده شد، توکله‌لی امره نیز در اردل نماند و نیروهای عثمانی بازگشتند (ذی القعدة ۱۱۰۱ هـ.ق/ ایلول ۱۶۹۰ م). پس از تصرف بلگراد هیستر و هجده فرمانده به توکله‌لی هدیه داده شد و بینی پلانقا هم به عنوان اقامتگاه در اختیارش قرار گرفت. ژنرال اسپر اتریشی تا سال ۱۶۹۲ م در اسارت توکله‌لی ماند و در آن سال با خانواده توکله‌لی که به دست امپراتور اسیر شده بودند، معاوضه شد. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۵۱۸) -

حرکت می‌کنیم. و از سر جان می‌کوشیم.» به این ترتیب تصمیم به حرکت گرفته شد و فاتحه خوانده شد. فاضل مصطفی پاشا باتوجه به موفقیت نیروهای عثمانی و توکه‌لی امره در اردل و آگاه شدن از اسارت سرفرمانده دشمن و نیز با آگاهی از وجود اختلاف بین فرانسه و امپراتور اتریش که به جنگ بین آندو منجر می‌شد، قصد داشت از این فرصت مهم و مغتنم بهره‌مند شود.

تصرف سمندره

باتوجه به این که در حرکت به مقصد بلغراد صلاح نبود که سمندره در اختیار خصم بماند، از این روی طبق تصمیم، می‌بایست نخست سمندره از چنگ خصم بیرون می‌آمد. باتوجه به این که ارسال نیروی کمکی از راه طونه به سمندره مقدور نشد، نخست یک فرمانده دسته عثمانی با افرادی از منفذی در نزدیکی سوکوله‌سی به قلعه نفوذ کردند و سپس دیگر افراد قلعه بیرونی را در اشغال خود درآوردند و در پی آن با نبرد قلعه داخلی هم به تصرف درآمد و هفتصد نفر اسیر گرفته شد. (۲۴ ذی‌الحجه ۱۱۰۱ هـ.ق/ ۲۸ ايلول ۱۶۹۰ م). عثمانی‌ها آنجا را نیز مستحکم کردند و پس از استقرار نیرو در آن حصار جیق را که بین سمندره و بلغراد بود گرفتند و دوم اکیم به سوی بلغراد حرکت کردند. خصم با دیدن نیروهای عثمانی واروش* را به آتش کشید، به قلعه داخلی عقب نشستند و دفاع آغاز کردند.

تصرف بلغراد

وزیراعظم به محض رسیدن به نزدیک بلغراد، قلعه را محاصره کرد و به کوبیدن آن پرداخت. هشتمین روز محاصره (۵ محرم ۱۱۰۲ هـ.ق/ ۹ کاسم ۱۶۹۰ م) بر اثر برخورد خمپاره به انبار باروت بلغراد که در سمت نهر ساوا قرار داشت، چهار هزارتن از نیروهای خصم کشته شد. همزمان با این انفجار، وزیراعظم با مشاهده گشوده شدن شکافهای نفوذی به قلعه فریاد زد: «به پیش امت محمد(ص)!» و حمله شدیدی را آغاز کرد. این

* واروش به شهری گفته می‌شود که بین خندق و شارانپول (سد چوبین) قرار دارد و یا به شهری که قلعه دفاعی ندارد و اطرافش را خندق احاطه کرده است. در اصطلاح متداول به شهر و محله‌های خارج قلعه «واروش» می‌گویند.

حمله به جناحهای دیگر هم سرایت کرد و در اندک زمانی بلغراد تسلیم شد. خصم از این پیروزی چنان شگفت‌زده و سرگشته شد که تمام افرادش در داخل دوازده کشتی که در ساحل طونه مستقر بود و قصد گریز به آن سوی رودخانه را داشتند، فرصت فرار نیافتند و به اسارت عثمانیها درآمدند.

بنا به روایتی در قلعه شش هزار مدافع مستقر بود. با تصرف بلغراد سیصد عراده توپ بزرگ و کوچک به دست عثمانیها افتاد. هنگام پیش‌روی به قلعه آرنائوت مصطفی پاشا بیگلربیگی روم ایلی بر اثر اصابت گلوله به پیشانی اش شهید شد. جسدش را مقابل چادر وزیراعظم آوردند و خود او به عنوان امام بر جنازه او نماز گزارد و به دستور فاضل مصطفی پاشا، او را با همان لباسهای خونین به خاک سپردند.

دیگر اقدامات

به هنگام محاصره بلغراد نیروهای تاتار که برای عملیات «آقن» اعزام شده بودند، از صحرای سیرم گذشتند و تا حوالی وارادین نفوذ کردند و بیش از دوهزارتن از نیروهای خصم را کشتند. پس از تصرف قلعه نیز قالغای دولت گیرای با همه قوای تاتار از رود ساوا گذشت و مناطقی تا نزدیک اسک را کوبید و تعدادی کشتی را نیز در این رودخانه به غنیمت گرفت.

پس از تصرف بلغراد، سلیم گیرای که بهبود یافته بود، نخست وارد ادرنه شد و سپس به اردو پیوست. در این ایام قلعه بوگوردلن (ساباچ) واقع در ساحل نهر ساوا نیز به تصرف درآمد. بعداً نیز توپال حسین پاشا بیگلربیگی بسنه، با افراد خود و نیروهای ایالتی قلعه اسک را در محاصره گرفت. اما با پرشدن خندق‌ها بر اثر باران، افراد پیاده نتوانستند پیشروی کنند در نتیجه قلعه گشوده نشد.

در اثنای این جنگ قلعه ویدین و نیز قلعه فتح‌الاسلام و خرسووا که پیش از آن به تصرف دشمن درآمده بود، به تصرف عثمانیها درآمد و همچنین سانشی آداسی واقع در بین آن دو قلعه که دژ متروکی بود و توسط خصم تحکیم شده بود، به دست عثمانیها افتاد. افزون بر آن سراسر مناطق کناره جنوبی طونه در اختیار عثمانیها قرار گرفت.

شفقتی که در حق اتباع مسیحی اعمال شد

شماری از اتباع مسیحی ساکن خاک عثمانی که از سوی دشمن به تصرف درآمده

بود، با خصم همکاری داشتند. از این روی اتریشیها به هنگام عقب‌نشینی ده هزار مسیحی مستقر بین نیش و بلغراد را به همراه خود حرکت دادند. پس از تصرف بلغراد به دستور وزیراعظم آذوقه همه اسیرانی را که در دست افراد عثمانی* بودند، تأمین شد. و نیز فرمان بخشودگی افرادی را که به خاک عثمانی بازمی‌گشتند صادر کرد و مانع از آزار و اذیت آنان گردید و باز از سوی حکومت برای افرادی که بازمی‌گشتند و فاقد بذریا چارپای خیش بودند. بذریا چارپای موردنیاز تأمین شد و به این ترتیب از ویرانی روستاها پیشگیری نمود.

انتقال پادشاه به استانبول

فاضل مصطفی پس از تصرف نیش مرده تصرف هشت روزه بلغراد را به اطلاع شاه که در ادرنه بود، رسانید. باتوجه به این که اقامت شاه در ادرنه برای مردم آن شهر از نظر هزینه تحمیل و ستم به شمار می‌رفت، از این روی در مورد انتقال شاه به استانبول با ارکان اردو ملاقات و مذاکره کرد و این تصمیمات به صورت توصیه به ترک علی پاشا قائم‌مقام صدارت ابلاغ شد.

سلیمان دوم نخست با این تصمیم که به اطلاعش رسید موافقت کرد؛ اما پس از رفتن به اندرون، زنان و «قراخادم»های حرم تلقین کردند که: «برادرت سلطان محمد را هم به این سان به استانبول بردند و معزولش کردند. آنان قصد دارند با تو نیز چنین کنند». با این گفته شاه را هراسناک کردند به طوری که فردای آن روز سلطان به قائم‌مقام صدارت گفت:

«من دیگر به استانبول نمی‌روم، وزیراعظم یگراست به این جا بیاید. اینجا هم پایتخت ما است. همینجا بیلاق و قشلاق می‌کنیم».

قائم‌مقام صدارت، ارکان دولت و علما را دعوت کرد و در این باره با آنان ملاقات و مذاکره کرد.

آنها گفتند: «آنچه که به شاه تلقین کرده‌اند، منافقانه و مفسده‌انگیز است، همه از

* هر سرباز که اسیر می‌گرفت، آن اسیر در حکم غنیمت جنگی و جزو اموال او به شمار می‌رفت که یا در مزارع برای کشت و کار از آنان بیگاری می‌گرفت و یا در ازای گرفتن پول آزادش می‌کرد. مترجم.

سلطان خرسندند، هرگز قصد سویی درباره او نیست، به سبب زیان بخش بودن اقامت ایشان در ادرنه، عزیمتشان را مناسب دیده ایم. مراتب را ضمن عرض سلام به استحضارشان برسانید.» با این پیغام علی پاشا را نزد شاه فرستادند. قائم مقام پس از عرض مراتب افزود: «تنها غلامتان صدراعظم نیست که خواستار عزیمتتان به استانبول است، این تصمیم با رأی همه وکلا گرفته شده است؛ چرا دچار سوءظن و تردید هستید؟ رعایا بر اثر تأمین هزینه سورات و مخارج تشریفات سلطنتی دچار فقر و فاقه و فاقد امکانات مالی شده اند. این نقل مکان برای رعایت حال آنان ضروری است، فردای قیامت هم شما و هم ما مسؤول خواهیم بود. اجداد معظمتان به هنگام جنگ ایران و مجارستان برای آن که تحمیلی به رعایا نشود، در استانبول قشلاق می کردند.» با این سخنان موافقت شاه را جلب کرد و شاه در چهاردهم صفر ۱۱۰۲ هـ.ق/ ۱۷ کاسم ۱۶۹۰ از ادرنه به استانبول رفت.

بازگشت وزیراعظم

به دستور فاضل مصطفی پاشا قلعه بلگراد مرمت و نیرو و نیز مهمات و آذوقه کافی در آن مستقر شد. وزیراعظم پس از اعزام سلیم گیرای به استانبول، خود نیز در ۱۵ کاسم از بلگراد حرکت کرد و چهل روز بعد به دشت داوود پاشا رسید و چون بیمار بود پادشاه در آنجا به استقبال او رفت و وی را به حضور پذیرفت^{۱۱} سلیمان دوم وزیراعظم را در کنار نشانند و به او گفت:

«خوش آمدی، خسته نباشی، خدا موفقت گرداند. همواره روسفید باشی و شمشیرت بران بادا! نانم حلالیت باد، به دلخواهم انجام وظیفه کردی برای اجدادت نیز یک چنین غزوه ای میسور نشده بود.»

آنگاه به سوی قصر اسب راند و در برابر ارکان دولت که صف کشیده بودند، پوستین سموری را که بر دوش داشت، بدر آورد و برتن وزیراعظم پوشاند و خنجر خویش را از کمر

۱۱. هنگامی که شاهان عثمانی خود در جنگ شرکت نمی کردند، پس از تعیین وزیراعظم به سمت سردار اکرم برای تسلیم سنجاق شریف (درفش شاهی) به وزیراعظم و نیز سان دیدن از افراد کانون به دشت داوودپاشا می رفتند و به گاه بازگشت وزیراعظم از جنگ باز برای استقبال از درفش و سان دیدن از افراد به همان محل می رفتند.

گشوده و به میان او بست و یک قطعه پر مرصعی را که بر تاج داشت درآورد و بر کلاه وی نصب کرد و دست بر آسمان بلند کرد و گریان خطاب به وزیراعظم او را چنین دعا کرد: «من قادر به جبران خدمتت نیستم خداوند در هر دو جهان روسفیدت گرداند» آنگاه دوخلعت دیگر روی هم بر او پوشاند و به قصر بازگشت. در پی او وزیراعظم با مراسم و تشریفات وارد استانبول شد و طبق آیین به سوی قصر رفت و درفش شاهی را به دست خویش تسلیم سلطان کرد.

عملیات اردل

وزیراعظم به هنگام بازگشت از بلغراد به استانبول، سلاخور سلیمان پاشا را مأمور تصرف اردل کرد. او براساس دستور وظیفه داشت تا توکله‌لی امره را در مقام سلطان اردل در آنجا به تخت بنشانند. قالیقای سلطان، نیروهای تاتار و دیگر افراد جانباز را همراه آنان روانه ساخته بود. همچنین سلیمان پاشا مأموریت داشت که در قلعه‌های طمشوار، گوله، یانووا و وارات که از سوی ترکها حفاظت می‌شد، سرباز و آذوقه مستقر سازد.

سلیمان پاشا پس از پیاده شدن در ساحل پانچودوا دوروزه خود را به طمشوار رسانید و ضمن مذاکره با بویوک جعفرپاشا بیگلربیگی طمشوار، تصمیم گرفته شد که از حوالی وارات به اردل عزیمت شود. سلیمان پاشا بر سر راه قلعه لیپوه را از چنگ دشمن بدرآورد و وارد اردل شد، اما باتوجه به این که همه دژهای موجود در اردل در دست اتریشیها بود، و آپافی دوم همه هواخواهان توکله‌لی امره را در آنجا از بین برده بود، از این روی عملیات اردل نتیجه موفقیت‌آمیز به همراه نیاورد. در این بین با درگذشت سلاخور سلیمان پاشا، بویوک جعفرپاشا بیگلربیگی طمشوار به سمت سرفرمانده قوای اعزامی به اردل برگزیده شد، اما به سبب فرارسیدن فصل زمستان جعفرپاشا نتوانست حمله‌ای علیه وترانی و کارانا فرماندهان اتریشی که در آن ناحیه بودند، صورت بدهد و تنها به کوبیدن حوالی کولوسوار سبین و نورده بسنده کرد و به قرارگاه بازگشت (ربیع‌الآخر ۱۱۰۲ ه.ق/ اوجاق ۱۶۹۱ م).

رفتن شاه به ادرنه و حرکت وزیراعظم به نبرد

فاضل مصطفی پاشا نظم و ترتیبی به کانون ینی‌چری داد و نواقص اردو را برطرف

کرد. وزیراعظم ضمن ملاقات و مذاکره با ارکان دولت و علما، پیشنهاد کرد تا برای جنگی که آغاز خواهد شد، فرماندهی انتخاب شود و خود او برای یاری به هر سه جبهه در مرکز بماند. اما اکثریت ضمن مطرح کردن فعالیت پی‌گیر و آمادگی امپراتور، نظر دادند که دفع دشمن با این اوصاف از عهده یک سردار برنمی‌آید و ضرورت شرکت شخص شاه و یا وزیراعظم را در جنگ یادآور شدند. در این روزها شاه بیمار بود. وزیراعظم شرکت در جنگ را پذیرفت و در تاریخ ۱۴ شعبان ۱۱۰۲ هـ.ق/ ۱۳ مایس ۱۶۹۱ م به دربار رفت و بنا به آیین، سنجاق شریف را از دست سلطان گرفت و به دشت داوودپاشا آمد. ارکان دولت خبر یافتند که طرفداران محمد چهارم مستقر در استانبول و افراد کنار گذاشته شده ینی‌چری و دیگر مخالفان بر آنند که با استفاده دور بودن وزیراعظم از استانبول، محمد چهارم را به سلطنت بردارند از این روی با آن که شاه به سختی از بیماری استسقا رنج می‌برد، تصمیم گرفتند او را به ادرنه منتقل کنند تا در صورت درگذشت شاه، در آنجا نسبت به جلوس جانشین تصمیم بگیرند. وزیراعظم اعتراض کرد که: «ما پادشاه را به شرطی که دیگر استانبول را ترک نگوید به اینجا آوردیم.» اما ارکان دولت ضمن پیش کشیدن خطر قریب‌الوقوع اغتشاش و این که باید تدابیر جدی در این باره گرفته شود، نسبت به عزیمت شاه پای فشردند.

از این روی وزیراعظم مراتب را به عرض شاه رسانید و در رفتنش به ادرنه اصرار ورزید. پادشاه درحالی که پاهای آماس کرده‌اش را نشان می‌داد، در پاسخ گفت: «ببین پاشا، حالم را تماشا کن. با این حال چگونه می‌توانم بروم، وکلا حال مرا نمی‌دانند، دیروز گفتند بیا؛ امروز می‌گویند برو. اگر قرار بر رفتن بود، دیگر چرا آمدیم؟». وزیراعظم ضمن تشریح شرایط حساس و ویژه، موافقت شاه را گرفت. ابتدا برادرش محمد چهارم و شاهزاده احمد برادر کوچک و مصطفی و احمد پسران محمد را به ادرنه فرستاد و پادشاه را هم که به داوودپاشا آورده بودند، در پی آنان روانه ادرنه کرد.

پیش از حرکت وزیراعظم ابراهیم افندی قاضی عسکر معزول روم ایلی و پیشنماز شاه مخلوع محمد چهارم به همراه شماری از هواخواهانش چنین مطرح کردند: «اگر شاه بمیرد، وزیراعظم چون با محمد چهارم رابطه خوبی ندارد، شاهزاده احمد را به سلطنت برخواهد گزید، او هم نظیر سلیمان است. بر آن شدند که پیش از درگذشت شاه شبانه به همراه علما به داوود پاشا بروند و محمد چهارم را به سلطنت بردارند. برای اجرای این

تصمیم مدرس ترک حسن افندی را با این پیغام نزد «سلاح‌دار» فرستادند که: «امشب علما گرد آمدند و صبح زود به اینجا (داوودپاشا) خواهند آمد. سلطان محمد را برای سلطنت آماده کن.» سلاح‌دار به ظاهر با این پیغام روی موافق نشان داد، اما موضوع را به اطلاع صدراعظم رسانید. همان شب بی‌درنگ سردسته‌های این جمع را دستگیر و در قبرس زندانی کردند.

سلطنت احمد دوم

چون دارالسعاده آغاسی وزیراعظم را از شدت یافتن بیماری شاه در داوودپاشا آگاه ساخت، وزیراعظم حکیم یحیی افندی، قاضی عسکر روم ایلی را به عیادت شاه فرستاد. یحیی افندی پس از معاینه به وزیراعظم اطلاع داد که امیدی به نجات شاه نیست. از این روی درباره انتخاب پادشاه آینده به مشورت نشستند. در این ایام دو برادر سلطان سلیمان دوم، یعنی محمد چهارم پادشاه پیشین و برادر دیگرش شاهزاده احمد و نیز مصطفی و احمد پسران محمد چهارم زنده بودند. کوپرولی‌زاده [وزیراعظم] به سلطان محمد چهارم که بی‌مهری بسیار از او دیده بود و در عین حال او را از قائم‌مقامی استانبول عزل کرده بود، نظر مساعد نداشت و بالطبع به پسران او هم بویژه مصطفی که گویا آدم خشنی بود و بی‌تردید در صورت حکمرانی انتقام خلع پدرش را از او می‌گرفت، نمی‌توانست نظر خوبی داشته باشد. از طرف دیگر ارکان حکومت و اردو هم با محمد چهارم که بلای جنگ را نازل کرده بود و به جای اداره مملکت وقت خود را صرف شکار می‌کرد، مخالف بودند. همگی به اتفاق نظر تصمیم به سلطنت احمد برادر کوچک پادشاه گرفتند. وزیراعظم که پس از دیدار از شاه در قصر داوودپاشا او را سخت ناتوان دید و دست امید از بهبودش شسته بود، خطاب به دارالسعاده آغاسی و سلاح‌دار (فرمانده گارد سلطنتی) گفت: «ناتوانی [ناشی از بیماری] حکمران را دیدم، اگر من در راه بودم و وضعی پیش آمد، زنهار که محتاطانه عمل کنید و جز برادر کوچکش سلطان احمد، جلوس کسی دیگر را اعلام نکنید. زیرا جملهٔ علما و افراد کانون او را برگزیده‌اند» و به این ترتیب در صورت مرگ شاه، جانشینش را مشخص کرده بود.

سلیمان دوم سخت رنجور و بی‌تاب به ادرنه رسید. وزیراعظم به هنگام عزیمت از ادرنه به جبهه، یکی از فرماندهان ینی‌چری وزیر دوم قاضی علی پاشا را به سمت

قائم مقام «رکاب همایونی» تعیین و منصوب کرد.

وزیراعظم و سردار اکرم در ۱۸ رمضان ۱۱۰۲ ه.ق/ ۱۵ حزیران ۱۶۹۱ م ادرنه را ترک گفت. او یک روز پیش از عزیمت به هنگام خروج از نزد شاه یک بار دیگر به قیزلار آغاسی و سلاحدار یادآور شد که در صورت پیش آمدی برای شاه، شاهزاده احمد را به سلطنت بردارند. هشت روز پس از این که وزیراعظم ادرنه را ترک کرده بود، سلیمان دوم که از دوسال پیش، دست و پاهایش آماس کرده بود و بهبود نمی یافت، پس از نزدیک به چهارسال سلطنت (سه سال و هشت ماه و بیست و چهارروز) در پنجاه و یک سالگی درگذشت و برادر پنجاه ساله اش احمد دوم پادشاه شد. (۲۰ رمضان ۱۱۰۲ ه.ق/ ۲۳ حزیران ۱۶۹۱) ۱۲. به سبب تهی بودن خزانه، پاداش جلوس به افراد قاپوقولی پرداخت نشد.

نبرد سالانکامین (سلانکامین)

عزیمت به بلگراد

سردار اکرم چون به صوفیه رسید، خبر درگذشت سلیمان دوم و جلوس احمد دوم را شنید و فرمان ابقایش را بر مقام صدراعظمی و مهر همایونی ارسالی از سوی پادشاه جدید و نیز پوستین سمور را دریافت کرد. به محض رسیدن به بلگراد، برای عبور به ساحل زمون ۱۳ پلی بر رودخانه طمشوار زده شد و بخشی از قوا وارد خاک مجارستان شد. توکله لی امره، که در موسم زمستان با هشت هزار نیرو برای محافظت طمشوار تعیین شده بود، با سیصد نفر به اردو آمد. هایسلر ژنرال اسیر اتریشی را هم با خود آورده بود که باز در اختیار خود او قرار گرفت.

شتاب وزیراعظم

با آن که بخشی از نیروهای وزیراعظم فاضل مصطفی پاشا به ساحل زمون گذشتند،

۱۲. جسد سلیمان دوم را با شتاب از ادرنه به استانبول فرستادند و در آرامگاه سلطان سلیمان یکم واقع در «سلیمانیه» به خاک سپردند.

۱۳. این نام با تلفظ صربی آن در کتب تاریخی عثمانی «زمون» ثبت شده است که تلفظ مجار آن زیمونوی است. بعدها تلفظ زمین پذیرفته شد.

اما بر اثر طغیان رودخانه‌های طونه و ساوا، خود وزیراعظم و قسمتی دیگر از افرادش در این سوی مانده بودند. در این بین وزیراعظم از اطلاعات کسب شده از یک اسیر، دریافت که دشمن مستقر در وارادین قصد دارد به پل حمله‌ور شود. از این روی بر آن شد که بی‌توجه به طغیان رودخانه به ساحل زمون پیاده شود.

ارکان اردو گفتند: «هنوز همه نیروهای ایالتی و قوای تاتار نرسیده است»؛ اما وزیراعظم بی‌توجه به گفته آنان به آب زد و خود را به ساحل روبه‌رو رساند. فرمانده بادن مارگراوی پرنس لودیک (لوئی)، فرمانده نیروهای مستقر در وارادین، جمعاً یکصد هزار نیرو در اختیار داشت که شامل پنجاه هزار نیروی سواره‌نظام و پنجاه هزار پیاده نظام می‌شد. این نیروها در منطقه بین وارادین و زمین (زمون) اردو زده بودند. نیروهای اتریشی که تا فاصله یک مسافت سه ساعته به نزدیکی اردوی عثمانی آمده بودند، قادر به حمله نشدند و عقب نشستند. تا لحظه این عقب‌نشینی نقشه وزیراعظم این بود که منتظر رسیدن قوای خان کریمه باشد؛ اما عقب‌نشینی ناگهانی خصم این نقشه را تغییر داد که در این تغییر نقشه مصطفی افندی جانشین صدارت مؤثر بود. او با گفتن این که «شکار تیر خورده را از دست ندهیم» سردار را برای حمله به دشمن تحریک کرد. فاضل مصطفی پاشا ارکان اردو را گرد آورد و با آنان به مشورت نشست و علی‌رغم این که منتظر رسیدن نیروهای خان کریمه بودند، تصمیم به پیش‌روی گرفتند و خصم را دنبال کردند.

خصم در حال عقب‌نشینی به وارادین بود، عثمانیها با این اندیشه که اگر پیشدستی کنند و تنگه قارلوفچه را که بر سر راه دشمن بود به تصرف درآورند، خصم ناگزیر از راه صحرا حرکت خواهد کرد و در نتیجه فرصتی خواهد بود که قوای خان کریمه برسد، لذا بی‌آن که با خصم برخورد کنند، از او پیش افتادند و در محلی بین پلانقای سلاکامین و وارادین موضع گرفتند. دشمن که آگاه شده بود، قوای خان کریمه همراه نیروهای عثمانی نیست و می‌دید که راه وارادین هم بسته شده است، برای آن که بین دو نیرو گیر نیفتد، دست به حمله زد. به این ترتیب در روز ۲۵ ذی‌القعدة ۱۱۰۲ ه.ق/ دوشنبه ۱۴ آگوست ۱۶۹۱ م نبرد معروف به سلانکامن در گرفت.

۱۴. در تاریخ سلاحدار تاریخ نیز یکشنبه ۲۵ ذی‌القعدة قید شده است و در تاریخ رشید یک روز دیرتر درج شده است. باتوجه به این که ۲۵ ذی‌القعدة مصادف با روز دوشنبه است از این روی تاریخ یادشده را آورده‌ام.

شهادت سردار

بر اثر حمله دشمن، وزیراعظم در مقابل سنگرها سپاه را آرایش جنگی داد. عصرهنگام، نبرد آغاز شد. پرنس لودیک پیاده‌نظام را به سوی سنگرهای عثمانی روانه کرد و خود با سواره‌نظام به رویارویی با سواره‌نظام عثمانی برخاست.

حمله دشمن که به سنگرهای عثمانی صورت گرفته بود، با همت بسیار دفع شد و طی آن یک فرمانده ینی‌چری و شمار بسیاری از فرماندهان دسته و «اوداباشی» به شهادت رسیدند. اما فرمانده دشمن که از این عقب‌نشینی متزلزل نشده بود، نیروهای تازه‌نفسی روانه سنگر عثمانی‌ها کرد. در جنگ بین سواره‌نظام دشمن و سواره‌نظام عثمانیها، نیروهای ترکمن و کرد تحت فرماندهی کمانکش احمدپاشا بیگلربیگی آناتولی که فرماندهی جناح راست را عهده‌دار بود، بر اثر تیراندازی سواره‌نظام خصم عقب نشستند و چون سواره‌نظام قاپوقولی نیز از آنان حمایت نکرد و گریخت، جناح راست از هم پاشید. در نتیجه یک جناح از لشکر وزیراعظم که در قلب سپاه مستقر بود گشوده شد و دشمن از آن راه وارد قلب لشکر گردید.

وزیراعظم با مشاهده این خطر با شمشیر آخته درحالی که افرادش را تشجیع می‌کرد، به دشمن که از جناح راست نفوذ کرده بود، حمله‌ور شد و سربازان با دیدن این احوال بر شدت حمله خود افزودند. در این بین وزیر چلبی اسماعیل پاشا بیگلربیگی قرامان با دیدن متلاشی شدن جناح راست به فرماندهی کمانکش احمدپاشا، بی‌درنگ به آن سوی حمله برد و سواره‌نظام و پیاده‌نظام خصم را شکست داد و درست در لحظات پیروزی، سردار اکرم بر اثر اصابت گلوله دشمن به پیشانی‌اش بر زمین افتاد. اطرافیان وزیراعظم با مشاهده این حال فریاد زدند: «سردار افتاد». با شنیدن این خبر عمرآغا فرمانده سپاهی که می‌بایست مقاومت می‌کرد، عقب‌نشینی کرد و در نتیجه نبردی که داشت با پیروزی عثمانیها پایان می‌گرفت، به شکست انجامید و دشمن که از جناح راست نفوذ کرده بود اردوگاه را اشغال کرد. وزیر قوجاخلیل پاشا و کوچک جعفرپاشا با استفاده از خستگی دشمن که دیگر توان جنگیدن نداشت، سنجاق شریف را برداشتند و بر آن شدند تا افراد را به سلامت از میدان خارج کنند. از این روی از خزانه و همه توپخانه و مهمات دست برداشتند و به بلغراد بازگشتند. در این بین مصطفی کاپیتان فرمانده دریایی طونه، در رود طونه هشتصد قایق حامل مهمات و آذوقه دشمن را به غنیمت گرفت.

اوضاع پس از نبرد سلانکامن

وزیر خلیل پاشا با اتفاق نظر به فرماندهی اردوی بازگشته از بلغراد تعیین شد. فرمانده سپاهیها که سبب شکست نیروهای عثمانی شده بود، در بلغراد اعدام شد. نیروهای نامنظم سعادت گیرای، خان کریمه، زمانی رسید که دیگر سودی نداشت^{۱۵}، اگر سلیم گیرای استعفا نمی کرد و در مقام خود می ماند و در موقع معین به میدان نبرد می رسید، چنین فلاکتی روی نمی داد. احمد دوم طی یک دستخط بسیار تند و عتاب آمیز به او تذکر داد که از این پس وظایف خود را درست انجام بدهد.^{۱۶}

جسد فاضل مصطفی پاشا را نیافتند و خصم ناتوان نتوانست نیروهای عثمانی را دنبال کند. پس از بازگشت به بلغراد خبر شکست را به مرکز اعلام داشتند و خواهان دستورات مقتضی شدند. در همین بین شماری از نیروهای تاتار و داوطلب برای کسب خبر از موقعیت خصم، به حوالی وارادین فرستاده شد.

پس از این موفقیت بخشی از نیروهای اتریشی از وارادین به سگدین و از آنجا به «چناد» واقع در تنگه طمشوار اعزام شدند و پس از سه روز کوبیدن آن حوالی لپپوه را اشغال کردند. در همین روزها به سبب موقعیت دشوار مدافعان قلعه طمشوار هفت هزار کیل آذوقه با ارابه و شتر و استر با سه هزار تاتار و ششصد سواره نظام «سپاهی» و «سلاحدار» به فرماندهی ولی عمر پاشا بیگلربیگی به سیواس ارسال شد.

۱۵. پس از استعفای سلیم گیرای، انتصاب کور سعادت گیرای به حکمرانی کریمه که به توصیه سلیم گیرای صورت گرفت، برای قومش نیز شگفتی آفرین بود. مردم کریمه شگفت زده می گفتند: «مگر سلطان قحط بود که تخت سلطنت کریمه را مرد کوری صاحب شده است.» (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۶۱۵).

۱۶. تو که سعادت گیرای خان کریمه ای:

آیا در آغاز عهد و میثاق و رأی صواب و قول قرار با تو این چنین بود؟ اسفا بر نام و مقام تو در شرایطی که عسکر اسلام به جان و سر در راه دین می کوشند و وزیر اعظم و فرمانده ینی چری هم شهید می شوند و در حالی که تو در مسافتی هشت ساعته با آنان قرار داری به یاری شان نمی شتابی؟ اگر اراده می کردی این مسافت را با یک رکاب کشیدن بر اسب طی می کردی. غیرت مسلمانی این چنین است؟ معلوم شد که اهمال و سستی و خیانت ورزیدی. این خیانت در حق من نیست، خیانت در حق خداوند است. خوب، شاید تقدیر این بود و کاری است که شده است. شاید تقدیر جز این نبود. ما این حادثه را خواست خدا می دانیم. از این پس وسوسه هایی را که در دل داری از خود بران، برو با قوت بازویاور و یکدل با خلیل پاشا در خدمت همایونی ام باش و غیرت و تعصب مسلمانی را بجای بیاور و در راه اخذ انتقام برای ادای دین کوتاهی مکن» (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۶۱۵).

هنگامی که خبر شهادت فاضل مصطفی پاشا و بازگشت اردو به بلگراد به اطلاع شاه که در ادرنه بود، رسید، یحیی افندی قاضی عسکر روم ایلی و دیگر علما توسط شیخ الاسلام از شاه خواهش کردند که پست صدارت اعظمی به قائم مقام صدارت وزیر دوم، قاضی علی پاشا تفویض شود. از این روی شاه مهر همایونی را به قاضی علی پاشا داد و او را مأمور عزیمت به بلگراد کرد.

چون وزیر اعظم به بلگراد نرفت و برای تأمین لوازم و مهمات اردو در مرکز مانده بود، فرماندهی جبهه مجارستان را به قوجا خلیل پاشا دادند (۶ ذی الحجه ۱۱۰۲ هـ.ق / آگوستوس ۱۶۹۱ م).

«اوضاع جبهه لهستان از سال ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۱ م»

گمانیچه نخستین هدف لهستان

نخستین هدف پادشاه لهستان بازپس گرفتن گمانیچه مرکز ایالت پولونیا بود که شانزده سال پیش (۱۶۷۲ م) به دست عثمانیها افتاده بود، با آن که برای آزادی آن سخت می کوشیدند، اما همواره بر اثر مقاومت و دفاع محافظان قلعه و نیز فرارسیدن نیروهای کریمه که به داخل خاک لهستان نفوذ می کردند، موفق به انجام خواسته خود نمی شدند.

در سال ۱۰۹۹ هـ.ق / ۱۶۸۷ م، با جلوس سلیمان دوم به سلطنت، سلیم گیرای، خان کریمه، که در سمت خود ابقا شده بود، دومین فرزند خود عظمت گیرای را به فرماندهی سی هزار تاتار مرکب از بوجاقها و نوغایها منصوب کرد و آنها را به سوی لهستان اعزام داشت و با پیوستن تاتارهای لپکه به این نیرو، افراد با راهنمایی بلدها از منطقه سمت راست گمانیچه وارد خاک لهستان شدند و تا ایلبار (لمبرگ) پیش رفتند و برخی پلانقاها را تصرف و تخریب کردند و غنیمت بسیار گرفتند و بازگشتند (نیسان ۱۶۸۸ م / جمادی الآخر ۱۰۹۹ هـ.ق).

لهستانیها و جنگ گمانیچه

در شوال ۱۰۹۹ / آگوستوس ۱۶۸۸ م سوبیسکی شاه لهستان، با نیروی قابل

ملاحظه‌های گمانیچه را از چهار جانب محاصره کرد و زیر ضربات گرفت. در پی این رخداد، از یک سو بوزوغلی مصطفی پاشا محافظ اوزی و از دیگر سوی عظمت گیرای به یاری شتافتند. پیش از رسیدن مصطفی پاشا، عظمت گیرای با حیل‌های گوناگون نخست بخشی از نیروهای لهستان را شکست داد و دیگر نیروی لهستان را نیز که با فرماندهی هاتمان لیتوانی که به یاری شتافته بود، درهم شکست و نیروهای را که به تصرف گمانیچه آمده بودند، به عقب‌نشینی واداشت. در این بین محافظ اوزی که به گمانیچه رسیده بود، پس از تسلیم حقوق و آذوقه و مهمات به مدافعان گمانیچه، به محل قبلی خود بازگشت.

تشبث لهستان به آشتی

باتوجه به این که تمام تلاش لهستانیها از آغاز جنگ برای تصرف گمانیچه بی‌حاصل افتاده بود و از دیگر سوی مدام بر اثر حملات نیروهای تاتار خاک لهستان تخریب می‌شد، از این روی مردم لهستان با مشاهده تخریب اراضی، شاه لهستان را بر آشتی با عثمانیها تحت فشار قرار دادند. حکومت لهستان برای ارزیابی نظر دولت عثمانی توسط سلیم گیرای خان کریمه به دولت عثمانی پیغام داد که به همراه امپراتور قصد آشتی دارد. اما باتوجه به این که دولت عثمانی احساس می‌کرد قصد لهستان از این پیشنهاد طفره رفتن و اهمال بیش نیست، نامه‌ای به سلیم گیرای فرستادند که اگر لهستانیها در این ادعا صمیمی‌اند باید از آنان تعهد کافی در این باره گرفته شود.

از این روی سلیم گیرای که در کیلی به سر می‌برد، توسط سفیر لهستان که پیشنهاد آشتی آورده بود چنین پیغام فرستاد:

«شما قومی هستید که به گفته‌تان نمی‌شود اعتماد کرد؛ هر کفه که سنگین شد به آن روی می‌آورید، اگر که خواهان آشتی هستید، در درگاه دولت علیه گشوده است، اگر چنانکه همه ساله خراجتان را بگذارید و گروگان معتبری اعزام نکنید، آشتی را میانجی خواهیم بود.»

اما در همین بین با شنیدن خبر حمله روسها به کریمه به آن سوی شتافت و دستور داد تا بازگشتش، سفیر لهستان تحت نظر باشد. سفیر لهستان که در راه بود با شنیدن خبر حمله روسها برای اخذ نتیجه بازگشت، اما بعداً نیز به توافقی دست نیافتند. (رجب

۱۱۰۰ هـ.ق/نيسان ۱۶۸۹ م) ۱۷

در سال ۱۶۸۹ م/ذی القعدة ۱۱۰۰ نیز نیروهای لهستان به گمانیچه حمله بردند اما بر اثر پایداری شدید قهرمان پاشا محافظ قلعه و نیز خبر اعزام کمک به مدافعان قلعه بازگشتند.

جبهه ونیز از سال ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۱

آخرین اوضاع موره

پیش از این همانگونه که در بخش مربوط به عملیات جبهه ونیز دیدیم، به استثنای جزیره بنفشه کنونی، شبه جزیره موره از چنگ عثمانیها بدر آمده بود که به مراتب توسط دیوریقلی محمدپاشا سرفرمانده موره به آگاهی دولت مرکزی رسیده بود. از این روی به جای دیوریقلی آرناووت قوجا خلیل پاشا حاکم معزول شام طرابلس به سرفرماندهی موره منصوب شده بود. وظیفه اصلی قوجا خلیل پاشا که شماری ینی چری در اختیار داشت، حفاظت از جزیره اغریبوز در برابر خصم بود (۲۵ صفر ۱۰۹۹ هـ.ق/ اوایل اوجاق ۱۶۸۸ م). قرارگاه و سرفرماندهی موره پس از آن که عثمانیها آتنه را از دست دادند، تب

۱۷. تاریخ سلاحدار، ج ۲ ص ۴۲۷، ۴۳۲. خان کریمه با شنیدن خبر حمله روسها از کیلی حرکت کرد و پس از طی شش شبانه روز به دهنه اور رسید و به رویارویی با نیروهای روس مرکب از قریب به دویست هزار روس و قزاق مجهز به حدود دوهزار قبضه توپ که در قراایلغا مستقر شده بودند، شتافت. اگر او در این رویارویی پیروز می شد، کریمه از اشغال رها می شد، در غیر این صورت این شبه جزیره از دست می رفت. خطر سخت عظیم بود.

پیش از رویارویی با خصم، مفتی کریمه سخنانی در فضایل جهاد برای تشجیع نیروهای تاتار بیان داشت. پس از این خطابه هیجان آور، نیروهای تاتار روی اسبها پریدند و به سوی روسها که از چهارسو اردوگاهشان را با توپ محاصره کرده بودند، حمله بردند و پس از گذشتن از بیست ردیف ارابه مانع، به داخل قوای روس نفوذ کردند و پس از کشتن شمار بسیاری از آنان، عصرهنگام به اردوگاه خود بازگشتند. نیروهای عثمانی با آن که تعدادشان بسیار زیاد بود، اما بر اثر تضعیف روحیه شان نتوانستند از سنگرها بیرون آیند و دست به حمله بزنند. نیروهای کریمه صلاح در آن دیدند که برای مقابله با حمله احتمالی روسها که تعدادشان ده برابر افراد کریمه بود، به اور عقب بنشینند. روسها در تعقیب قوای کریمه تا نزدیکیهای اور رفتند، اما چون تعداد افرادشان بسیار بود و آب و آذوقه و علوفه نیافتند، جرئت حمله پیدا نکردند و بازگشتند و در این تعقیب بی نتیجه زیان بسیار دیدند. افزون بر آن، نیروهای دیگر روس که قصد گذشتن از محلی به نام رباط به کفه را داشتند، شکست خوردند. خبر به سلامت جستن خان کریمه از این مهلکه در رمضان سال ۱۱۰۰ هـ.ق (اگوستوس ۱۶۸۸) به دولت عثمانی رسید.

(استفه) بود که اینجا هم در اواخر سال ۱۶۸۷ م از دست عثمانیها بدر آمد و به تصرف ونیز درآمده بود. دولت عثمانی برای مقابله با این شرایط اسفناک بر آن شد تا مردم موره را علیه ونیز بشوراند، از این روی صلاح در آن دید که یک حکمران رومی به آن جزیره بفرستد. به همین منظور لیمبارکی (Libariusgeratschari)، از امرای رومی اهل مانیه را که از بیست سال پیش از زمان صدارت بکری مصطفی پاشا در غلظه زندانی بود، از زندان آزاد کرد و ضمن اهداء طوغ و لوا، او را به حکومت موره منصوب نمود و به همراه قوجا خلیل پاشا^{۱۸} روانه کرد.

محاصره آغریبوز

درواقع پس از سقوط شبه جزیره موره و یونان میانه و آتنا و استفه، دولت عثمانی که دریافته بود هدف ونیز تصرف جزیره آغریبوز است، از اوایل سال ۱۶۸۸ م به آن جزیره نیروی محافظ اعزام کرد. در حزیران همان سال (شعبان ۱۰۹۹ هـ.ق) ونیزیها با ناوگانی متشکل از بیش از دویست کشتی، شامل شصت و دو «کالیون»، و پنجاه و دو فروند دیگر «چکتری» ونیزی و پاپ و مالت، شش فروند «ماونا» هجده فروند «فرقاته»* اسلاوی و... از بندر آناپولی موره به دریا درآمد^{۱۹} و به بندر آتنا آمد و در آنجا کاپیتان موروزینی^{۲۰} یک کشیش را برای جاسوسی و کسب خبر درباره قلعه آغریبوز به آغریبوز فرستاد، اما چلبی ابراهیم پاشا، این کشیش را دستگیر کرد و اطلاعات گسترده‌ای درباره دشمن از او به دست آورد. پس از مدتی ناوگان ونیز به نزدیک قلعه آغریبوز رسید. (۲۰ رمضان ۱۰۹۹ هـ/ ۱۹ تموز ۱۶۸۸ م).

۱۸. لیمبارکی در تموز سال ۱۶۹۲ م ضمن تماس پنهانی با ونیز با کشتیهایی که این دولت در اختیارش گذاشت، از طریق اینه بختی گریخت. (تاریخ رشید، ج ۲، ص ۳۶۷)

* نام انواع کشتیهای قدیمی ج ۱ و ۲ تاریخ عثمانی. - م.

۱۹. آناپولی نام دوره عثمانی این بندر است که امروز «ناپولی دی» رومانی نامیده می‌شود و در غرب شبه جزیره موره قرار دارد.

۲۰. موروزینی آخرین آدمیرال مدافع قنديه است. این اسم در تاریخ سلاحدار (ج ۱، ص ۳۸۱) مورچین آمده است.

مشورت محافظ قلعه با فرماندهان

چلبی ابراهیم پاشا با در نظر گرفتن اوضاع و احوال تدابیری اتخاذ کرد و فرماندهان لشکر، فرماندهان کانون، فرماندهان دسته، فرماندهان نیروهای بومی و فرمانده نیروهای مصر و دیگران را که ضرورت داشت و همراه او بودند، احضار کرد و با آنان به مشورت نشست و خطاب به آنان چنین گفت:

« - اینک خصم به اینجا آمده است، سلطانمان ما را به فرماندهی برای مقابله با آنان برگزیده است و شما نیز آن را پذیرفته‌اید، اینک از شما پرسشی دارم: چه کسانی بودند که از چهارصدسال پیش تاکنون در راه خدمت به دین کوشیدند، سلاطین، این کشورها را به یاری چه کسانی فتح کردند؟ مرزها را به چه کسانی سپردند؟ چه کسانی از آنها نگهداری کردند؟ آنان جز سردارانی چون ما و سربازانی چون شما بودند؟ آنان به نوبه خود خدمت کردند و دعای خیر سرورانشان بدرقه راهشان بود و از آنان لطف و کرامت دیدند. آیا سزاوار است سرزمینهایی را که آنان گرفتند، ما به دست خصم بسپاریم؟ »

با پایان گرفتن سخنان ابراهیم پاشا حاضران با شور و هیجان فریاد کشیدند: «نه!» و درحالی که می‌گریستند، پاسخ دادند: «با جان و سر می‌کوشیم و خواهان اجابت دعای سرورمان و امت مسلمان هستیم». در برابر این بازتاب چلبی ابراهیم پاشا گفت:

« - برادران! حال که چنین است، ما به این جنگ نه به خاطر پادشاه و وزیراعظم و قلعه و اهل و عیال و دیگر تعلقات، بلکه صرفاً به خاطر اطاعت از فرمان خداوند و امر پیامبر و شفاعت او، اقدام می‌کنیم تا در روز قیامت زیر علم حبیب‌الله محشور شویم. اگر به اشتیاق قلبی و وحدت در کار خود ثابت قدم باشیم، ان شاءالله به هر ترتیبی که باشد، مظفر و پیروز خواهیم شد»
همه حاضران پیمان بستند که چنین باشند.

ابرهیم پاشا جلسه را خاتمه داد، اما جلسه محرمانه دیگری با فرماندهان ینی‌چری تشکیل داد و به آنان چنین گفت: «شما ستون این دولت هستید. تا کسی از درون خیانت نکند، خصم نخواهد توانست به این قلعه دست یابد. من از خردسالی پوتین سربازی^{۲۱}

۲۱. چلبی ابراهیم پاشا از پرورش یافتگان کانون ینی‌چری بود. منظورش از «پوتین سربازی پوشیدم» اشاره به این نکته است.

پوشیدم و در این کانون شما خدمت کردم. اگر غیرت داشته باشید، محافظت از جان من وظیفه شماست. تعداد افراد دشمن زیاد است، خدا خودش حفظمان کند. اما اگر مرا با گلوله بزنند، می‌ریزند و شما را هم می‌کشند و قلعه نیز از دست می‌رود». فرماندهان ینی چری گفتند: «مادام که جان در بدن داریم و تا آخرین نفر کشته نشده‌ایم، خطری متوجه جان تو نخواهد شد».

چلبی ابراهیم پاشا پیش از رسیدن خصم به نزدیک قلعه، در خارج از محدوده قلعه ترتیبات دفاعی گرفته بود و نیروهای ایالت‌های مصر، اولونیا، دلونیه، طرخاله و اینه‌بختی را به عنوان نیروهای احتیاط مستقر کرده بود. ضمناً به قوجا خلیل پاشا سردار جبهه موره پیغام فرستاده بود و برای مقابله با خصم پیش از پیاده کردن نیرو به ساحل، دوهزار سواره نظام خواسته بود که او پاسخ داد «وقتی دشمن در ساحل جای گرفت ما خود می‌آییم و پاسخ شایسته به او می‌دهیم».

حمله دشمن

ونیزیها در جزیره نیرو پیاده کردند و به سوی سنگر عثمانی‌ها حرکت کردند؛ اما عقب رانده شدند ولی قلعه و حومه‌های شهر از هرسو به محاصره سپاهیان عثمانی درآمد. بجز قلعه اصلی و شهر، دیگر نقاط جزیره به دست ونیزیها افتاد. آنها از افراد محلی و عوامل بومی یاری می‌دیدند. چلبی ابراهیم پاشا باز شرایط پرخطر را به خلیل پاشا سرفرمانده گزارش کرد و او نیز سه هزار نیروی دیگر، به یاری وی فرستاد، اما اندکی بعد آنان را احضار کرد و یک نیروی سه هزار نفری از افراد آلبانی به فرماندهی مصطفی پاشا را به جای آنان، اعزام کرد.

خیانت نیروهای آلبانی

سربازان تازه وارد آلبانی، پس از مدتی گرد آمدند و ضمن نصب پرچم بر در «خیرلی» قلعه، گفتند: «ما نمی‌جنگیم. در قلعه را باز کنید تا خارج شویم و گرنه با خود شما می‌جنگیم».

چلبی ابراهیم پاشا آجودان خود را نزد آنان فرستاد و او به زبان آلبانی و ترکی به نصیحتشان پرداخت؛ اما سودی نداشت. سرانجام قرار بر این شد که آنان را نیمه‌شب،

بی آن که دشمن ببیند، از قلعه خارج کنند.

ونیزیها که توسط جاسوسان خود از این ماجرا آگاه شده بودند، یک سنگر پیش آمدند و به قلعه نزدیک شدند. در این بین تعدادی از افراد «از جان گذشته» ینی چری از قلعه بیرون آمدند و به خصم حمله بردند. این عملیات موفقیت آمیز بود. در همین ایام بود که هدایای پادشاه که برای ابراهیم پاشا، شمشیر و خفتان خلعتی و برای تشجیع سربازان، خط همایونی و هزار سکه طلا فرستاده بود، رسید.

پس از خوانده شدن دستخط همایونی، مدافعان درحالی که می گفتند: خدمتتان مورد قبول واقع شد و دعای پادشاه بدرقه راه ما است، تکبیرگویان، به سنگرهای خویش رفتند. سردار خلیل پاشا این بار نیز سه هزار سرباز آلبانیایی به فرماندهی پسرش محمدپاشا که حکمران طرخاله بود، فرستاد. اما این گروه نیز از جنگیدن خودداری کردند و پس از کشتن محمدپاشا که قصد بازگرداندن آنها را داشت، به دشمن پیوستند. ۲۲ جنگی که چهل روز ادامه داشت در خارج قلعه و در حومه شهر در جریان بود. حمله نهایی دشمن نیز دفع شد و آنها را تا سنگرهاشان پس راندند. اما در پی خیانت آلبانیاییها، حومه شهر سقوط کرد و جنگ، تنها منحصر به حوزه قلعه شد.

تدابیر چلبی ابراهیم پاشا

ابراهیم پاشا که سالها در نبردهای گوناگون شرکت داشت و فرمانده جنگ آزموده‌ای بود، و در مورد جنگی که حتماً بر سر دفاع از قلعه، رخ می داد، تدابیر لازم اتخاذ کرد. او احتمال می داد که حمله دشمن از دروازه «خیرلی قلعه» و برج «محمودپاشا» صورت

۲۲. پس از آمدن محمدپاشا به همراه سه هزار آلبانیایی، محافظ ابراهیم پاشا به او گفت: که «سربازان تو افراد عادی و جنگ نیازموده هستند. آنها مزه توپ و خمپاره را نچشیده‌اند و طاقت نبرد ندارند. بهتر است که آنان را قاطی افراد دیگر بکنم و سربازان دیگری را در اختیار تو قرار دهم.» اما محمدپاشا پاسخ داد: که اینان عشایر تحت تکفل من هستند. برای یک موی نجس من از جان می گذرند و در راه من تا آخرین نفس می جنگند و کشته می شوند.» و با خواهش و تمنا افزود که «آنان را از من جدا نکن.» ابراهیم پاشا گفته بود: «پسرم چنین نکن و در حق لشکر اسلام ظلم روا مدار. فردا که نتیجه این اعتماد ظاهر شد، نگاه به حال تو افسوس می خورم. اما محمدپاشا نپذیرفت. ابراهیم پاشا دیگر اصرار نکرد و یا آن که به خاطر پدرش خلیل پاشا پذیرفت. اما از بابت این لجاجت، سخت ناراحت و متأسف بود (تاریخ سلاحدار، ج ۲، س ۳۸۷).

بگیرد. با خود می‌اندیشید که اگر او فرمانده مهاجمان می‌بود، حتماً از این دو نقطه به قلعه حمله می‌کرد و چون موروزینی فرمانده باتجربه‌ای بود، ابراهیم پاشا احتمال می‌داد که وی از این دو نقطه، قلعه را زیر ضربات خویش خواهد گرفت. او با در نظر گرفتن این احتمال، تدابیر لازم را در این زمینه اندیشید. ابراهیم پاشا همه نیروها را در قلعه جای داد و خود با گروهی دیگر، نقش نیروی ذخیره را به عهده گرفت تا در هر نقطه که حمله دشمن موفقیت‌آمیز بود، به یاری آن موضع بشتابد.

موروزینی از هرسوی قلعه را زیر ضربات خود گرفت. خلیل پاشا برای خاموش کردن خانه‌هایی که در قلعه آتش گرفته بود، گروه‌هایی از اسرا تشکیل داد و آنان را به کار خاموش کردن حریق گماشت. طی ده روز قلعه تقریباً با خاک یکسان شده بود و مدافعان سنگرهای خود را ترک نگفتند و در حدود توانایی و امکان، برای تداوم دفاع، دیوارهای ویران شده قلعه را نیز مرمت کردند.

پیشنهاد تسلیم از سوی موروزینی

در این هنگامه، از سوی خصم پیکی آمد و خواستار تسلیم قلعه شد. چلبی ابراهیم پاشا خطاب به این فرستاده گفت:

« ما اختیار عقد پیمان صلح نداریم. ما موظفیم که نبرد کنیم. سلطان در ادرنه است. موروزینی به آنجا برود و سخنانش را بگوید» و فرستاده را بازپس گردانید. در این بین گروهی از سربازان خواستار تسلیم قلعه از راه صلح شدند و گفتند: «ما تا به کی باید در این آتش بسوزیم، دستور بده آنچه که صلاح است انجام بگیرد». ابراهیم پاشا با این بهانه که «بروم و با فرماندهان مشورت بکنم» آن عده را از سر خود باز نمود و از شدت تأثر، گریستن آغاز کرد و نزد فرماندهانی که در محلی به نام «دیزدار قاپوسی» در قلعه بودند، رفت و آنان را به پایداری سفارش کرد. آنان نیز در پاسخ گفتند: «ما پیرو تو هستیم».

در این بین، دشمن به «برج محمودپاشا»^{۲۳} حمله برد. ابراهیم پاشا پس از آگاهی از

۲۳. این برج نام یکی از وزیراعظم‌های مشهور سلطان محمد فاتح را داشت که اغریبوز را از تصرف نیروهای ونیزی خارج کرده بود.

این ماجرا، هنگامی که فهمید پرچمهای دشمن بر بالای دیوار آن قسمت از قلعه نصب شده است، به نیروهای خود دستور حمله داد و پس از چهارونیم ساعت نبرد و کشتن حدود پنج هزارتن از افراد خصم، این برج را آزاد کرد. در این بین، نیروی کمکی اعزامی از ادرنه به فرماندهی مقرآوزاده گرجی محمدپاشا رسید که ابراهیم پاشا این نیرو را در برج یادشده مستقر گردانید. نبرد همچنان ادامه یافت. چلبی ابراهیم پاشا از طریق پدر کاتب موروزینی که جوانی از اهل روم بود، درباره اردوی ونیز کسب خبر می کرد و به این جاسوس، حق الزحمه های کلان می داد.

عدم توفیق ونیزی ها در تصرف جزیره

دو سرباز فرانسوی که از اردوگاه خصم به قلعه گریخته بودند، خبر دادند که ونیزی ها از سه جناح، یک جناح از دریا و دو جناح دیگر از «دروازه خیرلی» و «برج محمودپاشا»، به دژ هجوم خواهند آورد. در پی این آگاهی، نسبت به آمادگیهای لازم و نیز تقویت روحیه افراد اقدام شد. فردای آن روز، صبح هنگام، حمله سختی از سوی خصم به برج محمودپاشا صورت گرفت که به سرعت و با قدرت، دفع شد و همزمان در جبهه دریایی توپخانه عثمانیها خسارتهای سنگینی به کشتی دشمن وارد ساخت. سرانجام در روز پنجم محرم سال ۱۰۰ هـ. ق (سی ام اکیم ۱۶۸۸ م) در یکصد و دهمین روز محاصره، موروزینی ناموفق دست از محاصره کشید و با ناوگانش به سواحل آتنا رفت. چلبی ابراهیم پاشا طی این دفاع طولانی، با عملکرد مدبرانه اش، چون تریاکی حسن پاشا توانست آغریبوز را نجات دهد.

فعالتهای ونیز در جبهه بسنه

ونیزیها در حوالی بسنه و آلبانی هم در فعالیت بودند. در محرم سال ۱۰۹۹ هـ/ کاسم ۱۶۸۹ م، دژ کانین (کانینو) در دلماچیه سقوط کرد. در جمادی الاول ۱۱۰۰ هـ/ مارت ۱۶۸۹ م ناوگان ونیز در سواحل زاره، نووا و کاتادو پهلو گرفت. و بیش از سی هزار نیرو پیاده کرد. ونیز و اتریش قرار گذاشته بودند که ونیز از این سوی و نیروهای اتریشی از شمال، بسنه را اشغال کنند. در این بین وزیر توپال حسین پاشا، تمام افراد ساکن بسنه را که می توانستند سلاح در دست بگیرند، مسلح کرد و همزمان مراتب را به حکومت

مرکزی گزارش کرد و یاری خواست.

فرمانده ونیزی قلعه قابلا واقع در جنوب شهر موستار ایالت هرسک را محاصره کرد. والی بسنه نیروی ایالتی به آن سوی فرستاد و این افراد، خصم را که قلعه را زیر ضربات خود گرفته بود، شکست دادند. و ناگزیر از عقب‌نشینی ساختند و مهمات بسیاری نیز از آنان به غنیمت‌گرفتند. (ذی‌القعدة ۱۱۰۰هـ/ ایلول ۱۶۸۹). ۲۴

سقوط قلعه بنفشه

قلعه ساحلی بنفشه واقع در دماغه متابان (ساحل شرقی مورِه) که در کتب تاریخ عثمانی به قلعه منقشه معروف است و رابطه عثمانی را با گرید تأمین می‌کرد، در سال ۱۱۰۰هـ/ ۱۶۸۹م از دریا و خشکی محاصره شد. احمدپاشا مأمور نجات این قلعه از محاصره شد، اما کشتیبانان جزایر تونس و طرابلس با مطرح ساختن این که کشتیهای آنان در مقابله با کشتیهای مستحکم ونیزی ناتوان‌اند، وارد عمل نشدند و کاری از پیش نرفت. در ایلول همان سال، یعنی زمستان سال ۱۶۸۹م، از استانبول با کالیون برای قلعه که سخت در تنگنا قرار گرفته بود، آذوقه فرستاده شد.

این کشتیهای اعزامی با کالیونهای ونیزی که از کمک‌رسانی به قلعه آگاه شده بودند درگیر شدند و نتوانستند تمام آذوقه را در اختیار ساکنان قلعه بگذارند، بلکه بخشی از این آذوقه را در جزیره رودس امانت گذاردند. افراد مستقر در قلعه، که از رسیدن کمک ناامید شده بودند، تسلیم شدند.

اشغال اولونیا و بازپس گرفتن آن

در سال ۱۱۰۱هـ/ ۱۶۹۰م بیگلربیگی روم ایلی و همزمان با آن «متصرف» * اولونیا «کوچک جعفرپاشا» مأمور جنگ با اونقروس یعنی مجارستان شدند و با همه افراد تحت فرمان و نیز تیمارلی سپاهیه‌های سنجاق خود به آن حوالی رفت و به این ترتیب از قوای نظامی موجود در حوالی اولونیا کاسته شد. اتباع شورشی آلبانیایی با آگاهی از این امر

۲۴. اما بعدها دولت ونیز قلعه قابلا را که کلید ناحیه هرسک بود گرفت.

* مقامی پایین‌تر از استاندار و بالاتر از فرماندار در تشکیلات کشوری عثمانیها. - م.

مراتب را بی‌درنگ به اطلاع فرمانده ونیزی رسانیدند و قول دادند که در تسلیم قلعه [اولونیا] به او یاری خواهند کرد. آدمیرال ونیزی با پنجاه و پنج فروند کالیون، ماونا و چکتری به آن سوی رفت و ضمن عملیات قلعه اولونیا را گرفت.

فاضل مصطفی پاشا وزیر اعظم خبر سقوط اولونیا را هنگامی که سرگرم محاصره بلغراد بود، شنید و بی‌درنگ همه افرادی را که در آلبانی می‌توانستند سلاح بردارند، مسلح کرد و به فرماندهی قوجا خلیل پاشا به آن سوی فرستاد. که همزمان با این اقدام و به همت فرماندهان ناحیه آلبانی، چون کوچک جعفر پاشا بیگلربیگی روم ایلی، سلیمان پاشا سنجاق بیگ اشقودره و محمود پاشا سنجاق بیگ پیرزن اولونیا، پس از یک ماه محاصره در جمادی‌الآخر ۱۱۰۲ هـ/مارت ۱۶۹۱ م، اولونیا بازپس گرفته شد. با توجه به این که قلعه اولونیا بکلی تخریب شده بود، از مرمت آن خودداری شد و ساکنان قلعه، یعنی محافظان و زنان و... به قلعه کانینا^{۲۵} که نزدیک آن قلعه بود و از تصرف خصم در امان مانده بود، منتقل شدند.

۲۵. این نام در تاریخ سلاحدار (ج ۲ ص ۵۵۸) و تاریخ رشید (ج ۲ ص ۱۳۵) با رسم الخط کانتا آمده است.

فصل ششم

چگونگی اوضاع جنگ در چهار جبهه از سال ۱۶۹۷ تا

معاهده قارلوفچه به سال ۱۶۹۹ م

جبهه اتریش

جانشین فاضل مصطفی پاشا

پس از وزیراعظم شهید فاضل مصطفی پاشا، مهر همایونی به قاضی علی پاشا، قائم مقام صدارت تفویض شد و او به فرماندهی جبهه‌های جنگ نیز تعیین گردید. او با تکیه بر این نکته که باید نیرو و مهمات و آذوقه جبهه‌ها را تأمین بکند، در مرکز ماند و قوجا خلیل پاشا را به فرماندهی جبهه اتریش تعیین کرد. (ذی الحجه ۱۰۲ هـ / ایلول ۱۶۹۱ م). وزیراعظم در برابر اصرار سلطان احمد دوم مبنی بر ضرورت حضورش در رأس نیروهای اعزامی به جبهه‌ها خطاب به او گفت: «چرا عذر و بهانه می‌تراشی، برخیز و حرکت کن والا به حسابت می‌رسم!» پاسخ داد:

«خزانه خالی و تدارک و تأمین هزینه غیرممکن است، سربازان پراکنده شده‌اند، اسلحه و مهمات به دست دشمن افتاده است، دست و بالمان شکسته ماه کاسم و فصل زمستان رسیده است. زمستان را اینجا قشلاق می‌کنم و در بهار عازم جبهه می‌شوم» او با این ترنند از شاه اجازه گرفت و نیز اختیارات گسترده به قوجا خلیل پاشا تفویض کرد.

نبرد وارات و کمک به طمشوار

در صفر ماه سال ۱۱۰۳ / کاسم ۱۶۹۱ م با رسیدن خبر محاصره وارات یا گروس وارد این که در اختیار عثمانی‌ها بود، به توسط نیروی عظیمی از اتریش، برای مقابله و

چاره‌جویی در این باره مذاکرات و مشورتهایی در ارتش عثمانی صورت گرفت. در این مذاکرات اگینلی محمدآغا فرمانده ینی‌چری اظهار داشت که چون دژهای وارات، یانوه و گوله در موقعیت مکانی باتلاقی قرار گرفته اند می‌توانند تا مدت‌ها پایداری کنند، اما در حال حاضر ضروری‌ترین اقدام این است که برای قلعه طمشوار مهمات و نیروی محافظ ارسال شود. از این روی مقرر شد که شخص قوجاخلیل پاشا به آن حوالی حرکت کند. در پی این تصمیم، نیروهای عثمانی به ساحل پاچووه واقع در آن سوی طونه (ساحل چپ) گذشتند و چهارروزه به طمشوار رسیدند و آذوقه و مهمات و نیرو در قلعه مستقر کردند و فندق مصطفی پاشا به جای قندیلچی حسین پاشا به سمت فرمانده محافظ قلعه برگزیده شد. در این بین به موجب خبر رسیده از وارات، حمله دشمن به طور موقت دفع شده بود، اما می‌بایست در آغاز بهار حتماً نیروی کمکی به قلعه اعزام می‌شد. با کسب این خبر، نیروهای عثمانی به بلگراد بازگشتند.

در پی بازگشت اردو از طمشوار به بلگراد، دستخط شاه رسید. به موجب این دستور می‌بایست افراد کانون قاپوقولی با سنجاق شریف (درفش سلطنتی) به ادرنه بازمی‌گشتند. سردار پس از ارسال سنجاق شریف با افراد ینی‌چری وزیر توپال حسین پاشا بیگلربیگی سلستره را به سمت فرمانده محافظ بلگراد تعیین کرد و خود به او خری رفت.

سرداری توپال حسین پاشا

سردار قوجاخلیل پاشا فرماندهی نبرد آزموده بود که در ارتش محبوبیت داشت. قاضی علی پاشا که او را رقیب خود می‌دید بر آن شد تا او را از صحنه بیرون کند. نخست اگینلی محمدآغا را که در زمان صدارت فاضل مصطفی پاشا توانسته بود به کانون ینی‌چری نظم و ترتیبی بدهد، به بهانه‌ای کشت و آنگاه از ترس آن که مبادا قوجاخلیل پاشا، مقام سردار اکرمی را احراز کند، با مطرح کردن این که در مورد ولی نعمت پیشین^{۲۶} خود که «چشمانش نمی‌بیند و اشیاء را تشخیص نمی‌دهد، از شدت کهنسالی اندامش رعشه گرفته است،

۲۶. قاضی علی پاشا مدتی پیش‌نماز قوجاخلیل پاشا بود. او را علی پاشای ارابه‌چی هم می‌خواندند.

تقاضای بازنشستگی دارد»، او را بازنشسته کرد و توپال حسین پاشا محافظ بلگراد را به جای او منصوب کرد (ربیع الآخر ۱۱۰۳ هـ/ اوجاق ۱۶۹۲ م).

در شعبان ۱۱۰۳ هـ/ نیشان ۱۶۹۲ م به موجب اخبار رسیده هم از وارات و هم از سوی توکولی امره اتریشی‌ها، بیش از همه در حوالی قلعه‌های داخل مرزی چون وارات، اردل و طمشوار به فعالیت درآمده و نقشه دیگرشان نیز حمله به بسنه بود. لذا، در این مورد پیش‌بینی‌های لازم صورت گرفت. همچنین به موجب خبرهای رسیده از سوی توکولی امره، روابط بین شاه‌نشین لهستان و امپراتوری تیره شده بود و نیز لهستان ضمن جانبداری از فرانسه در جنگ بین فرانسه و اتریش قصد توافق با عثمانیها را داشته است. در این ایام حاجی علی پاشا به مقام وزیراعظمی منصوب شده بود. ۲۷

میانجیگری انگلیس و فلمینگ برای آشتی

در ۲۷ رمضان ۱۱۰۳ هـ/ حزیران ۱۶۹۲ م وزیراعظم حاجی علی پاشا ۲۸ ناگزیر از عزیمت به جبهه جنگ شد. در این ایام، جنگ بین فرانسه و اتریش ادامه داشت. دولت‌های انگلیس و فلمینگ برای آن که امپراتور با همه قوای خود به خصمشان لویی چهاردهم حمله‌ور شود، درصدد میانجیگری برای آشتی بین دولت عثمانی و اتریش بودند. ۲۹ پاچت (پاگت) سفیر انگلیس و هانس کر سفیر هلند در ۲۱ حزیران ۱۶۹۲ م/

۲۷. تاریخ سلاح‌دار، ج ۲، ص ۶۴۷.

۲۸. حاجی علی پاشای وزیراعظم به سبب دروغزنی و مغرض بودن برکنار شد و حاجی علی پاشا والی دیاربکر به جای او وزیراعظم شد.

۲۹ - لویی چهاردهم که با پیمانهای وستفاليا و نیمگ (۱۶۷۸ م) نفوذ خود را به حداعلا رسانیده بود، با بهره‌گیری از یک ماده این قراردادها توانسته بود برخی اراضی را به فرانسه ملحق سازد و هیچ‌یک از دولت‌ها نیز به آن اعتراض نکرده بودند و امپراتوری اتریش و اسپانیا نیز ناگزیر از گردن نهادن به آن شده بودند (۱۶۸۴ م). اما این سلطه‌جویی فرانسه که برای دولت‌های اروپایی ناگوار بود، آنان را بر آن داشت تا به تفاهم مشترکی برسند. تا آن که در سال ۱۶۸۵ م با فسخ فرمان «نات» از سوی پادشاه فرانسه کشورهای پروتستان اروپا، علیه فرانسه با یکدیگر متحد شدند. در سال ۱۶۸۸ در جنگ اگوسبورگ آلمان و سوئد و دوک ساووا یک پیمان تدافعی علیه فرانسه بین خود منعقد کردند. بعدها انگلیس و فلمینگ (هلند) نیز به این پیمان پیوست. انگیزه ظاهری جنگ این بود که لویی چهاردهم می‌خواست نفوذ خود را در کولونیا تثبیت کند. این جنگ که در سال ۱۶۸۸ آغاز شده بود، نه سال به درازا کشید و در این ایام جنگ بین امپراتوری [اتریش] و عثمانیها ادامه داشت. جنگ اروپا در سال ۱۶۹۷ م با پیمان‌نامه‌ای که در رسویک - نزدیک لاهه - به امضا رسید، پایان گرفت.

۶ شوال ۱۱۰۳ از سوی سلطان احمد دوم به حضور پذیرفته شدند. این دونفر، به اطلاع شاه رساندند که اتریش مایل است در عرض مدت مشخصی یک حد مرزی در اسک واقع در بالای رود دراوه کشیده شود. سلطان از سفیران پرسید که برای حل این مسئله آیا نماینده‌ای از اتریش خواهد آمد؟ و آیا امپراتوری قصد آشتی دارد یا نه؟ و با شنیدن پاسخ منفی به آنان گفت:

«- با این ترتیب چگونه امکان عقد صلح است؟» و در حالی که از تشویق سفیر فرانسه دایر به ادامه جنگ با اتریش دل و جرأت یافته بود، ادامه داد:

«- در صورت باز پس دادن بودین، یانیق قلعه و حومه آنها و به شرط تحویل اسیران و تسلیم قلعه گوماران و پرداخت خراج سالانه پیشین، آشتی خواهیم کرد و لاغیر» طبیعی است که این گونه سخنان نسنجیده، هر نوع اقدامات آشتی جویانه را عقیم می‌کرد.

حرکت سردار اکرم

حاجی علی پاشا وزیر اعظم در سی‌ام حزیران ۱۶۹۲م (۱۵ شوال ۱۱۰۳هـ) همراه افراد کانون قاپوقولی از ادرنه حرکت کرد. در این بین خبر رسید قلعه وارات که از هفت ماه پیش در محاصره بود، در پی قطع امید از رسیدن نیروی کمکی و نیز از تنگنای گرسنگی، در ۱۲ حزیران ۱۶۹۲م/۲۶ رمضان ۱۱۰۳هـ- ق تسلیم شده است.

سردار اکرم، سی و چهار روز پس از حرکت در ۲ اگوستوس ۱۶۹۲م به بلغراد رسید و درباره این که به کدام سمت حرکت کنند، به مشورت پرداخت. یکی از فرماندهان به نام نووه‌لی مصطفی آغا، اظهار داشت که افراد در یک جنگ رویاروی قادر به مقاومت نخواهند بود. اگر چنانچه نیرو به ساحل زیملین بگذرد و به سوی خصم که در دو منزلی است حمله‌ور شود، باتوجه به این که در جنگ سلانگامن ضربه خورده است امکان دارد که شکست بخورد و افراد آنها هنگام هزیمت، در رود ساوا غرق شوند. بهتر است که امسال را به تحکیم بلغراد که هنوز مواضعش مستحکم نشده است، بپردازند و اگر هم خصم حمله کرد، در ساحل راست ساوا، اقدام به جنگ تدافعی بکنند. با پذیرفته شدن این پیشنهاد اردو که به زیملین گذشته بود، به بلغراد بازگشت. طی پنجاه روز مواضع موجود بین دروازه «آت پازاری» و «سوقاپوسی» تحکیم شد و در قسمت «آق تابیه» که تحکیم نشده بود، سنگربندی کردند و آن قسمت هم به صورت موضعی قابل دفاع درآمد.

در اثنای این مأموریت جنگی هر چند که نبردی رخ نداد و نیروهای عثمانی سرگرم ساختن استحکامات بودند، اما سخت سودمند افتاد. زیرا که سال بعد که اتریش بلغراد را محاصره کرد، قلعه بلغراد توانست تا بازگشت وزیراعظم که به جنگ اردل رفته بود، پایداری کند.

کمک‌رسانی به قلعه‌های موجود در خاک مجارستان

آرنادوت محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی مأمور کمک‌رسانی به قلعه وارات شده بود، اما پیش از گرفتن فرمان و امریه مربوطه، این قلعه سقوط کرد. او تنها توانست آذوقه موردنیاز قلعه‌های گوله و طمشوار را تأمین کند و اردو هنوز در بلغراد بود که به آنجا بازگشت.

در این ایام نیروهای اتریشی هم چون سابق دست به عملیات تعرضی نمی‌زد و چون با فرانسه در جنگ بود با احتیاط عمل می‌کرد و از نبرد میدانی دوری می‌جُست. به طور کلی هردو طرف می‌کوشیدند تا از شکست دوری نمایند. عثمانیها بر آن بودند تا خصم را از بلغراد دورتر کنند و اتریش هم تلاش داشت قلعه‌های موجود در خاک مجارستان را که در اختیار عثمانی‌ها بود، از دستشان بدرآورد. آنها توانسته بودند قلعه وارات را بگیرند. دولت عثمانی آگاهی یافته بود که دولت اتریش قصد تسلط بر یانوهه، گوله و طمشوار را دارد و برای اشغال طمشوار در وارادین از طونه گذشته به سگدین رفته‌اند. از این روی عثمانی‌ها، تدابیر لازم را برای عقیم ماندن این هدف اتریشی‌ها، اتخاذ کردند.

در این بین کار تعمیر قلعه بلغراد هم به پایان رسیده بود و برای محافظت از آن شصت «اودا»^{*} ینی‌چری بیست اودا جبه‌چی و چهار اودا توپچی که جمعاً نه هزار نفر، متشکل از شش هزارتن از افراد قاپوقولی و سه هزارتن از افراد بومی می‌شدند، مستقر گشتند و پس از تأمین آذوقه و مهمات در آن، بیوک جعفرپاشا متصرف آدنه، به سمت فرمانده مرزی انتخاب شد.

در پی این اقدامات خبر رسید که نیروهای مجارستان به قشلاق رفته‌اند، به همین

* جلد دوم، تشکیلات لشکری عثمانی، کانون ینی‌چریها. - م.

سبب در کاسم ۱۶۹۲ اردو پس از اتخاذ تدابیر یادشده، بازگشت.

تلاش بی سرانجام برای آشتی

پس از بازگشت اردوی عثمانی به ادرنه، سفیران انگلیس و هلند برای آشتی بین دولت عثمانی و اتریش به ادرنه آمدند و از سوی سلطان به حضور پذیرفته شدند و نامه‌ها و پیامهای خود را تقدیم او کردند. این سفرا، در ۲۴ مارت (مارس) ۱۶۹۳ م با وزیراعظم نیز دیدار کردند. نامه‌هایی که آنها با خود آورده بودند، ترجمه و خوانده شد. به موجب شرایط صلح پیشنهادی، می‌بایست عثمانیها دست از اردل برمی‌داشتند و قلعه‌های یانووه، گوله و طمشوار تسلیم اتریش می‌شد. رودخانه طونه به عنوان مرزی آبی به رسمیت شناخته می‌شد.

همچنین در ازای آشتی با لهستان، می‌بایست اوکرانی، پودولیه و قلعه گمانیچه و نیز والی نشین افلاق و بغداد و بوجاق (بسارابه) تحویل سلطان لهستان می‌شد و موره هم در اختیار جمهوری ونیز قرار می‌گرفت.

طبیعی است که این پیشنهاد متفقین که در ازای پیشنهاد سلطان عثمانی مبنی بر استرداد بودین و گمارون و یانیق قلعه و خراج را مطرح کرده بود، مانند پیشنهاد سلطان، افراطی بود. به طوری که قاضی عسکر روم ایلی که از این پیشنهاد صلح به خشم آمده بود، خطاب به سفیران نهیب زد و گفت:

« - کفار بی دین! ما از شما کشور می‌خواهیم، ولی شما با بی پروایی، آنچه را که در اختیار ما است، طلب می‌کنید؟ » و به این ترتیب، این میانجیگری بی نتیجه ماند.

حرکت سردار اکرم به سوی اردل

حاج علی پاشا وزیراعظم علی‌رغم اصرار پادشاه به سبب خودداری از عزل دفتردار [امین مالیه]، از کار برکنار شد و به جای او وزیر دوم بوزوغلی مصطفی پاشا، وزیراعظم شد و فرماندهی جبهه اتریش نیز به او واگذار شد.

در این بین، نامه‌ای از حاجی سلیم گیرای که برای سومین بار به حکومت کریمه رسیده بود، رسید. در این نامه آمده بود که وزیراعظم به جای عزیمت به بلغراد، برای آزادسازی اردل که به اشغال اتریش درآمده است، حرکت بکند. با دریافت این نامه

وزیراعظم بر آن شد که به آن سوی برود. خان کریمه ضمن تحقیق از اسیران دریافته بود که اتریشی‌ها قصد دارند تا به هنگام استقرار نیروهای عثمانی در بلغراد، از ناحیه اردل پیشروی کرده و پس از تصرف افلاق و بغداد، در حوالی بوجاغ و بلغارستان نیرو پیاده نمایند. اتریش تصمیم داشت که در این عملیات از افراد افلاق و بغداد و نیز مسیحیان محلی استفاده بکند. خان کریمه در نامه‌ای که از بوجاغ (بسارایا) برای وزیراعظم فرستاد، نوشته بود:

« - به خاطر اهمیت اردل شما بلغراد را به امان خدا بسپارید و با لشکر اسلام به روسجیق بیایید و از طونه به ساحل افلاق پیاده شوید. اگر خصم حمله کرد، می‌جنگیم. اگر دشمن را شکست دادیم، سراسر اردل به دست ما خواهد افتاد. ما اگر اردل را که قلعه‌های تابعه آن پر از سربازان اتریشی است به تصرف درنیاوریم، قادر به تصرف دیگر قلعه‌های اتریش نخواهیم شد.

وزیراعظم در روز ششم تموز سال (۱۶۹۳ م ذی‌الحجه ۱۰۴ هـ) از ادرنه حرکت کرد و سیزده روز بعد به روسجیق رسید. خان کریمه با نیروی خود که همه از تاتارها بودند، در یرگلی ساحل مقابل روسجیق، پیاده شد و سپس به ساحل روسجیق آمد و با وزیراعظم ملاقات کرد. پس از مشورت و مذاکره با سران سپاه قرار شد که به اردل حرکت کنند. براساس تصمیمات متخذه می‌بایست از افلاق بگذرند و از طریق تنگه «پروشو» وارد اردل شوند. هنگامی که نیروهای عثمانی در حال عبور از توتراخان به ساحل اردل بودند، خبر رسید نیروهای اتریشی که مرکب از صد هزار نفر بودند، با بستن پل به روی رودخانه ساوا، قصد محاصره بلغراد را دارند.^{۳۰}

رهایی بلغراد از محاصره

پس از آن که به وزیراعظم خبر رسید خصم به نزدیکی بلغراد رسیده است، مذاکره‌ای طولانی در این مورد درگرفت. پس از اظهارنظرهای گوناگون، تصمیم گرفته شد که به حوالی ویدین عزیمت شود تا اگر بلغراد محاصره شود، به آن سوی بروند و در غیر این صورت از طریق دمیرقاپو، عازم قلعه اردل شوند.

به موجب اخبار رسیده از سوی مدافعان بلگراد، خصم، از طریق بستن پل بر روی رود ساوا بلگراد را محاصره کرده بود و نیز بر سر راه عبور عثمانیها به سوی بلگراد خندق کند و سنگربندی کرده بود و افزون بر آن، قلعه بلگراد زیر آتش سنگین توپخانه خصم قرار داشت. به همین سبب، قرار شد اردو به اتفاق نیروهای تاتار به سوی بلگراد حرکت کند. قوای عثمانی در هشتم ایلول ۱۶۹۳ (هفده کاسم ۱۰۵ ه.ق) از طونه به ویدین گذشتند و به سرعت به حرکت درآمدند. پس از عبور از رود مورووه از یاگودین به بعد با حالت آرایش جنگی به سمت شمال پیشروی آغاز کردند. خصم با مشاهده پیشروی سریع نیروهای عثمانی، نیروهای پیشقراول را به مقابله فرستاد که با حمله نیروهای خان تاتار مستقر در سمندره و نیز قوای بیگلربیگی روم ایلی روبه‌رو شد. قوای عثمانی در این حمله تعداد زیادی ارابه که با ورزو (گاوها) کشیده می‌شد، انبوهی چهارپا از دست داد. فرمانده اتریشی شتابزده دست از محاصره کشید و پس از گذر از رود ساوا پلی را که بر روی آن بسته بود تخریب کرد و عقب نشست. ۳۱

فرمانده اتریشی در محاصره بلگراد از فنون نظامی جدیدی که ضمن تجربه‌های خود در جنگها به دست آورده بود استفاده کرد. به طوری که قلعه بسیار محکم بلگراد در معرض سقوط بود، اگر چنان که نیروهای عثمانی به سرعت خود را به آنجا نمی‌رساندند و یا وارد اردل می‌شدند، بلگراد بار دیگر به دست دشمن می‌افتاد و سقوط این شهر، روم ایلی را با خطر تازه‌ای روبه‌رو می‌کرد. محاصره بلگراد چهل و پنج روز طول کشیده بود. در اثنای محاصره بلگراد قوجا جعفرپاشا فرمانده مدافع قلعه بر اثر اصابت قطعات خمپاره مجروح شده بود. بلگراد که توسط حملات دشمن سخت آسیب دیده بود تا حدودی تعمیر شد. ۳۲ اردوی عثمانی یک عملیات نمایش قدرت علیه خصم که به وارادین عقب نشسته بود، انجام داد و باتوجه به مقتضای شرایط، در قلعه‌های طمشوار و گوله آذوقه پر کردند و اردو بازگشت.

بوزوغلی مصطفی پاشا وزیراعظم در آرایلیق ۱۶۹۳ به ادرنه آمد. سلیم گیرای خان

۳۱. در تموز سال ۱۶۹۳ ژنرال دوک دوگروی بلگراد را محاصره کرده بود.

۳۲. وزیراعظم پیش از آن که قلعه را کاملا تعمیر کند بازگشته بود. وقتی شاه در این باره از او پرسیده بود، به دروغ گفته بود: «کاملا تحکیمش کردم» که بعدها کذب بودن این گزارش آشکار شد.

کریمه هم که افراد خود را از روسجیق به افلاق برده از آنجا به کریمه فرستاده بود به ادرنه آمد و پس از دوماه اقامت در آنجا به کریمه بازگشت (۴ اوجاق ۱۶۹۳).

سرداری وزیراعظم علی پاشا

بوزوغلی مصطفی پاشا پس از بازگشت از جنگ با آن که به سرداری جنگی که می‌بایست علیه اتریش آغاز می‌شد منصوب شده بود، به جای تهیه مقدمات کار، اوقات خود را به شکار می‌گذرانید. از این روی برکنار شد و دفتردار پیشین «سرمه‌لی علی پاشا»، بیگلربیگی طرابلس شام، به جای او برگزیده شد و به محض رسیدن با سمت سردار اکرمی مأمور عزیمت به جبهه شد (رجب ۱۱۰۵ هـ.ق/چهارده مارت ۱۶۹۴).

در این بین به موجب گزارش رسیده از سوی جعفرپاشا محافظ بلگراد، دولت از حضور قوای اتریش در وارادین آگاه شد. به محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی دستور داده شد که به همراه نیروهای خود به حوالی بلگراد حرکت بکند و نیز از خان کریمه هم برای شرکت در جنگ دعوت شد. وزیراعظم در تموز ۱۶۹۴ به بلگراد رسید و پس از مدتی حاجی سلیم گیرای خان کریمه هم به او پیوست و ضمن مذاکره و مشورت قرار شد که ضمن پیاده شدن به ساحل زیمیلین از آنجا به مجارستان حرکت کنند.

محاصره وارادین

اردوی عثمانی پس از گذر از رود ساوا به سوی وارادین حرکت کرد؛ وارادین پنج سال پیش تحکیم گشته و چهارده هزار نیروی محافظ در آن مستقر شده بود. عثمانی‌ها در اطراف قلعه سنگر کردند و در رودخانه طونه هم علی پاشا کاپیتان طونه به فعالیت درآمد. اما علی‌رغم آن خصم از راه طونه توسط اردل و افلاق یاری می‌دید. حتی بعداً دوک براندنبورک با چهارهزار پیاده‌نظام و دوهزار سواره نظام وارد قلعه شده بود.

قلعه محاصره شد. در این بین بارانی سیل‌آسا، شروع به باریدن کرد و تمام سنگر عثمانی‌ها پر از آب شد. ادامه بارش باران، وضع را بر عثمانی‌ها دشوارتر ساخت، با اینهمه مدافعان بی هیچ شکوه‌ای در سنگر میان آب در فعالیت بودند. طولانی شدن مدت محاصره، نزدیک شدن ماه کاسم، ادامه باران و سرانجام نزدیک شدن گروهی دیگر از قوای دشمن، سبب شد که در بیست‌وسومین روز محاصره (دوازده صفر ۱۱۰۶ / دوم

اکیم ۱۶۹۴م) قوای عثمانی به بلگراد عقب نشست. وزیراعظم بر آن شد که از بلگراد آذوقه و مهمات برای طمشوار و گوله ارسال دارد، وسایل یادشده با نیرویی به فرماندهی قوجا جعفرپاشا (والی حلب و محافظ بلگراد) فرستاده شد. طمشوار توانست از این وسایل بهره‌مند بشود اما بر اثر فرارسیدن فصل زمستان رساندن کمک به گوله مقدور نشد و در نتیجه این قلعه ناگزیر از تسلیم گردید. به این ترتیب در خاک مجارستان تنها قلعه طمشوار در دست عثمانیها باقی ماند.

جلوس مصطفی سوم و سه جنگ او

وفات احمد دوم

مدتی پس از ورود وزیراعظم به ادرنه به همراهی افراد قاپوقولی در روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الآخر ۱۱۰۶ / هفتم شبات ۱۶۹۵م، هنگامی که وزیراعظم در دیوان سرگرم کار بود، از مرگ سلطان احمد دوم، که مدتها بر اثر سکتہ آسیب دیده بود، به طور محرمانه توسط اسحاق آغالی دارالسعاده آغاسی آگاه شد. علی پاشا وزیراعظم بی آن که کسی را از ماجرا آگاه کند، جلسه دیوان را تعطیل کرد و به انتظار صدور دستور ماند. ۳۳ شهزاده مصطفی پسر بزرگ آوجی سلطان محمد ۳۴ به محض آگاهی از مرگ عمویش، چون بزرگ خاندانش بود بی آن که منتظر انتصاب و پیشنهادی بماند، از اقامتگاه خود خارج شد به اطاق خاصه رفت، و ضمن احضار وزیراعظم و شیخ الاسلام پیش از رسیدن آنان دستور داد در بیرون اورتاقاپو تخت نهادند و بر تخت نشست. در این بین وزیراعظم و شیخ الاسلام و دیگر افراد حاضر در این گونه تشریفات سر رسیدند. و سلطنتش را تبریک گفتند.

۳۳. نصرنامه، کتابخانه توپقاپوسرای، برگ ۱.

۳۴. آوجی سلطان محمد در اوجاق ۱۶۹۳ یعنی دو سال و دوماه پیش از جلوس پسرش در پنجاه و سه سالگی در ادرنه درگذشت. جسدش را به استانبول فرستادند و در مقبره‌ای که به دستور مادرش در ینی جامع امین اونو ساخته شده بود، دفن شد.

سلطان احمد دوم که سه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز سلطنت کرده بود، به هنگام مرگ متجاوز از پنجاه و چهار سال داشت. برادرزاده اش مصطفی دوم به هنگام جلوس سی و دو ساله بود. جسد احمد دوم را به استانبول فرستادند و چون برادرش سلیمان در آرامگاه (قانونی) دفن شد.

نخستین جنگ سلطان مصطفی

حکمران جوان از آنجایی که از شرایط حاکم در زمان سلطنت عموهایش و نیز ضعف آنان و سستی اراده شان ناراحت بود، و افزون بر آن از مدت‌ها پیش سخت آرزوی سلطنت داشت می خواست که همه کارها را خود به دست بگیرد و اداره امور را در اختیار داشته باشد.

وی به محض آگاهی از مرگ احمد دوم، بدون رعایت تشریفات و انتظار پیشنهاد دوید و بر تخت نشست [!]. در دستخطی که سومین روز سلطنتش برای وزیراعظم فرستاده بود، چنین نوشت: ۳۶

«وقتی که پادشاهان در عیش و عشرت و آسایش به سر برند، مردمشان روی آسایش نخواهند دید» در نامه آمده بود که از زمان سلطنت پدرش تا به سلطنت رسیدن خود او همه شاهانی که حکومت کردند به عیش و عشرت پرداختند و از این روی دشمن از چهارسوی به کشور حمله آورد. اینک او هر نوع شادی و استراحت را برای خود حرام می داند و عزم آن دارد که چون جد بزرگش سلطان سلیمان قانونی، خود در رأس سپاهش عازم جنگ شود. آنگاه از وزیراعظم خواسته بود که درباره این که آیا صلاح است خود او شخصاً در جنگ شرکت کند و یا در ادرنه بماند، با دیگران مشورت کند و محض خوشنودی خداوند او را از حقیقت امر آگاه سازد.

۳۵. بنلی حسین پاشا در زمان حکومت آوجی سلطان محمد از بالطه جیهای اسکی سرای بود که سر قهوه چی قصر بود بعدها بیگلربیگی طرابلس - شام شد و سپس معزول گردید. حسین پاشا به هنگام اقامت در ادرنه از غیبت افراد کانون قاپوقولی از ادرنه جرأت یافت و در سال ۱۱۰۶ هـ / ۱۶۹۴ م بر آن شد که سلطان احمد را برکنار سازد و شهزاده مصطفی را به جای او به سلطنت بردارد اما موفق نشده بود. (زبدةالوقایع، برگ ۲۷۳ و تاریخ رشید، ج ۲، ص ۲۲۷).

۳۶. زبدةالوقایع، نصرتنامه و تاریخ رشید.

این دستخط همایونی در حضور وزیران، قاضی عسکرها و ارکان دولت خوانده شد. پس از سه روز مشورت، به عرض شاه رسانیدند که اگر خود او شخصاً عازم جنگ شود تشریفات آن هزینه سنگین را موجب خواهد آمد. صلاح در آن است که آن سال را شاه در ادرنه بماند و وزیراعظم به سمت فرمانده کل قوا^{۳۷} منصوب شود. پاسخ مصطفی دوم در برابر این پیشنهاد چنین بود:

«من نیازی به تشریفات و خزانه ندارم به موقع با نان خشک می‌سازم، من وجودم را وقف راه دین کرده‌ام و در برابر هر رنج و مشقتی که پیش بیاید شکیبا خواهم بود. تا خدمت عبادالله را به پایان نبرم و به اتمام نرسانم از میدان نبرد بازمی‌گردم. خودم باید عازم جنگ شوم».

در پی این دستخط جوابیه، تهیه مقدمات امر آغاز شد.^{۳۸} دستورات و فرامینی هم به سربازان به هنگام احضار و نیز حضور دائم سواره نظام قاپوقولی در قرارگاهها صادر شد و مأمورینی برای ابلاغ آن به هرسو فرستاده شدند. شاه پس از مدتی دستخط دیگری برای وزیراعظم فرستاد و ضمن آن دستور داد که افراد کانونهای قاپوقولی بویژه ینی‌چری و جبه‌چی و افراد توپچی باید به صورتی منظم و کارآمد حرکت داده شود.^{۳۹}

۳۷. (... در صورت عزیمت سلطان باید حدود پنج یا ده هزار کیسه نقدینه همراه شود. امکان تأمین علوفه نیز وجود ندارد. مملکت ویرانه شده است و مردم- در فلاکت‌اند و تحصیلداران حتی از تأمین هزینه‌های دولتی عاجزند. امسال را در درگاه استراحت فرمایند. من غلامتان به سمت فرماندهی عازم می‌شوم. شیوه معقول آن است که در سنه آتیه با مهمات عزیمت فرمایید...» صدراعظم با این سخنان خواسته بود که شاه را از عزیمت به جنگ منصرف سازد.

۳۸. در اثنای مشورت در مورد دستخط ارسالی شاه چون «دلی بالظه‌زاده محمودآغا»ی قول کدخداسی گفته بود که: «ما مطیع امر پادشاهیم. اگر دشمن یکی بود، از این فرمان لذت می‌بردیم اما در حالی که موره از سوی در دست دشمن افتاده است، از سوی دیگر ساقیز را به تصرف درآورده است، اگر پادشاه عازم جنگ شود مرکز حکومتی خالی خواهد ماند و این کار صلاح نیست.» از این روی معزول گشت و شاه بر آن شد که وی را به ایالت «چرنی» تبعید کند که با شفاعت وزیراعظم بازنشسته شد (نقل از نصرنامه و نیز تاریخ رشید، ج ۲، ص ۳۰۰).

۳۹. توکه وزیراعظم علی‌پاشایی، فرمانده ینی‌چری و قول کدخداسی و فرمانده توپچیها را آگاه ساز که از هر دسته‌ای که ان شاءالله با ما عازم جنگ خواهند شد، ده نارنجک انداز برگزیند و افراد شایسته و استاد بیابد. اگر رضای خاطر همایونی‌ام را طالبید در نظم و انضباط این کانونهای غازی همت بگمارید کانون را با افراد مردد، بی‌مصرف و ناآگاه از فنون جنگ پر نکنید. من مردانی گزیده‌توانا و شجاعانی سلحشور می‌خواهم. اگر دعای خیرم را طالبید باید ببینم که چگونه همت می‌کنید. (فی اواسط ثبات سنه ۱۱۰۶)، دفتر مهمه، شماره ۱۰۶ ص ۳.

علی پاشا وزیراعظم پیش از عزیمت به جنگ در پی فعالیت برخی از مخالفانش و نیز تحریکات سید فیض‌اله افندی معلم شاه که تازه از ارض‌روم آمده بود، معزول شد و به جای او الماس محمدپاشا جانشین صدارت، به صدراعظمی منصوب گردید.

تصرف لپپوه و لگوش

مصطفی دوم ۳۰ حزیران ۱۸/۱۶۹۵ ذی‌الحجه ۱۱۰۶ ه.ق از ادرنه به بلگراد حرکت کرد و چهل روز بعد به بلگراد رسید. فرماندهان دربارہ این که به کدام سوی پیشروی کنند به مشورت نشستند. پس از مشاوره طولانی قرار بر این شد که پس از تحکیم کامل قلعه طمشوار به قصد قلعه لپپوه واقع در جنوب شرقی طمشوار در کنار رود ماروش حرکت کنند. (۳ اگوستوس ۱۶۹۵) لپپوه در زمان تسلط عثمانیها یکی از سنجاقهای تابعه ایالت طمشوار بود.

اردو به پونچووا واقع در خاک مجارستان که در کناره طونه قرار داشت گذشت. باتوجه به این که امکان داشت با حرکت اردو به حوالی طمشوار، خصم بلگراد را محاصره کند، لذا بیوک (قوجا) جعفرپاشا به محافظت از بلگراد گمارده شد و بجز نیروی مستقر در بلگراد قوای کمکی هم در آن قلعه مستقر گردید.

در ۲۰ آگوستوس ۱۸/۱۶۹۵ محرم ۱۱۰۷ از راه صحرای طمشوار نیرویی به سوی لپپوه اعزام شد و پلانقای اوخجه نزدیک رود تیسه به تصرف عثمانیها درآمد. اردو به طمشوار آمد و محافظ طمشوار را به سبب این که مرد تجربه دیده‌ای بود همراه اردو کردند و آنگاه به سوی لپپوه پیش رفتند. به فرمانده لپپوه اطمینان داده شده بود که از سوی ساکس (پرنس ساکسونیا) یک نیروی پنجاه و شصت هزارنفره به یاری او خواهد آمد او پیشنهاد تسلیم قلعه را از سوی عثمانیها نپذیرفت. سپاه به هیجان آمده عثمانی که نیازی به کندن سنگر نمی‌دید به قلعه حمله برد. نخست قلعه خارجی و در پی آن قلعه داخلی سقوط کرد. اسیر و غنیمت بسیار از قلعه به دست آمد. فرمانده قلعه هم در بین اسیران بود. ۴۰ اتریشی‌ها که قصد تصرف طمشوار را داشتند در قلعه لپپوه مهمات بسیار انبار

۴۰. سلطان مصطفی امر به احضار فرمانده لپپوه داد و پس از گفتگو با او دستور داد: «او را نکشید بلکه زندانی اش کنید». دریدی کوله استانبول به زندانش انداختند. (نصرتنامه).

کرده بودند. در میان مهماتی که به دست عثمانیها افتاد سی‌ونه قبضه توپ بال‌یمز و کولون بورنه، پنج قبضه توپ هاون و انبوهی باروت و اسلحه دیده می‌شد. چون محافظت از قلعه دشوار بود، از این روی عثمانیها بکلی آن را ویران کردند.

در این بین حاجی سلیم گیرای، خان کریمه به اردو آمد. محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی که برای تصرف «لگوش» اعزم شده بود، اعلام داشت که در پی حمله فرمانده اردل ژنرال وترانی نیاز به افراد سواره‌نظام^{۴۱} دارد. عثمانیها تصمیم گرفتند که نخست به مقابله با وترانی بروند و سپس برای نجات لپپوه به قوای اتریش که در موضع چاناد (کاناد) مستقر شده بودند^{۴۲} حمله کنند (۲۲ ایلول ۱۲۹۵ م).

وترانی در محلی واقع در کناره رود تامش که اطرافش باتلاق و پشت آن، جنگل بود اردو زده و محل استقرار را با ارابه‌های سنگین و نیز آذوقه احاطه کرده بودند. اردوی عثمانی با حرکت سریع خصم را در چنبره گرفت. به محض این که پادشاه دستور حمله صادر کرد، خان کریمه به ساحل روبه‌روی تامش گذشت و کوه را دور زد و به دشمن حمله برد و نیروهای سواره‌نظام و پیاده عثمانی هم علی‌رغم آتش توپخانه و تفنگهای خصم از ساحل مقابل دست به حمله زدند. خصم شکست خورد و ترانی که از ناحیه سر با شمشیر زخمی شده بود، گریخت و فرمانده «شبش» نیز کشته شد. در پایان نبرد، اموال و مهمات بسیار از دشمن به غنیمت گرفته شد. و ترانی هم که گریخته بود بر اثر زخمی که در سر داشت درگذشت.^{۴۳} عثمانیها در پی این پیروزی، بی‌درنگ به سوی قلعه لگوش حمله بردند و آن را گشودند.

در این جنگ دو فرمانده ارزنده یعنی محمودبیک اوغلی محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی و شاهین محمدپاشا والی دیاربکر شهید شدند.^{۴۴} در پی کشته شدن فرمانده

۴۱. و ترانی از سوی امپراتور، حکمران (والی) اردل شده بود.

۴۲. چاناد در مجارستان نزدیک رودخانه ماروش یا موروش و در شرق قصبه سگدین قرار داشت و به هنگام تسلط عثمانیها از مراکز سنجاق طمشوار به حساب می‌آمد.

۴۳. در نصرنامه آمده است: بنا به گفته اسیر ترکی که از قلعه گریخته بود، و ترانی را پس از زخمی شدن سوار ارابه‌ای کردند و او همراه هزارتن از افرادش به قلعه شبش گریخت و دوساعت بعد بر اثر جراحتهای وارده درگذشت. هامر می‌نویسد که فردریک و ترانی شوالیه ابر اوربینو دو زخم شمشیر و یک زخم گلوله داشت که ترکها او را گرفتند و سر از تنش جدا کردند. (ج ۱۲ ص ۶۱۲).

۴۴. شاهین محمدپاشا کسی است که مدت هشت سال از قلعه یانوا در برابر خصم دفاع کرد و کس دیگری به جای او

جناح چپ یعنی محمودپاشا، آثار شکست در این جناح دیده شد که در پی دستورات اکید پادشاه که شخصاً جنگ را اداره می کرد خان کریمه به آن جناح شتافت و اوضاع سامان یافت. ۴۵

پس از تصرف لگوش، عثمانیها به شبش روی آوردند. چهارهزار محافظ قلعه را رها کردند و از ترس گریختند. قلعه به تصرف عثمانیها درآمد اما در پی بازگشت اردو باز قلعه به دست خصم افتاد.

پس از این عملیات طبق تصمیم پیشین می بایست عثمانیها به مقابله با نیروهای اتریشی مستقر در چاناد حرکت می کردند اما چون خبر رسید که فرمانده اتریشی در پی آگاهی از خبر مجروح شدن وترانی و گریختنش به حوالی اردل عقب نشسته است، از این روی اردو تصمیم به بازگشت گرفت. در طمشوار سرباز و آذوقه و مهمات مستقر شد و اردو از راه مهادیه، افلاق و نیکبولی به ادرنه برگشت (اول کاسم ۲۳/۱۶۹۰ ربیع الاول ۱۱۰۷ ه.ق) و سه روز بعد آنجا را نیز ترک گفت و به استانبول حرکت کرد. در بازگشت پادشاه لقب «غازی» گرفت. ۴۶

به دستور سلطان مصطفی توپهای نقش دار بال یمر و کولون بورنا، را که از قلعه شبش غنیمت گرفته شده بود، به استانبول بردند و در سرای بورنی مستقر کردند. در

منصوب شد و او را به ادرنه اعزام کردند. در ادرنه سلطان احمد دوم او را به حضور پذیرفت و گفت:

«روسفید و برخوردار باشی، نام حلالیت باد. هشت سال در قلعه پناه گرفتی عریان و با جگر بریان از مال و منال رویگردان در راه دین خدمت کردی. من قادر به جبرانم نیستم، خداوند با مشاهده جمالش تو را خوشنود سازد. حالا ایالت دیاربکر را به تو می دهم و مأمور بررسی احوال آناتولی می کنم.» و او را خلعت پوست سمور در بر کرده بود (تاریخ سلاحدار، ج ۲ ص ۶۶۹).

۴۵. پس از پیروزی به دستور سلطان مصطفی اجساد محمودپاشا و شاهین محمد پاشا را به چادر شاه بردند. چهره شان را گشودند سلطان مصطفی پس از بجای آوردن مراسم احترام گفت: «به فتح دست یافتم اما شاهینم و محمودم را از دست دادم» در حالی که سخت متأثر بود، دستور داد هر دو را در کنار هم به خاک سپردند. (نصرتنامه)

۴۶. هنگام بازگشت از جنگ پس از پشت سر گذاشتن پلانقای فتح الاسلام در منزلگاهی که مستقر شده بودند طبق آیین به هنگام تشکیل دیوان بعدازظهر در پی نواختن دسته موزیک ینی چریها «چاوش دعاگوی» ضمن سخنانش سلطان را فی البداهه با عنوان غازی سلطان مصطفی دعا کرد. سلطان مصطفی خوشنود از این تعبیر گریستن آغاز کرد و یک مشت سکه طلا به چاوش بخشید. (نصرتنامه)

اثنای این جنگ وزیر قوجا جعفر پاشا، محافظ بلغراد قائم مقامی از جانب خود در بلغراد گذاشت و خود به وارادین رفت و قلعه تیتل را که در نزدیکی محل تلاقی دو رود تیسه (تاییس) و طونه قرار داشت، فتح کرد و پس از ویران کردنش به بلغراد بازگشت. در جنگ میدان لگوش عثمانیها اسیر بسیار گرفتند. به دستور پادشاه کسی از اسیران کشته نشد. جوانها و توانمندان کارآمدشان از سوی خزانه شاهی سری پانزده قروش خریداری شدند* که حدود هزارتن از آنان در کانون قاپوقولی به خدمت گرفته شدند.

دومین جنگ پادشاه

مصطفی دوم پس از بازگشت از نخستین جنگ آماده دومین جنگ شد. باتوجه به این که ضرورت ایجاب می کرد در راه جنگ با دشمن با مال و جان ایثار شود، از این روی ابراهیم خان زاده علی بیگ از خاندان سوکوللی، جیران قاپوچی باشی زاده مصطفی بیگ، کوپرولی زاده نعمان بیگ که مقیم استانبول بودند و جدّ اندر جدّ به خاندان آل عثمان خدمت کرده بودند، مأمور جنگ با خصم شدند. همه هزینه های ابواب جمعی آنان به عهده خودشان بود. دستور داده شد که علی بیگ سیصدنفر، مصطفی بیگ پنجاه نفر، نعمان بیگ یکصد و پنجاه نفر، میخال اوغلی از اشراف ینی شهر (ینی شهر بورس) پنجاه نفر، تورخان بیگ اوغلی یکصد نفر و دیگر سرشناسان و اعیان ولایتها هریک متناسب با مقدوراتشان می بایست نیرو گردمی آورد و به جبهه اعزام می کردند. افزون بر آن مقرر شد که دفتردار (مسئول مالیه) یکصد و پنجاه نفر و دیگر مدیران دوایر نیز همین حدود نیرو اعزام دارند. هم چنین تصمیم گرفته شد که بجز افراد یادشده، تعداد یک هزار و پانصد نفر از افراد کانونهای بستانجی استانبول و ادرنه هم در جنگ شرکت کنند.^{۴۷} این شیوه گردآوری افراد نشانگر آن است که چگونه منابع تهیه و اعزام نیرو برای چهار جبهه نقصان پذیرفته بود.

اردوی عثمانی بیست و هشتم شعبان ۱۱۰۷ هـ. ق سی و یکم مارت ۱۶۹۶ م به

* هر سرباز عثمانی که هر تعداد از افراد خصم را اسیر می کرد به عنوان غنیمت جنگی شخصی او به حساب می آمد. - م.

۴۷. در نصرنامه تعداد افرادی که می بایست هرکسی اعزام می کرد ذکر شده است.

اردوگاه داوودپاشا حرکت کرد. بیست و یک روز بعد آنجا را ترک گفت و نه روزه به ادرنه رسید. این اردو، چهل روز پس از ترک آنجا وارد بلگراد شد. در این بین خبر رسید که روسها خود را برای تصرف قلعه آزاغ که یکسال پیش موفق به گشودن آن نشده بودند، آماده کرده‌اند، از این روی نامه‌ای برای حاجی سلیم گیرای خان فرستاده شد که مقر خود را ترک نگوید، بلکه یکی از پسرانش را با شماری نیرو به بلگراد بفرستد.

در پی رسیدن شاه به بلگراد، خبر رسید که نیرویی بزرگ از خصم به فرماندهی پرنس ساکسونیا متشکل از چهل هزار پیاده، بیست هزار سواره نظام و بیش از یکصد توپچی، طمشوار را در محاصره گرفته است. طلایه‌دار اردوی عثمانی دورسون محمدپاشا والی سیواس و عقبه‌دار والی شام یعنی عثمان پاشا بود. اردو به دشت پانچووا رسید. آذوقه عمومی بیست روزه به افراد داده شد. چون خصم مانع از حرکت ناوگان عثمانی مستقر در طونه بود، به همین سبب تصمیم بر آن شد که اردو نخست به طرف قلعه تیتل حرکت بکند و از آنجا نیز از طریق وادی لاجکا به طمشوار برود.

نبرد اولاش و شکست پرنس فردریک

عثمانیها با زدن دو پل بر رود طمش و طونه، از آن گذشتند. به همت قوجا جعفرپاشا ناوگان خصم مستقر در رودخانه شکست خورد و امنیت رودخانه تأمین شد. شاه جعفرپاشا را به سبب این پیروزی مورد تفقد قرار داد و از او تصرف تیتل را خواستار شد، جعفرپاشا در پاسخ این خواسته گفت: «تصرف تیتل با من، اما تارومار کردن نیروهای دشمن ضروری‌تر از تصرف تیتل است چرا که در غیر این صورت تصرف تیتل غیرممکن است و تازه اگر هم به تصرف درآید، نگاهداری اش غیرممکن خواهد بود. در پی این اظهار نظر قرار شد که اردو به طرف تیتل، یعنی ساحل راست رودخانه بگذرد به هفتاد هزار نیروی خصم که طمشوار را در محاصره گرفته بود، حمله کند. چنین شد و اردو به یاری طمشوار که از نه روز پیش به محاصره درآمده بود، شتافت.

نخست تنها گذرگاه طمشوار که یک تنگه باتلاقی بود، با مشکلات بسیار به تصرف عثمانیها درآمد و اردو به سوی نیروهای اتریشی که به موضع اولاش عقب نشسته بودند،

حرکت کرد. فردریک^{۴۸} پرنس ساکسونیا، سرفرمانده قوای اتریش با نیروی خود متشکل از ده هزار سواره نظام بیست هزار پیاده نظام به سوی ارتش عثمانی روی نهاد. حمله سریع و آنی او دفع شد و در حمله متقابل فردریک شکست خورد. خصم پانزده هزار تن از افرادش را از دست داد. در بین کشته شدگان هیسلاز فرماندهان نامی نیز دیده می‌شد. همچنین ژرژر^{۴۹} فرمانده دیگر هم با ترکش گلوله توپ بشدت زخمی شده بود. عثمانیها خصم را تا اردوگاه اصلی شان دنبال کرد، در آنجا نیز او را شکست داد و افراد سواره نظام مأمور تعقیب دشمن شد (بیست و نهم محرم ۱۱۰۸ هـ/ بیست و هفتم آگوستوس ۱۶۹۶ م)^{۵۰}. در اثنای جنگ نزدیک وسیله‌ای که شاه را حمل می‌کرد و ارابه «خرقه شریف» نام داشت، گلوله توپی افتاد که طی یکساعت سنگری در آنجا کردند و شاه در آن سنگر مستقر شد.

سی و یکم آگوستوس اردو به طمشوار رسید. با کشته شدن مصطفی پاشا برادر وزیر اعظم الماس محمد پاشا که فرمانده محافظ طمشوار بود، جعفر پاشا به جای او منصوب شد. پس از استقرار مهمات، نیرو و آذوقه لازم در قلعه اردو به بلگراد عزیمت کرد. به جای جعفر پاشا فرمانده محافظ بلگراد عجم زاده حسین پاشا والی قونیه و آدنه یعنی حسین پاشا تعیین شد و پادشاه در ربیع الاول ۱۱۰۸ هـ/ ایلول ۱۶۹۶ م بلگراد را ترک گفت و به ادرنه آمد. زمستان را در آنجا گذرانید و مقدمات جنگ آینده را فراهم کرد.

سومین جنگ سلطان مصطفی

در نیشان سال ۱۶۹۷ م (۲۴ رمضان ۱۱۰۸ هـ.ق) علمها افراشته شد و پادشاه ۲۸ محرم ۱۱۰۹ هـ/ ۱۴ آگوستوس ۱۶۹۷ م به بلگراد آمد.

در همان ایام جنگ نه ساله بین فرانسه و امپراتوری آلمان، نیز دولتهای انگلیس، اسپانیا و هلند از یک سو و دوک ساووا از دیگر سو با پیمان ریسویک پایان پذیرفته بود.

۴۸. فندقلی محمد افندی، مؤلف نصرنامه (ذیل تاریخ سلاحدار) که در این جنگ همراه اردو بود، از فردریک با نام شاه فردایکوس یاد کرده است.

۴۹. در بخشی از نصرنامه، از این شخص با عنوان ژنرال کامپرارا و در بخش دیگر با نام کامبرارا یاد شده است. در تاریخ رشید هم کامبرارا آمده است.

۵۰. برخی از فرانسویانی که طی جنگ از اردوگاه اتریشیها گریخته بودند درباره اردوی خصم و نقشه‌های آن اطلاعاتی به عثمانیها داده بودند.

لویی چهاردهم پادشاه فرانسه بر آن شد که پای دولت عثمانی را هم به معاهده ریسویک بکشاند و با این دولت پیمان صلح ببندد، اما سلطان جوان عثمانی که دو جنگ پیروزمندانه داشت، از پذیرفتن این پیشنهاد سر باز زد. درحالی که امپراتور آلمان با عقد پیمان آشتی با فرانسه نیروهای خود را از جبهه فرانسه بیرون کشیده به سوی عثمانیها گسیل داشته بود و این چنین وضع خود را در جبهه تقویت کرده بود.

در این بین قوجا جعفرپاشا محافظ طمشوار نیروهای ضربتی به حوالی پلانقای شبس فرستاد و آنها فرمانده پلانقا را که برای شکار دژ را ترک کرده بود شکار کردند!

جلسه جنگی

با رسیدن پادشاه به بلگراد برای مذاکره و مشورت درباره این که عملیات در کدام منطقه باید آغاز شود، جعفرپاشا و نیز سلطان کرس توکولی امره که در استانبول مستقر بود به بلگراد احضار شدند. دو جلسه مشاوره یکی به ریاست پادشاه و دیگری به ریاست وزیراعظم تشکیل شد. (۲۴ محرم ۱۱۰۹ ه.ق) موضوع مذاکره این بود که آیا چون دو بار پیشین به سوی پانچووا و طمشوار حرکت کنند، یا آن که پس از گذر از رود ساووا به سوی وارادین عزیمت شود.

الماس محمدپاشا جانبدار این نظریه بود که مانند دو جنگ پیشین به طمشوار بروند، شماری هم طرفدار عزیمت به سوی وارادین بودند. وزیراعظم برای تحمیل نظر خود هشدار داد:

«هرکس اقدام به محاصره وارادین بکند پس از بازگشت از جنگ به بهانه‌ای خواهمش کشت.»

به سبب توجه و عنایت شاه به وزیراعظم تعدادی از فرماندهان لشکر با شنیدن این سخنان از جانب وزیراعظم سرگشته و حیرت‌زده شدند.

به نوشته تاریخ سایر فرماندهان ارتش هم که به سبب رفتار خشن الماس محمدپاشا وزیراعظم از او آزرده خاطر بودند،^{۵۱} به پیروی از نظر او عزیمت به سوی طمشوار و سپس به بارچیکه را پیش کشیدند، آنها پیشنهاد کردند که پس از عبور از رودخانه‌های طونه،

۵۱. در زبدة‌الوقایع آمده است که به سبب بدرفتاری الماس محمدپاشا با وزرا روابطشان تیره بود و شیخ‌الاسلام فیض‌اله افندی نیز مخالف وزیراعظم بود، اما پادشاه از این ماجراها آگاهی نداشت (برگ ۳۳۵ ب).

تیسه و فلورا از طریق تیتل وارد صحرای باچکا شوند که بین دو رود «تیسه» و «طونه» قرار داشت و درحالی که اگر مستقیم به سوی وارادین می‌رفتند، با تصرف وارادین می‌توانستند از ساحل چپ طونه وارد باچکا شوند و این بسیار آسانتر از گذشتن از سه رودخانه بود. عموزاده حسین پاشا، محافظ بلگراد، مصرلی زاده ابراهیم پاشا و بستانجی محمودپاشا به سبب خطر و دشواری عبور از چند رودخانه عزیمت به وارادین را منطقی می‌دانستند.

نظریه عموزاده حسین پاشا

عموزاده حسین پاشا محافظ بلگراد باتوجه به این که در مرز مستقر بود و به روحیه دشمن بهتر آگاهی داشت، در مورد نظریه یادشده بر این عقیده بود که خصم آغاز کار مانع از عبور اردوی عثمانی از این رودخانه‌ها نخواهد شد، بلکه پس از عبور از رودخانه‌ها شاید هم در اثنای عبور می‌تواند با حمله ناگهانی عثمانیها را غافلگیر کند. او عقیده داشت که دشمن یارها این تاکتیک را به کار برده است. حتی در جنگ سن گوتار هم چنین عمل کرده بود. اگر پادشاه هم در این عملیات شرکت کرده باشد، صلاح نیست که از چندین رودخانه بگذرد، حتی در صورت موفقیت هم، پیروزی به اینهمه رنج و دشواری راه نمی‌آورد و اگر خدای ناکرده کار برعکس شود، نتیجه فاجعه‌آمیزی دربر خواهد داشت. اما اگر چنانکه از طریق رودخانه ساووابه ساحل زیملین بگذرند و به سوی وارادین عزیمت کنند، ناوگان عثمانی از راه رود طونه می‌تواند به اردو مهمات و آذوقه برساند. این نظریه چون مخالف نظر وزیراعظم بود، از این روی بیشتر افراد حاضر در جلسه با آن مخالفت کردند، در نتیجه بر عزیمت به سوی باچکا تأکید شد. ۵۲

۵۲. عموزاده که می‌دید برخلاف پیشنهادش تصمیم خطرناکی گرفته شده است فریادکنان گفت: «... مسیری که می‌خواهید بروید گذرگاهی پر از نیزار و مردابی است، با هزاران زحمت، پلهای بسیار باید ببینید. اگر اندکی باران بیارد همه آرابه‌های آذوقه و توپخانه در گل فرو خواهد رفت و سرانجامی فاجعه‌بار نصیبتان خواهد شد. تا قلعه وارادین به تصرف درنیاید، نقشه‌ای که طرح کرده‌اید همه خیال محض بیش نخواهد بود. وقتی قلعه وارادین دم دستمان است، جای دیگر چرا باید رفت؟ عموزاده سخت ناراحت و متأثر شده بود. اما سخنانش مسموع نشد و بین او و وزیراعظم کدورت حاصل شد. باتوجه به این که در حضور شاه نیز از نظر خود عدول نکرد. این مسئله در جریان واقعه «سنتا» سبب شد که به مقام صدراعظمی منصوب شود. (به نقل از نصرنامه)

وضعیت قوای دوطرف

اردوی عثمانی پس از عبور از طونه و طمش و یک رود دیگر به کنار رود تیسه رسید. «نهم» فرمانده لشکر اتریش پس از برخورد با عثمانیها نیروهای خود را از آنجا عقب کشید و حدود هفت و یا هشت هزار نیروی سواره نظام و پیاده برای تقویت در قلعه تیتل مستقر کرد.

سرفرمانده نیروهای اتریشی پرنس اوژن دوساوا بود (در نصرنامه پرنس دی ساویه آمده است) که با بخش اعظم نیروهای خود در کنار تیسه مستقر بود. وزیر اعظم بی توجه به آتش دشمن بی آن که پلی بر رودخانه بسته شود، به قصد تصرف قلعه تیتل به ساحل مقابل گذشت، پس از سه ساعت قلعه را گشود. چون این قلعه بر خرابه های صومعه ساخته شده بود، دستور تخریب قلعه را صادر کرد. آنگاه اردو- از رود فلوار گذشت به کناره تیسه رسید. نیروهای عثمانی پس از عبور از قریب به ده رودخانه بزرگ و کوچک به این نقطه رسیده بود. با توجه به این که با دشمن فاصله بسیار داشتند وزیر اعظم دستور پیشروی داد، اما مخالفانش زبان به اعتراض گشودند. مجادله و اختلاف نظر پیش آمد، سرانجام قرار بر این شد که به سوی سگدین عزیمت شود و نیز دستور داده شد که ناوگان در دهانه رود تیسه مستقر گردد.

نبرد سنتا

آگاهی خصم از تصمیم اردوی عثمانی

پرنس اوژن که توسط جاسوسانش از تصمیم اردوی عثمانی آگاه شده بود، با شتاب به سوی سگدین نیرو فرستاد و نیز چون خبر یافت که پادشاه از عزیمت به سگدین منصرف شده است و بر آن است که در زانته با گذشتن از تیسه از راه طمشوار به حوالی مجارستان و اردل برود، از این روی در صدد برآمد که پیش از عبور قوای عثمانی از تیسه خود را به آنجا برساند. وی در ششم ایلول ۱۶۹۷ م نخست پرنس کومرسی را با نیروی قابل توجهی پیش فرستاد و آنگاه خود نیز او را دنبال کرد و به این ترتیب درست همچون

سن گوتر، اردوی عثمانی را هنگامی که از رودخانه می گذشت در موضع زانته به دام انداخت.

اردوی عثمانی که به زانته رسیده بود، طبق نقشه برای گذر به ساحل چپ تیسه یعنی طمشوار شروع به بستن پل بر روی رودخانه کرد. در این بین اختلاف موجود بین سران اردو به افراد هم سرایت کرد و نظم اردو را از هم گسیخت، از سوی دیگر شنیده شدن خبر آمدن شتابناک دشمن اوضاع اردو را آشفته تر کرد و افراد بدون توجه به دستورات فرماندهان به سرعت به ساحل مقابل روی آوردند و درست در همین لحظه دشمن فرارسید.

برای جلوگیری از حمله دشمن بشناق جعفرپاشا تعیین شد، جعفرپاشا چون دید که با نیرویی که در اختیار دارد نمی تواند با خصم مقابله کند، پشت به دشمن گریخت. هنگام فرار اسبش سکندری خورد و سرنگون شد و به اسارت درآمد. پرنس اوژن جعفرپاشا را تحت بازجویی قرار داد. جعفرپاشا اظهار داشت که پادشاه با همه مهمات و سواره نظام به ساحل مقابل رود گذشته است و شماری از افراد هنوز از رودخانه عبور نکرده اند.

اوژن خرسند از این خبر به سوی نیروهای عثمانی روی نهاد، مصرلی زاده ابراهیم پاشا فرمانده دفاع با دیدن این احوال مراتب را به وزیراعظم گزارش داد و به سبب حملات خصم به سوی زانته عقب نشست.

لحظه خطرناک

پرنس اوژن از جمله فرماندهان اتریشی بود که در جبهه فرانسه جنگهای پیروزمندانه داشت. وی با آن که نزدیک تیسه مستقر بود اما جرأت حمله به اردوی عثمانی را نداشت و در انتظار فرصت بود. در چنین شرایطی اگر فرمانده نیروی عثمانی با قوای بیست هزارنفره خود دست به حمله می زد می توانست اوژن را مغلوب سازد. اما چنین حمله ای صورت نگرفت و دشمن را فرصت بخشید.

هفت هزارتن از افراد اردوی عثمانی از زانته به طمشوار گذشته بودند اما وزیراعظم، وزیران و دیگران برای عبور دادن مهمات به ساحل روبرو در زانته مانده بودند. همانگونه که در سطور پیشین یاد شد، خصم که با اسارت بشناق جعفرپاشا از اوضاع آگاه شده بود،

فرصت مغتنمی به دست آورد و بی‌درنگ به حمله پرداخت. (یازدهم ایلول ۱۶۹۷). وزیراعظم که از قصد خصم آگاه شده بود وقتی دید با عبور بی حساب و بی نظم افراد از پل، پل در حالت فروریختن است، اندیشید که پیش از گذراندن مهمات از پل اگر افراد را برای عبور از آن سر خود رها کند نتیجه مرگباری خواهد داشت بر آن شد که به سرعت مهمات را به آن سوی رودخانه بگذراند و بعد پل را برچیند. اما محمودپاشا فرمانده ینی چریها در برابر این تصمیم گفت: «عبور ارابه‌ها از پل تا صبح به درازا می‌کشد، افراد بیشترینشان به آن سوی گذشته‌اند، دشمن نزدیک شده است. حلقه دفاعی ما بسیار وسیع است پیاده کافی در دست نمانده است که بتوان این دایره را پوشش داد» و توصیه کرد که: «باید پیاده نظام و ارابه‌های آذوقه و توپخانه را از خندقها خارج کنیم و نزدیک ورودی پل خندقی متناسب با تعداد افرادی که داریم بکنیم» در اثنای این که طبق این پیشنهاد فرماندهان حلقه دفاعی را تنگ‌تر می‌کرد، افراد عثمانی به تصور این که دشمن حمله کرده است دستخوش هراس شدند. به سوی رودخانه و پل روی آوردند، وزیراعظم با شمشیر برهنه به سوی پل شتافت و دهنه پل را سد کرد و وزرا و فرماندهان نیز جلو فراریان را گرفتند و آنان را به سنگرها بردند.

قتل وزیراعظم به دست افراد

خصم که از این آشفتگی دل و جرأت یافته بود، عصر هنگام وارد خندق پیشین که عثمانیها ترکش گفته بودند شد و به خندق جدید حمله برد و با یک تاکتیک غافلگیر کننده نیروی عثمانی را به کناره رودخانه کشاند و با باران گلوله آنان را به سوی دهانه پل راند. وزیراعظم با دیدن فرار سربازان به سوی پل دوپایه پل را تخریب کرد و با شمشیر آخته بر آن شد تا از فرار آنان جلوگیری کند و درحالی که می‌گفت:

«من تا دم مرگ خواهم جنگید شما کجا فرار می‌کنید؟» شماری از فراریان را کشت و

شماری را زخمی کرد. در این بین افرادی که از او ناخشنود بودند، گفتند: «تو با بی‌تدبیری ما را در این برزخ گرفتار کردی» شمشیر کشیدند و قطعه قطعه‌اش کردند و آن‌گاه خصم را که به آنان روی نهاده بود رها کردند و به سوی رودخانه گریختند. اما خصم دهانه پل را گرفته بود و پل دیگر هم از وسط فرو ریخته بود. از این روی بیوک جعفرپاشا، مصرلسی‌زاده ابراهیم پاشا، فاضل پاشا، کاووکچی ابراهیم پاشا، کوچک جعفرپاشا و

محمودپاشا فرمانده ینی چریها در خندق مانده بودند. اما با آن که افراد مستقر در خندق علیه خصم موفقانه جنگیدند اما چون علی رغم توصیه برخی از فرماندهان با تجربه که توصیه کرده بودند در محلی که پل زده شده بود و نیز در ساحل رود و گذرگاههایی که احتمال داشت عثمانیها محاصره شوند چند قبضه توپ مستقر نشده بود، در نتیجه این اهمال به فاجعه زانته انجامید. زیرا دشمن که در آغاز جنگ روحیه خود را از دست داده بود با تصرف زانته افراد را از پشت سر محاصره کرد. در نتیجه نیروهایی که این سوی رودخانه مانده بودند بی آنکه امکان دفاع و مقاومت داشته باشد، یا کشته شدند و یا برای رسیدن به ساحل روبرو به سبب فروریختن پل خود را به نهر تیسه انداختند و غرق شدند.

شکست زانته

افراد اردوی عثمانی که پیش از حمله دشمن به آن سوی رودخانه گذشته بودند، در پی فروریختن پل نتوانستند به یاری افرادی که در ساحل مقابل مانده بودند بشتابند و ناگزیر تنها تماشاگر حادثه بودند.

در فاجعه زانته گذشته از الماس محمدپاشا وزیراعظم که توسط افراد کشته شد، فرماندهان ارزشمند و باتجربه‌ای چون قوجا جعفرپاشا محافظ طمشوار، مصرلی اوغلی ابراهیم پاشا بیگلریگی آناتولی، بالطه اوغلی وزیر محمودپاشا فرمانده ینی چری، کوچک جعفرپاشا^{۵۲} کاووکچی ابراهیم پاشا والی دیاربکر، وزیر فاضل پاشا والی آدنه و سنجاق بیکهای بسیار و یک هشتم افراد نیرو از بین رفت.

خصم پس از این پیروزی از اردوگاه عثمانیها انبوهی توپ و دیگر ابزار جنگی از جمله نه هزار ارابه و نیز شصت هزار شتر، پانزده هزار رأس وزرو، هفت هزار رأس اسب، بیست و شش هزار گلوله، حدود پانصد بمب دستی، خزانه پادشاه - حدود چهل هزار سکه طلا تخمین زده می‌شد - و جز آن خزانه اردو که بیش از سه میلیون سکه طلا داشت

۵۲. «هامر» می‌نویسد که کوچک جعفرپاشا پیش از نبرد زانته به دست دشمن اسیر شد و در برابر تهدید فرمانده اتریشی اطلاعات خود را در مورد تصمیم پیشین پادشاه که قصد داشت از طریق سگدین و عبور از رود زانته خود را به طمشوار برساند در اختیار دشمن گذاشت و در نتیجه این اطلاعات پرنس اوژن توانست در زانته به قوای عثمانی حمله ور شود. در حالی که این حادثه مربوط به بشناق جعفرپاشا است که در سطور پیشین در این باره سخن گفته بود.

هجده کالسکه مربوط به خاندان سلطنتی و ده زن از حرم شاهی به غنیمت گرفت. مهر همایونی هم که با کشته شدن الماس مصطفی پاشا وزیر اعظم گم شده بود، به دست دشمن افتاد. ۵۴

موقعیت اردوی عثمانی

ارکان اردو که در ساحل مقابل رودخانه مستقر بودند، در جلسه‌ای به ریاست پادشاه گرد آمدند و درباره اوضاع به مشورت نشستند، در نتیجه قرار بر این شد که پس از ضایعاتی که اردو بخود دیده بود برای احتراز تکرار آن به طمشوار برگردند و با شتاب به آن سوی عزیمت شد (۲۴ صفر ۱۱۰۹ هـ / یازدهم ایلول ۱۶۹۷ م). با توجه به اینکه در این جنگ نیروهای اتریشی هم تلفات سنگینی متحمل شده بودند و توان حمله و یا محاصره قلعه را از دست داده بودند از این روی نیروهای عثمانی را دنبال نکردند. عثمانی‌ها افزون بر یک هزار و پنجاه نگهبان متشکل از افراد ینی چری و توپچی و جبه چی موجود در قلعه طمشوار نیروی محافظ قابل توجه و نیز شماری نیروی ایالتی در دژ مستقر کردند. اردوی عثمانی بیست و یکم ایلول از طمشوار حرکت کرد و به بلگراد آمد و شاه با افراد قاپوقولی به ادرنه بازگشت.

به سبب شهادت قوجا جعفر پاشا از فرماندهان لایق اردوی عثمانی که با اوضاع و احوال مرزها آشنا بود ۵۵، عبدی آغا قائم مقام وزیر اعظم مقتول الماس محمد پاشا محافظ طمشوار شد.

۵۴. پرنس اوژن پس از این پیروزی از افرادی که به اسارت گرفته بود یک پاشا و هفده نفر از افراد سرشناس را زندانی کرد و بقیه را کشت. در سرشماری که از افرادش به عمل آورد جز شش هزار زخمی، سیزده هزارتن را از دست داده بود. اوژن پس از ویران کردن پل سنتا سه روز در آنجا توقف کرد. با شنیدن حرکت پادشاه عثمانی به سوی بلگراد هشت هزار سرباز را به محافظت اردل، هشت هزارتن را به محافظت وارادین و یک هزارتن را به محافظت «موجه میانه» گمارد و مهمات را به سگدین فرستاد. (نقل از نصرنامه).

۵۵. قوجا جعفر پاشا وزیر باارزشی بود که جوانی اش را در جبهه‌های جنگ نهاده بود و وظایف محوله را با روسفیدی انجام داده بود. در سال ۱۱۰۵ هـ / ۱۶۹۵ م با حفظ سمت محافظ بلگراد نیز به محافظت طمشوار که در داخل خاک دشمن قرار داشت منصوب شد. فرمانده اتریشی، فردریک پرنس ساکسونیا در سال ۱۱۰۷ هـ / ۱۶۹۷ م طمشوار را محاصره کرده بود، در اثنای محاصره روزی پرنس برای جعفر پاشا نامه‌ای فرستاد. در این نامه آمده بود که آذوقه قلعه تمام شده است و احتمال رسیدن کمک نیز در بین نیست. وی ضمن تحسین قدرت و پایداری پاشا از

یک ماه پس از جنگ زانته پرنس اوژن با نیرویی مرکب از چهارهزار سواره نظام و دوهزار پیاده و چهارده قبضه توپ به بسنه حمله برد از راه کوتورز نفوذ کرد و پس از به آتش کشیدن سرای که از شهرهای بزرگ بسنه به شمار می‌رفت بازگشت. (۲۴ اکتبر ۱۶۹۷ م).

صدارت عموزاده حسین پاشا

نتیجه منفی حاصل از عملیاتی که برعکس نظرات و پیشنهاد او در مجلس مشاوره جنگی انجام گرفت، نشان داد که او مردی صاحب‌نظر است، از این روی پیش از ترک طمشوار وی به اردوگاه احضار شد و به سمت وزیراعظمی منصوب گردید. (دوم ربیع‌الاول ۱۱۰۹ / هجدهم ایلول ۱۶۹۷ م)

حسین پاشا برادر کوپراولی محمدپاشا و پسر حسن‌آغا بود. چون در زمان صدارت فاضل مصطفی پاشا به او عموزاده می‌گفتند از این روی به عموزاده شهرت یافته بود. بیقلی محمدپاشا، والی قرامان، به جای عموزاده برای محافظت بلغراد منصوب شد.

او خواسته بود که از روی عناد بیهوده موجب نابودی افراد خود نشود. چرا که قلعه بی‌تردید سقوط خواهد کرد. وی افزوده بود که در صورت تسلیم قلعه، او می‌تواند همراه سربازان خود به هرکجا که دلش خواست برود. حتی حاضر است هزینه سفر هم در اختیار افراد بگذارد.

جعفرپاشا پس از خواندن نامه‌ای که با قاصدی فرستاده شده بود، قطعه‌ای از نانی را که افراد از آن استفاده می‌کردند برای پرنس فرستاد، نان همچون خشت خام بود. وی به قاصد چنین گفت: «این حقیقت دارد که مدافعان قلعه در تنگنا و محرومیت به سر می‌برند. نانی هم که می‌خوریم یک چنین نانی است. قلعه‌ای که فرماندهان خواستار آن است مال من نیست. من مأمور حفاظت از آنم. در این صورت چگونه می‌توانم آنچه را که از آن من نیست به دیگری بدهم؟ من ثروتمند نیستم، اما عادت به رشوه گرفتن نیز ندارم. نامه‌ای را که برای من آورده‌ای برای فرزندانم به ارث خواهم گذاشت. به فرماندهان سلام برسانید و بگویید حال که به حال محافظان قلعه دلسوزی می‌کند، من هم پیشنهادی دارم.» جعفرپاشا پس از گفتن این جملات بپاخواست چندگامی راه رفت. (هنگامی که محافظ بلغراد بود از ناحیه پا زخم برداشته بود و می‌لنگید) و آنگاه به سوی قاصد برگشت و گفت: «می‌بینید که من پیرم و از یک پای ناقصم. اما فرمانده شما جوان و چابک است. هریک شمشیری برگیریم و در مقابل قلعه باهم نبرد کنیم. اگر او کلک مرا کند، افرادم قلعه را تسلیمش می‌کنند، اما اگر من او را مغلوب کردم آیا دست از محاصره قلعه می‌کشید؟»

با فرارسیدن سلطان مصطفی دوم، خصم از محاصره طمشوار دست کشیده بود.

جبهه لهستان بین سالهای ۱۵۹۰

عموزاده در نخستین اقدام حسابدار آناتولی معروف به کوچک مؤذن را که دور شاه را گرفته بود و با چاپلوسی در کار حکومت دخالت می کرد و به اعمال خلاف اخلاق دست می زد و نیز سریر آخور احمدآغا را از دربار دور کرد و فرد موجهی چون رامی محمد افندی را به سمت رئیس الکتاب که کار حساسی بود گماشت و در پی این انتصاب به قبله لی زاده علی بیگ پست قاپوچی لار کدخداسی را محول کرد.

جبهه لهستان بین سالهای ۱۶۲۹ - ۱۶۹۹

اشغال گمانیچه از سوی لهستان

گمانیچه که دوازده سال در معرض حملات متعدد لهستانی ها قرار داشت، همچنان پایداری می کرد. لهستانی ها به عنوان آخرین چاره، یک پلانقای مخروبه بنام یوانیچه را که نزدیک گمانیچه بود، مرمت کردند و با استقرار قوای قابل ملاحظه در آن به انتظار فرصت مناسب برای اشغال گمانیچه نشستند.

در سال ۱۱۰۶ هـ / ۱۶۹۴ م هاتمان قلعه یوانیچه با عنوان کردن این که شمار ترکان در گمانیچه اندک است پادشاه لهستان را تحریک کرد، که در پی آن نیرویی به فرماندهی سرهاتمان متشکل از نوزده هزار لهستانی، یازده هزارتن از افراد شورشی بغداد، آماده شد. و چهارهزار نردبام مخصوص نفوذ به قلعه نیز فراهم ساخته که برای هر نردبام چهار نفر مأمور تعیین شد. این نیروها آماده حمله به قلعه شدند. عثمانیها توسط یکی از افراد دشمن، که اسیر شده بود از این عملیات آگاه شدند.

قهرمان پاشا افراد مستقر در قلعه متشکل از دویست و پنجاه سوار نظام و پیاده را از قلعه خارج کرد و به یاری آنان مانع از نفوذ خصم به قلعه شد و خصم که دریافته بود نقشه اش فاش شده است و موفق نخواهد شد، بناچار عقب نشست.

جنگ شهباز گیرای با لهستان

در اثنای این حوادث آذوقه مال التجاره شامل دوهزار ارابه و حقوق افراد قلعه

گمانیچه که از محل خراج بغداد تأمین شده بود.^{۵۶} توسط مصطفی پاشا محافظ اوزی در محلی نزدیک قلعه یوانیچه - با فاصله سه ساعت راه - تحویل خانزاده شهبازگیرای شد و مصطفی پاشا بازگشت. لهستانیها به محض آگاهی از این نقل و انتقال به سوی افراد شهباز گیرای حمله بردند و شهبازگیرای را شکست دادند و خزانه و آذوقه را به غنیمت گرفتند.^{۵۷} در پی این رخداد محافظان قلعه گمانیچه شکوائیه‌ای برای پادشاه فرستادند:

«سه سال است که رنگ حقوق و آذوقه را ندیده‌ایم. عامل از دست رفتن محموله‌های ارسالی مصطفی پاشا است زیرا که در انجام وظیفه‌اش که همان رسانیدن آذوقه به قلعه بود، سستی و اهمال کرده است (بهار سال ۱۶۹۳ م). خانزاده شهباز گیرای برای تلافی تلخی شکست در بهار سال ۱۶۹۵ م با قوای قابل توجهی چه از طرف بوجاق و چه سایر نقاط وارد خاک لهستان شد و تا حوالی لمبرگ به آقن گسترده‌ای دست زد. سرهاتمان پادشاه لهستان با دوازده هزار سرباز و چند قبضه توپ به مقابله او رفت، اما شکست خورد و با از دست دادن شش قبضه توپ ناگزیر از فرار شد. شهبازگیرای پس از به دست آوردن غنایم بسیار و سی هزار اسیر، بازگشت.

فعالیت خانزادگان کریمه

در سال ۱۱۰۷ هـ / ۱۶۹۶ م باز هم آذوقه تدارک دیده شده در بوجاق یعنی بساریا توسط یوسف پاشا والی سلستره و سرفرمانده بآباداگی تحویل خانزاده قاضی گیرای شد و او هم بدون روبرویی با هیچ مقاومتی آن را تحویل گمانیچه کرد. قاضی گیرای پس از انجام این وظیفه به ساحل روبرویی رود طورله یعنی دنی یستر گذشت و به داخل خاک لهستان آقن برد و با غنیمت بسیار و اسیران انبوه بازگشت.

پس از این آقن در سال ۱۱۰۹ هـ / ۱۶۹۷ م خانزاده کاپلان گیرای هم از نزدیکی قلعه گمانیچه وارد خاک لهستان شد و نیروی دوازده هزار نفری لهستان را در نزدیکی

۵۶. نصرنامه، وقایع سال ۱۱۰۶ هجری.

۵۷. آذوقه شامل بیست و پنج هزار کیل گندم بود که از تاتارهای بوجاق خریداری شده بود. هفده هزار کیل گندم قبلا توسط شهبازگیرای در اختیار ساکنان قلعه قرار گرفته بود. هشت هزار کیل مانده بود که به دست نیروهای سی هزار نفری لهستان افتاد (تاریخ رشید، ج ۲، ص ۲۹۸).

صومعه پورجان شکست داد و پس از فرستادن غنایم به دست آورده به کریمه بازار نقطه دیگری به خاک لهستان نفوذ کرد و این بار هم با غنیمت بسیار بازگشت. پیمان ژان سوییسکی پادشاه لهستان با امپراتور لئوپولد منافع غیرقابل انتظاری نصیب اتریش کرد، اما نه تنها خود هیچ سودی نبرد بلکه حتی نتوانست گمانیچه را پس بگیرد و افزون بر آن، سرزمینش با آقنهای مداوم تاتارها تخریب می شد. عثمانیها بیشترین موفقیت خود را در جبهه لهستان در سایه یاریهای مهم خان نشین کریمه به دست آورده بودند.

جبهه ونیز بین سالهای ۱۶۹۲-۱۶۹۹ م

خلاصه شرح جنگهای دریایی و زمینی که با معاهده کارلوفچه تا ونیز بین سالهای ۱۱۰۳هـ/ ۱۶۹۲م تا ۱۱۱۰هـ/ ۱۶۹۹م صورت گرفت هریک جداگانه به شرح زیر است:

جبهه گرید (گرد)

در سال ۱۶۹۲ م چلبی ابراهیم پاشا محافظ آغریبوز به دولت مرکزی خبر داد که ناوگان ونیز در بندر انیه بختی (لانتو) گرد آمده است و قصد حمله به آغریبوز، سلانیک، گرید و دیگر سواحل دارد. در پی این خبر، بازنشستگی قوجا خلیل پاشا که مقیم اوخری بود و از افراد تجربه دیده به شمار می رفت لغو شد و به سرداری جبهه یونان منصوب شد.

محاصره هانیه

آرزوی اصلی ونیزیها به جز موره که تصرف کرده بودند، گرفتن گرید بود که برای دست یافتن به آن از سه سال پیش در قلعه سودا که در اختیار داشتند اسلحه و مهمات و لوازم جنگی انبار کرده بودند. جمهوری، با یک نیروی یازده هزار نفری متشکل از افراد خود جمهوری، خرواتها، بسنه، موره و آلبانیهای سرکش (در قلمرو عثمانی - م.) و یکصد فروند کشتی به فرماندهی فرانچسکو موجه نیکو که توسط شوالیه های مالطه و فلورانس و پاپ تأمین شده بود برای تصرف هانیه روی آورد.

موجه نیکو در تموز سال ۱۶۹۲ م در نزدیکی هانیه نیرو پیاده کرد و برای محاصره آن پیشرفت اسپاناقچی (اسفنجچی) اسماعیل پاشا محافظ هانیه برای مقابله آرایش جنگی داد و بر آن شد که با افرادش از قلعه خارج شود و مهاجمان را به پای قلعه بکشاند، از این روی با حدود سیصد نفر افرادش قلعه را ترک گفت. اما چون با این تعداد اندک امکان مقابله با دشمن را ندید عقب نشست و ابواب جمعی اردوی خود را به داخل قلعه کشاند و به دفاع پرداخت. و در ضمن محافظ قنديه و مرکز را در جریان رخداد گذارد و یاری خواست. دولت دستور داد شماری از نیروهای قاپوقولی شامل ینی چری، جبه جی و توپچی با یک هزار نفر از نیروهای مصر با ناوگان به یاری بشتابد و همچنین فندق محمد پاشا محافظ قنديه را به سرفرماندهی جبهه هانیه منصوب کرد. افزون بر آن برای آن که خصم را وادار به ترک هانیه بکند به قوجا خلیل پاشا که در حوالی موره بود، دستور داد، آقنهایی به داخل خاک موره صورت بدهد.

خلیل پاشا بیش از رسیدن فرمان چون آمادگی قبلی برای حمله داشت از این روی بی درنگ وارد عملیات شده خود را به تنگه قوردوس رسانید و با شاخه‌های متعدد افرادش به حوالی آنپولی و انیه بختی نیرو فرستاد و شماری از دژها را گشود و ویران کرد. محافظان ونیزی موره از هراس از دست رفتن موره به تشویش افتادند، اما علی‌رغم تقاضای کمک از سوی آنان، آدمیرال موجه نیکو نخواست از محاصره هانیه دست بردارد.

نیروهای اعزامی عثمانی به قنديه رسیدند و از آنجا نیز از راه زمینی به هانیه رفتند و حتی شماری از آنان توانستند وارد قلعه بشوند. موجه نیکو قاطعانه آهنگ گشودن دژ را داشت، بر آن شد که از قسمت تخریب شده دیوار قلعه از خندق بگذرد و به داخل دژ نفوذ کند، اما با پاتک مدافعان قلعه ناگزیر تا سنگرهای خود پس نشستند. در این بین عثمانی‌ها از اسیرانی که گرفتند از کشته شدن کاپیتان شوالیه‌های مالت آگاه شدند.

آدمیرال موجه نیکو تسلیم قلعه را پیشنهاد کرد، مدافعان قلعه چنین پاسخ نوشتند: «پاسخی جز جنگ نداریم، اگر بار دیگر کسی را با پیشنهاد تسلیم بفرستید می‌کشیمش». در این بین با رسیدن پیغام مدافعان موره: «اگر موره را لازم دارید بی‌درنگ به یاری‌اش بیایید» و نیز با آگاهی از حرکت فندق محمد پاشا به سرفرماندهی هشت هزار نیرو به سوی هانیه، موجه نیکو در چهل و دومین روز محاصره پنجشنبه پانزده

ذی‌الحجه ۱۱۰۳ هـ بیست و نهم آگوستوس ۱۶۹۲ م دست از محاصره کشید و ناگزیر از عقب‌نشینی شد.

جبهه بسنه - هرسک

ونیزیها جبهه‌ای هم در حوالی بسنه و هرسک گشوده بودند، مردم اراضی تحت حاکمیت عثمانیها را به شورش وامی‌داشتند و نواحی نیکشیک، بروبنیاک و گراسکا (کاچکا) را غارت کردند و با تصرف برخی برجها آنها را ویران ساختند و دژ و رگوداچ را هم به محاصره درآوردند. از این روی در رجب ۱۱۰۵ هـ ق/مارت ۱۶۹۴ م - سلیم پاشا متصرف* هرسک مأمور اداره نبرد در آن حوالی شد. اما در این ایام یعنی تموز همانسال (۱۱۰۵ هـ ق - م.) فرمانده ونیزی «زادرا» (زارا) قلعه گابلا از دژهای مهم سنجاق هرسک را محاصره کرد. محافظان قلعه ضمن درآمدن به دین مسیح قلعه را تسلیم کردند. نیروی اعزامی برای آزادسازی قلعه توفیقی نیافت و از راه موستار به بسنه‌سرای پس نشست (۱۶۹۵ م).

یکسال بعد باز فرمانده زارا نزدیکی قلعه ساحلی اولگون آمد، ده هزار سرباز با توپخانه به ساحل پیاده کرد و هیجده روز قلعه را زیر حملات خود گرفت اما موفق به فتح قلعه نشد و با دادن پنجهزار تلفات ناگزیر پس نشست.

نیروهای ونیز در سال ۱۱۰۷ هـ / ۱۶۹۶ م، بیخچه از مراکز شمال غربی ایالت بسنه را محاصره کردند و سی یک روز برای گشودنش کوشیدند. در این بین با فرارسیدن محمد پاشا والی بسنه عقب‌نشینی کردند و بازگشتند. افزون بر آن حملاتی که در سال ۱۱۰۸ هـ / ۱۶۹۶ م توسط ونیزیها برای تصرف دژ شهرستانهای پوچیتل و نوه‌سین از توابع سنجاق هرسک صورت گرفت، عقیم ماند.

محمد پاشا^{۵۸} والی بسنه که از سال ۱۱۰۳ هـ / ۱۶۹۲ م با سمت بیگلربیگی والی بسنه نیز بود، در سال ۱۱۰۹ هـ / ۱۶۹۷ م درگذشت. مرگ او که شخصیتی باتدبیر و

* مقامی پائین‌تر از استاندار و بالاتر از فرماندار در تشکیلات کشوری امپراتوری عثمانی ۰-م.

۵۸ محمد پاشا به غازی محمد پاشا معروف بود. مدتی جانشینی سرفرماندهی سردار تویال حسین پاشا فرمانده جبهه مجارستان بود. در نبرد هم شجاعت بسیار از خود نشان داده بود و به دلیری نام‌آور بود به مقام وزارت منصوب شد اما فرمان وزارت به دستش نرسیده، درگذشت.

دلیر بود و در بین افرادش نفوذ بسیار داشت و در عملیات علیه ونیزیها در حوالی بسنه فرماندهی موفق بود، روز به روز بی انظباتی بین افراد را موجب آمد و ونیزیها با استفاده از این موقعیت سرای بسنه مرکز ایالت را به تصرف درآوردند. این رخداد موجب اضطراب دولت شد و دالتابان مصطفی پاشا که به قلعه پوچیتل در هر سک تبعید شده بود به سرفرماندهی بسنه و حوالی آن منصوب شد.

از دست رفتن جزیره ساقیز

بخشی از ساکنان جزایری را که در دریای مدیترانه عثمانیها در اختیار داشتند نژاد لاتین با مذهب کاتولیک تشکیل می داد و بخش دیگر رومی بودند که مذهب اورتدکس داشتند.

لاتین ها نهانی به اروپائیها یاری می کردند و اطلاعاتی را که از پایتخت می گرفتند در اختیار ونیز، پاپ، مالت و.... قرار می دادند، اما چون محافظان قلعه ها را افراد قاپوقولی و افراد استخدام شده محلی تشکیل می دادند جرأت شورش نداشتند. در زمان صدارت کوپر ولی زاده فاضل مصطفی پاشا، نامبرده به حسب نیاز بخشی از افراد کانون قاپوقولی و سربازان محلی این جزیره ها را به استثنای گرید- به جبهه برد و در سالهای بعد هم این خلاء پر نشد و بویژه محافظت از جزیره های ساحلی چون استانکوی، میدللی، ساقیز و بوزجه آطه به افراد بحریه کالیونها آنها در تابستان واگذار شد.

وضع مالی دولت عثمانی به سبب جنگهایی که از سالیان پیش در سه جبهه ادامه داشت به شدت آشفته شده بود. بر میزان مالیاتها افزوده شده بود، اصول اخذ مالیات در هم ریخته بود که بی شک این خود مایه نارضایی عمومی شده بود. گروه مسلمانان قلمرو عثمانی که وخامت اوضاع را تقدیر الهی می دانستند، آن سختیها را تحمل می کردند اما مردم غیر مسلمان که نهانی تحریک می شدند در انتظار فرصتی جهت شورش بودند. از این روی دولت عثمانی ناگزیر از مقابله با عصیانهایی بود که در آلبانی آغاز شده بود و در سایر جزایر نیز رخ می داد. شورشهایی که منجر به از دست رفتن آنی موره شد.

از اتباع عثمانی سالی یک بار جزیه آنها در ماه مارت گرفته می شد. اما در سال ۱۱۰۶ هـ/ ۱۶۹۴ م به سبب نیاز قرار شد هفت ماه زودتر از موعد مقرر یعنی در ایلول جزیه دریافت شود و به این ترتیب مالیات سرانه به سالی دوبار افزایش می یافت. از این

روی ساکنان جزیره‌ها بر آن شدند که با خصم متحد بشوند. برای اجرای این منظور مسیحیان ساقیز نخست هیئتی نزد دولت فرستادند و ضمن شکایت از زشتکاری همه‌ساله افراد بحریه پیشنهاد کردند که اگر قصد حفاظت از جزیره است خود ساکنان جزیره می‌توانند یک نیروی بیست سی هزار نفری فراهم کنند و از جزیره حراست کنند. همچنین متذکر شده بودند که از هنگام تسلط عثمانیها بر جزیره هرگز نافرمانی از سوی ساکنان صورت نگرفته است. به این ترتیب موافقت حکومت را با خواسته‌های خود جلب کردند و با دادن مبلغی توانستند سه هزار افراد بحریه مستقر در جزیره را هم مرخص کنند. در پی این اقدامات نهانی به دولت و نیز پیغام دادند که امسال در جزیره ساقیز کسی از محافظان عثمانی باقی نمانده است.

به دنبال این اقدامات، پس از آن که ناوگان عثمانی به مناسبت فرارسیدن فصل زمستان دریای مدیترانه را ترک گفت، دولت ونیز که منتظر این فرصت بود در محرم ۱۱۰۶ هـ ایلول ۱۶۹۴ م با ناوگان یکصد و پانزده فروندی متشکل از کشتیهای ونیز، پاپ، فلورانس و مالت به جزیره حمله برد و دوازده هزار پیاده‌نظام و هشتصد سواره‌نظام را در ساحل پیاده کرد.

حسن پاشا محافظ جزیره ضمن رویارویی با مهاجمان، فرمانده نیروی دریایی را هم در جریان حمله قرار داد، اما از پشت سر نیروهای مسلح سی هزار نفری بومی جزیره به او حمله بردند که ناگزیر به سبب اندک بودن نیروهایش در قلعه پناه گرفت.

حسن پاشا هشت‌روز در قلعه مقاومت کرد. بر اثر شلیک بیش از پانصد گلوله توپ و خمپاره، خانه‌های موجود در قلعه ویران شدند و آذوقه و انبار نان خشک نیز آتش گرفت. حسن پاشا سرانجام به اصرار سربازان قلعه با امان تسلیم شد. (صفر ۱۱۰۶ هـ / ۱۲ اکتبر ۱۶۹۴ م) و مسلمانان مقیم جزیره و پاشا با کشتیهای ونیزی به بندر چشمه منتقل شدند.

یوسف پاشا کاپیتان دریا (فرمانده نیروی دریایی) علی‌رغم درخواست کمک از ساقیز در انجام این درخواست سهل‌انگاری و تردید کرد، اما با اصرار مزو مورتو حسین پاشا فرمانده کالیونهای نیروی دریایی که با کشتیهای تحت فرماندهی خود به سوی بوزجه آطه حرکت کرده بود، ناگزیر در پی او حرکت کرد اما در نیمه‌راه از سقوط ساقیز آگاه شد.

آدمیرال ونیزی با شنیدن خبر حرکت ناوگان ترک، سربازان اضافی خود را سوار کشتیها کرد و به رویارویی برخاست، اما کاپیتان یوسف پاشا جرأت یک نبرد دریایی با ونیز را نیافت به جزیره مدلی عقب کشید و کالیونهای دولتی هم وارد بندر ازمیر شدند. آدمیرال ونیزی چون دریافت که ناوگان ترک به دو گروه تقسیم شده‌اند ضمن بستن دهانه خلیج، شهر (ازمیر ۰-م ۰) و کالیونها را از راه دریا در محاصره گرفت. در پی این حادثه کنسول فرانسه در ازمیر با یک قایق نجات نزد آدمیرال ونیزی رفت و به او تذکر داد که در صورت حمله به ازمیر همه ترکان ساکن آن که سراپا مسلح هستند، همه مسیحیان شهر را از دم تیغ خواهند گذرانید و با توصیه وی ناوگان ونیز پس از دوازده روز از دهانه خلیج حرکت کرد و بازگشت.

باز پس گرفتن ساقیز

سقوط جزیره ساقیز، سلطان احمد دوم را سخت متأثر کرد و طی دستخطی برای علی پاشا وزیر اعظم که در بلغراد به سر می‌برد نوشت:

- «تا زمانی که ساقیز در دست دشمن است حتی اگر سراسر مملکت انقروس (مجارستان) را هم تصرف کنی مقبول نخواهد بود»

وی در این دستخط دستور داده بود چون در فصل زمستان ناوگان ونیز قادر به فعالیت نیست بنابراین جزیره در زمستان باید بازپس گرفته شود.

همچنین پس از بازگشت اردو هم قاطعانه خطاب به وزیر اعظم فرمان زیر را صادر کرد:

- «ماجرای ساقیز آتش در دلم افکند، تسخیرش مورد نظر است. با کسانی که ضرورت می‌دانی مشورت و ملاقات کن و بگو آنچه را که بایسته است انجام دهند. اگر چنانچه طی زمستان امسال ساقیز بازپس گرفته نشود، همه رئیس‌ها (منظور کاپیتانهای کشتی) را خواهم کشت.»

برای فرماندهی عملیات بازپس‌گیری ساقیز، نخست گنج محمدپاشا از فرماندهان اردو انتخاب شد اما بعد از این انتصاب منصرف شدند. مصر اوغلی ابراهیم پاشا بیگلربیگی آناتولی را که از فرماندهان سابق نیروی دریایی بود به سمت سرفرماندهی به بندر چشمه اعزام کردند. و عموزاده حسین پاشا محافظ بغار حصار را هم با

فرماندهی ناوگان به آن حوالی فرستادند (۲۴ ربیع الاخر ۱۱۰۶ هـ / ۱۲ کاسم ۱۶۹۴ م).

احمد دوم پیش از آزادسازی ساقیز که سخت مشتاق آن بود، درگذشت. خصم چون از حرکت ناوگان عثمانی شامل بیست فروند کالیون و بیست و چهار فروند چکتری به فوج آگاه شد، ناوگان و نیز مرکب از بیست کالیون*، بیست و چهار چکتری* و شش کرجی از ساقیز حرکت کرد و برای مقابله با ناوگان عثمانی به طرف جزایر سنگلاخ معروف به قویون آدالاری^{۵۹} (جزیره‌های گوسفند) که بین شبه جزیره قرابورنی (اورله) و جزیره ساقیر - در قسمت شمال شرقی نقاط یادشده - قرار داشت حرکت کرد. نقشه ناوگان عثمانی نخست از میدان به در کردن کشتی فرماندهی ناوگان بود که در مرحله بعد دیگر کشتیها را به آسانی شکست بدهند. با وزش باد موافقی که ناوگان عثمانی به انتظارش بود، ترکها نزدیک قویون آدالاری کشتی حامل مولینو کونتراینی فرمانده ناوگان و نیز را به آتش کشیدند و از گود خارجش کردند و پیزانی بنه‌دتو از فرماندهان ناوگان را به همراه حدود یکصد و پنجاه تن از افرادش که در کشتی ویکتوریا بود کشتند. پس از آنکه یک کالیون و نیزی هم که به یاری شتافته بود آتش زده شد، ناوگان و نیز به جزیره ساقیز گریخت.

نخستین مرحله جنگ شش ساعت به درازا کشیده بود. پس از این عملیات ناوگان عثمانی بی آنکه به تعقیب خصم برود آرایش جنگی دیگری به خود گرفت و ضمن رعایت مراتب احتیاط به سوی بندر تیرفل حرکت کرد و در یک جنگ تهاجمی و نیزیها را برای بار دوم شکست داد.

در اثنای تعقیب خصم گلوله تویی که از کالیون کاپیتان احمد آشچی شلیک شد به مخزن مهمات کشتی که حامل پنجاه و پنج قبضه توپ برنزی بود، برخورد. نیمی از کشتی به هوا پرتاب شد و نیمه دیگر در آب فرورفت. پس از این حوادث ناوگان خصم نخست به ساقیز آمد اما در آنجا هم توقف نکرد بلکه پس از پیاده کردن حدود هزار سرباز

* نوعی کشتی بادبان دار پارویی

** نوعی کشتی پارویی ۰-م

۵۹. آلبانیاییها به جزایر قویون آدالاری اسپالماتوری می گویند.

سواره‌نظام و پیاده برای محافظت از جزیره، خود به سوی جزیره استندیل حرکت کرد. با شکست خوردن ناوگان دشمن افراد تحت فرماندهی مصرلی اوغلی ابراهیم پاشا که در بندر چشمه واقع در ساحل مقابل آناتولی منتظر بودند به ساقیز پیاده شدند. قلعه ساقیز بدون پایداری تسلیم شد. توپ و مهمات بسیار به دست عثمانها افتاد و محافظان قلعه همگی اسیر شدند (هفتم رجب ۱۱۰۶ هـ / ۲۱ شبات ۱۶۹۵).

مژده بازپس گرفتن جزیره ساقیز را به مصطفی دوم حکمران جدید رساندند. با همه زشتکاریهایی که مسیحیان کرده بودند، چون اسیران با آنان رفتار نشد و به امر مصطفی دوم املاکشان باز به آنان واگذار شد. در این نبرد دریایی فرماندهان طراز اول ناوگان ونیز کشته شدند.

باتوجه به همت و مهارت بسیار که مزومورتو حسین پاشا فرمانده کالیونها از خود نشان داد به درجه آدمیرالی (کاپیتان پاشا) ارتقاء یافت و به سبب اهمیتی که جزیره داشت عموزاده حسین پاشا فرمانده پیشین نبردی دریایی به سمت محافظ جزیره منصوب شد.

حسین پاشا در سال (۱۱۰۸ هـ / ۱۶۹۷ م) نزدیک بورجه آطه ناوگان خصم را بار دیگر شکست داد، یک چکتری را تصرف کرد و چکتری دیگری را غرق کرد. پس از آن در (ایلول ۱۶۹۸ م) مزومورتو حسین پاشا در نبردی که نزدیک زیتون بورنی جزیره مدلی با آدمیرال ونیزی دولفینو داشت با آنکه قهرمانانه جنگید اما هیچیک از طرفین بر دیگری پیروز نشد.

جبهه موره

به سبب کهنسالی قوجا خلیل پاشا سرفرمانده جبهه موره، چلبی ابراهیم پاشا محافظ آغریبوز به فرماندهی منصوب شد (۱۶۹۰ م). باتوجه به این احتمال که چون ناوگان ونیز در نزدیکی ساقیز با ناوگان عثمانی در جنگ است قادر نخواهد بود به یاری موره بشتابد، سرفرمانده جدید مأمور شد که بندر و قلعه مهم آنابولی را در شمال شبه جزیره

۶۰. نصر تنامه و تاریخ رشید و نیز مقاله مرحوم صفوت بیک با عنوان جنگ دریایی قویون آدالاری و آزادسازی مسافر، مجله انجمن عثمانی، (سال اول ص ۱۵۰ برگ دال)

موره به تصرف درآورد. چلبی ابراهیم پاشا با یک نیروی پانزده هزار نفری به آن سوی رفت و درست در لحظه پیروزی بر اثر گلوله توپبی که به چادرش خورد شهادت خود را از دست داد، عقب نشست و به استغه (شهر تب) که مرکز اردو بود بازگشت! ۶۱ از این روی معزول شد و مصر لی اوغلی ابراهیم پاشا سرفرمانده جنگ موره شد (۱۶۹۵ م). همان طوری که پیش از این گفتیم لیبروس گراتز چاری اهل مانیا که در سال (۱۶۸۹ م) از سوی دولت عثمانی به رغم دولت ونیز حاکم موره تعیین شده بود و با دشمن می جنگید، در سال (۱۶۹۶ م) ضمن توافق با خصم با چهار قادرقه* ونیزی به سوی خصم گریخت. به این ترتیب هیچ امیدی به حفظ موره نمی رفت. باز طی همین سال (۱۶۹۵ م) دولت ونیز به آهنگ تصرف قصبه سلونا واقع در یونان میانه، از خلیج اینه بختی چهار هزار سرباز با فرقاته* به ساحل پیاده کرد اما با دادن تلفات پس نشست.

جبهه روسیه

مناسبات عثمانی با روسها در اثنای جنگ

دولت عثمانی تا اواسط سال (۱۶۹۵ م) (اواخر سال ۱۰۰۶ هجری) با سه دولت در جنگ بود. دولت عثمانی در سالهای آغازین جنگ به هنگام اتفاق سه گانه اتریش - لهستان - ونیز با دنبال کردن سیاستی ملایم و موافق در قبال خصم لهستان یعنی روسها

۱. رونوشت دستخط تهدیدآمیز شاه به چلبی ابراهیم پاشا سرفرمانده موره که به بهانه های گوناگون انجام مأموریتش را به تعویق می انداخت:

«طبق فرمان شریفم عمل شود: عملت در کاری که مأمور آن بودی موافق طبع همایونی ام نبود. کسانی که از آن سوی می آیند و خبر می آوردند از تو به نیکی یاد نمی کنند. تو این مهم را سخت سهل انگاشته ای. تو تا به حال می بایست با ابواب جمعیت پای قلعه آنابولی می بودی. از این پس هشیار باش و بدان و بکوش تا خدمات مفیدی در حق دین مبین انجام دهی والا دچار آتش غضبم خواهی شد بعد نگویی که نمی دانستم. من بعد اگر هرآینه باز هم با برخی عذر و بهانه ها در انجام مأموریت تأخیر و توقف کنی، سرانجامت موجب عبرت سایرین خواهد شد.

سنه ۱۱۰۶ شوال = ۱۶۹۵ مانیس، دفتر مهمه شماره ۱۰۶ ص (۳).

* نوعی کشتی جنگی.

** نوعی کشتی جنگی تندرو - م.

به خصومت بین دو دولت می‌افزود و می‌کوشید تا از اتحاد آن دو علیه خویش جلوگیری کند. البته خان‌نشین کریمه از این که دولتها در برابر ترکان موضع خصمانه‌ای نگیرند، نقش مهمی داشت.

«اتفاق مقدس» می‌خواست روسها را هم وارد جرگه خود بسازد. از این روی در سال (۱۶۸۶ م) روسها، با نمایندگان لهستان که به مسکو رفته بودند مذاکرات مفصلی داشتند. در پایان این مذاکرات روسها وارد این اتفاق شدند و تصمیم بر آن شد که روسها به خان‌نشین کریمه حمله کنند. به این ترتیب روسها از کمک نیروهای خان‌نشین کریمه که بازوی مسلح راست عثمانیها را تشکیل می‌داد، مانع می‌شدند. در سال (۱۶۸۷ م) نیز دومین توافق بین روسها و لهستانها در باره حمله به کریمه صورت گرفت. یک سال پس از این توافق بود که روسها ناگهان با یک نیروی انبوه نزدیک به سیصد هزار سرباز روس و قزاق و دوپست قبضه توپ از یک سو به کریمه و از دیگر سو به کفه حمله بردند. پس از یک جنگ بسیار سخت به دشواری مغلوب شدند و پس نشستند. اما با توجه به این که به مهاجمان ضربه کاری وارد نشد خطر بزرگی دور سر کریمه در چرخش بود. ادامه جنگ خانهای کریمه را اندیشناک کرد، اما روسها هم که مزه ضربات تاتارها را چشیده بودند به تجربه تازه‌ای در مورد حمله‌ای دیگر به کریمه دست نیازیدند (حزیزان ۱۶۸۹ م).^{۶۲}

حمله روسها به قلعه آزاق

روسها که با شکستهای پی‌درپی عثمانیها در جبهه اتریش و ونیز و از پای درآمدن این دولت سخت امیدوار شده بودند با لهستانها همداستان شدند. روسها بر آن شده بودند که برای به دست آوردن قلعه آزاق که از اوایل قرن هفده به آن چشم دوخته بودند دست به حمله‌های غافلگیرانه بزنند. مصطفی بیگ سنجاق بیگ آزاق که از طریق جاسوسها از این نقشه‌ها آگاه شده بود با درک این نکته که قلعه در برابر حمله قادر به پایداری نخواهد بود، در بیرون قلعه سنگربندی کرد و موضع دفاعی گرفت و در عین حال به

۶۲. در مورد حمله برق‌آسای روسها و رویارویی خان کریمه با آن، سلیم‌گیری گزارشی به تاریخ (۱۱۰۰/هـ

سبب قریب الوقوع بودن حمله مراتب را توسط خان کریمه به دولت مرکزی گزارش کرد. در واقع مدتی بعد با یک نیروی دویست هزار نفری و سیصد قبضه توپ به قلعه حمله کردند. از این تعداد پانزده هزار سرباز از راه دریا و از راه خشکی شصت هزار سرباز به فرماندهی تزار به اضافه قوای طلایه به قلعه حمله بردند و به آن نزدیک شدند (۲۴ ذی‌العقده ۱۱۰۶ هـ / ۸ تموز ۱۶۹۵ م). افزون بر آن یک اردوی دیگر روس به فرماندهی شرمت اوف ژنرال روسی و با اشتراک مازپا، هتمان قزاق به اوزی (دنی پیر) حمله بردند.

در پی حمله به قلعه آزاق مرتضی پاشا بیگلربیگی کفه و کاپلان گیرای پسر سلیم گیرای خان کریمه در بیرون قلعه به دفاع پرداختند و با حمله متقابل به خصم توانستند روسها را که به نزدیک قلعه آمده بودند اندکی پس برانند. اما چون تعداد روسها انبوه بود در پاتکی نیروهای عثمانی و تاتار ناگزیر شدند که به داخل قلعه عقب بنشینند و قلعه را هم از دریا و هم از خشکی به محاصره گرفتند.^{۶۳}

روسها رو به روی برج «قوش کوله‌سی» قلعه آزاق برجی ساختند و از آنجا با توپهای «بال‌یمز» قلعه را به شدت زیر آتش توپخانه گرفتند. در این بین فرارسیدن شماری نیروی کمکی به فرماندهی علی پاشا بیگلربیگی طرابزون روحیه قلعه گیان را تقویت کرد و پایداری شان را افزون ساخت.

سیزدهمین روز محاصره، نامه تزار در برگیرنده پیشنهاد تسلیم به قلعه فرستاده شد، اما مدافعان نپذیرفتند و تصمیم به پایداری گرفتند. در طول محاصره مدافعان لحظه‌های پرخطر بسیاری را گذرانیدند. تعداد اندکی مجاهد با این حمله دهشت‌زا مقابله کردند.^{۶۴}

سرانجام روسها با شنیدن خبر حرکت دولت گیرای ولیعهد کریمه به آن سوی، و نیز حملات بیرگونه کاپلان گیرای* با دادن کشته بسیار عقب نشستند، از سوی

۶۳ در ذی‌العقده (۱۱۰۶ هـ) حزیران ۱۶۹۵ م) تزار روس یک‌هزار و پانصد قایق که به آن «ترانسا» می‌گویند فراهم دید و در هر قایق یکصد تفنگچی مستقر کرد. و خود از راه خشکی با متجاوز از دویست هزار عساکرش و متجاوز از سیصد توپ تا چهارمین روز ربیع‌الاول سنه (۱۱۰۷ هـ) جمعاً مدت نود و شش روز قلعه آزاق را محاصره کرده بود. (زبدة الوقایع برگ ۳۰۷ ب).

۶۴ نصرنامه ذیل تاریخ سلاحدار در باره محاصره آراغ شرح مبسوطی دارد.

* کاپلان به معنی بیر است ۰ م - ۰

کاپلان گیرای دنبال شدند که در راه بازگشت هم ضایعات بسیار متحمل شدند. محاصره قلعه آزاق نود و شش روز به طول انجامیده بود. شمار کشتگان روسها به نوشته تاریخهای عثمانی پنجاه الی شصت هزار نفر و به نوشته هامرسی هزار نفر بوده است. (۴ ربیع الاول ۱۱۰۷ هـ / سیزدهم اکیم ۱۶۹۵ م).

شرمت اوغلی (شرمت اوف. م.) با آگاهی از این که محافظان قلعه طوغان (طوغای) مأمور محافظت قلعه آزاغ شده‌اند با نیرویی شامل پنجاه الی شصت هزار قزاق باراباش و سی هزار سرباز روس این قلعه را به تصرف درآورد. افزون بر آن نیز قلعه‌های نصرت قرمان و شاهین قرمان در آن حوالی توسط روسها اشغال شد و روسها بر رود اوزی حاکمیت یافتند.^{۶۵}

سقوط قلعه آزاق

روسها علی‌رغم عدم موفقیت در محاصره قلعه آزاق امید را از دست ندادند. نیروهای کریمه به سبب ادامه جنگ در جبهه‌های مختلف و شرکت در آن بسیار صدمه دیده بودند، از این روی چالاکی و تحرک پیشین را از خود نشان نمی‌دادند. این نکته از یکسو و تعمیر و تحکیم‌نشدن قلعه آزاغ پس از محاصره، روسها را به حمله مجدد واداشت. از این روی یک سال پس از محاصره آزاق (۲ ذی‌العقده ۱۱۰۷ هـ / ۳ حزیران ۱۶۹۶ م) باز روسها قلعه را در محاصره گرفتند. قلعه در نخستین محاصره سخت تخریب شده بود. کالایلی کوز مصطفی پاشا والی طرابزون با حفظ سمت مأمور کار تعمیر قلعه شده بود و نیرویی هم برای محافظت از آن تعیین شده بود. اما هردو این مهم دستخوش سهل‌انگاری شد و به هنگام صورت نگرفت. بی‌شک قلعه که اسلحه و مهماتش نقصان پذیرفته بود نمی‌توانست در برابر این دومین حمله پایداری کند. در آغاز حمله هنوز نیروهایی که برای دفاع و حفاظت از قلعه در نظر گرفته شده بود و نیز نیروهای خان کریم وارد قلعه نشده بودند.

روسها در اثنای محاصره آزاق شرمتم اوغلی را نیز که با پنجاه هزار روس و قزاق

۶۵. پس از محاصره آزاق دولت گیرای از قزاقهای باراباش به تلافی همدستی با روسها و حمله‌هایی که کرده بودند به سختی انتقام گرفت.

باراباش به محاصره قلعه طوغان رفته به آزاق آوردند و این چنین بیم خطر افزونتر شد. روسها که قلعه را محاصره کرده بودند بادر نظر گرفتن احتمال رسیدن نیروی کمکی به مدافعان قلعه پشت سر نیروهای خود سنگر بستند و خندق کردند، و به این ترتیب تدابیر لازم اتخاذ کردند. در واقع نیز نیروهای باقی پاشا والی ارض روم و قوای علی پاشا و حسن پاشا به یاری قلعه گیان شتافتند اما به سبب این تدبیر خصم نتوانستند وارد قلعه بشوند.

حدود چهارصد الی پانصد مدافع قلعه که در شرایطی سخت ناامیدانه به سر می بردند پس از دوماه پایداری ناگزیر از تسلیم شدند (۷ محرم ۱۱۰۹ هـ / ۲۶ تموز ۱۶۹۲ م) خبر این ضایعه هیجان شدیدی را موجب آمد، افرادی که مأمور بودند به هنگام حمله قوای کمکی به قلعه ببرند و چنین نکردند و نیز کسانی که به موقع می بایست لوازم مورد نیاز تعمیرات ساختمانی و... را می بردند و نبرده بودند بی درنگ اعدام شدند. دیگران هم به مجازاتهای گوناگون محکوم شدند اما چه سود که قلعه از دست رفته بود.

اهمیت قلعه آزاق

روسها که از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد به تدریج به سوی آسیای میانه و قفقاز در حال گسترش بودند با همه تشبثات مستقیم و غیرمستقیم موفق به تصاحب قلعه آزاق که برای آنان کلید ورود به دریای سیاه بود نمی شدند، با تصرف آن به خواسته دیرین خود جامه عمل پوشانیدند. این موفقیت به همان نسبت که برای روسها سودمند بود به همان نسبت هم به زیان عثمانیها بود که نمی خواستند روسها به دریای سیاه دست یابند.

تزار روسیه پس از آنکه قلعه آزاق را از نظر استراتژیکی مستحکم کرد، با گذاشتن هشت هزار نیروی محافظ در قلعه و استقرار ناوگان در رود دن کار را به انجام رسانید. و به موجب خبر رسیده از سوی خان کریمه روشن شد که تزار روسیه در دریای سیاه به فعالیت درآمده است و از راه زمینی هم آهنگ حمله به کریمه را در سر دارد.

فصل هفتم

معاهده قارلوفچه

خلاصه‌ای از رخداد‌های جنگ طولانی تا معاهده

اوضاع چهار جبهه

دولت عثمانی از سال (۱۰۹۴ هـ / ۱۶۸۳ م تا ۱۱۱۰ هـ / ۱۶۹۹) مدت شانزده سال نخست با سه دولت و سپس با چهار دولت در جنگ بود. پس از قتل مرزیفونی قرامصطفی پاشا که بیهوده عامل آغاز این جنگ شده بود، بر اثر ناتوانی وزیر اعظم‌ها و سرفرماندهانی که پس از او بر سر کار آمدند دولت عثمانی دستخوش شکست‌های پی‌درپی بویژه در جبهه اتریش شد.

خشم که وارد شبه‌جزایر بالکان شده بود، آدرنه را تهدید می‌کرد و در بین این شرایط خطرناک عصیان اتباع مسیحی آلبانی، موره و صربستان که به تحریک دشمن صورت می‌گرفت، اوضاع را در مجرای فلاکت‌باری انداخته بود.

در یک چنین شرایط هراس‌آور، که موجب فروپاشی و آشفتگی‌های کاپروولی اوغلی فاضل مصطفی وزیر اعظم شد و وی پس از آن که اداره امور را به دست گرفت، امنیت و آسایش مردم را در داخل کشور تأمین کرد. و با توفیق در نبردها و با راندن خصم از شبه‌جزیره بالکان به خاک مجارستان ادامه آن اوضاع خطرناک را مانع شد. اما در نبردهایی که پس از آن صورت گرفت اردوی عثمانی نتوانست پیشروی کند و اتریش هم که در آن ایام با فرانسه در جنگ بود به نوبه خود نتوانست در برخورد با عثمانی پیشروی کند.

درگیری مدام سرفرماندهان (سردار اکرمها) در جبهه اتریش که خصم هراس‌آوری بود

و اختصاص بیشترین نیرو و مهمات و لوازم جنگی به آن جبهه سبب شد که کمکهای نیم‌بندی به جبهه‌های لهستان و ونیز فرستاده شود و مسئولیت این دو جبهه به فرماندهان رده پایین واگذار شود. با اینهمه در سایه یاریهای بسیار ارزنده خان نشین کریمه لهستانها نتوانستند حتی کمانیچه را که سخت مشتاق آن بود به دست آورند؛ اما ونیزیها موفق شدند که به نقاط مهمی در بسنه و دالماسیادست یابند و با تصرف کامل موره تایونان میانه نفوذ کنند.

جنگ شانزده‌ساله‌ای که در چهار جبهه ادامه داشت، از یک سوی فروپاشی تشکیلات نظامی عثمانیها و سهل‌انگاری نسبت به آن را نشان داد و از سوی دیگر پیروزیهای پی‌درپی خصم که با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید نبرد می‌جنگید، یادآور این مهم بود که نیروهای عثمانی باید آمادگی و تشکیلات جنگی متناسب با زمان داشته باشد.

به درازا کشیدن جنگ با اتریش، نیروهای تاتار را که از جبهه‌ای به دیگر جبهه می‌شتافتند بکلی از هم پاشیده بود. در چنین شرایطی، در مزره‌های شمالی روسها و لهستانها نیرومندتر شده بودند که هم کریمه و هم خاک عثمانی را تهدید می‌کردند. در اثنای این جنگها دولت عثمانی چه در داخل و چه خارج خاک عثمانی سه‌بار از یاری بزرگ حاجی سلیم‌گیرای، فرمانروای کریمه برخوردار شده بود.

اقدامات آشتی‌جویانه

هم دولت عثمانی و هم دولت اتریش که به خوبی سنگینی بار نبردی درازآهنگ را احساس کرده بودند گه‌گاه به آشتی می‌اندیشیدند و آن را ارزیابی می‌کردند. بویژه دولت عثمانی که ناگزیر از نبرد در سه جبهه بود، در راه آشتی پیشقدم شد و در زمان ملک ابراهیم پاشا و نیز ساری سلیمان پاشا به اتریش پیشنهاد آشتی داد اما با شرایط سنگین امپراتور که پیروزیهای پی‌درپی به دست آورده بود رو به رو شد و از آن پیشنهاد نتیجه‌ای نگرفت.

هنگامی که سلطان سلیمان دوم به سلطنت رسید، دولت عثمانی برای آگاه‌ساختن دولت اتریش از جلوس او هیئتی به ریاست ذوالفقار افندی به وینه فرستاد که به این وسیله اگر ممکن بود در باره صلح هم اقداماتی صورت بگیرد. اما عزیمت این هیئت

هم‌زمان شد با سقوط بلگراد. افزوده‌شدن این موفقیت بر موفقیت‌های دیگر توقعات امپراتور لئوپولد را بالا برد و خود و هم‌پیمانانش خواسته‌های پرمناهی را مطرح کردند، و افزون بر آنچه که تصرف کرده بود خواستار شهرها و قلعه‌های دیگری نیز شدند.

پس از گفت‌وگوهای طولانی به سبب توقعات زیاده از حد طرف مقابل دو طرف به توافق نرسیدند و این تلاش هم برای آشتی عقیم ماند.

در این گیرودار به درازا کشیدن جنگ میان اتریش و فرانسه و بازپس گرفتن بلگراد توسط فاضل مصطفی و راندن اتریشی‌ها به آن سوی رودخانه طونه و ساوا که غرور امپراتور را درهم شکست، سبب شد که این بار متفقین با شرایط مساعدی خواهان آشتی شوند. به همین سبب دولت‌های فلمنگ و انگلیس که متفقین امپراتور در جنگ علیه فرانسه بودند سعی در میانجیگری و تعدیل کردن خواسته‌ها و ترک عناد از سوی دوطرف (اتریش و عثمانی ۰-م ۰) داشتند. از سوی دیگر در همین بین شانتونف سفیر فرانسه در ترکیه و فری‌یول که با مأموریت ویژه به استانبول آمده بودند- فری‌یول بعداً به عنوان سفیر به ترکیه آمد- می‌کوشیدند تا مانع از عقد پیمان صلح بین دولت عثمانی و متفقین شوند. فری‌یول کوشید تا لهستان به طور جداگانه با دولت عثمانی پیمان آشتی ببندد، اما موفق نشد. و کوشش خان کریمه هم در این رهگذر سرانجام نیافت.^۱ در برابر این کوشش‌های فرانسه دولت‌های انگلیس و فلمنگ از فعالیت خود نکاستند و با رفت‌وآمدهای پی‌درپی برای دستیابی به تفاهم بین دوطرف می‌کوشیدند و اندک‌اندک دو طرف نیز دست از عناد و توقعات افراطی برمی‌داشتند. با موفقیت‌های پی‌درپی مصطفی دوم سلطان جدید در دو جنگش که به سال (۱۰۰۶ هـ / ۱۶۹۵ م) به سلطنت رسید، نور امید به دل عثمانیها تابید، اما ناکامی حاصل از جنگ سوم این نور را خاموش ساخت.

۱- در تاریخ سلاحدار خلاصه گفت‌وگوهای ضبط‌شده ذوالفقار افندی آمده است. (ج ۲ ص ۶۵۲-۶۶۴)- در تاریخ هامرهم اطلاعاتی در باره ملاقات و مذاکرات بین ذوالفقار افندی و نمایندگان متفقین و نتایج آن آمده است (ج ۱۲ ص ۵۳۳-۵۴۳ و ۵۷۱-۵۸۸).

چگونگی اوضاع روزهای پیش از صلح

عموزاده حسین پاشا که پس از شکست زانته به صدراعظمی رسید، مردی تجربه‌آموخته و روشن‌بین بود. او می‌دید که دیگر جنگ شکل موضعی به خود گرفته است و بازپس گرفتن نقاط ازدست‌رفته غیرممکن است و از این پس ادامه جنگ هیچ سودی برای دولت عثمانی نخواهد داشت. و صلاح در آن دید تا به جنگ چهار جبهه که بیهوده موجب نابودی افراد ارتش و تهی شدن خزانه می‌شود پایان ببخشد. زیرا که در این ایام با امضای پیمان ریسویک بین فرانسه و اتریش، جنگ بین آن دو دولت پایان گرفته بود و بی‌شک امپراتور نیروهایی را که در جبهه فرانسه داشت به جبهه جنگ با ترکها اعزام می‌کرد. اینک وی با توجه به نکات یادشده به سوی پایان بخشیدن به جنگ و برقراری آشتی مایل شده بود.

در این بین امپراتور اتریش هم به سبب شرایط خاص سیاسی بیش از ترکها خواستار صلح و آشتی بود؛ زیرا با آن که امپراتور با بسته‌شدن پیمان ریسویک ازدست‌یکی از دو نبرد همزمانی که داشت رها شده بود و در نبرد با ترکها آزادتر شده بود، اما، با توجه به اوضاع سیاسی، پیمان ریسویک برای هر دو طرف در حکم یک متارکه نامه بود و از سرگیری جنگ شکل اجتناب‌ناپذیری به خود گرفته بود. از این روی لئوپولد (امپراتور اتریش ۰-۰ م) خواستار آشتی سریع با ترکها بود.

در این رهگذر پاچت سفیر انگلیس خان کریمه را با خود همداستان کرده بود و ضمن یادآوری پیشنهادهایی که در زمان صدارت حاجی علی‌پاشا شده بود، می‌کوشید تا رضایت وزیر اعظم را جلب کند.

در برابر کوشش سفیران انگلیس و فلمنگ فری‌یول نماینده اعزامی فرانسه برای جلوگیری از آشتی بین ترکها و امپراتور تلاش می‌کرد، وی یادآور می‌شد که لوئی چهاردهم بزودی به خاطر اسپانیا با امپراتور وارد جنگ خواهد شد و پیمان ریسویک کان‌لم‌یکن خواهد شد.^۲

مصطفی دوم بدون بازپس گرفتن دستکم بخشی از اراضی ازدست‌رفته مایل به آشتی

۲- در واقع نیز پیمانی در سال (۱۶۹۷ م) در شاتو ریسویک نزدیک لاهی بسته شده بود دیری نپایید و در سال (۱۷۰۱ م) جنگ بین فرانسه و اتریش بر سر وراثت سلطنت اسپانیا در گرفت.

نبود. وزیر اعظم که با سفیران انگلیس و فلمنگ مذاکره کرده بود و صلح را ضروری می‌دید در این باره با پادشاه و دولتمردان ملاقات و مذاکره کرد. وی ضمن بیان این نکته که ادامه این جنگ شانزده‌ساله از هر جهت اوضاع داخلی را از هم پاشیده است، مو به موی شرح داد که چگونه مردم از پرداخت مالیات در مانده‌اند و بسیاری از دهقانان زمینهای خود را رها کرده و پراکنده شده‌اند، برای ادامه جنگ امکان تأمین سرباز و مهمات مقدور نیست، از آناتولی امنیت و آسایش رخت بر بسته است و در روم ایلی اتباع مسیحی سر به شورش برداشته‌اند و با تشکیل دسته‌هایی به فعالیت پرداخته‌اند. در حوالی عراق اوضاع فلاکت‌بار است^۳، امکان دریافت مالیاتهای رو به افزایش وجود ندارد و خزانه به همین سبب تهی مانده است. و از آن گذشته برای ضرب پول، اشیاء نقره و طلا به عنوان پشتوانه باقی نمانده است، پس از برشمردن آنچه که گفته شد و پس از مناقشات لفظی بسیار تصمیم به صلح گرفته شد.

مذاکره‌های صلح

خواسته‌های متفقین

برای صلح

پس از آن که هر دو طرف تصمیم به توافق گرفتند، متفقین نخست در (۲۴ نیسان ۱۶۹۸ م) در وینه برای مشخص کردن شرایط صلح گرد آمدند. امپراتور لئوپولد با اکتفا به نقاطی که تصرف کرده بود مطلقاً طرفدار صلح بود اما روسها و لهستانیها می‌خواستند از مناطقی که در دست نداشتند بخشی را در اختیار خود بگیرند و از این روی نیز از موافقت امپراتور با صلح ضمن حفظ اراضی که به دست آورده بودند ناخشنود بودند. حتی تزار پطر، و اگوست پادشاه لهستان برای همکلام بودن در باره شرایط صلح

۳ - به خاطر جنگ و عدم توجه به وضع ایالتها از همه نقاط کشور آسایش رخت بر بسته بود.

در عراق که از مرکز فاصله بسیار داشت اوضاع وخیم بود. در سال (۱۱۰۸ هـ / ۱۶۹۷ م) یک رئیس قبیله به نام مانی بصره را در محاصره گرفته بود و به دنبال آن به سبب سهل‌انگاریهای والیان بغداد، حاکم هویزه که از ایران تبعیت می‌کرد، به سهولت بصره را تصرف کرده بود. اما یک سال بعد سلطان حسین پادشاه ایران ابراز دوستی کرد و با نماینده‌ای به نام رستم‌خان کلید بصره را فرستاد و به این سان آنجا را به عثمانیها بازگردانید (زبدةالوقایع برگ ۳۴۴، ۳۴۰ و تاریخ رشید ج ۲ ص ۴۱۸ و ۴۷۵).

با یکدیگر ملاقات کردند، اما به سبب عدم اعتماد به یکدیگر به توافقی دست نیافتند. روسها به جز قلعه آراق که به تصرف درآورده بودند، خواهان قلعه کرج بودند و لهستانیها گمانیچه را که علی رغم سالها حمله موفق به گشودنش نشده بودند، می خواستند. ونیز که در بسنه به موفقیت چندانی دست نیافته بود تنها به حفظ موریه که تصرف کرده بود و اصلاح وضع حد و مرزی قناعت می کرد. به طور کلی خواسته های متفقین بر سر میز مشاوره بر حول این مرکز دور می زد. تنها لهستان برای آنکه گمانیچه را بر سر میز مذاکرات صلح به دست آورد خواستار میانجیگری پاپ بود.

محل ملاقات برای صلح

در مورد محل ملاقات برای مذاکرات صلح بین عثمانیها و متفقین اختلاف افتاد. متفقین برای محل ملاقات وینه و یا شهر دوبره چین واقع در شمال و اراد مجارستان بالا را پیشنهاد کردند، اما به سبب اصرار ترکها مبنی بر انتخاب محلی نزدیک مرز ترکیه سرانجام برای این ملاقات شهرک قارلوفچه نزدیک بلغراد مناسب تشخیص داده شد.

نمایندگان چهار دولت

پس از توافق با مصالحه و تعیین محل گفت و گو، عموزاده حسین پاشا با احتمال این که ممکن است مذاکرات صلح سرانجام نیابد و جنگ بار دیگر از سر گرفته شود، اردو را همراه خود به بلغراد حرکت داد و هنگام رسیدن به صوفیه بیان نامه مربوط به اساس صلح از سوی نمایندگان اتریش و ونیز رسید، پذیرفته شد و در پی آن هیئتی شامل رئیس الکتاب رامی محمد افندی و اسکارلت زاده الکساندر ماورو کورداتو مترجم دیوان همایونی به قارلوفچه اعزام^۴ شد.

۴- زبده الوقایع برگ ۳۵۴ و تاریخ رشید ج ۲ ص ۴۴۸.

فرمان نمایندگی را در ورقه ای به قطع بزرگ نوشتند، با آب طلا مهر شد و در پاکتی از نقره گذاشتند و در کیسه ای از پارچه ای مشهور به «سراسر» نهادند و به او تسلیم کردند.

مترجم الکساندر ماورو کورداتو، در ایتالیا تحصیل کرده بود و فارغ التحصیل یکی از دانشگاه های آن کشور بود. وی سپس به استانبول برگشت و در مدرسه بزرگ «روم» به تدریس پرداخت. و سپس به طبابت مشغول شد. بعدها در زمان فاضل احمد پاشا مترجم دیوان همایونی شد اما پس از شکست وینه معزول شد. وی با وجود حضور در عقد معاهده قارلوفچه بدون اطلاع دولت عثمانی از امپراتور لئوپولد نشان قدردانی گرفته بود.

هیئت نمایندگی عثمانی، اتریش، لهستان، ونیز و روس و نیز نمایندگان میانجی بین دو طرف شامل بارون و ویتوروندی سفیر ممتاز انگلیس و نیز با چپ سفیر انگلیس مقیم استانبول، همسبرگ نماینده اعزامی فلمنگ (در نصرنامه، دویاکوباس کنت فلایر) در شهرک قارلوفچه^(۵) گرد آمدند و مذاکرات را آغاز کردند. (۱۱۱۰هـ / ۱۶۹۹م).

برای شرکت در پیمان صلح قارلوفچه از سوی اتریش کنت اوترنیگن و شخینگ، از طرف ونیز شوالیه روزینی (در نصرنامه، سینور کاوالیر کارلورتو آمده است)، به نمایندگی از لهستان مالاخوفسکی اعزام شده بود و روسها هم ناظری پروکوپ بوگانویچ نامی را فرستاده بودند.

مذاکرات و بحث و گفت‌وگوی قارلوفچه درست چهارماه طول کشید و طی آن سی و شش جلسه تشکیل شد. طی گفت‌وگوهای خشونت‌بار و شدید لحظات بسیاری پیش آمد که به قطع گفت‌وگوها بیانجامد. سرانجام به استثنای روسیه که ناظر اعزامی اختیار امضای پیمان صلح نداشت، بین دولت عثمانی و سه دولت دیگر پیمان صلح بیست و پنج‌ساله - با هر یک جداگانه - بسته شد و با دولت روسیه هم یک پیمان متار که سه‌ساله امضاء شد (بیستم اوجاق ۱۶۹۹ م / ۲۴ رجب ۱۱۱۰هـ).

در اثنای مذاکره و عقد پیمان صلح شایستگی و کیاست و روشن‌بینی رامی محمد افندی نماینده اول نقش مهمی داشت. وی با درک سریع مسایل مورد گفت‌وگو و اعتراضهای آگاهانه و در عین حال تأثیر خوشایندی که در نمایندگان خارجی گذاشته بود با قانع کردن طرف مقابل مانع از قطع مذاکرات شد و در امضای پیمان صلح توفیق یافت.^(۶)

۵- قارلوفچه (کارلویتس) در منطقه اسکولوانیا نزدیک کناره رودپونه قرار داشت که به سبب عقد پیمان صلح شهرت یافت. در نصرنامه چنین آمده است: «در محل دورافتاده‌ای به نام قارلوفچه در لب مرز نزدیک ساحل...».

۶- مورخ نعیم‌ادر مقدمه تاریخی که نوشته بود (ج ۱ ص ۶۲) و به عموزاده تقدیم داشته بود، چنین می‌نویسد: «حرکات موقرانه و سکنات عاقلانه جناب رئیس‌الکتاب در آن مجلس (مذاکرات قارلوفچه) حیرت‌افکن ارباب انجمن شده بود. قلم بدیع‌الانجام آن بلیغ نکته‌دان و فصیح عذب‌البیان، حضار مجلس را چون تصاویر نقش بر دیوار متحیر و مبهور ساخته بود و جواب اقناع‌کننده‌اش بر متصدیان سؤال... نمایندگان را دچار عجز ساخته بود». رامی محمد افندی دستور داده بود، مذاکرات را هر روز ضبط می‌کردند و نامه‌هایی را هم که ردوبدل می‌شد عیناً نگهداری

شرایط مهم صلح با اتریش

پیمان صلح با اتریش در بیست ماده تنظیم شده بود. ایالت بنات یا طمشوار با تمام استانهایش همراه با (تیسه، طونه و موروش) در دست عثمانیها می ماند و اردل و دیگر نقاط مجارستان به اتریش واگذار شده بود و صیدماهی و دیگر چیزها و نقل و انتقال کشتیهای رودپیما در رودخانه های تیسه و موروش برای هر دو طرف آزاد اعلام شده بود. هر دولت اراضی را که در خرواستان داشتند همچنان حفظ می کردند. رود ساوانیز به عنوان مرز طبیعی پذیرفته شده بود. به موجب ماده ده پیمان نامه برای جلوگیری از ایجاد ناامنی توسط مجارها و اردلیها و کرسیهای که در طول جنگ با عثمانیها همکاری داشتند قرار شد که آنها از نوارمرزی به داخل خاک عثمانی منتقل شوند وزن و خانواده و اقوام آنان را که در خاک مجارستان و اردل و مجارستان میانه مانده اند نزد همسرانشان بفرستند. دیگر مواد عهدنامه در ارتباط با تحدید و تثبیت مرزها ادامه پیمانهای پیشین و رعایت مفاد آن و امور تجاری، چگونگی رد و بدل سفیر و نامه، بود.

آخرین ماده این پیمان نامه مربوط می شد به ادامه صلح به مدت بیست و پنج سال که طرفین در صورت تمایل می توانستند در طول مدت و در اثنای آن به مدت معاهده بیفزایند. همچنین در این ماده آمده بود که خان کریمه می بایست در ایام صلح جانب دوستی و آشتی را نگهدارد و رعایتش کند. با عقد این پیمان اردل از زیر نفوذ عثمانیها به در می آمد و یکی از ایالتهای اتریش می شد. در اثنای عقد پیمان صلح نمایندگان اتریش خواستار تسلیم توکه لی* به اتریش شدند و در این باره نیز پافشاری کردند، اما دولت عثمانی قاطعانه اعلام داشت که حتی به قیمت آغاز جنگ نیز توکه لی را تسلیم نخواهد کرد و نمایندگان اتریش هم دیگر فراتر نرفتند.

می کردند. یک نسخه حاوی متن این گفت و گوها تحت شماره ۶۸۵ در کتابخانه ملت، بین کتابهای رشید افندی و نسخه دیگر در کتابخانه دانشگاه جزء آثار و نوشته های تاریخی تحت شماره ۲۸۶ ثبت شده است. پروفیسور بی علی جانب در بازه ضبط این مذاکره ها مقاله ای در چهارمین کنگره انجمن تاریخ ترک به سال (۱۹۴۸ م) قرائت کرده بودند.

* از سرداران اردوی عثمانی ۰-۰ م

پیمان منعقدہ با لهستان

با لهستان پیمان صلح بیست و پنج ساله‌ای در یازده ماده بسته شد. به موجب این معاهده دولت عثمانی اراضی را که با پیمان بوجاش به دست آورده بود یعنی ایالت پودولیا به انضمام گمانیچه و اوکرانی را به لهستان واگذار می‌کرد و در ازای آن لهستان به خدمت ختمان قزاق که حکومت اراضی بغداد تا اوکرانی را با او بود و در بغداد مستقر بود و از سوی لهستان تعیین می‌شد خاتمه می‌داد. به موجب ماده چهارم معاهده حکومت عثمانی تعهد می‌کرده که مانع از حمله خان کریمه به لهستان بشود و خراجی که لهستان سالانه به کریمه می‌پرداخت نیز لغو می‌شد.

پیمان با ونیز

به موجب پیمان بیست و پنج ساله‌ای که در شانزده ماده با این جمهوری بسته شد شبه جزیره مورہ به استثنای شهر قورنت (کورنت) که در حکم دروازه شبه جزیره مورہ بود، جزیره ایاماورہ، کوچک آدا (جزیره کوچک ۰-۰ م) - نزدیک ایاماورہ - و قلعه‌های کنین، سین، گابلا، زدواریا، ورقوراچ و لیکا و چکلوت در حوالی دلماچیا، و نیز قلعه‌های نووه (نووه هرسک) وریسن یا رسنه در حوالی کوتور (کاتارو) که ونیزیها طی جنگ اشغال کرده بودند همچنان در اختیار این جمهوری می‌ماند تنها در منطقه کوتور امتداد و اتصال مرز دولت عثمانی در منطقه کوتور با مرز دوبرو وینیک که زیر نفوذ این دولت بود همچنان حفظ می‌شد و دولت عثمانی پذیرفت که قلعه پره‌وزه را که در اختیار داشت ویران سازد. به موجب بندی که به این پیمان نامه افزوده شده بود خراجی که ونیز از بابت جزیره زا کلیسا (زانته) سالانه به دولت عثمانی می‌پرداخت لغو می‌شد. و می‌بایست ونیز همه شهرها و شهرک‌هایی را که در شمال خلیج اینه‌بختی تصرف کرده بود به دولت عثمانی واگذار می‌کرد. قلعه و بندر اینه‌بختی هم به این ترتیب به عثمانیها باز پس داده می‌شد.

پیمان با روسیه

«پطر دیوانه» تزار روس می‌خواست با گرفتن قلعه آزاق به دریای سیاه راه یابد. اما از سویی چون تنگه کرچ در دست عثمانیها بود و از دیگر سوی بین دولت عثمانی و اتریش

صلح برقرار شد، تزار به آرزوی خود نرسید و هیئت اعزامی از سوی تزار به قارلوفچه از در آشتی در آمده بود و با بستن یک پیمان متار که سه ساله به کشورش بازگشته بود. تزار که دریافته بود به تنهایی نمی‌تواند به هدف خویش برسد تصمیم به صلح گرفت^(۷) و یک سال پس از عقد پیمان متار که یعنی در سال ۱۷۰۰ م نماینده روسیه با یک کشتی بزرگ بادبانی که در دریای آزاق ساخته شده بود، به استانبول آمد و در بنایی که واقع در قوم قاپو برایش اختصاص داده شده بود میهمان شد. صفر سال ۱۱۱۲ هـ ق / تموز ۱۷۰۰ م. در اثنای نقل و انتقال شاه از ادرنه به استانبول رامی محمد افندی رئیس‌الکتاب و نماینده روسیه در اوکراین چوف دیدار کردند و پیمان صلحی در چهارده ماده بسته شد. مدت این پیمان بیست و پنج سال بود.

به موجب ماده ۴ این پیمان قلعه آزاق و دژها و برجهای تابعه آن در اختیار روسها قرار گرفت. در اجرای ماده ۷ نیز اراضی از کوبان حدود ده منزل راه به دولت روسیه داده شد. به موجب ماده ۲ قرارداد برجهای دوغال (طوغای) غازی قرمان، شاهین قرمان و نصرت قرمان واقع در حاشیه آبهای اوزی تخریب شد و آن نواحی را به عثمانیها بازپس دادند. باز هم به موجب ماده ۱۳ این پیمان نامه طرفین موافقت کردند که روسیه در استانبول یک نماینده سفیر گونه دائمی با عنوان قاپو کدخداسی داشته باشد که او نیز از حقوقی هم‌مطراز با حقوقی که نمایندگان دائمی سایر کشورها دارند، برخوردار شود. به موجب آخرین بند ماده ۸ پیمان نامه نخستین نماینده دائمی روسیه شخصی بود به نام تولستوی، در اثنای مذاکره نماینده روسیه پیشنهاد کرد که کشتیهای روسیه مجاز به رفت و آمد بین آزاق و استانبول باشند اما دولت عثمانی با طرح این نکته که دریای سیاه دریایی است در داخل محدوده قلمرو عثمانی این پیشنهاد را به محض مطرح شدن به شدت رد کرد.

اثرات پیمان قارلوفچه

عقد پیمان زدواتوروق که سلطان احمد یکم با اتریش بست در واقع سبب شد که

۷. پطر دیوانه چون نتوانست از راه آزاق به دریای سیاه راه بیابد بر آن شد تا با تصرف خلیج ریگه و فین که در اختیار سوئد بود وارد دریای بالتیک بشود که در این کار نیز موفق شد.

امپراتوران را به منزلتی چون مقام سلاطین عثمانی ارتقاء دهد و به این ترتیب پیمان‌نامه در شرایطی مساوات‌آمیز بسته شد. در اثنای جنگی که چهارده سال به درازا کشید و به عقد این پیمان انجامید دولت عثمانی با آن که به موفقیت‌هایی چون زمان سلطان سلیمان قانونی دست نیافت اما نتیجه پیمان به سود عثمانیها بود. اما ادامه جنگی درازمدت که سالها طول کشید موجب زایش بحرانهای بسیار اداری، مالی، لشکری و نارسایی در برقراری عدالت شد. و موقعیت حکومت را متزلزل کرد و پس از آن نیز در پی بروز غائله‌های داخلی و خارجی، دولت دیگر نتوانست بر خود و بر اوضاع مسلط بشود و انتظام یابد. اما از آنجایی که حکومت اساس و بنیان استواری داشت، توانست سدهایی را که فراراهش قرار گرفتند از میان بردارد و بر دشواریها پیروز شود و با فداکاریهای بسیار بتواند «گرید» را از ونیز، اوکراین و پودولیا را از لهستان و «اویوار» را از اتریش بگیرد، و با تلاشهایی این‌گونه دست به عملیاتی که یادآور مجد دوران گذشته باشد بزند. اما این تجدیدحیات دیری نپایید و موجب شد که عثمانیها سرزمینهای بسیاری را از دست بدهند. به این معنی که با شکست وینه عثمانی سرزمینهایی را که از قرن‌ها پیش تصرف کرده بود و در اختیار داشت طی یک جنگ درازآهنگ شانزده‌ساله از دست داد و نواحی گسترده‌ای چون مجارستان، اردل، پودولیا، اوکراین، موریه و نقاط حساس و مهمی چون بسنه و حوالی آن به دست خصم افتاد.

در طول این جنگ درازمدت که در سال ۱۰۹۴ هـ، ق/ ۱۶۸۳ م آغاز شد، محافظان دژهای عثمانی علی‌رغم تحمل محرومیتها و احاطه شدن در انبوه خصم با از خودگذشتگی بسیار که حتی تحسین خصم را برانگیخت از قلعه‌های تحت مسئولیت خود دفاع کردند. دشمن در سختترین شرایط و اوج ناامیدیها چون به جنگاوران این قلعه‌ها پیشنهاد تسلیم کردند پاسخ فرماندهان و محافظان دژ چنین بود: «ما مکلف به دفاع از قلعه‌ایم و اختیار تسلیم آن را نداریم».

در اواخر قرن هفده که مورد بحث ماست مجهز و مکمل شدن دولتهای اروپایی به اصول جدید جنگی و استفاده از سلاحهای پیشرفته و شیوه ابتراتیکی نوین و در مقابل حفظ شیوه‌ها و اصول جنگی متعلق به یک ونیم قرن پیش از سوی عثمانیها و نیز تشکیل گروههای لشکری از افراد فاقد انطباط نظامی و واگذاشتن فرماندهی به افراد بی‌لیاقت و حتی به افرادی که قبلاً پیشه راهزنی داشتند به نتایجی سخت فاجعه‌آمیز و

جبران ناپذیر انجامید.

در یک چنین شرایط تاریک و بی‌امید، فداکاری فرماندهان اصیل و وطن‌پروری که می‌بایست یک ارتش بدون نظم و انضباط را فرماندهی کنند از حوادث شگرفی است که تاریخ به آن شهادت می‌دهد.

پس از جنگی که به پیمان قارلوفچه انجامید و طی آن در چهار جبهه بویژه جبهه اتریش و ونیز عثمانیها اراضی باارزشی را از دست دادند، ضرورت ایجاب می‌کرد که از آن پس ارتش عثمانی با تجدید سازمان و با استفاده از شیوه‌های پیشرفته و نوین نظامی اقدام به جنگ کنند.

پیمان قارلوفچه نشان داد که ارتش عثمانی سخت دچار ضعف و ناتوانی است و سیطره و اعتبار و برتری قدرتی را که ترکان بر دشمنان خویش داشتند از میان برداشت.

فصل هشتم

حکومتها و خان نشینهای تابع دولت عثمانی

خان نشین کریمه از نیمه دوم قرن ۱۶ تا قرن ۱۷

اهمیت خان نشین کریمه

خان نشین کریمه از نیمه اول قرن شانزدهم به بعد در شمال حکم یک دژ محافظ را داشت در برابر دولت روسیه، که با گسترش مرزهایش، اهمیت کسب کرده بود و نیز در برابر لهستان که در قرن شانزده و هفده قدرتمند شده بود، و امنیت دولت عثمانی را در آن منطقه تأمین می کرد. افزون بر این خان نشین کریمه در مسائل مربوط به افلاق، بغداد، آردل و حتی ایران و نیز در جریان جنگ با اتریش با نیروهای سواره نظام به داخل خاک دشمن «آقن» ها صورت دادند و منشأ خدمات مهمی شدند که این نکات هم در بخش مربوط به وقایع عثمانی و هم در بخش مربوط مناسبات با روسیه و لهستان آمده است.

دولت پادشاهی لهستان که در مرز شمالی امپراتوری عثمانی بود و نیز روسیه تزاری هر ساله به موجب لیستی که برای آنها ارسال می شد خراجی با نام تیش (تی بیش) می پرداخت هر سال شاه لهستان چهل هزار قروش و تزار روسیه نود هزار قروش برای خان کریمه می فرستادند.

ذیلاً به معرفی خانهای کریمه که از نیمه دوم قرن شانزده تا اواخر قرن هفده به ترتیب حکومت کردند، می پردازیم:

محمد گیرای دوم

پس از درگذشت دولت گیرای به سال ۹۸۵ هـ ق / ۱۵۷۷ م که در جلد دوم از آن سخن رفته بود، پسرش سیمز محمد گیرای به جای او به حکومت نشست و به نشانه این انتصاب از سوی دولت عثمانی برات، درفش و خلعت ارسال شد^۱ و برادرش عادل گیرای سمت «قالغای» یافت.

در این بین به سبب جنگ با ایران به خان کریمه دستور داده شد که در عملیات نظامی قفقاز به یاری اردوی عثمانی بشتابد. محمد گیرای در جمادی الاخر ۹۸۷ هـ ق / تموز ۱۵۷۹ م با یک نیروی یکصد هزار نفری شخصاً از کریمه حرکت کرد و به شیروان آمد و ضمن ملاقات با اوزدمیر اوغای عثمان پاشا، همراه با او به شماخی حرکت کردند به حوالی ارس، بردع و گتجه آقن بردند.

آن سال محمد گیرای زمستان را در شیروان سپری کرد و سال بعد با وجود ادامه فتوحات روابطش با اوزدمیر تیره شد، پسرش غازی گیرای را در آنجا مستقر کرد و خود به کریمه بازگشت. این کار خشم شاه را برانگیخت اما از بیم آن که مبادا در اثنای جنگ غائله‌ای رخ بدهد بازتابی نشان داده نشد.^۲

اوزدمیر اوغلی عثمان پاشا علی‌رغم مشکلات بسیار کار قفقاز را با موفقیت به پایان برد و پس از انتصاب جعفر پاشا به محافظت دمیرقاپو و شیروان با مقداری نیرو به قصد بازگشت به استانبول از راه کفه حرکت کرد و در مسیر ضمن نبرد با نیروی سه هزار نفری روسیه به کفه آمد.

به هنگام اقامت عثمان پاشا در کفه فرمان قتل مجدد گیرای را که بدون اجازه جبهه

۱- نامه همایونی به حضرت خان: والد ماجده مان مرحوم دولت گیرای خان... به دار بقای رحلت و با تعیین شما به مقام ولیعهدی... و اما از باب ارسال ایلچی و عرض اخلاص؛ موجب مزید عواطف عالی شاهانه‌ام و مزید عواطف سینه ملوکانه‌ام گردید. برات عالی شأن نوشته شد و علم همایونی‌تان عنایت و احسان گردید. از خلعت فاخره‌مان دو خلعت موروث بهجت و ده طاقه منسوجات متنوع و به جز آن چهل خلعت فاخره و دوسمند توسط علی دام مجده از خوانسالاران در گاه عزت دستگامان ارسال کردیم... [در متن از واژه «چاشنی‌گیر» استفاده شده است که «خوانسالار» ترجمه شده است. چاشنی‌گیرها در قصر وظیفه چشیدن غذاها را به عهده داشتند. -م] دفتر مهمه ۳۱ ص ۶۱. لقب ولیعهدهای کریمه

۲. تاریخ سلانیک، ص ۱۵۳ و تاریخ پچوی ج ۲ ص ۶۱.

نبرد را ترک گفته به کریمه برگشته بود، صادر شد^۳. اوزدمیر اوغلی با در نظر گرفتن ناچیز بودن شمار افراد تحت فرماندهی خویش از بیم آن که به جز غائله ایران موجب بروز غائله دیگری شود، محضورات موجود در این رهگذر را به عرض شاه رسانید اما بر اثر تأکید در اجرای حکم نخستین ناگزیر از اقدام شد.

از این روی عثمان پاشا، اداره امور خان‌نشین کریمه را به آلب گیرای برادر و قالغای محمد گیرای واگذار کرد و برات فرستاد؛ اما محمد گیرای:

وی با عنوان کردن این نکته که «من صاحب سکه و خطبه‌ام، چه کسی قادر به عزل من است؟» با یک نیروی یکصد هزار نفری حرکت کرد و عثمان پاشا را در کفه به محاصره گرفت. چون کار به اینجا کشید، عثمان پاشا بی‌درنگ استانبول را از این حادثه خطرناک و پیش‌بینی نشده آگاه کرد و نیروی کمکی و توپخانه درخواست کرد.^۴

محاصره کفه سی و هفت روز طول کشید. محمد گیرای که همه راههای آب را بر روی محاصره‌شوندگان بسته بود، قلعه و شهر را زیر آتش توپخانه گرفته بود. عثمان پاشا با تمام توان در برابر این محاصره پایداری می‌کرد. از مرکز ده هزار سرباز و توپچی ینی‌چری و سی و پنج قبضه توپ به همراه علی‌پاشا کاپیتان دریا اعزام شد و همزمان با آن اسلام‌گیرای پسر دولت‌گیرای برادر دیگر محمد گیرای که در قونیه به عنوان گروگان دربار اقامت داشت با شتاب به استانبول احضار شد. و از سوی پادشاه به حکمرانی کریمه منصوب گردید و او هم با همان ناوگان به کفه فرستاده شد.

با رسیدن نیرو و توپخانه از استانبول و اعزام خان جدید محمد گیرای دست از محاصره کفه برداشت و بر آن شد که با کالسکه به «اور» بگریزد. اما به سبب فریبهی بسیار نتوانست، در کنار رودخانه‌ای پیاده شد، بر قالیچه‌ای نشست و همانجا ماند. برادرش آلب‌گیری که با دو بیست تن از افرادش در تعقیب او بود از پشت سر فرار رسید و او را دستگیر کرد.

۳. به سبب تکاسل [سستی و اهمال] در جنگ عجم [ایران] و همچنین با وجود ضرورت از قشلاق کردن امتناع و عودت کرده است و به سبب شکایات متعدد رعایای کفه و علی‌رغم داشتن فرمان خدمت از سوی پادشاه باد غرور در دماغ که «مگر ما خان تابع عثمانی هستیم!» و به خاطر اعمال منفور دیگری که باعث وفور خشم و غضبان سلطان شده در مورد قتلش دستخط همایونی برای عثمان پاشا صادر شد.

آلب گیرای خطاب به برادرش گفت:

«ای قلتبان با نامردی آبروی خانها را بر زمین ریختی و اوجاق کریمه را خاموش کردی» و آنگاه او را با کمند زیر درختی خفه کرد. محمد گیرای شخصیتی باارزش و قهرمان بود اما به سبب برخی گفته‌ها و کردارهای سرکش‌وارش که خود را مستقل می‌دانست و فرامین پادشاه را اجرا نمی‌کرد و نیز به علت اختلاف و درگیری با اوزدمیر عثمان پاشا دچار فاجعه شد (۹۹۲ هـ.ق / ۱۵۸۴ م) ایام حکومتش هفت سال بود.^۵ در سالهای آغازین حکومت محمد گیرای، برادرش عادل گیرای قالغای بود، اما با اسارت او و برادر دیگرش غازی گیرای و کشته شدن عادل^۶، محمد گیرای بر آن شد تا پسرش سعادت گیرای را به این سمت برگزیند. اما چون برادرش آلب گیرای از نظر سن و سال بزرگتر بود، او را به این سمت منصوب کرد و برای آن که پسرش سعادت گیرای هم سهمی در حکومت داشته باشد مقامی تحت عنوان نورالدین ایجاد کرد و او را به محل تعیین شده فرستاد.^۷

مرکز حکومتی قالغای‌ها آق مسجد بود که با پایتخت خان یعنی باغچه‌سرای چهارساعت راه فاصله داشت و مرکز «نورالدین سلطان» یعنی ولیعهد دوم قاجی بود که با مرکز حکومتی (باغچه‌سرای) یک ساعت راه فاصله داشت. هردو ولیعهد وزیر، قاضی دفتردار و خدم و حشم کافی داشتند.

اسلام گیرای

اسلام گیرای در ایام حکومت پدرش به عنوان رهین به استانبول اعزام شده بود. و در آغاز مدنظر و در دسترس پادشاه بود اما در زمان مراد سوم، برای آن که دور از دربار و نظر سلطان باشد به تحریک برادرش محمد گیرای از دربار دور شد و در قونیه مقیمش کردند. همانگونه که در سطور پیشین گذشت در جریان محاصره کفه به حکمرانی کفه منصوب شد و برادرش آلب گیرای نیز همچنان در مقام ولیعهدی ماند.

۵. تاریخ سلانیک ص ۱۷۶ و ۱۷۷ و گلبن خانان (تاریخ کریمه) نسخه افزوده ص ۵۵ و ۵۶.

۶. غازی گیرای پس از هفت سال اسارت در قلعه قهقهه موفق به فرار شد و از راه ارض روم به استانبول آمد.

۷. خان زاده سعادت گیرای چون توسط نورالدین میرزا تربیت دیده بود و پرورش یافته بود ملقب به نورالدین میرزا سلطان بود. از این روی سعادت گیرای نورالدین لقب یافت که بعدها این عنوان به ولیعهد دوم اطلاق می‌شد.

سه ماه پس از کشته‌شدن محمدگیرای، پسرش سعادت‌گیرای به آهنگ انتقام پدر به یاری نوغای‌ها که به آنان پناهنده شده بود در سال ۹۹۲ هـ.ق/ ۱۵۸۴ م ناگهان به باغچه‌سرای یعنی پایتخت خان کریمه حمله برد و اسلام‌گیرای را وادار کرد تا به کفه بگریزد.^۸ خان کریمه استانبول را از ماجرا آگاه کرد و یاری خواست و با نیروی دریافتی برادرزاده‌اش را شکست داد. سعادت‌گیرای برای دومین بار نیز بخت خود را آزمود اما نتوانست و به حوالی ولگا عقب نشست.

تا زمان حکومت اسلام‌گیرای سلطان عثمانی تنها انتصاب کسانی را که خان کریمه می‌شدند تأیید می‌کرد و برای آنان برات می‌فرستاد، اما از آن پس سلطان خود شخصاً خان کریمه را تعیین می‌کرد و در امور داخلی آنان دخالت داشت. انگیزه این کار عصیان سمیز محمدگیرای بود. و به خاطر همین مسئله بود که الب‌گیرای پس از دستگیری محمدگیرای و در اثنای کشتنش به او گفت: «اوجاق خانهای کریمه را خاموش کردی» که اشاره‌ای بود به دخالت مستقیم سلطان در تعیین و انتصاب خان کریمه.

افزون بر آن باز تا زمان حکومت اسلام‌گیرای در خطبه‌ها تنها نام خانهای کریمه یاد می‌شد اما از حکومت اسلام‌گیرای به بعد در خطبه‌ها نخست نام سلاطین عثمانی می‌رفت و سپس از خانهای کریمه یاد می‌شد.

اسلام‌گیرای که بیشترین روزهای عمرش را در استانبول سپری کرد شخصی بود دوران‌دیش، باریک‌بین و مدبر و ایام حکومت چهارساله‌اش را دو واقعه عصیان

۸. تاریخ سلانیک ص ۱۸۳ و ۱۸۷. در رمضان سال ۹۹۲ از سوی اسلام‌گیرای خان کریمه خبر رسید که یکی دو عاصی از پسران محمدگیرای خان مقتول به تاتارهای نوغای پناهنده شده‌اند و از آنان خواسته‌اند که برای گرفتن انتقام پدر، یاری‌شان کنند. و تاتارها هم ده هزار چاپکونجی (چپاولگر - یغماگر - آقن‌جی) در اختیارشان گذاشته‌اند. آنها پس از زخمی کردن اسلام‌گیرای وی را ناگزیر از فرار به کفه کردند و سپس در اثنای جنگ با نیرویی که به محافظت دمیر قاپو اعزام شد و بسوی کفه در حرکت بودند، سلامت‌گیرای باغچه‌سرای را تصرف کرد و خواستار حکومت کریمه شد. به محض رسیدن این خبر به استانبول جلسه دیوان در حضور شاه تشکیل شد و اوز دمیر عثمان پاشا از پادشاه اجازه عزیمت به آن ناحیه را درخواست کرد و همزمان به فرمانده نیروی دریایی نیز دستور آماده‌باش صادر شد. به سبب فصل زمستان مقرر شد که وزیر اعظم از طریق راه زمینی به سینوپ برود و از آنجا به ساحل روبرویی کریمه بگذرد. اما به سبب شدت سرما ناگزیر از قشلاق در قسطنطنیه شد. اما در این بین خبر رسید که سلامت‌گیرای شکست‌خورده گریخته است و بسیاری از افراد سرشناسش کشته شده‌اند. از این روی صدراعظم از ورود به کریمه منصرف شد و به سوی ایران حرکت کرد.

برادرزاده اش به کنار در آرامش سپری کرد. اسلام گیرای در سال ۹۹۶ هـ ق / ۱۵۸۸ م در حوالی آق قرمان در گذشت.

غازی گیرای

(بعد نخستین بار)

او نیز از پسران دولت گیرای بود. مردی شاعر، ادیب و به علم و فضل شهره. در ایران در اسارت به سر می برد. از آنجا گریخت. آمدنش به استانبول همزمان بود با در گذشت برادرش اسلام گیرای که در سال ۹۹۷ هـ ق / ۱۵۸۸ م به حکومت کریمه منصوب و اعزام شد.

غازی گیرای در سالهای ۱۰۰۱ هـ ق / ۱۵۹۳ م و ۱۰۰۲ هـ ق / ۱۵۹۴ م دوبار برای شرکت در جنگ با اتریش دعوت شد و شرکت کرد.^{۸/۲} و به سال ۱۰۰۵ هـ ق / ۱۵۹۶ م در اثنای نبرد اغری نیرویی همراه برادرش فتیح گیرای فرستاده بود. غازی گیرای در دو جنگ نخستین به سرعت از داخل خاک لهستان گذشت و خود را به اردوی عثمانی رسانید و در جنگ اغری خود در افلاق ماند و برادرش را اعزام کرد.

فتیح* گیرای

باتوجه به این که در جریان جنگ اغری فتیح گیرای منشأ خدمات بزرگی شده بود با توصیه و اصرار وزیر اعظم جدید چغاله زاده سنان پاشا فتیح گیرای به حکومت کریمه منصوب شد (۱۰۰۵ هـ ق / ۱۵۹۷ م).

در پی این انتصاب بی مورد به ظاهر ضمن گردن نهادن به آن به این انتصاب اعتراض کرد به افلاق و طر قوویشته رفت. مطرح ساختن نکاتی از این دست که «آیا حراست کشور از خصم خدمت به حساب نمی آید» و اظهار رضایت سرکردگان تاتار از غازی گیرای سودی نبخشید. غازی گیرای در اعتراض خود پای فراتر نهاد و علی رغم عنوان کردن این نکته که خان کریمه را به جز در موارد ستمگری نسبت به رعایا و سرکشی و عصیان علیه

۸/۲ نمونه فرمان ارسالی برای خانهای کریمه مبنی بر شرکت در جنگ را در زیر نویسهای آتی خواهیم آورد.

* فتح گیرای. در برگردان عیناً تلفظ ترکی نام ثبت شده است. -م.

سلطان به دیگر انگیزه‌ها نمی‌توان عزل کرد». از انتصاب فتیح‌گیرای عدول نشد. با آن که فتیح‌گیرای با منصب خانی‌وارد کریمه شد، اما مردم کریمه به دو گروه تقسیم شدند و غازی‌گیرای کریمه را ترک گفت و به کفه رفت. پس از سپری شدن دوران کوتاه‌مدت وزیراعظمی چغاله‌زاده سنان پاشا جانشینش ابراهیم پاشا وزیر اعظم پیشین باز غازی‌گیرای را به حکومت کریمه منصوب کرد.

با این انتصاب دو گروه مردم با یکدیگر درگیر شدند. چرا که فتیح‌گیرای با در دست داشتن برات ادعای خانی داشت و غازی‌گیرای هم با در دست داشتن فرمان ابقا، خود را حکمران می‌دانست در پی این واقعه قاضی کریمه جانب فتیح‌گیرای را گرفت و مفتی کفه به جانبداری از غازی‌گیرای برخاست که سرانجام بر سر حکمرانی مجدد غازی‌گیرای توافق حاصل شد.^۹

فتیح‌گیرای در آغاز انتصابش در نپذیرفتن این سمت پای فشرد و عذر خواست و شاه که از این بابت رنجیده‌خاطر شده بود، به او گفته بود اگر تو نپذیری چه بسیارند در کریمه کسانی که این منصب را می‌پذیرند و او نیز علی‌رغم تمایل به آن تن در داده بود. فتیح‌گیرای پس از سه‌ماه با آگاهی از انتصاب مجدد برادرش هنگامی که داشت از راه کفه به استانبول باز می‌گشت به توصیه‌ی عده‌ای هنگامی که برای تبریک نزد برادرش رفته بود به خاطر رقابتی که با او کرده بود کشته شد.^{۱۰}

محمد سوم با شنیدن خبر قتل فتیح‌گیرای، چون وزیراعظم را مسبب این قتل می‌دانست وی را از وزارت معزول کرد (۱۰۰۶ هـ ق / ۱۵۹۷ م).

غازی‌گیرای

(بار دوم)

غازی‌گیرای در دومین دوران حکومتش نیز با اقتدار ناشی از اطاعت و وابستگی به دولت مرکزی بخوبی کشورش را اداره کرد.^{۱۱} و ضمن شرکت در جنگها منشأ خدمات

۹. تاریخ سلانیکه نسخه خطی برگ ۳۶۰ و ۳۶۱، گلبن‌خانان (نسخه افزوده سال ۱۰۳۷)

۱۰. تاریخ نعیماج ۱ ص ۱۶۹.

۱۱. سلامت‌گیرای و برادرزاده‌اش شاهین‌گیرای که از خشم غازی‌گیرای در هراس بودند با استفاده از فرصتی نزد جلالی دلی حسن که در آناتولی سر به شورش برداشته بود گریختند و بنای مخالفت نهادند. پس از عفو

ارزشمندی شد. کسانی که با او در تماس بودند مراتب وقار، جدیت، علم و فضیلتش را ستوده‌اند، و با اشعار ترکی، عربی و فارسی در بین شاعران جایگاه یافته است.

غازی‌گیرای دیوان شعر مدونی دارد. منظومه‌ای هم با نام گل و بلبل نظیر منظومه فضولی پرداخته است. برای دفاع از کشور سالها در مرزها قشلاق کرد و در اثنای این قشلاقتها هرگز جانب مباحثات علمی را فرو نگذاشت. حتی در سال ۱۰۱۲ هـ ق/ ۱۶۰۳ م به هنگام قشلاق در قصبهٔ پچه‌وی (پچوی) قهوه و باده را به سبک منظومه بنگ و بادهٔ فضولی به رشته نظم درآورد.^{۱۲} در ازای خدماتش سنجاق سلستره به عنوان رفاهیه به او تفویض شد و افزون بر آن سی هزار سکه طلا نیز کمک خرجی احسانش شد.

غازی‌گیرای در ۱۶ ذی‌الحجه سال ۱۰۱۶ هـ ق/ مارس ۱۶۰۸ م بر اثر بیماری طاعون درگذشت و در باغچه‌سرای در جوار پدرش به خاک سپرده شد. مدت حکومتش در هر دو بار بیش از بیست سال بود. مطلع و بیت پایانی غزلی از او را که در اثنای جنگ اتریش با دستخط خود برای خواجه سعدالدین افندی فرستاد تا تقدیم پادشاه شود، می‌آوریم:^{۱۳}

ما بنده مجاهد توایم که ترک سروجان می‌کنیم

شاهای بیش نگویم که بعدها خبرش را خواهی شنید

با عزم سلطان آهنگ جنگ و غزا دارد

دعای خیر بدرقه‌اش کن که او هم از غلامان تو است

هم‌ردیف بودن مقام خانهای کریمه از نظر درجه و مرتبه با مقام وزیراعظمی و سردار

اکرمی برای نخست بار در زمان صدارت قوجاسنان پاشا و حکومت غازی‌گیرای اعمال شد.

این مسئله رنجیدگی خاطر غازی‌گیرای را موجب شد اما صلاح ندانست که در اثنای

جنگ بر سر این اصول تشریفاتی جدال و مناقشه کند. با اینهمه بعدها داماد ابراهیم

دلی حسن سلامت‌گیرای برآن شد تا از طریق دلی حسن حکومت کریمه را به دست آورد که نتوانست در روم ایلی حصار استانبول زندانی شد. او پس از غازی‌گیرای به خانی رسید.

۱۲- تاریخ پچوی ج ۲ ص ۲۵۱.

۱۳- تاریخ سلانیک نسخه چاپ نشده برگ ۴۰۸ و گلبن خانان، نسخه افزوده س ۶۷

پاشا وزیر اعظم و سردار اکرم در حق غازی گیرای از هیچگونه حرمت و احترامی کوتاهی نکرد. وقتی او به اردو می‌آمد از اسب پیاده می‌شد زیر بازویش را می‌گرفت و تشریفات پیشین را رعایت می‌کرد^{۱۴}. اما بعدها نیازی به ادامه این تشریفات ندیدند و همان شیوه زمان قوجا سنان پاشا ادامه یافت.

شهرت غازی گیرای سالها تا به دوران ما نیز پایدار ماند. یکی از غزل‌های موزونش این است:

به علم و راییت دل بسته‌ایم به جای قامت دلجوی یار
اسیر طوغ گشته‌ایم به جای طره خوشبوی دلدار
به جای ناوک غمزه دلدوز و ابروی دل آرام
هوس تیر و کمان هرگز از دلم بیرون نرفت
به جای لذت کنار سیم تنان
ذوق و صفای تیغمان را همواره دوست می‌داریم
منگول‌های گردن توسن زیبا
به جای زلف و گیسوی دلدار دلمان را به بند کشیده است
اسب هنرمند صبار رفتار را
بیش از صنمی پری چهره و آهو چشم دوست می‌داریم
به جای دلبر ماه‌رخ و یار پری روی
دل به شاه‌د زیبای جهاد بستیم
جفای جنگ بیش از امید وفای آن است
اما به جای یک شوخ جفا جو عاشق و دلبسته آن شدیم
به خدا که از دل و جان تشنه غزا هستیم
خون دشمن دین را به جای آب می‌نوشیم*

۱۴- تاریخ پچوی ج ۲ ص ۱۵۰ و ۱۵۳.

* رایته میل ادریز قامت دلجویرینه

طوغابل باغلامیشیز کاکل خوشبویرینه

هوس تیر و کمان چیکما دی دیلدن اصلا

ناوک غمزه دلدوز ایله ابرویرینه

سلامت گیرای

کوچکترین پسر دولت گیرای بود^{۱۵} بود و در زمان حکومت سه ماهه برادرش فتیح گیرای ولیعهد دوم بود و پس از کشته شدن او با تامینی که از سوی برادر بزرگش غازی گیرای داده شد «قالغای» شد. اما به سبب این که برادرش خونریز بود از بیم آن که به دست او کشته شود از کریمه گریخت و در میان بولی اسکان داده شد بعد با خواهش غازی گیرای که از او سخت دلگیر شده بود نخست به استانبول احضار شد و سپس مقیم بروسه اش کردند. سلامت گیرای که می اندیشید در بروسه نیز او را آرام نخواهند گذاشت به ترتیبی توانست در سال ۱۰۱۰ هـ ق / ۱۶۰۱ م نزد جلالی دلی حسن بگریزد^{۱۶}. با عفو دلی حسن سلامت گیرای را به استانبول آوردند. و او را همراه با پسرش محمد گیرای (نوه سیمز محمد گیرای) در روم ایلی حصار زندانی کردند. هنگامی که سلامت گیرای در زندان بود با مرگ غازی گیرای او را به خانی کریمه منصوب کردند (۲۰ ذی الحجه ۱۰۱۶ هـ ق / مارس ۱۶۰۸)

سوریز تیغیمیزین ذوق و صفاسین هر دم

سیم تن لرله اولان لذت پهلویرینه

گردن توسن زیباده قوتاز تولبند

باغلادی گونلوموزی زلف ایله گیسویرینه

سوریز اسب هنرمند صبارفتاری

بیریری شکل صنم، بیرگوزو آهویرینه

کونلو موز شاهد زیبایی جهاد اوردیک

دلبرماه رخ و یاریری رویرینه

سفرین جوری چوک امید وفا ایله ولی

اولدوک آشفته بیر شوخ جفاجویرینه

اولموشوز جان ایله، بالله غزایاتشنه

فانینی دشمن دینین ایچریز سویرینه.

۱۵ - مرحوم خلیلی ادهم بیگ در «دول اسلامیة» آورده اند که سلامت گیرای پسر سیمز محمد گیرای بود و به مجادله با اسلام گیرای برخاست و سلامت گیرای به ولگا گریخت اما هم با توجه به نامه همایونی [دستخط شاهی] موجود در منشئات فریدون بیگ (چاپ ۱۲۶۴ ح ۲ ص ۷۴) و هم ثبت تاریخ پچوی (ج ۲ ص ۲۵۰) سلامت گیرای برادر غازی گیرای بوده است که ما نیز این ثبت را ترجیح دادیم.

۱۶. مصطفی صافی افندی، زبده التواریخ برگ ۱۰ الی ۱۷

غازی‌گیرای پیش از مرگ وصیت کرده بود پسرش توختامیش‌گیرای به جای او خان‌کریمه شود، مراتب را به استانبول گزارش کردند، اما انتصاب بدون مقدمه او به این سمت مناسب دیده نشد که اندکی سن و سالش هم مزید بر علت بود. از این روی سلامت‌گیرای را که از چهارسال پیش در روم ایلی حصار زندانی بود به این سمت برگزیدند^{۱۷} و همزمان سلامت‌گیرای زاده محمد‌گیرای را که با او در زندان بود قالغای تعیین کردند.^{۱۸}

سلامت‌گیرای دو سال و دو ماه در سمت خانی باقی ماند و در ربیع‌الاول سال ۱۰۱۲ هـ ق مائیس ۱۶۱۰ م درگذشت.

در زمان حکومت سلامت‌گیرای پسرش محمد‌گیرای برای تصدی منصب پدر قصد عصیان داشت که با فاش شدن مقاصدش موفق به فرار شد و به حوالی قفقازیه رفت و به جایش جان‌بیگ‌گیرای پسر مبارک‌گیرای قالغای شد^{۱۹}. محمد‌گیرای و برادرش شاهین‌گیرای در هر فرصتی از قفقاز به کریمه حمله می‌بردند و اوضاع را می‌آشفتنند.

۱۷. به نوشته مورخ نعیمه به نقل از تاریخ حسن‌زاده (ج ۲ ص ۲۳، ۲۴) به محض آگاهی استانبول از انتصاب نابجای توختامیش‌گیرای به سمت خانی کریمه خواجه‌زاده محمد‌افندی و خادم حافظ محمد‌پاشا کاپیتان دریا طرفدار انتصاب سلامت‌گیرای شدند و شیخ‌الاسلام واکم‌کچی‌زاده احمد‌پاشا با این ادعا که مردم حکومت سلامت‌گیرای را نخواهد پذیرفت به جانبداری از انتصاب توختامیش برخاستند. اما پس از آن که سلامت‌گیرای بدون مواجه با اعتراض مردم کریمه به حکومت نشست شیخ‌الاسلام به سبب بی‌کفایتی معزول شد.

توختامیش‌گیرای به محض آگاهی از انتصاب سلامت‌گیرای به سوی آق‌قرمان گریخت، اما توسط قالغای محمد‌گیرای که از راه خشکی به کریمه می‌رفت دستگیر شد و به اتفاق برادرش صفر‌گیرای کشته شد.

۱۸ - محمد‌گیرای را که با سلامت‌گیرای بحبس مزبور بود با منصب تالغا که به تاتاری به وزیر اطلاق می‌شود روانه کردند (زبدةالتواریخ برگ ۹۶ ب).

۱۹ - بنا به نوشته «السیل‌السیار»، جان‌بیگ‌گیرای پسر فتیح‌گیرای بود. مادرش دختری یکی از خانهای چرکس بود. این زن پس از مرگ شوهرش نزد خانواده خود برگشت و به مناسبت مرگ غازی‌گیرای به کریمه نزد سلامت‌گیرای آمد. در «دول‌اسلامیه» جان‌بیگ‌گیرای پسر سیمز محمد‌گیرای ذکر شده است. در «امیدالتواریخ» آمده است که او پسر منگلی‌گیرای و نوه دولت‌گیرای خان است (تاریخ یغماج ۲ ص ۳۲۵) می‌نویسد: «مسندنشین تخت کریمه جان‌بیگ‌گیرای بود که پسر شاقای‌گیرای است...» در گلین‌خانان (نسخه افزوده ص ۷۵) نیز چون تاریخ نعیمه پدر جان‌بیگ‌گیرای شاقای‌مبارک بن دولت‌گیرای عنوان شده است. من آخرین ثبت را صحیح یافتیم.

جان بیگ گیرای

با مرگ سلامت گیرای به حکومت کریمه رسید. محمد گیرای که در قفقازیه به سر می برد به محض آگاهی از مرگ خان کریمه چون دریافت که از جنگ و سرکشی بهره ای نخواهد برد در سال ۱۰۲۲ هـ ق / ۱۶۱۳ م صلاح دید که با گروهی از افراد تحت اختیارش به دولت مرکزی پناهنده بشود. هنگامی که شاه در تکیرداغی بود به آنجا رفت و شاه او را به حضور پذیرفت و بخشوده شد. اما بعدها مخالفانش برخی رفتارهای او را چنین وانمود کردند که نیت سوء قصد به احمد یکم دارد، از این روی در یدی کوله زندانی شد.

جان بیگ گیرای در سال ۱۰۲۶ هـ ق / ۱۶۱۷ میلادی برای شرکت در جنگ با ایران از سوی وزیر اعظم دعوت شد و او با یک نیروی چهل هزار نفری از کفه به سواحل آناتولی گذشت و نزد وزیر اعظم رفت. وزیر اعظم او را سوار بر اسب به پیشباز رفت و به افتخارش ضیافت داد. شمشیر مرصع و اسب زین و یراق کرده تقدیم داشت. و پنج هزار سکه طلای ارسالی از سوی شاه برای هزینه تسلیمش شد. میرزاده های همراهش را خلعت های گران بر تن کردند و جزره (جزیره ابن عمر) را برای قشلاکش اختصاص دادند. و تصمیم گرفتند که در بهار به سوی اردبیل به حرکت در آیند. به تبریز که رسیدند، تنی چند از ارکان لشکر پیشنهاد کردند که جان بیگ گیرای چند آقن صورت بدهد. تعدادی با این پیشنهاد مخالفت کردند که توجهی به آن نشد. جان بیگ گیرای با افراد تحت فرمانش و نیز شماری نیروی دیگر که در اختیارش گذاشتند هشت منزل مسافت اراضی را طی دوروز زیر ضربات جمله گرفت و به نبردی نامنظم و حساب نشده دست زد که در نتیجه در دشت سرو به طرز فلاکت باری شکست خورد و منحصرأ به خاطر دفاع سخت ینی چریها توانست از اسارت بگریزد و به اردو پناه ببرد (۱۰۲۷ هـ ق / ۱۶۱۸ م).

جان بیگ گیرای در جنگ خوتین (۱۰۳۰ هـ ق / ۱۶۲۱ م) نیز شرکت داشت. وی در سال (۱۰۳۲ هـ ق / ۱۶۲۳ م) بی هیچ انگیزه ای از خانی معزول شد و محمد گیرای پسر سلامت گیرای با التزام مَره حسین پاشا وزیر اعظم خان کریمه شد.^{۲۰}

۲۰- محمد گیرای یا در زمان نخستین جلوس مصطفی یکم و یا هنگام به سلطنت رسیدن عثمان دوم از یدی کوله

که در آن زندانی بود گریخت.

محمدگیری برای نخست بار در رودس با وزیراعظم آشنا شده بود. برادرش شاهین‌گیری نیز به عنوان قالغای او تعیین شد، و عایدات سنجاق چرمن را برای گذران معاشش اختصاص دادند و روانه رودس شد.

محمدگیری سوم

سعادت‌گیری پسر محمدگیری بزرگ بود^{۲۱} خان ستیزه‌جوی و بی‌باکی بود که زندگی در میان ماجراها گذشت. وی به تحریک برادرش شاهین‌گیری برآن شد تا با بهره‌گیری از اوضاع آشفته ناشی از شاهان خردسال و دیوانه‌ای که پس از سلطان احمد اول حکومت کردند، کریمه را از زیر نفوذ سلاطین عثمانی در آورد و دست به عصیان زد. بنا به روایت‌های مبالغه‌آمیز، این دو برادر تصمیم داشتند که با نیروی انبوهی به سوی ادرنه و استانبول روی آورند، اگر پیروز شدند حکومت را به دست گیرند، در غیر این صورت بروند و مقیم ایران بشوند. در این ایام سلطان عثمانی، طفل خردسال مراد چهارم بود. دولت مرکزی وقتی از مقاصد محمدگیری و برادر قالغایش شاهین‌گیری آگاه شد، بی‌درنگ آن دو معزول شدند و صلاح دیدند که جان‌بیگ‌گیری برای دومین بار به حکمرانی کریمه منصوب شود. از این روی او را از رودس آوردند و به همراه کاپیتان دریا حسن پاشا وزیر اعظم و چهار فرزند کشتی به کفه اعزام کردند.^{۲۲}

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم از فعالیت‌های محمدگیری مبنی بر کسب خودمختاری به قدرت نیروی نظامی چشم‌پوشی شد و در مورد ابقایش فرمان ارسال شد. محمدگیری از این پیروزی گستاخ شد به سوی خصمش قان دمیر میرزا والی سلستره از تاتارهای نوغانی حمله برد و به دستورش حوالی آق‌قرمان، کیلی و اسماعیل یغما شد و خود به قصد ادرنه به ساحل طونه آمد. قان دمیر میرزا به استانبول

اما بی‌درنگ به اطراف خبر فرستادند و وی در قصبه پراوادی واقع در شبه‌جزایر بالکان دستگیر شد و باز دریندی کوله به زندانش انداختند و سپس از آنجا نیز به جزیره رودس فرستاده شد.

۲۱. در دول اسلامیة پدرش سمیز محمدگیری ذکر شده است. گلبن‌خانان او را پسر سعادت‌گیری بن سمیز محمدگیری می‌دانند در امیدالتواریخ آمده است که پدرش دولت‌گیری است. من نوشته گلبن‌خانان را ترجیح دادم.

۲۲- در مورد عزل محمدگیری و برادرش شاهین‌گیری در «دفتر مهمه» اطلاعات مفصلی درج شده است (مهمه

آمد و مراتب را حضوراً به شاه گزارش کرد و مأمور جنگ با شاهین گیرای شد. وی با شاهین گیرای درگیر شد و او را شکست داد و به جای محمدگیرای که برکنار شده بود جان بیگ گیرای برای بار دوم خان کریمه شد و با نیروی قابل ملاحظه‌ای از راه دریا به کریمه اعزام شد.^{۲۳}

محمدگیرای و برادرش شاهین گیرای که شکست خورده بودند به لهستان گریختند. یک بار با نیروهای قزاق که تابع روسیه بودند به کریمه حمله بردند اما موفق نشدند. محمدگیرای که در این جنگ از ناحیه سمت راست سینه مجروح شده بود درگذشت و جان بیگ گیرای آرامش خیال یافت.

محمد گیرای به هنگام مرگ چهل و پنج سال داشت. دوران نخستین حکمرانی اش یک سال و سه ماه و دومین سه سال و نه ماه طول کشید.^{۲۴} برادرش شاهین گیرای که پس از مرگ او گریخته بود، در حوالی لهستان و روسیه و ایران پرسه زد اما کسی روی مساعد نشان نداد و سرانجام به درگاه حکومت پناه آورد گنااهش بخشوده شد و چون خان و خان زاده‌های دیگر برایش مقرری تعیین شد و در رودوس اقامت کرد.

جان بیگ گیرای

سوم بار

او برای دوم بار اسماً خان کریمه شد تا کفه رفت و با ابقای محمدگیرای در سمت خویش ناگزیر از بازگشت شد.^{۲۵} و با عزل قطعی محمدگیرای برای سوم بار حکومت کریمه به او واگذار شد (۱۰۳۷ هـ/ق/۱۶۲۸ م.).

جان بیگ گیرای برای انتقام از روسها که محمدگیرای را یاری کرده بودند کوشید و به همراه قان دمیرمیرزا به فعالیت پرداخت (۱۰۳۹ هـ/ق/۱۶۲۹ م.) در اثنای آن که

۲۳- گلبن خانان (نسخه افزوده ص ۸۳).

۲۴- نخستین برکناری محمدگیرای در سال ۱۰۳۷ هـ/ق/۱۶۲۴ م صورت گرفت و جان بیگ گیرای که به جای او منصوب شد بود تا کفه رفت و با شنیدن خبر ابقای محمدگیرای بازگشت و در ۱۰۳۷ هـ/ق/۱۶۲۷ م برای سومین بار به خانی رسید.

۲۵- در باره عزل محمدگیرای و برادرش شاهین گیرای در دفتر مهمه اطلاعات گسترده‌ای آمده است (مهمه ۸۵ سال ۱۰۳۷ هـ/ق).

جان بیگ گیرای مقدمات جنگ تازه‌ای را با روسها فراهم می‌دید دستور شرکت در جبهه جنگ شرق را دریافت کرد و او بخشی از نیروهای خود را به دیار بکر نزد وزیر اعظم خسروپاشا فرستاد (۱۰۴۰ هـ ق / ۱۶۳۱ م)

در سال (۱۰۴۴ هـ ق / ۱۶۳۵ م) طبق رسم متداول چهل هزار «فلوری»، «موزه‌بها» (چیزمه پاراسی) توسط «قاپوچی لارکدخداسی» (رئیس دربانان شاهی) برای جان بیگ گیرای جهت شرکت در جنگ فرستاده شد اما او با استفاده از موقعیت خویش «موزه‌بها» را نگرفت و از تن‌پروری از شرکت در جنگ خودداری کرد.

از این روی معزول شد و عنایت گیرای به جایش منصوب شد و جان بیگ گیرای را ناگزیر از اقامت در رودوس کردند (۱۰۴۶ هـ ق / ۱۶۳۶ م).

عنایت گیرای

از فرزندان غازی گیرای است. پس از مرگ برادران بزرگتر از خود یعنی توختامیش گیرای و صفرگیرای در اسلیمیه پرورش یافته بود. با این تصور که وی مردی بیگانه با جنگ و جدل و درویش مسلک است به جای جان بیگ گیرای خانش کردند (شباط ۱۶۳۶ م / رمضان ۱۰۴۴ هـ ق). و برادرش حسام‌گیرای معروف به پهلوان را به عنوان قالغای خان برگزیدند.

عنایت گیرای از سوی دولت مرکزی برای شرکت در جنگ «روان» دعوت شد اما وی با تشویق برادرش نیرویی را که گرد آورده بود به سوی «منصوری‌ها» از منسوبین قان دمیرمیرزا که از تاتارهای نوغای بود و در جزیره آق قرمان مستقر بودند فرستاد و پس از یغمای آن ناحیه منصوری‌ها را ناگزیر از کوچ به کریمه کرد و حوالی آق قرمان را هم غارت کرد. کیلی را محاصره کرد و خانواده قان دمیر را از آنجا به زور بیرون کرد، آنگاه برگشت و به قصد تصرف، کفه را به محاصره درآورد. بیگلربیگی کفه و همسرش را دستگیر کرد و به دستورش خفه‌شان کردند. با دادن تامین کفه را تصرف کرد و به دستورش آنجا را غارت کردند و آنگاه نوغای منسوب به قان دمیر را به شرط پیروی و دوری از سرکشی در سرزمینشان اسکان داد. قان دمیر میرزا سخت ناراحت از این احوال، به دولت شکایت برد.

عنایت گیرای پس از این اقدامات برای شیخ‌الاسلام یحیی افندی نامه فرستاد و با

عنوان کردن این نکته که قان دمیر پاشا از اتباع من است، خواستار تسلیم او که به استانبول گریخته بود، شد و افزود «اگر پادشاه او را تسلیم من نکند از طونه می گذرم، شخصاً به استانبول می آیم و تسلیم قان دمیر را از او می خواهم. اگر گفته شود: که: ما اداره ایالت سلسره را به او واگذار کرده ایم و بیگربگی ما شده است، این گفته سبب فتنه و آشوب خواهد شد. ما گول چهره گشاده شما را نمی خوریم اگر به جای ما کسی را به خانی منصوب کنید، لشکر را از اطراف خود پراکنده نمی کنیم و در صورت مرخص کردن افراد لشکر باید از علما گروگان بفرستند. رسیدن ما به آن حوالی در طلب قان دمیر برایمان آسان است، بعدها نگوئید که آگاهتان نکردیم شما حلال مشکلاتید و خواهان راه حل خردمندانه هستید. ۲۶

پاسخی ملایم و آرام کننده برایش فرستاده شد. در مورد قان دمیر میرزا: «مراد پادشاه این است که با او به بخشودگی رفتار شود» این پاسخ ملایم و ظریفانه او را گستاختر کرد. ۲۷

برادران و نزدیکان قان دمیر با اطاعت ناگریزانه از عنایت گیرای از مرگ رهایی یافته بودند. آنان با استفاده از بی خبری قالدغای حسام گیرای و «نورالدین» سعادت گیرای که شب و روز مست بودند پنهانی با یکدیگر در تماس شدند و یک شب به آنان حمله بردند و هردو را کشتند و پس از کشتن اطرافیان تاتارشان و کینه کشی به تنگه اوزی آمدند و مراتب را به استانبول گزارش کردند. (مائیس ۱۶۳۷ م/ذی الحجه ۱۰۴۶ هـ ق) ۲۸

عنایت گیرای آشفته خاطر از مرگ برادران و پیروزی نوغایها بی درنگ معزول و اداره امور کریمه به بهادر گیرای پسر سعادت گیرای واگذار شد (۱۰ محرم ۱۰۴۷ - ۴ حزیران ۱۶۳۷) با کشتی به کریمه اعزام شد و بی رویارویی با دشواری بر تخت حکومت نشست. عنایت گیرای به خاطر گستاخی هایی که کرده بود، نمی خواست به استانبول برود، اما چون از هرسوی امیدش بریده شده بود ناگزیر شد برای مرافعه [طرح دعوی] با قان

۲۶- فضلک، ج ۲ ص ۱۸۷ و یغماج ۳ ص ۲۸۸.

۲۷- نویسنده عمده التواریخ شماری از نامه های متعدد ارسالی از سوی عنایت گیرای را دیده بوده است، می نویسد با آن که این نامه ها به سبک منشیانه نوشته شده است اما یک مشت حشوئیات بیش نیست. در یکی از نامه های عنایت گیرای آمده است که به ادرنه خواهد آمد (پاورقی مجله انجمن تاریخ، ص ۱۲۲ و ۱۲۳).

۲۸- فضلک، ج ۲ ص ۱۸۸ و نعیماج ۳ ص ۲۸۵ الی ۲۹۰.

دمیر در حضور شاه، از راه دریا به استانبول برود. با قان‌دمیر در حضور شاه روبه‌رو شد. همدیگر را متهم کردند مراد چهارم که شاهد این مناقشه بود خطاب به عنایت‌گیرای گفت:

«ببین عنایت‌گیرای! ما در حق تو هیچ کوتاهی نکردیم. به تو تاج و تخت و ایالت دادیم در مقابل تو با کفران نعمت عصیان کردی و شهر کفه و قلعه کیلی از ممالک محروسه‌ام را محاصره و تخریب کردی، یک بیگلربیگی و همسرش و چندین مسلم را به ناحق کشتی. آیا پاسخ احسان و عنایت طغیان و اسائن ادب است؟ اگر از شمشیر من نهراسیدی، چگونه از قهر و انتقام الهی نترسیدی؟ اعدام نمک‌شناس غداری چون تو به سود دین و دولت است. پس از گفتن این سخنان دستور داد او را از حضورش بیرون بردند و بستانجیها با کمند خفه‌اش کردند. در گوشه‌ای از قصر جسدش را غسل دادند و با قایق به بشیک تاش منتقل کردند که در گورستان مقبره یحیی افندی به خاک سپرده شد. (۸ صفر ۱۰۴۷ هـ ق / ۱۶۳۷ م) ^{۲۹}

بهادر‌گیرای

پسر سلامت‌گیرای است که پیش از این شرح حالش را آوردیم. هنگام حکومت پدرش به عنوان گروگان در دربار استانبول به سر می‌برد. بعداً به یان بولی انتقال یافت و همانجا هم عنوان «دیرلیک» به او اختصاص داده شد. بها در گیرای حکمرانی بود خوشخوی، نکته‌سنج و خوش صحبت که در دهم محرم (۱۰۴۷ هـ ق / ۴ حزیران ۱۶۳۷ م) به جای عنایت‌گیرای به خانی کریمه منصوب شد.

در سال (۱۰۵۱ هـ ق / ۱۶۴۱ م) سیاووش پاشا کاپیتان دریا (فرمانده نیروی دریایی) برای بازپس گرفتن قلعه آزاق که قزاقها به تصرف درآورده بودند مأموریت یافت و به بهادر‌گیرای هم دستور داده شد که به یاری او بشتابد. بهادر‌گیرای هنگامی که طبق فرمان در محاصره آزاق شرکت داشت بیمار شد به گوزلووه آمد و همانسال درگذشت

۲۹- نعیم‌ج ۳ ص ۳۰۳. کاتب چلبی و نعیم‌ا و گلبن‌خانان تاریخ برکناری عنایت‌گیرای را محرم (۱۰۴۷ هـ ق) یاد کرده‌اند. امیدالتواریخ و دول اسلامیه به نقل از آن این تاریخ را یک سال بعد ذکر کرده‌اند که اشتباه است.
* اختصاص عایدات حاصل از محلی برای امرار معاش پاره‌ای شخصیتها. -م.

(رجب ۱۰۵۱ هـ ق / اکتبر ۱۶۴۱ م ۳۰). با وجود اسلام‌گیری برادر وسطی با مداخله وزیر اعظم کمانکش قرامصطفی پاشا برادر کوچکتر یعنی محمد‌گیریای به حکمرانی کریمه منصوب شد.^{۳۱}

بهادر‌گیریای برای تأدیب قبیله «منصور اوغلی»^{۳۲} که مدام سر به شورش برمی‌داشتند با اخذ فتوا از عبدالله عقیف‌الدین افندی مفتی کفه همه افراد قبیله را به استثنای زنان و پسران نابالغ کشت و به این ترتیب شورش‌های داخلی کریمه را خاموش ساخت.

بهادر‌گیریای منظومه‌هایی با تخلص «رزمی» دارد: همسرش خان‌زاده خانم دختر غازی‌گیریای معروف بود که او نیز شاعر بود. خط نیز زیبا می‌نوشت.

ما برای صید هر شکاری پنجه تسخیر نگشاییم.

جایگاه شبه‌هار همت‌مان آشیان همان است

اگر زبان فصاحت برای وصف گلها بگشاییم

تعبیرهایمان تقریر آموز ببلان شیدا می‌شود

با کوشش مردان مرد تحصیل معرفت و عرفان کردیم

و پیر ما همت مردان معنی است

غزلی با مطلع زیر از او است:

مـدار امیـد جـود از چـرخ دـون پـرور

مـتاع مـعرفت گـویا نـدارد جـز زبـان سـودی

محمد‌گیریای چهارم

هنگام اقامت در یان‌بولی به جای برادر بزرگش بهادر‌گیریای خان کریمه شد و برادر وسطی یعنی اسلام‌گیریای نیز مکلف به اقامت در جناق قلعه شد.^{۳۳} در سال ۱۰۵۴ هـ

۳۰- در گلبن‌خانان وفاتش یکسال زودتر از تاریخ یاد شده آمده است که درست نیست.

۳۱- نعیم، ج ۴ ص ۷۹

۳۲- این قبیله یکی از نه قبیله منسوب به اولاد ایدجومیرزا بود. ایدجومیرزا از نوغایها بود.

۳۳- هنگامی که مورخ شارب‌المناب‌زاده از سوی شیخ‌الاسلام ابوسعید افندی در کلیبولی نیابت داشت-

ابوسعید افندی صاحب آرپالیق در گلیبویسی بود- به قلعه سلطانیه رفته مدام با اسلام‌گیریای و وزیرش صفر‌گیریای

ق/۱۶۴۴م) پس از مرگ کمانکش قرامصطفی پاشا صفر غازی آغا، کدخدای اسلام‌گیرای به استانبول آمد و برخلاف خواسته وزیر اعظم برخی از افراد سرشناس را با خود همداستان کرد و منصوب‌شدن اسلام‌گیرای به حکومت کریمه را شایع کرد و با ارسال این خبر به کریمه موقعیت محمد‌گیرای متزلزل شد. به خاطر این مسئله هم بیگلربیگی کفه و هم محمد‌گیرای به دولت شکایت بردند که در پی این اقدام اسلام‌گیرای از جناح قلعه به رودوس منتقل شد.

اما چون محمد‌گیرای بیش از حد شیفته عیش و نوش بود و مردم علاقه‌ای به او نداشتند همانسال برکنار شد، او را به رودوس فرستادند و برادرش اسلام‌گیرای خان کریمه شد.

اسلام‌گیرای سوم

در زمان برادرش بهادر‌گیرای قالغای بود. در زمان حکومت جان بیگ‌گیرای به دست لهستانیها اسیر شد و هفت سال در لهستان ماند. بعداً در پی پیمانی که مراد چهارم با لهستان بست آزاد شد^{۳۴}. دریان بولی اقامت گزید و در زمان برادرش قالغای شد. سلطان ابراهیم اسلام‌گیرای را که از رودوس احضار و به حکومت کریمه منصوب شده بود به حضور پذیرفت و با او ملاقات کرد و او را سخت مورد لطف قرار داد و خطاب به او گفت:

- «از من اطاعت کن و حرف کسی را گوش نکن».

اسلام که از سخنان شاه جسارت یافته بود و پس از خروج از حضور شاه به صراحت به سلطان‌زاده محمدپاشا وزیر اعظم چنین گفته بود:

- «حال که مرا خان تاتارها کرده‌اید از این پس آنچه را که می‌نویسیم بپذیرید و زنهاری برای من نامه نفرستید که با فلان کافر درگیر مشو با فلان کافر مدارا کن، با فلان

ملاقات می‌کرد. حتی غازی‌گیرای در اثنای یکی از گفت‌وگوها ضمن مطرح کردن این نکته که طبق قانون چنگیزی و خانهای کریمه یارلیق می‌بایست به اسلام‌گیرای محول می‌شد اما بر اثر اعمال نفوذ قرامصطفی وزیر اعظم به برادر کوچک محمد‌گیرای تفویض شد وی در پاسخ این سؤال گفته بود حکم حکم کسی است که غالب است (نعیم‌ج ۴ ص ۷۹ و ۸۰) در گلبن‌خانان آمده است که اسلام‌گیرای در «خلیج» استانبول ساکن بود که خطا است.

کس آشتی کن و بهمان کس را مرنجان، فلان کارا را فلان گونه کن و از این جا غایبانه در امور آنجا رأی و تدبیر اعمال نکن که من خود می دانم چه باید کرد. امکان دوستی با کفار برایم وجود ندارد از این پس بین ما تنها شمشیر حاکم خواهد بود. دوستی با آنان و رغبت به آشتی با آنان برایم محال است. وزیر اعظم پس از شنیدن این سخنان که مخالف با سیاست دولت بود برای آنکه زمینه‌ای برای عصیان فراهم نشود، پاسخ داده بود:

- «خدا توفیق بدهد، در کارتان مداخله نمی‌شود».

و با این پاسخ طریق ملائمت درپیش گرفته بود.^{۳۵}

اسلام‌گیری منطقه چرکس‌نشین‌ها را تحت نفوذ خود درآورد و حمله مشترک روسها و قزاقها را به آفاق دفع کرد. به لهستان حمله برد و پیمان صلح موفقیت‌آمیزی با آنان بست.

وی با استفاده از درگیری روسها و قزاقها با لهستان شهرهای قزاق را که به سواحل دریای سیاه حمله می‌بردند به تصرف درآورد و ویران کرد و نیروهایی را که به مقابله‌اش آمده بودند در مردابی تا سرحد نابودی شکست داد و نورالدین سلطان (عادل‌گیری) که تا دروازه‌های مسکو پیش‌رفته چیزی بیش از خراج مقرر را تحصیل کرد و به شرط پرداخت مرتب خراج سالانه از سوی روسها با آنان صلح کرد.

آخرین پیمان صلحی که اسلام‌گیری در سال (۱۰۶۲ هـ / ر.ق ۱۶۵۲ م) با لهستان بست، سخت حائز اهمیت است. به موجب این پیمان دولت لهستان موظف می‌شد که به جز پرداخت خراج مقرر سالانه، «اصیل‌زاده» ای به عنوان گروگان به کریمه بفرستد و در صورت نیاز، خان کریمه را از نظر تأمین نیروی نظامی هم‌یاری دهد. در برابر اگر به لهستان حمله می‌شد، خانهای کریمه می‌بایست از آنان دفاع می‌کردند و با فرستادن نیرو آنها را یاری می‌دادند.

اسلام‌گیری در شعبان (۱۰۶۴ هـ / ق / تموز ۱۶۵۴ م) در مراسم ختنه‌سوران پسران خردسالش در پی بیماری کفگیرک [نوعی سیاه‌زخم] درگذشت. و برادرش محمد‌گیری که در رودوس بود برای بار دوم خان کریمه شد.

محمد گیرای چهارم

(دومین بار)

محمد گیرای پس از ورود به کریمه، افرادی را که در زمان برادرش بر سر کار بودند ابقاء کرد و کارآزموده‌تر از گذشته آغاز به کار کرد و راگوچی شاه اردل را که به دولت عثمانی عاصی شده بود و برای تصرف لهستان به آن سوی حمله برده بود شکست فاحش داد (۱۰۶۷ هـ ق / ۱۶۵۶ م)^{۳۶} در اثناپی که دولت عثمانی با مسائل اردل و افلاق و بغداد درگیر بود، روسها با بهره‌گیری از این موقعیت قزاقهای دن را که تحت نفوذ آن دولت بودند و نیز قزاقهای اوزی را دعوت به اتفاق کردند و پیشنهاد کردند که به کریمه حمله‌ور شوند. گفتنی است قزاقهای اوزی برای مدتی پشت بر لهستان کرده، در زمان اسلام‌گیرای تابع تاتارها شدند که «برادر قزاق» نامیده شدند.

در برابر این دعوت بسیاری از قزاقهای اوزی به این اتفاق پاسخ رد دادند و محمد گیرای را از ماجرا آگاه ساختند و او نیز با کسب آمادگی متفقان را شکست سختی داد به روایتی یکصد هزار نفر از آنان کشته شدند و پنجاه هزار تن اسیر گرفت (شوال ۱۰۶۹ هـ ق / تموز ۱۶۵۹ م).

به هنگام عزیمت، کوپر ولی‌زاده فاضل احمد پاشا به جنگ اتریش از محمد گیرای دعوت کرد که شخصاً در این جنگ شرکت کند اما وی بیمناک از حمله روسها به کشورش با این پاسخ که: «بیم از دشمنان داریم ضرورت دارد که برای محافظت از دیار کریمه در اینجا بمانیم». و با این پوزش به جا، پسرش احمد گیرای را روانه جنگ کرد. در این بین تاتارهای نوغای که با خانهای کریمه میانه خوبی نداشتند از دولت عثمانی درخواست تابعیت کردند و تقاضا کردند که در سلسله ساکن شوند. محمد گیرای خواست تا مانع از انجام این خواسته شود و از این روی گروهی از آنان را کشت و گروهی را پراکنده ساخت و چون به نصایحی که می‌شد و به دستخطی که شاه

۳۶. راگوچی که قصد تصاحب سلطنت لهستان را داشت بر آن شد تا با بهره‌گیری از جنگ لهستان با خانهای کریمه که آن دولت را تضعیف کرده بود به منظور خود برسد و در این راه برای اخذ کمک به دولتهای سوئد و افلاق و بغداد نیز متوسل شده بود.

در این باره فرستاده بود توجه نکرد، برکنار شد (۱۰۷۶ هـ ق / ۱۶۶۶ م).^{۳۷} محمدگیرای با شنیدن خبر عزل خود از آمدن به استانبول هراسید، نخست اموال خود را بین پسرانش تقسیم کرد و سپس به نزد «دموکها» و از آنجا نیز به داغستان رفت. پس از نه سال زندگی در آنجا در هشتادسالگی درگذشت (۱۰۸۵ هـ ق / ۱۶۷۴ م). محمد چهارم خان قهرمانی بود. خانقاه مولویه باغچه حصار به دستور او ساخته شده بود.

عادل گیرای

پسر دولت گیرای و نوه فتح گیرای و کنتس پوتوچکی است^{۳۸}. مدتی در «ویزه» سکونت داشت که به خواهش خانهای کریمه با اقامتش در رودوس موافقت شده بود. باتوجه به مشکوک بودن اصل و نسبش انتصاب او به خانی کریمه موجب بگومگوهای بسیار شد اما این شایعات دیری نپایید. به خاطر انتقام کشی از خانهای کریمه که موجب کشته شدن وزیرش اسلام غازی - که عامل به حکومت رسیدن او بود - شده بودند و بویژه با ترک کریمه از سوی منگلی گیرای بزرگ خانهای «شیرین» و برادرانش که قزاق شده بودند، اوضاع کریمه درهم آشفت و امنیت و آرامش رخت بر بست. و علی رغم اخطارهای دولت مرکزی بی تدبیری‌اش ادامه داشت و چون با تعیین سرکرده‌ای برای قزاقهای پوتاقلی او را در برابر دوره شنکو سرکرده قزاقها ساری قمیش که تحت الحمایه دولت عثمانی بود قرار داد و دو گروه به جان هم افتادند و این کار خلاف جهت سیاست داخلی

۳۷. در دول اسلامیه عزل محمدگیرای یک سال پیش از این تاریخ قید شده است. اما در تاریخ سلاحدار و تاریخ رشید سال موجود در متن آمده است که من آن را ترجیح داده‌ام.

۳۸. به نوشته برخی منابع عادل گیرای پسر چوپان گیرای است.

فتح گیرای پدر چوپان گیرای هنگامی که مقام قالغای داشت در آقنسی که به لهستان کرد کنتس پوتوچکی دختر یکی از حکام لهستان را به اسارت گرفت. چوپان گیرای از این زن متولد شد. به نوشته گلین خانان (نسخه افزوده) فتح گیرای این کنتس را که اسلام نپذیرفت به عقد خود در نیامورد بلکه او را به یکی از افرادش بانام حاجی محمد بخشید و گویا کنتس از این شخص حامله شد و پسری به دنیا آورد که نامش را مصطفی نهادند. این پسر چون مدتی چوپانی می‌کرد به این جهت به چوپان گیرای شهرت یافت و عادل گیرای که نام اصلی‌اش چول بولدی بود، فرزند اوست. با بررسی اندکی در می‌یابیم که این افسانه ساخته مخالفان عادل گیرای بوده است.

و خارجی دولت عثمانی بود، در ذی‌الحجه ۱۰۸۱ هـ.ق / مائیس ۱۶۷۱ م) برکنار و به جزیره رودوس فرستاده شد. به جایش سلیم‌گیرای پسر بهادر‌گیرای، خان کریمه شد.^{۳۹}

سلیم‌گیرای

سلیم‌گیرای که در بین خانهای اواخر قرن هفده کریمه قهرمان‌ترینشان است و دوست روزهای تیره دولت عثمانی بود؛ پسر بهادر‌گیرای است. در زمان حکومت اسلام‌گیرای با حمایت او در کریمه ماند اما پس از مرگ وی به یانبولی منتقل شد و با توسل میرزاده‌هایی که با اجازه عادل‌گیرای به کشورشان برگشته بودند، به سلطان عثمانی به خانی کریمه منصوب شده بود. در نخستین دوران خانی سلیم‌گیرای (وی چهار بار به خانی رسید) وی در جنگ گمانیجه که سلطان محمد چهارم خود نیز حضور داشت، دعوت شد^{۴۰} که با نیرویی مجهز شرکت جست و پس از پیروزی لهستانیها از طریق وی پیمان صلح بستند.

در بهار سال (۱۰۸۸ هـ.ق / ۱۶۷۷ م) سلیم‌گیرای به همراه سردار شیطان ابراهیم پاشا مامور بازپس گرفتن قلعه چهرین شدند که از آن قزاقها بود و به روسها واگذاشته بود، اما در این مأموریت توفیق نیافتند که از این روی ابراهیم پاشا از سرداری و سلیم‌گیرای از خانی معزول شدند و مراد‌گیرای عموزاده سلیم‌گیرای به جای او برگزیده شد. سلیم‌گیرای همراه خانواده‌اش با یک کشتی به استانبول آمد و با درخواست خان جدید ناگزیر از اقامت در جزیره رودوس شد (ذی‌الحجه ۱۰۸۸ هـ.ق / آریلیق ۱۶۷۱ م).

۳۹. در تاریخ سلاحدار (ج ۱ ص ۵۶۱) آمده است که چون عادل‌گیرای جنگ‌آور نبود و برخی اعمالش مورد پسند سلطان نمی‌افتد، برکنار شد. به نظر می‌رسد، اعمالی که مورد پسند سلطان نبوده مواردی است که در متن آورده‌ایم.

۴۰. دعوت سلیم‌گیرای خان به جنگ همایونی [شرکت در جنگ] متضمن خط شوکت قرین همایونی و یک قبضه شمشیر مرصع و پوستین [سمور] و نیز دو قطعه خلعت فاخره و پانزده هزار سکه خوش‌عیار (طلا) و برای قالغای و نورالدین سلطانها، برای هریک دو دست لباس خلعتی و برای خانهای «شیرین» و «ماتقیت» و میرزاده‌ها و افراد سرشناس پنجاه خلعت و از سوی وزیر اعظم برای حضرت خان یک خنجر مجوهر توسط غاز احمدآغا قاپوچیلار کدخداسی فرستاده شد (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۶۷).

مرادگیری

پسر مبارک گیری و نوه سلیم گیری اول خان کریمه بود. در پی برکناری سلیم گیری از رودوس با شتاب با یک کشتی بادبانی آمد و فرمان خانی خود را از دست شاه دریافت کرد و در اوایل ذی‌الحجه (۱۰۸۸ هـ.ق / آریلیق ۱۶۷۷ م) به کریمه فرستاده شد. مرادگیری با روسها و لهستانیها نبرد کرد و در جریان دومین جنگ وینه بین او و قرا مصطفی پاشا وزیر اعظم و سردار جبهه اختلاف و کدورت پیش آمد و در روزهای پایانی جنگ عدم احساس مسؤولیت و بی‌همتی‌اش شکست عثمانیها را سبب شد. مرادگیری که مسؤول این شکست شناخته شده بود عزل گردید و در (۸ شوال ۱۰۹۴ هـ.ق / ۳۰ ایلول ۱۶۸۳ م) حاجی گیری دوم که در جنگ اتریش خدمات شایسته‌ای انجام داده بود به جای او منصوب شد^{۴۱} و با پرداخت هزینه سفر به مرادگیری خان پیشین، وی را به مزرعه‌ای در یانبولی^{۴۲} فرستادند. در جنگ اتریش تسلطی بر افراد خود نداشت و شمار بسیاری از افرادش جبهه را ترک گفتند و رفتند. وفاتش به سال (۱۱۰۷ هـ.ق / ۱۶۹۵ م) رخ داد.

حاجی گیری

پسر کریمه گیری و نوه سلامت گیری یکم است که با مرادگیری خان سابق کریمه عموزاده یکدیگر بودند. در دومین جنگ وینه شرکت کرد و با حفاظت از سنجاق شریف [علم شاهی] منشأ خدمات متهورانه شد و از بین شاهزاده‌های کریمه که در اردو بودند

۴۱. نیروهای عثمانی پس از شکست وینه به بودین آمدند و چون از آنجا به وازادین رفتند، سردار اکرم خان کریمه را به آنجا فراخواندند. برخی از اطرافیان خان گفتند: نروید، رفتن اشتباه محض است» و دچار تردیدش ساختند. تمارض کرد و با وزیرش بهادر آغا پیغام فرستاد که قادر به آمدن نیست. سردار در پاسخ گفت: اگر می‌آمد جز اکرام چیز دیگری از ما نمی‌دید و تصمیم به برکناری‌اش گرفت. آنگاه از اطرافیان پرسید که چه کسی شایستگی خانی است. آنگاه حاجی گیری سلطان را مناسب این مقام دیدند و او را فراخواندند و حاجی گیری بعداً آمد و به اردو پیوست. وقتی نزد وزیر اعظم آمد، وی به استقبالش شتافت و گفت: «خدا مبارکت کناد، خداوندگار صاحب شوکتمان منصب خانی را به شما التفاط کرده‌اند» و خلعت بر او پوشانید. از این به بعد محاسنتان را بلند کنید» (تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۹۸).

۴۲. قصبه یانبولی. قصبه‌ای بود کنار نهر طونه در سنجاق اسلیمیه ایالت روم ایلی شرقی. این ایالت جزو ایالتهای

امپراتوری عثمانی بود.

او را برای حکومت کریمه مرجح دانستند (۸ شوال ۱۰۹۴ هـ ق / ۳۰ ایلول ۱۶۸۳ م). پس از شکست وینه به هنگام بازگشت به کریمه، لهستانیها را که حوالی بوجاق را تصرف کرده بودند، از آن ناحیه راند.

حاجی گیرای مرد آزمندی بود: او به «خانهای شیرین» که در کریمه نفوذ بسیار داشتند اعتنایی نکرد و به شاخه منصوری تیره نوغایها ارزش بیشتری قایل شد که موجب ناخشنودی بسیار در کریمه شد. او به سبب آز فراوان، اراضی را که درآمد بسیار داشت خرید و به زمینهای خانهای قراچی نیز دست یازید و به ناخشنودی موجود افزود.

طرفداران یکی از خانهای پیشین یعنی سلیم گیرای با بهره‌گیری از این نارضایی سر به شورش برداشتند و حاجی گیرای که اموالش به یغما رفته بود، از باغچه‌سرای گریخت و در قلعه منکوب پناه گرفت. در پی این گریز با توسل طرفداران سلیم گیرای به حکومت مرکزی سلیم گیرای برای دومین بار خان کریمه شد (رجب ۱۰۹۵ هـ ق / حزیران ۱۶۸۴ م).

دوران حکومت حاجی گیرای ۹ ماه بود. * حاجی گیرای که ناگزیر از اقامت در رودوس شده بود، در رمضان (۱۱۰۰ هـ ق / حزیران ۱۶۸۰ م) در چهل و یک سالگی درگذشت.

سلیم گیرای

(دومین بار)

سلیم برخلاف حاجی گیرای مرد دست و دل بازی بود. چون در زمان نخستین حکومتش کسان بسیاری شاهد نیکبهایش بودند، در کریمه طرفداران فراوان داشت. پس از قتل وزیر اعظم قرامصطفی پاشا^{۴۳} به کریمه نامه‌ها فرستاد و بر علیه حاجی گیرای به فعالیت پرداخت و از هواخواهانش خواست حکومت او را خواستار شوند. و حاجی گیرای در پی شورش هواخواهان او از باغچه‌سرای گریخت. ساری

* دفتر مهمه شماره ۵۶ و ۵۷ موزخ جمادی‌الآخر سال ۱۰۹۵ هـ - ق.

۴۳. به اشاره نویسنده تاریخ سلاحدار (ج ۱ ص ۶۶۹) مرگ وزیر اعظم قرامصطفی پاشا که عامل برکناری سلیم گیرای در دوران اول حکومتش شده بود، به سلیم گیرای جرأت بخشیده بود.

سلیمان پاشا سر فرمانده جبهه لهستان حکومت مرکزی را از آنچه که در کریمه می‌گذشت آگاه ساخت. در آن ایام دولت عثمانی با سه دولت در جنگ بود که به همین سبب به شورشهایی که مدام در کریمه می‌شد به دیده اغماض نگریست و تا رسیدن سلیم گیرای از رودوس فرمانی در مورد نیابت پسرش دولت گیرای به کریمه فرستاده شد و خود نیز به محض ترک رودوس به کریمه اعزام شد (۱۰۹۵ هـ ق / ۱۶۸۴ م).

سلیم گیرای در دومین دوران خانی در سخت‌ترین روزهای حکومت مرکزی منشأ خدمات بزرگی شد، به جبهه جنگ دولت عثمانی با لهستان که وارد پیمان اتفاق مقدس شده بود، یاری بسیار کرد و افزون بر آن حملات شدید لهستانیها را به کریمه رد کرد. و در شرایط خطرناکی که در پی حمله نیروهای اتریشی به شبه جزایر بالکان به وجود آمده بود، در سروسامان بخشیدن به اوضاع سخت سودمند افتاد.

سلیم گیرای در شوال سال (۱۱۰۱ هـ ق - تموز ۱۶۹۰ م) با سی هزار نیروی تاتار کریمه را ترک گفته بود که با شنیدن خبر سقوط نیکبولی با شتاب خود را به اردوی عثمانی که در صوفیه بود، رسانید. و ترانی فرمانده اتریشی که نیش را گرفته بود، برای تحریک اتباع مسیحی سرزمینهای عثمانی بیاننامه‌ها فرستاده بود، مسیحیان سرشناس و بانفوذ و کشیشان به نیش می‌رفتند و پس از گرفتن تعلیمات از آنجا در نواحی مختلف موجب بروز شورشهای مکرر می‌شدند.

سلیم گیرای در چنین شرایطی به اردو رسید و از آنجا به اسقوپ که مرکز اصلی شورش بود رفت.^(۴۴) در اسقوپ یکی از اتباع مسیحی دولت عثمانی که مورخان عثمانی به او نام قارپوز [هندوانه] داده بودند بر آن بود تا حکومتی تشکیل بدهد. سلیم گیرای با افرادی که در اختیار داشت، - قارپوز را همراه با حدود دویست تن از افرادی که دستگیر کرد و همه را بر قازق نشانده* و کشیشی را که به سودای سلطنت به میدان درآمده بود در مناستر دستگیر کرد و بر دار کشید. آنگاه یک نیروی برگزیده

۴۴. در این روزها، با تحریک اتریشها ایپک، پیزرن، قالقان دین، اشتیپ، پرشیتنه، ویلچرین، قسوه، ینی بازار، متروویچه، اسقوپ، چاچکا، پلونه، ینی واروس، یقادینا، گمانووا و شهرها و قصبه‌های بسیار دیگر در حال عصیان بودند و اتباع مسلمان را کوچک و بزرگ قتل عام کرده بودند.

* مخروط چوبینی که محکومین به مرگ را بر روی آن می‌نشانند. مترجم.

دوازده‌هزار نفری از نیروهای اتریش را که به یاری پلانقای قاچانلیق می‌رفتند، در تنگه قاچانلیق شکست داد و پلانقای یادشده را گرفت. در پی این پیروزی نواحی پرشتیه و پوزن آزاد شدند و شورشیان این مناطق نابود شدند.

به این ترتیب به همت این خان بزرگ شورشهای منطقه روم ایلی خاموش و راه استیلای اتریشیها سد شد. به سبب پیروزی سلیم‌گیرای در قاچانلیق ثابت بسنوی [بسنه‌لی ثابت] رساله منشور و منظومی دارد با عنوان سلیم‌نامه.^{۴۵}

سلیم‌گیرای که می‌دانست با فاضل مصطفی پاشا وزیر اعظم آبشان در یک جوی نمی‌رود، در سال (۱۱۰۲ هـ.ق / ۱۶۹۱ م) هنگامی که در ادرنه بود از حکومت کریمه استعفا کرد و «کور سعادت گیرای» [سعادت گیرای کوره] را به جانشینی خود توصیه کرد^{۴۶} و خود به سفر حج رفت. و سعادت‌گیرای را که در قصبه یانبولی به سر می‌برد دعوت کردند و به حکومت کریمه منصوب شد.

سعادت‌گیرای دوم

در جمادی‌الآخر (۱۱۰۲ هـ.ق / مارت [مارس] ۱۶۹۱ م) به حکومت کریمه رسید. پدرش کریمه‌گیرای بود. سعادت برادر حاجی‌گیرای دوم است که قبلاً خان کریمه بود. سعادت‌گیرای گذشته از آن که در کریمه نام و آوازه نداشت و ناشناخته بود، چون از نظر مالی هم تنگدست بود در جریان جنگهای پی‌در‌پی‌اش که رخ می‌داد نتوانست افراد نظامی کافی دور خود گرد آورد. پس از جنگ سلانکامین که به کشته‌شدن فاضل مصطفی پاشا انجامید توانست به اردو بازگردد اما چون تسلطی بر افراد و امیرزاده‌های تحت فرمانش نداشت، افرادش هم پراکنده شده بودند و حکومت چون دریافت که

۴۵. «به سبب کثرت عده دشمن و عدم بازگشت افراد تاتار از چپاول خانهای تاتار گفتند که امکان حرب با دشمن نیست و توصیه کردند که بازگردند [سلیم‌گیرای] گفت: از کوهها بغداد، افلاق و نیکیولی سرازیر شدیم و گذشتیم. اگر این خصم را دفع نکنیم دیگر نام و اعتباری نزد دشمن نخواهیم داشت. هرچه باداباد. تا عصر هنگام یا در صفوف دشمن رخنه می‌کنیم و یا جملگی نابود می‌شویم و تا روز قیامت نام نیکی از خود به جای می‌گذاریم و می‌رویم. باید غل و غش را از دل برانیم و یک‌دل و یک‌جان بکشیم.» وی پس از گفتن این سخنان نیروهای کریمه را به حرکت درآورد و پیروز شد (تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۹۳).

۴۶. سعادت‌گیرای در جنگ کمانیچه چشم‌چپش را از دست داده بود

وجودش سودمند نیست معزول شد و به رودوس فرستاده شد و صفاگیرای به جای او خان کریمه شد (ربیع الاول ۱۱۰۳ هـ ق/ آرایق ۱۶۹۱ م).

صفاگیرای

بنا به نوشته گلبن خانان صفاگیرای پسر نورالدین صفاگیرای بن سلامت گیرای است و به قول دول اسلامیه پسر احمد چوپان و برادر عادل گیرای است که پس از این در باره اش سخن گفتیم. چون وقتی پدرش نورالدین صفاگیرای مرد او هنوز متولد نشده بود از این روی پس از تولد نام پدر را بر او نهادند.

مردم کریمه خواستار حکمرانی مجدد سلیم گیرای بودند اما قاضی علی پاشا وزیر اعظم با عزل سعادت گیرای با گرفتن سی هزار قروش رشوه او را از یانبولی آورد و امکانات انتصاب او را فراهم نمود. پادشاه هنگامی که سعادت گیرای را به حضور پذیرفت خطاب به او گفت:

«- حکومت کریمه را به تو احسان کردم. از تو انتظار خدمت صادقانه دارم. ببینم چه می کنی، همچون سلف خود مباش. مگذار که تاتارها بر رعیت ستم روا دارند به این کار رضای همایونی ندارم.» و پس از توصیه های لازم تأکید کرده بود که با وزیر اعظم هم آهنگ باشد.

صفاگیرای هر چند اهل علم و دانش بود اما مردی بود حریص و مالدوست. برای جبران پول و دیگر اموالی که برای رسیدن به حکومت رشوه داده بود به محض رسیدن به کریمه شروع کرد به سرکیسه کردن ثروتمندان و کشتن کسانی که از دادن پول خودداری می کردند. از این روی به هنگام جنگ کسی داوطلب استخدام در اردو نشد و کسانی هم که گرد آمده بودند با رسیدن به مرز افلاق سر به شورش برداشتند و عنوان کردند که همراه وی در جنگ شرکت نخواهند کرد و از اطرافش پراکنده شدند. ناگفته نماند که در این شورش دست سلیم گیرای و فرزندانش هم در کار بود. سرانجام صفاگیرای معزول شد و سلیم گیرای که پس از بازگشت از حج در مزرعه ای واقع در سلستره ساکن بود به ادرنه دعوت و برای سومین بار خان کریمه شد و صفاگیرای را هم به جزیره رودوس فرستادند. بعدها این خان سابق در زمان دولت گیرای بخشوده شد و

مقیم قصبه قارین آباد^{۴۷} شد. و به سال (۱۱۱۵ هـ ق / حریران ۱۷۰۳ م) در همانجا در گذشت.

سلیم گیرای (سومین بار)

چون پس از بازگشت از حج برای سومین بار به خانی منصوب شده بود، از این روی حاجی سلیم گیرای نام گرفت. در زمان سومین بار حکومتش جنگ [عثمانیها] در سه جبهه همچنان ادامه داشت و سلیم گیرای به هنگام لزوم به جبهه‌های روسیه، لهستان و اتریش کمک می‌فرستاد.

به هنگام عقد پیمان قارلوفچه (۱۱۱۰ هـ ق / ۱۶۹۹ م). سلیم گیرای خان کریمه بود و چون از بیماری نقرس رنج می‌برد، پس از عقد پیمان تقاضای برکناری از حکومت کرد و درخواست کرد پسرش دولت گیرای به جای او خان کریمه شود که خواهشش پذیرفته شد. و برای خود او «خاصه» سالانه هفتصد آچه مقرر تعیین شد و مقیم قصبه‌ای در کادی کویی شد (رمضان ۱۱۱۰ هـ ق / مارت ۱۶۹۹ م).

شاهزاده اولیاچلپنی به سال (۱۷۷) هـ ق / مارت ۱۶۶۶ م) هنگام اقامتش در کریمه با سلیم گیرای دیدار کرده بود. او در ضمن یادآوری آگاهی سلیم گیرای از علوم غریبه، از او با صفات حافظ قرآن، آشنا و مسلط به زبان فارسی، هزار فن، خوش مشرب، جوانمرد و صاحب کرم یاد می‌کند.

حاجی سلیم گیرای پیش از کناره‌گیری از حکومت برای مذاکره و مشورت در باره جنگ به ادرنه دعوت شد. وی پس از ملاقات کهولتش را پیش کشید و خواستار

۴۷. قارین آباد بخشی بود بین بوقاز و اسلیمیه که در تشکیلات کشوری پیشین عثمانی از توابع سنجاق بوقاز به شمار می‌رفت.

فرمان برای کاپیتان دریا الحاج حسین پاشا:

باتوجه به این که صفاگیرای سلطان دام علوه خان سابق که حالا مقیم رودوس است پیر و سالمند است خط همایونی و اذن شریف برای اطلاق ایشان از جزیره مرقومه به قصبه واقع در یانبولی شرف صدور یافته است، تو که وزیر مشارالیه هستی برای انتقال ایشان از جزیره مذکوره در اسکله مناسب یک فرزند کشتی، بادبادنی فراهم و ارسال کن. سنه ۱۱۲ آخر جمادی الاول (دفتر مهمه ۱۱۱ ص ۴۳۲).

کناره گیری از حکومت شد حتی قبلاً خانواده اش را از راه دریا به مزرعه اش واقع در چاتاقا فرستاده بود. اما سلطان مصطفی دوم به شدت با استعفایش مخالفت کرد و خواهان ادامه خدمتش شد. حاجی گیرای خانواده اش را به کریمه بازگردانید و در مقامش باقی ماند اما پس از عقد معاهده از حکومت کناره گرفت.

اطلاعاتی در مورد خانهای کریمه

خانهای کریمه

پس از آن که خانهای کریمه زیر نفوذ عثمانیها قرار گرفتند تا زمان برکناری محمد گیرای دوم (۹۹۲ هـ ق / ۱۵۸۴ م.) اگر ولیعهدی از خانواده خان بر تخت سلطنت کریمه می نشست مراتب به پادشاه گزارش می شد، از سوی سلطان برای خان جدید برات که نشانه و منشور حکمرانی بود فرستاده می شد. افزون بر آن علم و دو قطعه خلعت قماش از پارچه های خاص شاهانه و برای امیرزاده ها چهل خلعت و دو رأس اسب با زین و برگ - برای شخص خان - می فرستادند.^{۴۸} و پادشاه عثمانی با خانها مناسباتی چون رابطه برادر بزرگ یا برادر کوچکتر بود. اما بعدها پس از حکومت محمد گیرای دوم یعنی از زمان حکومت اسلام گیرای، تعیین خان کریمه با سلاطین عثمانی شده، مقام خانهای کریمه تنزل کرد و در جنگها و مراسم تشریفاتی مقامی در رده وزرا یافتند.

نخستین باری که خانهای کریمه را از نظر درجه و منزلت در حدی دون تر از حد وزیر اعظم و سردار اکرم قرار دادند در زمان حکومت غازی گیرای و صدر اعظمی قوجاسنان پاشا بود، در صورتی که تا آن تاریخ چنین نبود. به عنوان نمونه در زمان سلطان قانونی هنگامی که صاحب گیرای خان کریمه برای شرکت در جنگ بغداد دعوت شد، به محض ورود بیگلربیگی روم ایلی به اتفاق همه بیگلربیگی های همراهش از او استقبال کرده بودند و «اوزنگی آغالاری»^{۴۹} پیاده تا «حرم قاپوسی» «قسمتی از

۴۸. دفتر مهمه ۳۱ ص ۳۰۶ شعبان ۹۸۵.

۴۹. به فرمانده ینی چری، میر علم، چاووش باشی، امراخور، چاشنی گیر باشی، چاکرچی بشی، قاپوچی باشی و نیز به فرماندهان شش دسته سواره نظام قاپوقولی رکاب همایون یا اوزنگی آغالاری گفته می شد. آنها از امتیاز حرکت در دو طرف اسب سلطان برخوردار بودند.

خیمه‌گاه شاهی) [بیرونی] که در بیرون اردوگاه بود رفتند و او را تا خیمه‌گاه اندرونی همراهی کردند و به محض ورود او از این قسمت به داخل، وزرا به استقبالش رفتند و پیشاپیش اسب او تا محل استقرار سلطان با او رفتند. و در آنجا از اسب پیاده‌اش کردند. آنگاه وزیر اعظم زیر بازوی او را گرفت و سایر وزرا در رکابش او را به حضور سلطان سلیمان بردند.

سلطان سلیمان از خان کریمه استقبال کرد و به او اشاره کرد در تخت جداگانه‌ای که سمت راستش نهاده بودند، بنشیند. خان کریمه که پهلو به پهلو سلطان نشستن را خلاف ادب می‌دید اندکی تختش را از تخت سلطان دورتر کرد و نشست و سلطان با گفتن:

«- برادر خان! خوش آمدی» به او خوش آمد گفته^{۵۰} بود.

تا زمان صدارت قوجا سنان پاشا به هنگام آمدن خان کریمه وزیر اعظم او را پیاده استقبال می‌کرد و به هنگام برگشتن نیز این مراسم تکرار می‌شد. تا آن که در نبرد اتریش به سال (۱۰۰۱ هـ ق / ۱۵۹۳ م) هنگام آمدن غازی گیرای خان کریمه به اردوگاه، سنان پاشا در شرایطی مساوی با خان، یعنی سواره به پیشواز او رفت، وی را به چادر خود برد و در سمت راست خود نشاند.^{۵۱} و بعدها در صورت ملاقات خان کریمه

۵۰. قانوننامه ایوبی، ص ۵۴، تاریخ عالی، کنه‌الخبار نسخه چاپ نشده ج ۲ برگ ۳۱۹. عالی از این مراسم در بخش مربوط به حوادث بودین نام برده است که خطا است و نیز مندرجات قانوننامه ایوبی نیز که این حادثه را مربوط به جنگ افلاق می‌داند درست نیست.

۵۱. در سال مورد بحث یعنی (۱۰۰۱ هـ ق / ۱۵۹۲ م) سنان پاشا غازی گیرای را که به اردوگاه آمده بود به سردی استقبال کرد و با او به گفت‌وگو پرداخت و به چادرش برد و در کنار خود نشاند و با او رفتاری را که در خور یک حکمران است نکرد. مورخ عالی ضمن بیان آنچه که گفته شد می‌افزاید کار صدراعظم یعنی بردن خان به چادر خود کاری خطا بود و میهمانی دادن به افتخار او با حضور مردم عوام و خواص در خور و مقام خان نبوده است و نشاندش در سمت راست خود یعنی خان را تا مرحله بیگلربیگی تنزل دادن کاری زشت و ناپسند بوده است (برگ ۳۲۰). در جنگ سال ۱۵۹۴ م نیز در حق خان کریمه چنین رفتاری شد و پس از ضیافت برای خان خنجر مرصع و پنجهزار سکه طلا به عنوان قدومیه برای هزینه راه از خزانه برایش ارسال شد. و بیگلربیگها او را با اسب زین شده پیشکشی از سوی وزیر اعظم تا چادر وزیر همراهی کردند (فضلک ج ۱ ص ۳۰ و نعیماج ۱ ص ۹۴). مورخ عالی می‌نویسد که: در جریان جنگ ایران لله مصطفی پاشا از یکی از پاشاهای همراهش پرسیده بود که اگر ضرورت داشته باشد که خان کریمه را همراهی کند چگونه باید عمل کرد. او پاسخ داده بود: اگر با او سواره برخورد کنم از اسب پیاده می‌شوم زانویش را می‌بوسم و باز سوار اسب می‌شوم. عالی تقریباً یک چنین اظهار نظری می‌کند که: شما در اینجا نماینده

با شاه، سلطان چند گامی در مقام استقبال به سوی او برمی داشت و خان بر نشستگاهی و یا روی زیراندازی که بر زمین پهن می شد می نشست. این قانون تا پایان حکومت خانها در کریمه اجرا می شد^{۵۲}. خانهای کریمه دست یا دامن شاه را می بوسیدند^{۵۳}.

خانهای کریمه کاملاً زیر نفوذ دولت عثمانی بودند و مانند والیان عزل و نصب می شدند. و به محض انتصاب از سوی سلطان عثمانی برات توسط رئیس الکتاب و سنجاق و دو طوق به وسیله میرالعلم داده می شد. افزون بر آن؛ طبق قانون، حکمران عثمانی می بایست برای خان هدایایی چون لباس مخملی که دکمه‌هایی زرین داشت و پوست سمور بر آن دوخته شده بود، کلاه پوستی که دو منگوله کروی جواهرنشان داشت، شمشیر، ترکش، یک قبضه خنجر، یک رأس اسب آراسته با رخت زین یعنی اسب مخصوص مراسم و پنجهزار سکه حسنه (طلا) می فرستاد.^{۵۴} به محض نشستن خانهای کریمه در مراسم «گورونوش»، یعنی هنگام جلوس بر تخت حکومتی شیخ الاسلام شمشیر بر میان حکمران جدید می بست و یک جلد قرآن به دست او می داد و به او می گفت: «خارج از فرمان پادشاه و کتاب اله کاری مکن» سپس فاتحه‌ای می خواند و به او تبریک می گفت.^{۵۵}

علی‌رغم موقعیت مهم وزیراعظمها در اردو، مرتبه تشریفاتی خانها برتر از وزیراعظم بود. به عنوان مثال

به هنگام اذن شرفیابی به حضور شاه، خان بر روی احرام [زیرانداز مخصوص] ویا بر روی یک مخدّه می نشست. حال آن که وزیراعظمها از اواسط قرن هفدهم به بعد در

پادشاهید و فرمانده کل قوا از اسب پیاده‌شدن و بر رکابش بوسه‌زدن دون شأن شما است. که لله‌مصطفی پاشا می گوید: انتظار شنیدن چنین کلامی از شما نداشتم زیرا که حضرت خان جد اندر جد صاحب خطبه و سکه بوده است و من وزیری هستم که در درگاه شاه بزرگ شده‌ام چگونه می‌توانم حرمت مقامش را به جای نیاورم.

۵۱. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۱۱ و ۴۹۵ و ۷۳۷ و تاریخ غزی ۹۷ ب

۵۲. تاریخ رشید ج ۱ ص ۴۴۳ و غزی ۹۷ و صفحات بعداز ۹۷

۵۴. تاریخ نعیم ج ۱ ص ۹۴، تاریخ پجوی ج ۲ ص ۱۵۱ و تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۶۷ و ج ۲ ص ۹۹.

هزینه سفر خانها گهگاه تغییر می‌یافت. در زمان سلطنت سلطان محمد چهارم ده هزار و حتی پانزده هزار سکه طلا نیز پرداخت شده بود.

۵۵. سیاحتنامه اولیاچلیبی، ج ۸ ص ۳۳.

حضور پادشاه سرپا می‌ایستادند و باز هم خانهای کریمه به هنگام سوارشدن بر اسب و یا پیاده‌شدن از آن پای بر روی پله چوبینی که مخصوص شاهان بود می‌نهادند اما وزیر اعظم در چنین مواقعی پای بر چهارپایه می‌گذاشت.

همچنین طبق آیین در ایام جنگ چون خان کریمه یا قالغای و یا خانزاده‌ها با نیروهای تاتار به اردو می‌آمدند به نشانه شادباش توپ و تفنگ شلیک^{۵۶} می‌شد.

معمولاً از سوی سلطان عثمانی برای خان کریمه نامه فرستاده می‌شد در عنوان نامه برای خان القابی نوشته می‌شد. القابی گوناگون اما به امضای نزدیک به هم و مشترک، متداول‌ترین این القاب عبارت بود از:

جناب امارت‌مآب، ایالت نساب، دولت اکتساب، ذوالقدر اتم والفخر الاسم [؟] المخوف بعنایت ملک‌العالم خان کریمه غازی‌گیری خان دام مجده^{۵۷}. برای قالغای سلطان یعنی ولیعهد کریمه این القاب یاد می‌شده است:

خلف‌السلطین‌الکرام (و یا عظام) شرف‌الخوانین‌القطام (و یا فخام) قالغای سعادت‌گیری دام علوه.

و گاهی نیز پیش از عنوان قالغای و یا قالغلقای، جمله‌ای چون المتحض به مزید عنایت ملک‌العالم^{۵۸} اضافه می‌شد. در مورد برادران خان کریمه نیز القاب و عناوینی به کار می‌رفت.

خانواده‌ای که به حکومت کریمه برگزیده می‌شد، پس از انتصاب محاسنش را دراز می‌کرد. برپای فرامینی که از سوی خانهای کریمه صادر می‌شد طفرایی که سه خط داشت کشیده می‌شد. خط راست بود و خمیدگی نداشت و در انتهای طغرا عبارت «گفته‌مان» یعنی «فرمان و دستورمان» را می‌نوشتند. طفرای خانهای کریمه به شیوه طفرای سلاطین عثمانی نبود که در بالای نامه و درست در وسط کشیده می‌شد، بلکه در سمت راست سطر آغازین نامه جای داشت. خانها پایین نامه‌هایی را که به سلاطین متبوع خود [شاهان عثمانی] می‌نوشتند امضاء می‌کردند و یا مهر می‌نهادند. خانهای

۵۶. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۷۱.

۵۷. دفتر مهمه ۶۶ ص ۱ و ۲ و منشآت فریدون‌بیک ج ۱ ص ۶.

۵۸. دفتر مهمه ۶۶ ص ۲۰.

کریمه در نامه‌های ارسالی به سلطان عثمانی او را با ضمیر دوم شخص مفرد یعنی «تو» مخاطب قرار می‌دادند.^{۵۹} این شیوه خطاب برای خاطر آن بود که مراتب نهایت صمیمیت و وابستگی خود را به او نشان بدهند.

شیوه طغرای یک یارلیق یعنی فرمانی که از سوی منگلی‌گیرای، خان دوم، پسر حاجی سلیم‌گیرای خان خطاب به مردم قصبه اسحاقجی نوشته شده است. منگلی‌گیرای دوبار یک بار از سال (۱۱۳۶ هـ.ق / ۱۷۲۴ م) و بار دیگر از سال (۱۱۵۲ هـ.ق / ۱۷۳۹ م) خان کریمه شد:

«منگلی‌گیرای خان بن حاجی سلیم‌گیرای خان»

آنان به جز طغرا دو مهر سبز و سرخ داشتند که این مهرها تاراق دامغاسی [مهر شانه‌ای]^{۶۰} نام داشت بر روی طغرای خانها نشان مهر شانه‌ای هم دیده می‌شد. مغولان و دیگر دولتهای تابع مغولان نیز به فرمان یارلیق می‌گفتند و به جای «این است فرمانمان» یا «اراده‌مان»، و یا «دستورمان» تعبیر «گفته‌مان» را به کار می‌بردند. خانهای کریمه نیز این اصطلاح را به کار^{۶۱} می‌بردند. قالغایها و نورالدین سلطانها نیز در صورت لزوم احکام طغرادار صادر می‌کردند.

چگونگی دعوت از خانهای کریمه برای شرکت در جنگ

هنگامی که سلطان و یا وزیر اعظم که سمت سرفرماندهی سپاه به او محول می‌شد

۵۹. بخشی از نامه کاپلان‌گیرای:

پیشگاه عتبه عالیّه حضرت خنکار [لقب سلاطین عثمانی] صاحب شوکت، باکرامت و صاحب قدرتم.... معروض بنده مخلصشان این است که... از رکاب جهانتاب خسروانه است... نامه همایونی و خطوط مقرون شوکت ارسالی همراه با خلعتی از حله خاصه همایونی که پوست سمور بر آن دوخته شده بود و یک قبضه شمشیر مرصع با یک عدد تیرکش خاقانی و آنچه سکبانی از عطیه ملوگانه است رسید... در نامه همایونی است... (دفتر مهمه شماره ۱۴۱ سال ۱۱۴۸، اوایل جمادی الاول).

۶۰. صاحب‌گیرای از خانهای کریمه پیش از انتصاب به مقام خانی کریمه در ایامی که غازان خان بود فرمانی به تاریخ (۱۳ صفر ۹۲۹ هـ.ق / اول اوجاق ۱۵۲۳ م) صادر کرده بود که تصویر این فرمان همراه با توضیحات توسط آقای عبدالله بقال در مجله ترکیات منتشر شده بود ج ۲ ص ۵۷.

۶۱. قانوننامه ایوبی افندی ص ۵۶.

آهنگ عزیمت به جنگ می کردند، در صورتی که ضرورت ایجاب می کرد چندماه پیش از حرکت، نامه همایونی مبنی بر دعوت از خان برای شرکت در جنگ فرستاده می شد و نیز طبق آیین، همراه نامه، خلعتی از قماشهای مخصوص شاه و شمشیر مرصع می فرستادند.^{۶۲} و افزون بر آن تعداد پنج یا ده هزار سکه طلا تحت عنوان موزه بها یا ترکش بها برای خان ارسال می شد و برای قالغای سلطان تعداد کمتری سکه طلا هزینه سفر اختصاص می یافت^{۶۳}. از طرف دولت مرکزی همچنین برای هزینه افرادی که برای خان جهت استخدام معرفی می شدند و نیز برای افراد سکبان که «خان دفترلی سی» نام داشتند و همچنین برای افراد متفرقه ای چون چاووش، سپاهی، سلاحدار زعیم و تیماری سپاهی که در معیت خان بود مبلغی اختصاص می یافت (حدود چهل هزار قروش^{۶۴}. در ایامی که جنگ نیز نبود باز خرج سکبان فرستاده می شد.^{۶۵} «سکبان آقچه سی» [آقچه سکبان] بین سربازان معروف به خان دفترلی سی تقسیم می شد. خان نشین کریمه هم «سنجاق شریف» داشت.^{۶۶}

۶۲. جناب امارت مآب، ایالت نساب، رفعت اکتساب ملک خصال دو القدر الاتم والفخر الاسم مختص المحلوف به عواطف ملک المنان خان کریمه غازی گیرای دامت معالی تحیات صافیات عنبر بار و تسلیحات صافیات عنبرنثار که از عنایت پادشاهی صادر می شود... پس از مطالعات معلوم شده است که حالیا به سوی کفار بیدین جنگ ظفر اثر دارم و دستور [وزیر] مکرّم وزیر اعظم سنان پاشا ادام اله تعالی اجلاله برای عسا کر نصرت شعارم سردار تعیین شده است. چون امسال روز بیستم شوال از استانبول حرکت و به جانب بلغراد عزیمت خواهم کرد. همانگونه که پیش از این در دوران جد مرحوم سلطان سلیمان خان عسا کر تاتار صبا رفتار گسیل می شد اکنون نیز بیش از شصت هزار تاتار شایسته گزیده انتخاب کرده اگر مقدور باشد شخص خود شما و اگر نه برادرمان قالغای.... فتیح گیرای سلطان دام علوه را سردار تعیین کنید... فرمان قادر و توانایمان برای اعزام آنان در اول بهار به سوی کفار خاکسار صادر شده است.... حالا برای اظهار موالات از مزید عنایت خسروانه مان یک قبضه شمشیر دشمن گیر و از خلعت فاخره ام یک خلعت توسط یکی از چاشنی گیران در گاه معلایم زید مجده ارسال شده است شایسته است که.... (دفتر مهمه ۷۱ ص ۲۹۸) در پایان فرمانهای نوشته شده برای خانها عبارت «به علامت شریفه ام اعتماد کنید» نوشته نمی شد.

۶۳. تاریخ سلانیک ص ۳۲۲ و سلاحدار ج ۲ ص ۶۹۱، ۷۴۳ و تاریخ رشید ج ۱ ص ۳۹، ۲۵۹ و ج ۲ ص ۵۲۳ و ج ۳ ص ۳۵۵.

۶۴. تاریخ رشید ج ۴ ص ۲۱۷.

۶۵. تاریخ رشید ج ۲ ص ۵۲۳.

۶۶. سفرنامه اولیاچلیبی ج ۸ ص ۳۷.

باریابی خانهای کریمه

به هنگام آمدن و بازگشت خان کریمه به مرکز حکومتی مراسم ویژه‌ای برگزار می‌شد. اگر خانی که به مرکز می‌آمد تازه منصوب شده بود، اجازه بار به حضور سلطان را می‌یافت و طبق آیین بر سرش کلاه ویژه خانی را که از پوست سمور و ماهوت سبزرنگ دوخته شده بود سر و دوسویش مزین به منگوله کروی جواهرنشان بود می‌نهادند و دارالسعاده آغاسی بر دوشش کاپانیچه یعنی شنل پوست سموری که بر مخمل سرخ سوخته شده بود و ۹ عدد* دکمه و ملیله دوزی چپ و راست داشت می‌افکند. و سلاحدار آغاسی نیز بر کمرخان شمشیر جواهرنشان، ترکش مرواریددوزی شده و تیر و کمان می‌بست. پس از آن که خان از حضور سلطان مرخص می‌شد، به اسب زین و برگ‌شده مخصوص روزهای تشکیل دیوان که افساری از زنجیر طلا داشت می‌نشست. و برای اطرافیان هم خلعت مرحمت می‌شد. افزون بر آن صندوقچه‌ای حاوی سی هزار قروش و یا سکه طلا بین پنج الی پانزده هزار برای خان اختصاص می‌یافت. همانگونه پیش از این هم اشاره شد شاه سه قدم برای استقبال از خان برمی‌داشت و خان بر نشستگاهی می‌نشست و لحظاتی تعارفات معمولی ردوبدل می‌شد. ۶۷

خان کریمه پس از مرخصی از حضور شاه، بر اسب آراسته‌ای که به او اختصاص داده شده بود می‌نشست و به عمارتی که برایش در نظر گرفته بودند می‌رفت و هزینه خود و اطرافیان در ایامی که در مرکز حکومتی می‌گذرانید از طرف خزانه تأمین می‌شد. پس از انتصاب خان کریمه وزیر اعظم و دیگر وزیران به او تبریک می‌گفتند.

اگر چنانکه خان منصوب شده در استانبول حضور نداشت، برات‌خانی، سنجاق، خلعت شمشیر و... را توسط مأمور ویژه‌ای برای او می‌فرستادند. خان این هدایا را با مراسم خاصی به پیشواز می‌رفت.

* عدد ۹ در بین اقوام ترک از تقدس و اعتبار خاصی برخوردار بود و معمولاً حکمرانان به هنگام ارسال هدیه به یکدیگر از هر هدیه ۹ عدد می‌فرستادند، کمتر از آن اهانت محسوب می‌شد. مترجم.

۶۷. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۹۹. این مراسم در سال (۱۱۳۶ هـ / ق ۱۷۲۴ م) به هنگام دومین بار انتصاب منگلی‌گیری به حکومت کریمه برپا شده بود. (ذیل تاریخ رشید ۱۹۴) به نظر می‌رسد که طبق آیین در مورد خانهای پیش از او هم نظیر چنین مراسمی اجرا می‌شده است. به عنوان مثال به مناسبت انتصاب عادل‌گیری به سال (۱۰۷۶ هـ / ق ۱۶۶۶ م) عین همین مراسم صورت گرفته بود. تاریخ رشید (ج ۱ ص ۱۱۵).

بعداً خان جدید پس از دریافت نامه همایونی و هزینه سفر ارسالی از طرف شاه در هر جایی که سلطان مستقر بود به آنجا می‌رفت و با مراسمی از او استقبال به عمل می‌آمد. خان پس از آن که چند روزی استراحت می‌کرد، به حضور سلطان پذیرفته می‌شد.^{۶۸} اگر خان جدید در جزیره رودوس یا جزیره دیگری اقامت داشت و یا ساکن مزرعه‌اش در روم ایلی می‌بود با شتاب دعوت می‌شد و به هنگام رسیدن با مراسمی از او استقبال می‌کردند.

خانهای کریمه گاهی در شرایط فوق‌العاده بنا به درخواست شخصی و با صدور اجازه از طرف سلطان به مرکز حکومتی می‌رفتند. به عنوان مثال سلیم‌گیرای که طی جنگ‌های درازمدت دولت عثمانی در سه جبهه خدمات ارزنده از خود نشان داده بود و شایع شده بود که قصد سرکشی دارد، برای رفع سوءظن از خود در سال (۱۱۰۰ هـ.ق/ ۱۶۸۹ م) به ادرنه رفت طی مراسمی از او استقبال شد. فردای ورودش از سوی سلیمان دوم به حضور پذیرفته شد. پادشاه با برداشتن سه گام از خان کریمه استقبال کرد و دستش را گرفته و در کنار خود بر تخت نشانید و گفت: «خوش آمدی، صفا آوردی» و سپس افزود: «همچنان خان کریمه هستی بینم که باز در راه دین و دولت همایونی مان چگونه خدمت خواهی کرد» سلیم‌گیرای که می‌دید وضع دولت عثمانی سخت بحرانی است و اوضاع در روم ایلی بسیار خطرناک است و صرفاً به قصد خدمت به ادرنه شتافته بود، در پاسخ سخنان سلطان گفته بود:

«ان شاء اله سلطانم، همت من نشأت گرفته از دین است بیش از آنکه ملحوظ نظر عالیه‌تان باشد در راهتان جان و سرفدا خواهم کرد.» و آنگاه چهره بر زمین سوده^{۶۹} بود. پس از این ملاقات باز طبق آئین مراسم اهدای کلاه پوستین منگلوله‌دار، خلعت و... اجرا شد.

۶۸. تاریخ عزّی ص ۹۳ ب و ۹۷ و ۱۰۸

۶۹. قصد پادشاه به هنگام شرفیابی سلیم‌گیرای از گفتن جمله «همچنان خان کریمه هستی» از این سرچشمه می‌گرفت که چون شایع شده بود که سلیم‌گیرای بر آن است که از دولت عثمانی جدا شود و حکومت مستقلی تشکیل دهد. وزیر اعظم که از این خبر دستپاچه شده بود در صدد عزل خان برآمده بود، اما پس از بی‌اساس بودن این شایعات از این قصد منصرف شده بود که درخواست حضور در ادرنه از سوی سلیم‌گیرای که بیشتر به خاطر این شایعه بود و فعالیت‌هایی را که بر علیه‌اش می‌شد خنثی کرده بود.

مورخ سلاحدار محمد افندی می‌نویسد: مراسمی که به هنگام آمدن سلیم‌گیرای به اردرنه و بازگشتش برای او برپا شد تا آن زمان در حق هیچ خان کریمه صورت نگرفته بود.^{۷۰}

اطلاعات دیگر در باره

خانهای کریمه

شاهان عثمانی به هنگام جلوس بر تخت سلطنت [رسیدن به شاهی] طی نامه‌ای مراتب را به اطلاع خان کریمه می‌رسانیدند و همراه نامه برای او چهل هزار سکه طلا به عنوان جلوسیه، نیم تن [نوعی پیراهن مردانه] پوستین سمور و شمشیر مرصع می‌فرستادند.^{۷۱} نخست برای خان کریمه در ذیل برات احسانیه ارسالی نوشته می‌شد که سالیانه یک میلیون آقچه از اقطاع* کفه دریافت دارد.^{۷۲}

طبق قانون قدیم تا قرن هجدهم یکی از خانزاده‌ها به عنوان گروگان اعزام می‌شد و در محلی در روم ایلی میهمان می‌ماند.^{۷۳} در مراتب تشریفاتی دولت عثمانی مقام خانهای کریمه برابر با مقام بیگلربیگی روم ایلی بود (در اوایل قرن ۱۷) برایشان دو طوع و دو حکم می‌دادند و اجازه داشتند که دسته موزیک نظامی هفت نفری نظیرینی چریها داشته باشند. اما آنان گذشته از موزیک یادشده برای خود نیز دسته‌ای موزیک نظامی، قوانین و رسوم سلطنتی ویژه نیز داشتند.

برای خانهای کریمه از محل گمرک اقطاع کفه، سالانه یک میلیون و یکصد هزار آقچه اختصاص داده می‌شد. گمرک کفه قبلاً در اختیار خانهای کریمه بود و جنوایی‌ها سالانه مبلغ معینی به خان کریمه می‌پرداختند. عثمانیها پس از تصرف کفه از عایدی آنجا

۷۰. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۱۱، ۴۱۱ و ۴۲۲.

۷۱. سلاحدار ج ۲ ص ۳۱۲.

* اراضی که به افراد اجاره داده می‌شد و از بابت اجاره سالانه مبلغ معین به دولت مرکزی پرداخت می‌کردند.

مترجم

۷۲. سیاحتنامه اولیاچلیبی ج ۷ ص ۶۰۲. در مورد نحوه تشریفات مربوط به دعوت خان برای شرکت در جنگ بین سالهای ۱۰۰۱ و ۱۰۰۴ هـ/ق) آگاهی‌هایی می‌دهد (تویقاپوسرای. کوشک / وان ۱۱۳۷).

۷۳. آرشیو تویقاپوسرای (دفتر شماره ۸۰۱).

همان مبلغ یادشده را برای خان کریمه منظور کرده بودند.

از اواسط قرن ۱۷م دریافتی سالانه خانهای کریمه از عایدات کفه افزایش یافت و به پانزده عدل (یک و نیم میلیون آچه) بالغ شد. از آن گذشته قالغای سلطان ده عدل^{۷۴} و نورالدین سلطان پنج عدل آچه مقرری سالانه داشتند. قالغای و نورالدین این مقرری سالانه را گاهی از محل درآمد گمرک، کفه و گاهی هم از گمرگ بالیک لوا دریافت می کردند. به سبب خدمات ارزنده غازی گیرای، طی جنگ اتریش مقرری سالانه اش از صفر ماه سال (۱۰۰۳ هـ ق / اکیم ۱۶۴۴ م) پانصد هزار آچه افزایش یافت.^{۷۵} بعضی از خانهای کریمه علم‌های ویژه‌ای برای خود داشتند^{۷۶}. خانزاده‌های کریمه در مراسم تبریک و دیگر مراسم جلوتر از وزیران [دولت عثمانی] قرار می گرفتند.^{۷۷} برخی خانزاده‌های مقیم استانبول و یا خانواده‌هایی که از نواحی نزدیک روم ایلی به استانبول برای شرکت در مراسم تبریک عیدها به استانبول دعوت می شدند، نخست پادشاه را تبریک می گفتند. برای خانواده‌هایی که برای تبریک به مرکز حکومتی دعوت می شدند در طول اقامتشان هزینه اقامت اختصاص داده می شد.^{۷۸}

دولتهای روسیه و لهستان خراج سالانه به خان کریمه می پرداختند: پرداخت خراج تا پیمان قارلوفچه ادامه داشت. خانهای کریمه در ازای تعهد دفاع از ویووده‌های بغداد (در صورت ایجاب) از جانب آنان نیز درآمدهایی داشتند.^{۷۹} طوایف چرکس مقیم قفقازیه هم به خانهای کریمه «خراج امیر» می پرداختند.^{۸۰} نزدیک اواخر قرن ۱۷م (۱۸۵ هـ ق / ۱۶۷۷ م)

میزان خراج سالانه لهستان سی هزار سکه طلا و یا معادل آن ماهوت و قماش

۷۴. قالغای در قرن ۱۸م از خراج اقطاع کفه هفده کیسه آچه پول توی جیبی می گرفت (تاریخ واصف ج ۲ ص ۱۳۲).

۷۵. تاریخ سلانکی، نسخه چاپ نشده برگ ۲۵.

۷۶. مهمه ۱۵۴ ص ۲۷۶ ربیع الاخر سال ۱۱۶۲ هـ ق.

۷۷. قانوننامه عثمانی و رابطه آستانه ص ۲۳.

۷۸. تنصیف امیری (مربوط به دوران احمد سوم) سند شماره ۱۹۶۹۸.

۷۹. مهمه ۱۲۹ ص ۵۲۷۰ رجب سال ۱۱۳۲ هـ ق

۸۰. رشید، ج ۵ ص ۱۷۵.

و...^{۸۱} بود. از اواخر قرن ۱۷ لهستانیها چهل و پنج هزار قروش و روسها نود هزار قروش خراج می پرداختند.

دیوان * خانهای کریمه

خانهای کریمه در امور داخلی مستقل بودند به نامشان خطبه خوانده می شد و سکه می زدند. از سال ۹۹۲ هـ ق / ۱۵۸۴ م تا زمان اسلام گیرای در خطبه ها تنها نام خان کریمه ذکر می شد اما از آن به بعد در خطبه ها نخست ذکر نام خلیفه و سلطان متبوع (پادشاه عثمانی) مرسوم شد. از این روی خطیبان در خطبه ها نخست نام پادشاه عثمانی را یاد می کردند و در پی آن نام خان کریمه را می بردند و مراسم برگزار می شد.^{۸۲}

برای مشورت در باره مسائل کریمه در ایام معینی و یا به مناسبتهای فوق العاده جلسه دیوان در باغچه سرای و حضور خان کریمه تشکیل می شد. در کریمه دیوانخانه یعنی محل تشکیل دیوان «گورونوش» نام داشت.^{۸۳} بیرون دیوانخانه یعنی محل تشکیل دیوان حوضچه ای پر از «بوزه *» وجود داشت، که اعضای دیوان برای آن که سر شوق بیایند و با خان بتوانند آزادانه سخن بگویند با لیوانهایی ساخته شده از پوست کدو [کدو

۸۱. دفتر مهمه ۳۳ ص ۱۲۳ سال ۹۸۵ هـ/ق.

* محل اجتماع دولتمردان حکومت در دوره عثمانیها. مجلس. (فرهنگ عثمانی - ترکی مصطفی نهاد. ذیل واژه

دیوان) مترجم.

۸۲. بنا به نوشته اولیا چلیپی که به هنگام دومین دوره حکومت محمدگیرای چهارم در کریمه بود، خطیب به هنگام خطبه ابتدا نام حضرت حق تعالی، سپس نام حضرت پیامبر و در پی آن نام چهاریار [چهار خلیفه صدر اسلام: ابوبکر، عمر، عثمان و علی] و نیز شهدای کربلا را ذکر می کرد. سپس سلطان عثمانی را دعا می کرد و آنگاه با ذکر نام غازی محمدگیرای خان بن سلطان سلامت گیرای خان صاحب قیچاق و سالغات (در چهار فرسنگی کفه)... نام همه خانهای کریمه را تا منگلی گیرای ذکر می کرد و آنان را دعا می گفت. (ج ۷ ص ۶۰۴).

۸۳. «فی الجملة در سه محل جلسه دیوان تشکیل می شد که در هریک سه هزار نفر جای می گرفت. بعضی دیوانخانه ها هست که در زبان تاتار آن را گورونوش می گویند... در این گورونوشها خان جلوس می کرد و طبق قاعده آل چنگیزیان دیوان شاهی تشکیل می دهد و حکم حکومت و عدل و عدالت می راند...» (اولیاچلیپی ج ۷ ص ۵۹۸ و ۵۹۹). در قانوننامه عیونی افندی همچون نوشته اولیاچلیپی آمده است: «... و از گورونوش که تعبیر از دیوانخانه است...» از گورونوش خان بحث می کند.

* نوعی شربت از ارزن تخمیر شده. مترجم.

تنبیل] که در لبه حوض بود نخست از بوزه می نوشیدند و سپس وارث دیوانخانه می شدند.^{۸۴}

به هنگام تشکیل جلسه دیوان در سمت راست خان قالغای سلطان قاپو^{۸۵} آغاسی که در حکم وزیر خان بود می نشست و در سمت چپش نورالدین سلطان می نشست.^{۸۶} قاپوآغاسی گاهی هم سرپا می ایستاد. پشت سر آنان قاضی عسکرها^{۸۷} و پشت سر آنها نیز «شاهیم*ها»[؟] یعنی شاهزادگان خردسال کریمه می ایستادند و پشت سر آنان نیز «خان آغاسی»^{۸۸} و در پس آنها امین ضربخانه و آخر همه «شیرین میرزالار»^{۸۹} به ترتیب درجه و مقام می نشستند و به حل و فصل کارها می پرداختند.^{۹۰}

اولیاچلبی*چگونگی گورونوش [جلسه دیوان] در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی را چنین شرح می دهد:

«در جلسه دیوان درست راست خان قالغا (قالغای - قالغقای) سلطان و در سمت چپش نورالدین سلطان می نشست، آنان دعاوی و شکایات مربوط به نواحی تحت فرمانشان را در حضور خان می شنیدند و طبق تصمیمی که خان می گرفت فرمان مصدق به طغرا صادر می شد. در سمت راست خان به جز قالغای سلطان، شیخ الاسلام

۸۴. کسبی مصطفی افندی، «تاریخ عبرت نمای دولت». کتابخانه ملت شماره ۴۸۴.

۸۵. «... در دیوان حضرت خان حضور داشتم، نیزارهای مستقر در جمله شهرها و آغاها یعنی غلامان چرا کسه خان و احمدآقا نخست وزیر که به آن قاپوآغاسی می گفتند و نیز یک وزیر دیگر و عبدالعزیز چلبی خزانه دار و قاضی عسکرش و نشان آغاسی [طغرادار] آمده بودند و در مقابلش بر پای ایستاده بودند» پچوی ج ۲ س ۲۴۴.

۸۶. در «قوانین عثمانی و رابطه آستانه» قالغای وزیر بزرگ و نورالدین وزیر کوچک ذکر شده است.

۸۷. شغل قاضی عسکری در تشکیلات کریمه بالاترین مرتبه علمی بود و قاضی عسکرها از دولت حقوق می گرفتند و برخلاف قاضی عسکرها عثمانی که از ارباب رجوع حق الزحمه ای تحت عناوین «رسم قسمت»، «چو خداریه»، «خدمیه»، «اجرت المهر»، «محضه»، «هزینه اعلام» و... می گرفتند، پولی به این عناوین دریافت نمی کردند.

* (به نظر می رسد خطای چاپی است احتمالاً «شاهینها» باید باشد. مترجم

۸۸. وظایف خان آغاسی از یک نظر شبیه وظایف فرمانده ینی چری دولت عثمانی بود و از طرف دیگر به مخارج باغچه سرای و نرخ اصناف نظارت داشت. یعنی در واقع وظایف شهردار را داشت. این پست در زمان غازی گیرای یکم ایجاد شده بود.

۸۹. «قوانین عثمانی» و «رابطه آستانه»، «شیرین میرزا» یا «شیرین بیگها» را سنجاق بیگی [پستی در رده فرماندار] عنوان کرده است.

۹۰ - کسبی مصطفی افندی، «تاریخ عبرت نمای دولت». کتابخانه ملت شماره ۴۸۴ برگ ۶ و ۷.

مذهب حنفی و مفتیان سه مذهب دیگر می‌نشستند و در سمت چپش قاضی عسکر و در کنار او ملای شهر [قاضی و حاکم شهر] یعنی ملایی نظیر قاضی استانبول که ملای باغچه‌سرای بود جای می‌گرفت. و در فرودست بیست و چهار قاضی شبه‌جزیره کریمه می‌نشستند و به دعاوی و شکایات مربوط به مناطق زیر مسؤولیتشان گوش فرا می‌دادند.

وزیر خان یعنی قاپوآغاسی گاهی سرپا می‌ایستاد و زمانی هم در ردیفی که قالغای سلطان بود می‌نشست و «دیوان افندی سی» (رئیس‌الکتاب و یا تذکره‌چی [دبیر] در ردیف چپ، یعنی در ردیف جلوس نورالدین سلطان قرار می‌گرفت.

قاپوچی لار کدخداسی نظیر دولت عثمانی مسؤل تشریفات دیوان بود. دو عصای سیمین در دست، شاکیان را به جلسه دیوان راه می‌داد. بالطبع در جلسه دیوان، کاتبان دیوان، صورت جلسه‌نویسان، خزانه‌دارها، امناء و مأموران وصول مالیات نیز حضور می‌داشتند.

پس از مذاکره غذا صرف می‌شد. در بین غذاها وجود الزامی گوشت کره اسب جزو رسوم بود. به هنگام صرف غذا، خان، قالغای و نورالدین سلطان، مفتی، قاضی عسکر و قاضی شهر بر سر یک خوان می‌نشستند و نیز قاپوچی لار کدخداسی و قاپوچی باشی لار بر سفره دیگری می‌نشستند و به این ترتیب در بیست و دونقطه سفره گسترده می‌شد.^{۹۱} در امور فوق‌العاده مربوط به کریمه تا امضای چهاررکن ازبیکها موسوم به شیرین‌بیک، منصور بیک بارین بیک و سجودبیک نمی‌بود، تصمیم قطعی گرفته نمی‌شد. بیگهای شیرین‌طغرای کوچکتر از طغرای خان داشتند که مجاز به کشیدن طغرا بودند و نیز اجازه پاراف یا صحه‌گذاردن با مهری را که بیضی و به شکل بادام بود، داشتند. اگر طغرا و مهر خان شیرین‌برپای یارلیق صادره از سوی خان نبود آن فرمان جعلی به حساب می‌آمد و پذیرفته نمی‌شد.

قاپو کدخداسی مأمور پیگیری امور مربوط به کریمه در رابطه با دولت مرکزی بود و در استانبول به سر می‌برد.^{۹۲}

۹۱. سیاحتنامه اولیاچلبی، ج ۷ ص ۵۹۹ و ۶۰۰

۹۲. تاریخ صحبی، ص ۱۷۰ ب.

نیروهای تحت اختیار خانهای کریمه

به استثنای شماری از افراد ارتش عثمانی که در خدمت خان بودند، خانهای کریمه نیروی نظامی تعلیم دیده در اختیار نداشتند. توانایی و موفقیت افراد سوارکار جسور و بی‌باک تاتار که شکیبا در برابر همه مشکلات نبرد بودند در آقنهایشان بود. هر نقطه‌ای که آنها به آن آقن می‌بردند دیگر امید فلاح بر آن نبود. از این روی دشمن از آقن تاتارها که هم شهرها را ویران می‌ساختند و اسیر بسیار می‌گرفتند و هم روحیه افراد را به صفر می‌رسانیدند سخت در هراس بود. در اواخر قرن شانزدهم با پایین آمدن فعالیت‌های آقنجیهای عثمانی، آقن‌های تاتار جایگزینش شده بود.

خانهای کریمه پس از پذیرفتن حاکمیت قدرتمند عثمانیها در زمان سلطان بایزید دوم و یا سلطان سلیمان قانونی شمار بسیاری از افراد کانون قاپوقولی [سپاهی، سلاحدار، افراد شعبات متفرقه*، چاووش] افراد و سکبان در مقام محافظ برای خان کریمه اعزام می‌شدند.^{۹۳} این افراد که خان قولی [غلام‌خان] و خان سکبان‌لاری نامیده می‌شدند مانند سکبانهای دیوان عثمانی در اجرای مفاد یارلیقها و دیگر فرامین خان مباشرت داشتند و در امور مربوط به نظم همکاری می‌کردند.^{۹۴} این افراد تاتار نبودند و نیروی مخصوص همراه خان را تشکیل می‌دادند. اوایل تعداد افراد خان قولی دروازه هزار نفر بود. فرزندان نوه‌های این افراد هم در زمره همراهان خان خدمت می‌کردند. در نیمه دوم قرن هفدهم شمار این افراد به سه هزار تن تقلیل یافت اما همچنان خانها شهره به داشتن دوازده هزار خان قولی بودند. شاهان عثمانی به هنگام دعوت خان برای شرکت در جنگ، پانزده هزار سکه طلا «موزه بها» می‌فرستادند که بین میرزاها و این افراد تقسیم می‌شد.^{۹۵} همانگونه که در سطور پیشین یاد شد تعدادی از افراد عثمانی شامل افراد حقوق‌بگیر، متفرقه، چاووش، سپاهی، سلاحدار و صاحبان

۹۳. دفترنامه ۲ ص ۱۰۰

۹۴. مهمه ۱۵۴ ص ۳۷ و مهمه ۱۵۵ ص ۸۲ و ۵۲۳.

* شعبه‌ای در نظمی که به جرایم جزیی و خلفا رسیدگی می‌کردند. فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولفون

جمشید درخشان.

۹۵. سیاحتنامه اولیاچلیبی ج ۷ ص ۶۰۲ و قاننامه ایوبی افندی ص ۵۹.

تیمار و زعامت* در خدمت خان به سر می بردند. به سبب جنگهای طولانی تعداد این افراد از سیصد تن تجاوز می کرد که از اوایل قرن هیجدهم شمارشان به نود تن تقلیل یافت. ۹۶

پادشاهان عثمانی هنگام دعوت از خانهای کریمه برای شرکت در هر جنگی مبلغی تحت عنوان سکبان آچه چی می فرستادند که این پول بین نظامیان حقوق بگیر و صاحبان تیمار و زعامت عثمانی [مقیم کریمه در خدمت خان] توزیع می شد. خان قولی ها در باغچه سرای نزدیک خان و نیز در روستاهای نزدیک باغچه سرای و مزرعه هایی که «اوتار» نام داشت سکونت می کردند. ۹۷

خانهای کریمه با توجه به شرایط یا خود به اردو می رفتند و یا نیروی اعزامی را به همراه قالغای و یا دیگر خانزاده ها می فرستادند. اگر شاه و یا وزیر اعظم شخصاً عازم جنگ می شد بیشتر اوقات خان نیز خود در جنگ شرکت می کرد. به عنوان مثال در عملیات قفقاز محمد گیرای، خان کریمه همراه اوز دمیراوغلی عثمان پاشا و غازی گیرای نیز در سال (۱۰۰۷ هـ ق / ۱۵۹۸ م) با ساترجی محمد پاشا و سلیم گیرای در محاصره چهرین همراه ابراهیم پاشا عملیات جنگی را اداره می کردند.

به نوشته اولیاچلیبی اگر خان کریمه عازم جنگ می شد، طبق رسوم آل چنگیز نخست دوازده تن از «اوتار آغالاری» را به عنوان رهبر تعیین می کرد و افراد را به صورت دوازده «تاپغور» یعنی قطار تقسیم می کرد و پشت سر هم حرکت می داد و خود نیز همراهشان می رفت. اگر قالغای به جنگ می رفت پنجاه هزار نفر در هشت تاپغور و اگر نورالدین سلطان عازم جنگ می شد، چهل هزار سرباز در شش تاپغور همراهش بود.

آقنی را که با ده هزار نفر در عرض یک ماه یا یک هفته صورت می گرفت «بش باش» نام داده بودند. ۹۸

شمار افراد نیرویی که خانهای کریمه برای شرکت در جنگ می فرستادند با توجه به

* جلد اول تاریخ عثمانی.

۹۶. تاریخ رشید ج ۳ ص ۲۳۸ سال ۱۱۱۹ هـ ق / ۱۷۰۷ م. [این تعداد عبارت بود از] بیست حقوق بگیر متفرقه،

بیست چاووش حقوق بگیر، بیست سپاهی و سلاحدار و سی زعیم و تیمارلی.

۹۷. سیاحتنامه اولیاچلیبی ج ۷ ص ۶۰۲.

۹۸. سیاحتنامه اولیاچلیبی ج ۷ ص ۵۳۳ و ۵۳۶.

اهمیت جنگ و نیز قدرت و نفوذ هر خان و با در نظر گرفتن این که تا چه حد بیم خطر برای جان او می‌رفت فرق می‌کرد و کم و یا زیاد می‌شد. به طور کلی خان برای شرکت در جنگ در کنار نیروهای عثمانی حداقل با سی هزار تن و حداکثر با یکصد هزار تن حرکت می‌کرد. در آقنهایی که به لهستان و روسیه صورت می‌گرفت چون نزدیک مرزها بود و بیم حمله دشمنان نمی‌رفت شمار بیشتری تاتار شرکت داشت. به عنوان مثال در سال (۹۹۷ هـ.ق / ۱۵۸۹ م) خبر رسیده بود که خان کریمه با یک نیروی دویست هزار نفری وارد خاک لهستان شده است.^{۹۹}

کار نیروهای کریمه در محاصره‌ها و یا میدان جنگ این بود که بر دشمن که در پی آقن روحیه‌اش را از دست داده بود حمله‌ور می‌شدند. که با این شیوه منشأ خدمات مهمی در جنگها شده بودند. یک تاتار کریمه، اسبی داشت و اسلحه‌ای خوراکش مستی ارزن بود داده بود و ماست خشکیده که به آن «رکش» می‌گفتند.

خان کریمه هر گاه که قصد سرشماری افرادش را داشت یعنی می‌خواست شمار افرادش را بداند تعداد آنها را از روی «قوشجو»^{۱۰۰} یا «هوشجو» یعنی دیکهای غذا حدس می‌زد. زیرا که برای هر ده یا دوازده تن و گاهی هم هفت تاتار یک دیک که قوشجو (قوشون) نام داشت اختصاص می‌یافت. به تعبیر امروزی دوازده نفر از یک بادیه غذا می‌خوردند.^{۱۰۱} در کریمه یک جوخه، ده یا دوازده نفره «قوش» نام داشت و می‌دانستند که از هر روستایی چند «قوش» به جنگ اعزام شده است، که پنج یک غنایم جنگی از این قوش توسط «سوغاآغالاری»^{۱۰۲} گرفته می‌شد و به خزانه واریز

۹۹. مهمه ۶۶ ص ۸.

۱۰۰- اولیاء چلبی چنین می‌نویسد: «... در هر «قوشون» یعنی در هر صد قدم دیکهایی به نام «هوشجو» با تسمه بر پشت اسب بسته می‌شد و بر روی چند اسب بارکش در انبانهایی از پوست گوسفند و بز فشرده ارزن بوداده و ماست خشک [چکیده] همراه می‌بردند و تاتارهای صبا رفتار عدو شکار جز آن مأكولات دیگر نداشتند. (ج ۷ ص ۶۰۳۰).

۱۰۱. اگر چنانکه ضرورت ایجاب می‌کرد که جایی نیرو اعزام شود، هر دوازده نفر یک دیک همراه می‌بردند و یک «قوشون» تشکیل می‌دادند به این ترتیب مشخص می‌شد که از هر قریه چند «قوشون» اعزام شده است.

۱۰۲. سوغا آغالاری به مأمورانی می‌گفتند که موظف به جمع‌آوری خمس غنایم یعنی یک پنجم غنیمت‌های جنگی بودند اگر چنانکه قالدای و یا نورالدین سلطان فرماندهی لشکر اعزامی را عهده‌دار می‌بود عشر غنایم جنگی سهم او می‌شد. سوغا آغالاری در حکم پنجیک‌های دولت عثمانی بودند (قانوننامه ایوبی ص ۵۵).

می کردند. این محاسبه برحسب، «قوش» با احتمال بیش از نود درصد درست در می آمد. گاهی بین شمار افرادی که در کریمه حرکت می کردند با شمار افراد موجود در جبهه اختلاف داشت. سبب اختلاف این بود که تاتارها گاهی پس از به دست آوردن غنیمت بدون اجازه به کریمه باز می گشتند.^{۱۰۳}

به محض این که خان کریمه همراه نیروهای تاتار به اردوی عثمانی می آمد طبق آیین برای افراد پلو و بریان تقدیم می شد و باز طبق آیین افراد پلو و گوشت بریان را از یکدیگر قاپ می زدند و می ربودند.^{۱۰۴}

در جناح راست نیروهای خان کریمه - جناحی که قالغای جای داشت - «شیرین بیگری» که خویشاوندان^{۱۰۵} خان بودند با ایل و طایفه شان مستقر بود و در جناح چپ یعنی جناح نورالدین سلطان از نوغایها منصور لو و دیگر بیکهای نوغای حرکت می کردند.^{۱۰۶}

بنا به نوشته اولیاچلبی شمار نیروهای کریمه در نیمه دوم قرن هفدهم بین یکصد الی یکصد و بیست و شش هزار تن بودند که چهل هزار تن از آنان در جنگ شرکت می کردند. اگر ضرورت ایجاب می کرد خان همراه با هشتاد هزار تاتار به جنگ می رفت و

۱۰۳. زیرنویس در ارتباط با متن نبود، از ترجمه خودداری شد. احتمالاً خطای چاپی بوده است. مترجم.
 ۱۰۴. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۲۷. «در قرب چادری که خالی بود سه ردیف سفره پهن شد. گاو و گوساله درسته بر سفره نهادند و در بشقابهای مسین اغذیه چیدند. نان و قاشق نهادند... به محض اینکه حضرت خان نزدیک چادر آمد عسکر تاتار چون گرگ گرسنه بر غذا حمله بردند و در یک چشم به هم زدن آن را یغما کردند و سپس به رقص دسته جمعی پرداختند» در یک تشریف فرمایی دیگر خان پلو و گوشت گوسفند و گاو بریان بر سفره نهاده بودند که او نیز طبق آیین غذا را یغما کرد (همان اثر ج ۲ ص ۷۱۰). در سال (۱۱۰۶ هـ ق / ۱۶۹۵ م) به مناسبت پیوستن خان به اردوی عثمانی از طریق زمین برای افراد تاتار یکصد و پنجاه گاو و چهارصد گوسفند سربریدند و در هشتصد سینی خوراکیهای دیگر نیز فراهم شد که افراد تاتار آن را غارت کردند (ج ۲ ص ۷۵۵). قاپ زدن غذا نشانه صمیمیت و رضایت بود.

۱۰۵. نعیم ج ۳ ص ۲۸۵ و ۲۸۶، سیاحتنامه اولیاچلبی ج ۷ ص ۶۰۱ و ترجمه هامر. ج ۹ ص ۲۳۱ و قانوننامه ایوبی ص ۵۷. شیرین بیگری معمولاً حدود بیست الی سی هزار تن همراه خود می آوردند.

۱۰۶. نوغایها به چهار شاخه تقسیم می شدند: اولوتوغای، منصورلو، کوچک نوغای و صداق دامقاسی. در بین این گروه ها شقی ترین و خونریزترینشان نوغایهای منصور اوغلی بودند. قان دمیرمیرزا پاشای مشهور از منصور لوها بود (قانوننامه ایوبی افندی ص ۵۷ و تاریخ نعیم ج ۳ ص ۲۸۵) شاخه منصورلو به تنهایی بیست هزار نیرو وارد جنگ می کرد.

مانده برای محافظت از کریمه اختصاص داده می‌شد. ۱۰۷

شاهزادگان کریمه

هر بار که خان جدیدی در کریمه بر سر کار می‌آمد خانزاده‌ها که همواره در هراس مرگ پرورش یافته بودند با ترفندی به لهستان و روسیه می‌گریختند، و یا به دولت عثمانی پناهنده می‌شدند و یا سر به مخالفت برمی‌داشتند. کسی که تازه بر تخت سلطنت کریمه می‌نشست، کسانی را که می‌توانستند با او مخالفت بورزند به دسایسی^{۱۰۸} دستگیر می‌کرد و می‌کشت. بعدها که عزل و نصب خانهای کریمه از سوی دولت، عثمانی صورت گرفت خان جدید حق کشتن سلف خود و یا قالغای و نورالدین سلطان را نداشت. اما با کسب اجازه از سلطان عثمانی می‌توانست آنان را متناسب با گناهی که داشتند مجازات کنند.^{۱۰۹} اما سلطان عثمانی عزیمت تک‌تک

۱۰۷. سیاحتنامه اولیاچلیبی ج ۷ ص ۶۰۱: غازی گیرای خان با هشتاد هزار نیرو به فرماندهی ساترجی محمدپاشا به اردو پیوسته بود.

* در زمان سلطان محمد فاتح کشتن برادران از سوی شاهزاده‌ای که به سلطنت می‌رسید تقریباً به صورت قانون درآمد. تاریخ عثمانی ج ۱. خانهای کریمه هم از این قانون پیروی می‌کردند. مترجم.

۱۰۸. دفتر مهمه، شماره ۱۵۸۵/۵۸، وقایع تاریخیه سنه (۱۰۰۶ هـ / ۱۵۷۹ م)

۱۰۹. طی فرمانی که در جمادی‌الاول سنه ۹۸۹ هجری و حزیران ۱۵۸۰ میلادی برای سلطان اردل صادر شده، رونوشت آن برای ویووده‌های افلاق و بغداد ارسال شده بود چنین آمده است:

«آگاه شده‌ایم که برادران جناب امارت‌مأب محمدگیرای خان دامت معالی، آلب‌گیرای و سلامت‌گیرای نام که بر اثر قتل مرحوم جهان‌گیرای وحشت بر آنان مستولی شد و گریخته‌اند در قلعه‌ای بنام چرکس قرمان که تابع لهستان است تحت نظراند. برای رها کردن آنان به شاه لهستان نامه همایونی نوشته شده و ارسال گردیده است...»

(دفتر مهمه ۴۲ ص ۲۴). این دو شاهزاده کریمه‌ای توسط شاه لهستان تسلیم کریمه شد و شاهزادگان بینوا به دستور خان کریمه کشته شدند. بعد از جنگ اغری، غازی‌گیرای خان کریمه نیز برای شرکت در جنگ اتریش که به درازا کشیده بود دعوت شد. غازی‌گیرای پس از معروض داشتن این که شخصاً در جنگ حضور خواهد داشت با عنوان کردن این نکته که می‌ترسد برادرش سلامت‌گیرای که در استانبول به صورت گروه سر می‌برد، ممکن است با کریمه مکاتبه کند و بروز حادثه‌ای را سبب شود، خواستار اعزام او به کریمه شد، اما سلطان عثمانی با این پیشنهاد موافقت نکرد و در پاسخ گفت که او را مقیم نقطه‌ای دور دست خواهد کرد و از مکاتبه با کریمه منعش خواهد نمود. (منشآت فریدون بیگ چاپ ۱۲۶۴ ح ۲ ص ۷۴). سلامت‌گیرای را از استانبول به بروسه منتقل کردند و چون در آنجا نیز خود را درمان نمی‌دید نزد جلالی [راهزن] دلی حسن گریخت.

آنها را به کریمه و یا حتی شمال شبه جزایر بالکان ممنوع کرده بود.^{۱۱۰} خان معزول را ضمن اختصاص مبلغی برای هزینه سالانه‌اش ناگزیر از اقامت در محلی که دولت عثمانی تعیین می‌کرد- و معمولاً این نقاط عبارت بود از یانبولی، قارین‌آباد، اسلیمیه، چتالجه و آیدوس- که به این ترتیب^{۱۱۱} به خونریزی بین خویشاوندان خاتمه داده شد.^{۱۱۲}

اگر چنانچه خان جدید از خان پیشین و یا یکی از خانزاده‌ها مشکوک می‌شد و شکایت می‌کرد، در صورت اثبات شخص مزبور به یک جزیره- اکثراً جزیره رودوس- و یا جزیره دیگری تبعید می‌شد.

هنگام عزیمت خانها به جنگ برای آنان از سوی سلطان شمشیر، خفتان و ترکش بها و احسانیه جنگ فرستاده می‌شد.

در قفقازیه شمالی قوموقها که مشهور به شمخاللیق بودند ریاست عشیره بزرگی را داشتند، افزون بر آن در حوالی داغستان هم شمخاللیق کریمه بود که زیر نفوذ خانهای کریمه بودند. از آن گذشته بین طورله (دنی یستر) و طونه منطقه‌ای بود به نام بوجاق (بسارابیا) به طول هفتاد ساعت و به عرض سی و چهار ساعت راه فاصله.^{۱۱۳} آنجا مقر

۱۱۰. تاریخ عبرت‌نمای دولت برگ ۹

۱۱۱. به نوشته اولیاچلیبی یانبولی به طور قطع عنوان «خاص» [خاص جلد اول تاریخ عثمانی] خان سلطانهای تاتار (خانزاده‌ها) معین و مقرر شده بود. (ج ۸ ص ۶۰) بعدها سوباشی، گوگجه‌لی، اینجه‌قز، آق‌ویران، قراستان، خراجی، قراقرزل ولی‌مشه، بکجیلر از توابع چنجالجه و مزرعه‌های دورسون نیز به آن افزوده شد. هر کدام از آنها امروز یک روستا است. در گورستان روستای سهرباشی تعدادی از آنان [خانزاده‌ها] مدفون‌اند. اما در اوایل قرن هجدهم اجازه داده نمی‌شد که خانزاده‌ها و دیگر شاهزادگان کریمه نزدیک استانبول اقامت کنند. (فرمان صادره در جمادی‌الاول سال ۱۱۲۱ هـ. دفتر مهمه ۱۱۶ ص ۱۷۷).

۱۱۲. به قالغای سلطان سابق عادل‌گیرای زیده‌علوه: علی‌رغم فرمانم که در یانبولی اقامت کنی به اقامتگاه خود نرفته بلکه به میان نوغای لوها رفته‌ای. معلوم خاطر همایونم شد که این عمل ناشی از خوف و بیم از سوء قصد بوده است تو که مومی‌الیهی بدان که به خانهای کریمه فقط حق عزل و استخدام تفویض شده است و تا امور متعلق به لطف و قهر از جانب همایونی‌ام صادر نشود... (مهمه ۱۳۴ ص ۲۳۴). و در مورد خودداری از عزیمت سلاطین آل‌چنگیزیه به شبه جزایر بالکان نیز فرمان وجود دارد (مهمه ۱۵۸ ص ۵۸ سنه ۱۱۶۹).

۱۱۳. به اراضی بین آق‌قرمان و قصبه اسماعیل بوجاق می‌گفتند. روستاهای موجود در این منطقه آبادان بود (سیاحتنامه اولیاچلیبی ج ۸ ص ۵۵ و ۵۶).

سرفرماندهی به حساب می‌آمد و یکی از خانزاده‌های کریمه به عنوان سرفرمانده مقیم آن منطقه بود. ۱۱۴

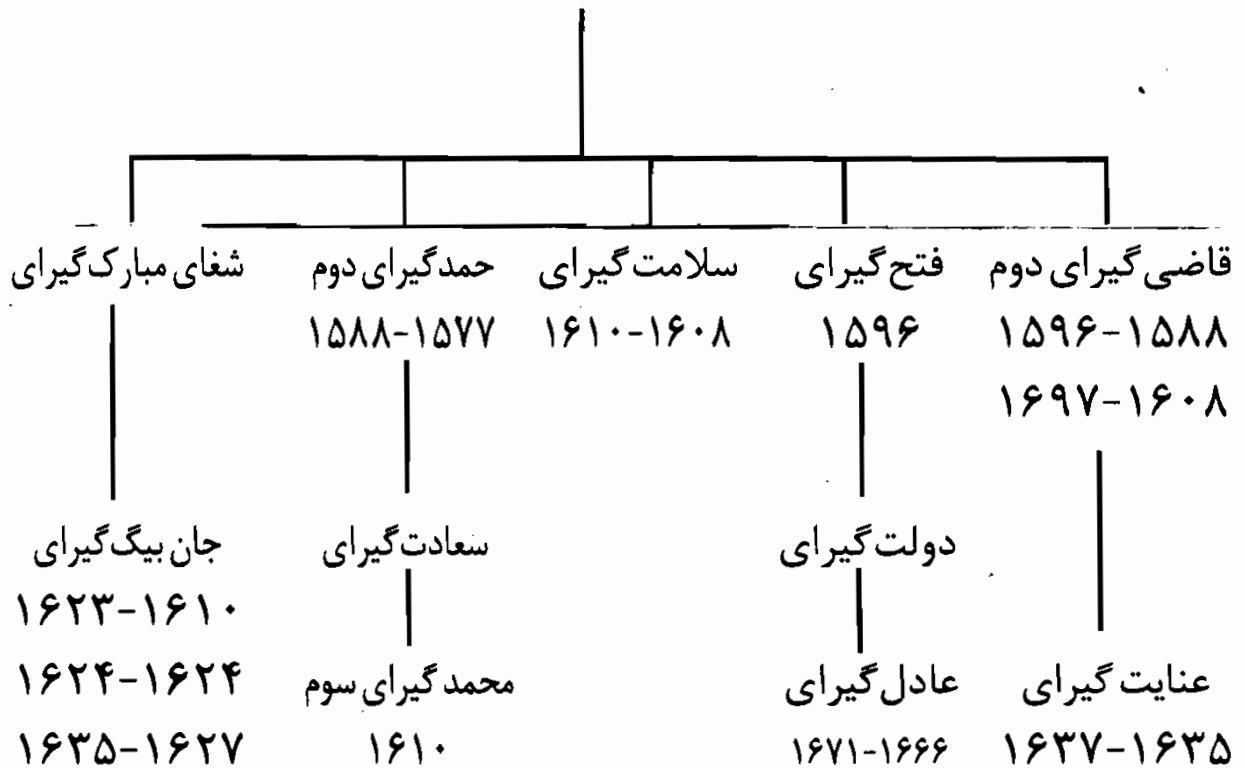
روستاهای موجود در این منطقه آبادان و معمور بود و در هر روستا یکی از میرزاده‌های «شیرین» اقامت داشت. میرزاده‌ها روستاها را اداره می‌کردند. آنها از سرفرمانده بوجاق فرمان می‌بردند.

۱۱۴. حکام اسماعیل گچیدی و کیلی و آق قرمان و نیز بوجاقلو و نوغای لوو به طور کلی طوایف تاتار آن ناحیه از خانهای کریمه فرمان می‌بردند. (... برای ضبط و ربط طوایف تاتار ساکن و متمکن در قصبات اسماعیل گچیدی و کیلی و آق قرمان طبق قانون قدیم از سوی خانهای کریمه قائم‌مقام نصب و تعیین می‌شد... (مهمه ۱۳۰ ص ۲۳۵ محرم سنه ۱۱۳۴).

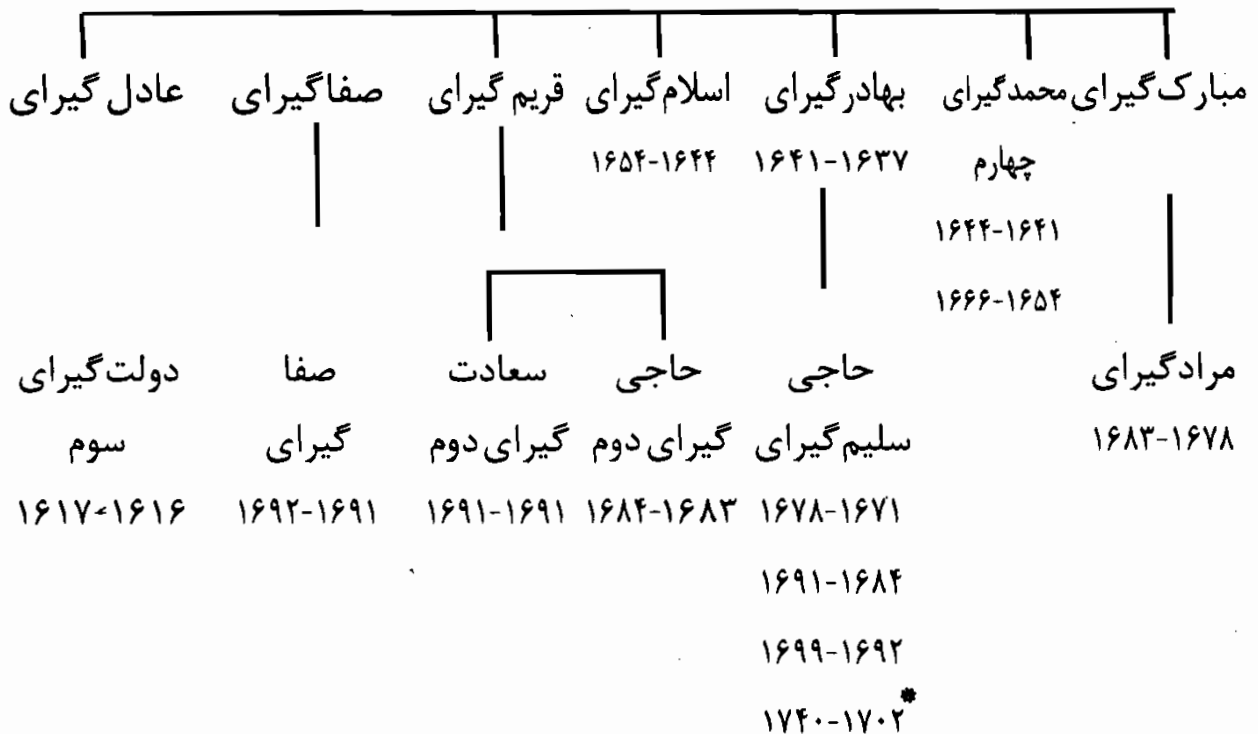
سلاسه خانهای کریمه از اواسط قرن ۱۶ تا اواخر قرن ۱۷

دولت گیرای

۱۵۵۷-۱۵۵۱



۱۶۲۷-۱۶۲۳



* در متن اصلی ۱۸۰۴ آمده است که خطای چاپی است. مترجم

امارت مکه مکرمه از اواخر قرن شانزده و قرن هفدهم

در جلد دوم کتاب گفتیم که چگونه حجاز تحت نفوذ دولت عثمانی درآمد و نیز به اختصار در باره چگونگی اداره امور [مکه مکرمه] در زمان شریف ابونمی بن برکات امیر مکه سخن گفتیم.

در سال (۹۶۰ هـ ق / ۱۵۵۳ م) در حالی که هنوز ابونمی زنده بود، از دولت عثمانی خواهش کرد که پسرش شریف احمد به جای او امیر مکه شود، به شرط نظارت خود ابونمی بر کارها با درخواستش موافقت شد. اما یک سال بعد در پی درگذشت او پسر دیگرش شریف حسن به این سمت برگزیده شد (۹۶۱ هـ ق / ۱۵۵۴ م).

شریف حسن پسران بسیار داشت؛ وی هنوز در حال حیات بود دو تن از پسرانش را در مقام وکیل یعنی نایب اول و نایب دوم تعیین کرد و با قبولاندن این انتصاب به حکومت [دولت عثمانی] نوعی ولیعهدی به وجود آورد. در جمادی الاخر سال (۱۰۱۰ هـ ق / ۱۶۰۱ م) شریف حسن مُرد و شریف ابوطایف نایب اول او شریف مکه شد اما برادرانش به رقابت برخاستند که بر اثر شایستگی و تدبیری که در کارها داشت نتوانستند کاری از پیش ببرند.

شریف ابوطایف حدود دو سال امیری مکه را به عهده داشت. با مرگ او به سال (۱۰۱۲ هـ ق / ۱۶۰۳ م) بین خانواده اش جنگ قدرت در گرفت. پس از ابوطایف امارت مکه به دست برادرش شریف ادریس بن حسن افتاد اما برادرش فهد و برادرزاده اش شریف محسن علیه او موضع گرفتند.

در این ایام دولت عثمانی علاوه بر این که با جنگ ایران و جنگ اتریش درگیر بود در آناتولی نیز مدام شورشهای «جلالی» رخ می داد از این روی دولت نمی توانست با جنگ قدرتی که بر سر امارت مکه بود خود را درگیر کند، لذا از سوی احمد یکم منشور (برات)ی مبنی بر امارت مشترک سه شریفی که داعیه حکومت داشتند، صادر شده بود (۱۰۱۳ هـ ق / ۱۶۰۴ م). اما بین آنان که هریک می خواستند، به تنهایی قدرت در دست بگیرد ناسازگاری حاکم بود تا اینکه شریف محسن و شریف ادریس که باهم متحد شده بودند شریف فهد را از میان برداشتند و آنگاه شریف محسن هم عمویش شریف ادریس را از میان برد و خود به تنهایی اداره کارها را به دست گرفت. (۱۰۳۴ هـ ق / ۱۶۲۴ م).

در این ایام گرجی احمد پاشا به سمت بیگلربیگی یمن منصوب شده بود و به آن حوالی می‌رفت، مخالفان شریف محسن از او به احمد پاشا شکایت بردند که با دخالت احمد پاشا شریف احمد بن عبدالمطلب امیر مکه اعلان شد و شریف محسن ناگزیر از فرار به یمن شد (۱۰۳۷ هـ ق / ۱۶۲۸ م).

شریف احمد به محض در دست گرفتن کارها شدت عمل بی جا به خرج داد و آغاز به اعدام طرفداران شریف محسن کرد، و عبدالرحمان مرشد مفتی مکه را نیز کشت. شریف مسعود پسر شریف ادریس که از دست او گریخته، نجات یافته بود به چرکس قانسوس پاشا که به حوالی یمن رفته بود پناهنده شد. قانسوس پاشا به محض رسیدن به جده به ترفندی شریف احمد را به آنجا آورد، او را کشت و مسعود را به امارت مکه منصوب کرد و به آنجا فرستاد (۱۰۳۰ هـ / ۱۶۲۹ م).

امارت مسعود که مردی کارآزموده و باتجربه بود دیری نپایید و در سال (۱۰۴۰ هـ / ۱۶۳۰ م) درگذشت و با اصرار و خواهش سرشناسان مکه سالمندترین فرد خاندان ابونمی یعنی عبدالله بن حسن امیر مکه شد. اما نه ماه بعد استعفا کرد و به جای خود پسرش محمد و شریف زید پسر شریف محسن را مشترکاً پیشنهاد کرد و براتشان را گرفت (۱۰۴۱ هـ / ۱۶۳۱ م).

در این بین قانسوس پاشا که موفق به سرکوبی شورش زیدیهای یمن نشده بود و شکست خورده برمی گشت، در هنگام ورود به قونفوده به تشویق نامی بن عبدالمطلب یکی از شریفهای مکه، به سوی مکه نیرو اعزام کرد و علی‌رغم یاری سنجاق بیگی جده به شریفهای مکه شریف نامی توانست با نیروهایش وارد مکه بشود. در این جنگ یکی از دو شریف مکه یعنی شریف مجد بر اثر اصابت گلوله کشته شد و شریف زید هم توانست بگریزد. از این روی امارت مکه به عهده شریف عبدالعزیز بن شریف ادریس واگذار شد (شعبان ۱۰۴۱ هـ / مارت ۱۶۳۲ م).

آنگاه شریف نامی، به قصد کینه‌کشی به سوی جده حرکت کرد، و پس از تصرف آنجا مصطفی بیگ سنجاق بیگی شهر را کشت و زشتکاریهای بسیار کرد. چون اوضاع حجاز را به خلیل پاشا والی مصر گزارش کردند و از او یاری خواستند، نیروهای اعزامی از سوی خلیل پاشا شریف نامی را گرفتند و کشتند و پس از اعاده آرامش به شهر، شریف زید به

امارت پیشنههاد شد که منشور به نامش صادر کردند (محرم ۱۰۴۲ هـ اگوستوس ۱۶۳۲ م).

در حالی که این حوادث در حجاز ادامه داشت، دولت عثمانی به سبب درگیری جنگ با ایران، پاکسازی جلالیهها، جنگ لهستان و شورشهای افراد کانون قاپوقولی در ایام حکمرانی شاهان خردسال و دیوانه در شرایطی نبود که بتواند بر اوضاع مناطق دور از مرکز حکومتی نظارت داشته باشد.

از این روی یمن از دسترفته بود و امیران مکه هم به دست پاشاهایی که از مصر به یمن می‌رفتند و از یمن به مصر باز می‌گشتند و نیز با دخالت والی مصر، عزل و نصب می‌شدند.

در اواخر نیمه دوم قرن هفدهم از امرای مکه، شریف سعد پسر زید با غائله‌هایی که بر اثر درگیری دولت عثمانی در چهار جبهه مدام به وجود می‌آورد، حکومت را سخت به ستوه آورده بود. او که پس از مرگ پدرش در سال (۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶ م) در آغاز با برادرش شریف احمد مشترکاً مکه را اداره می‌کرد و سپس به تنهایی امیر مکه شد، مردی بود جسور و با شهامت. زید از مسامحه‌ای که دوست عثمانی به منظور احتراز از درگیری به کار می‌برد سوءاستفاده کرد. از این روی ساری حسین پاشا والی شام مأمور عزل او شد و شریف برکات بن ابراهیم به جای او شریف مکه شد (۱۰۸۲ هـ / ۱۶۷۲ م).

شریف سعد مدتی پس از برکناری اش به دولت مرکزی پناه برد و ویزه و قرقلایلی به عنوان دیرلیق برای او در نظر گرفته شد. در پی شقاوتهای اعراب بادیه‌نشین و بی‌تفاوتی امیر مکه در برابر آن، شریف سعد که در میان اعراب بادیه‌نشین نفوذ داشت برای دومین بار امیر مکه شد. اما پس از دو سال بر اثر مداخله والی مصر عزل شد، اما به این تصمیم گردن نهد و با نیروهایی که از یمن فراهم آورد به مکه آمد و شریف عبدالله بن هاشم را که به جای او به امارت نشسته بود واداشت که به مصر بگریزد و همزمان با این حادثه به دولت مرکزی متوسل شد و اعلام داشت که قصد سرکشی ندارد و صادقانه خدمت خواهد کرد. و دولت مرکزی هم که درگیر جنگ بود، برای رفع غائله ناگزیر برای سومین بار او را به امارت مکه منصوب کرد (۱۱۰۶ هـ / ۱۶۹۴ م).

شریف سعد تا دو سال (۱۱۱۳ هـ / ۱۷۰۲ م) در مکه امارت کرد و در تاریخ یادشده

به میل خویش از امارت کناره گرفت و واداشت تا پسرش شریف سعید به جای او منصوب شود و خود به دریافت حقوق بازنشستگی قناعت کرد.

شاه‌نشین اردل از اواسط قرن شانزده تا اواخر قرن هفدهم

در جلد دوم این اثر گفتیم که استفان یانوش پنهان از متبوع خود [دولت عثمانی] تاج سلطنت مجارستان را به امپراتور آلمان وا گذاشت و در سال ۱۵۷۰ م نیز با امپراتور آلمان علیه سرور خود دولت عثمانی پیمان اتفاق بست. یانوش یک سال پس از این اقدام بی آن که فرزندی از خود به جای بگذارد در گذشت و دولت عثمانی اصیل زاده‌ای به نام باتوری اشتوان را به سلطنت اردل برگزید^{۱۱۵} و برای او به نشانه انتصابش به سلطنت برات، طوغ، چماق و کلاه منگوله‌دار فرستاد (۹۷۸ هـ / ۱۵۷۱ م).^{۱۱۶}

اوضاع اردل و خاندان بارتی

در اواخر قرن ۱۶

شاه جدید اردل با توجه به موقعیتش ناگزیر بود، سیاست موازنه حفظ خاطر سلطان عثمانی و امپراتوری را دنبال کند، و از یک سو با سلطان عثمانی از صداقت خود سخن

۱۱۵. در نامه‌های ارسالی شاهان عثمانی به شاهان اردل آنان را «حاکم اردل» و یا «ویووده» خطاب می‌کردند. اگر چنانچه برای وزیر اعظم و یا وزرا نامه‌ای ارسال می‌شد، القاب حاکم اردل و یا سلطان اردل به کار می‌بردند. در نامه شاهان عثمانی گاهی هم «شاه حجاز و حاکم اردل» نوشته می‌شد.

۱۱۶. رونوشت بخشی از عهدنامه ارسالی به اردل: توقیع رفیع همایونی واصل خواهد تا معلوم شود من که سلطان سلاطین... سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان ام باتوری اشتیوان ویووده اردل و سایر حکام به محضر سعادت قرینم نماینده‌ها فرستادند و نامه‌ها نوشتند. نواحی و قراء و قلعه و باروهایی که سابقاً متعلق به اردل بود مربوط به امپراتور نیست، بلکه شاه سابق اشتوان متوفی به تصرف در آورده بود و اگر از فرزندان و یا برادران و دیگر اقربایش کسی لایق تصدی مقام ویووده باشد و امرای ولایت مزبوره و دیگر اعیان انتصاب او را بپذیرند و مراتب صداقت، اخلاص و کمال عبودیت و وابستگی به آستان دولت مدارم اعلام کند، در این صورت حکومت به او تفویض خواهد شد. از این روی به سبب عنایتی که به استفان شاه داشتم تقاضا کردند که عهدنامه همایونی ام را به او احسان و صدقه کنم. ولایت اردل را از قدیم‌الایام با شمشیر خسروانه‌مان فتح و تسخیر کرده‌ایم و یکی از ممالک محروسه‌مان است و رعایا و برایش خراج گذارمان است... چون شاه استفان به محضر سعادت قرینمان اظهار صداقت و درستی کرده است لذا عهدنامه همایونی ام را احسان کردم و رعایا و برابا در سایه ذات همایونی آسوده شده‌اند. حالا که ویووده ولایت مزبوره و بیکها در صداقت و عبودیت ثابت قدم‌اند.

بگوید و خراج بفرستد و از دیگر سوی بی سروصدا با موافقتنامه «اسپیر» امپراتور ماکسیمیلین را به پادشاهی مجار به رسمیت بشناسد.

در زمان حکومت باتوری میزان خراج اردل از پنج هزار فلوری به پانزده هزار سکه طلا افزایش یافت. ۱۱۷

باتوری اشتوان در سال ۱۵۷۶ به یاری حکومت عثمانی، به جای هاتری که سلطنت لهستان را برگزیده بود نشست و برادرش باتوری کریستوف سلطنت اردل را به دست آورد و تا ۱۵۸۱ م که مرگش فرارسید کشورش را بی شکوه و شکایتی اداره کرد. ۱۱۸

باتوری سیکسموند پسر کریستوف در سال ۱۵۸۱ م در حالی که هنوز کودک خردسالی بیش نبود، به جای پدرش شاه دل شد. اما انتخاب او مورد قبول وزیر اعظم سنان پاشا نشد. وزیر اعظم شخصی به نام پل مارخازی ۱۱۹ را که تعهد کرده بود خراج

عهدنامه شریف را دادم و فرمودم که ولایت طمشوار و ممالک [؟] تابعه آن به استثنای قراء و نواحی ولایت بودین و قراء و نواحی ملحقات آن که توسط خلیل بیگ (جندرلی زاده) از امرای غلام ثبت دفتر شده است، باقی نقاط که توسط باتوری اشتوان شاه سابق متصرف شده بود، پس از او اگر یکی از فرزندان یا برادران و یا کسان نزدیکش لایق و بیووده شدن باشد و سایر اعیان و بیگها قبول کنند و مراتب اخلاص و عبودیت و صداقتش را به آستان سعادت اعلام نمایند، در آن صورت امور مربوط به حکومت به او تفویض خواهد شد...

اگر چنانچه دشمنی از جانبی حمله ور شود در صورت لزوم همانگونه که غلامان بیگلربیگی بیکهای مستقر در سرحدات آگاه می شوند او نیز شخصاً و بالواسطه به یاری بشتابد... (منشئات فریدن بیک ج ۲ ص ۴۶۱). فرامین و نامه های ارسالی به بیگلربیگی اردل و والی طمشوار استقان باتوری در دفتر مهمه ثبت شده است (مهمه ۱۲ ص ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲ ذی الحجه سال ۹۷۸ هـ.ق).

۱۱۷. مهمه ۲۷ ص ۱۳۰. احتمالاً این افزایش مبلغ به سبب تغییر برابری سکه ها صورت گرفته بود.

در زمان سلطنت سلطان ابراهیم خراج ده هزار سکه شد. با احتساب هر سکه طلا معادل دو قروش بیست هزار قروش فرستاده می شد (آرشیو توپکاپو شماره ۷۰۲۲). در همان آرشیو در دفتر خزانه به شماره ۱۰۶۰ میزان خراج اردل پانزده هزار سکه طلای مجاری بود.

۱۱۸. نام باتوری کریستوف در دفتر مهمه باتوری خرشتر و باتوری قرستو آمده است (دفتر مهمه ۳۰ ص ۲۹۱ و مهمه ۳۱ ص ۱۸۵ سال ۹۸۵ هـ/ ۱۵۷۷ م).

۱۱۹. دفتر مهمه ۴۲ ص ۹۸ و ۱۰۱ رجب ۹۸۹ هـ.ق. متن عهدنامه (مواضعه) ارسالی به پل مارخازی: باتوری کریستوف در گذشت استدعا شد که پسرش ژیمکوند (سیکسموند) و بیووده شود. چون اعلان گردید که وی قادر به ضبط و ربط مملکت است و حائز شایستگی است از این سبب حکومت به او تفویض شد و عهدنامه همایونی ام به او داده شده بود.

ولکن از آنجایی که فرزند شخص مزبور صغیر است و قادر به اداره امور مملکت نیست و گذشته از آن با آن که امر

بیشتری پردازد به او ترجیح می‌داد، اما در آن اثنا با عزل وزیر اعظم انتصاب او تایید و تصدیق شد. باتوری سیکسموند به عثمانیها وفادار بود اما بعدها در جنگ عثمانی-اتریش به پیمان اتفاق طرف مخاصمه عثمانیها پیوست و ضمن اتفاق با بیکهای اردل و بغداد، غائله برای دولت عثمانی به وجود آورد. از این روی سنان پاشا وزیر اعظم و سردار اکرم جبهه اتریش را رها کرد و به سبب اهمیت موضوع ناگزیر به سوی افلاق حرکت کرد اما کاری از پیش نبرده، بازگشت (۱۵۹۵).

باتوری سیکسموند با پیمانی که در پراک با امپراتور بسته بود ناحیه اردل را به امپراتور رودلف وا گذاشت، اما این تصمیم مورد اعتراض پناهندگان اردلی واقع شد. آنها ترجیح می‌دادند برای آن که تحت حاکمیت عثمانیها باشند میخال، حاکم اردل، ویووده افلاق بشود.

در پی این حادثه میخال که عصیان کرده بود به نظر رسید که قصد پناهندگی به دولت عثمانی را دارد، زیرا ضمن مراجعه به دیوان همایون برای شاه سیصد هزار آقچه فرستاد که مورد قبول قرار نگرفت.

سیکسموند در حوالی نبات و طمشوار به فعالیت علیه عثمانیها پرداخت اما گذشته از آن که در این کار توفیق نیافت در جنگ میدان «هاچوا» به اتفاق قوای امپراتور شکست سختی خورد و در اردل درنگ نکرد و به اتریش پناهنده شد.

در اثناى جنگ طولانى عثمانى- اتریش، چون دولت عثمانى فرصت نظارت بر اردل را نداشت در این منطقه یک جنگ سیاسى بین دولت عثمانى و اتریش در جریان بود. سیگسموند برخلاف مفاد معاهده پراک که به موجب آن بیک‌نشین اردل را به

شده بود خراجی بیش از مبلغی که پدرش به عتبه عالی‌ه‌ام می‌فرستاد، بفرستد و او در این امر تعلل و تردد به خرج داده است و از آنجایی که (محل نام شخص خالی است و صاحب نام باید پل مارخازی باشد) از خانزاده‌های اردل از هر حیث شایسته و شجاعت شعار است و از نامداران اردل است و خود نیز از بیک‌زاده‌ها است...»

(مهمه ۴۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲) چون پل مارخازی افزایش خراج را تعهد کرده بود این سمت به پل مارخازی داده شد. پل مارخازی یک لشکری ماجراجو بود. وی با همسرش که از یک خاندان اصیل ترانسیلوانیا (اردل) بود منازعه کرد و محکوم شد و به دولت عثمانی پناه برد و ضمن جلب توجه سنان پاشا از او خواست که وی را به سلطنت اردل برگزیند. بر سر این مسئله بین سنان پاشا و سفیر لهستان مشاجره شدیدی هم صورت گرفت. (ترجمه هامر ح ۷ ص ۱۰۵: مارخازی بعدها مسلمان شد و به سنجاق بیگی لیتوه منصوب شد.

امپراتور واگذار کرده بود آنجا را به عموزاده‌اش کاردینال باتری واگذار کرد، امپراتور که از این بابت آزرده خاطر شده بود اشغال اردل را به میخال، ویووده افلاق توصیه کرد. میخال که از دیرباز هوای حکومت بر اردل را داشت بی‌درنگ وارد عملیات شد. میخال وارد خاک اردل شد و در (۲۸ اکیم ۱۵۹۹ م) در منطقه‌ای بین سلنبرگ (شلینار) و هرمانشتاد اندراس باتری را شکست داد و اردل را اشغال کرد، و کاردینال به هنگام فرار به دست دوستش پیر کشته شد.

میخال در سال ۱۶۰۰ امیر میاموویلا پرنس بغداد را نیز که به عثمانیها وفادار مانده بود شکست داد. اما مردم اردل که از شدت عمل میخال در هراس بودند در صدد توافق با دولت عثمانی برآمدند. دولت اتریش که از این قصد آگاه شده بود، مردم اردل را به قیام واداشت. شورشیان در سال (۱۶۰۱ م) میخال را کشتند و این بار ژرژباستا ژنرال اتریشی بر اردل حاکم شد. ۱۲۰ در این بین باتوری سیگسموند باز وارد خاک اردل شد اما توفیقی به دست نیاورد و گریخت. امپراتور استقلال اردل را از میان برداشت و آن را به صورت یک ایالت درآورد.

زورگویی امپراتور

در اردل

امپراتور رودلف که کاتولیک بسیار متعصبی بود می‌خواست که مردم مجار هم به این مذهب بگروند. از این روی شروع به در تنگنا قرار دادن پروتستانها کرد و دستور داد که به مذهب کاتولیک درآیند و بزرگترین کلیسای پروتستانها در شهر کاسا را از آنان گرفت و به اختیار خود درآورد و همه آیینهای مذهبی پروتستانها را در شهر و روستاها ممنوع کرد. این تضییق اعمال شده بر علیه آزادی فکر و عقیده، مردم مجار را به غلیان درآورد.

بر اثر این آشفتگی حاکم بر اوضاع اردل و نقض استقلال آن کشور که در بند زورگویی اتریشها گرفتار آمده بود، سزکلی موزس یکی از اصیل زادگان سیکل به‌ی‌میشچی حسن پاشا وزیر اعظم متوسل شد و معروض داشت در صورتی که حکومت اردل به طور موروثی به او واگذار شود ضمن پرداخت خراج سالانه به مبلغ ده هزار سکه طلا به خزانه دولت

عثمانی در خدمت آن دولت خواهد بود. درخواستش پذیرفته شد و تصمیم گرفته شد که اردوی عثمانی به سوی اردل حرکت بکند.

وزیر اعظم پس از بازپس گرفتن استونی بلغراد خبر یافت که یک نیروی هشتاد هزار نفری دشمن در حوالی استرگون مستقر شده است. رها کردن این انبوه خصم در پشت سر و حرکت به اردل خطرناک بود؛ علی‌رغم تذکر ارکان اردو که این عزیمت به فلاکت خواهد انجامید^{۱۲۱}، وزیر اعظم، توصیه‌هایی را که شده بود نپذیرفت. دشمن که از حرکت اردو آگاه شده بود بی‌درنگ بودین را محاصره کرد و پشته را که روبروی بودین بود اشغال کرد. حسن پاشا ناگزیر از بازگشت شد و خان کریمه و بکتاش پاشا بیگلربیگی طمشوار را مأمور حرکت به اردل کرد و ژنرال ژرژ باستا از اردل عقب نشست (۱۰۱۱ هـ/ ۱۶۰۲ م).

موزه‌سی وارد اردل شد اما بعد از مرگ میخال با مخالفت رادو شربان حکمران اردل روبرو شد. شربان وارد اردل شد و قصد موزس را کرد و علی‌رغم یاری بیگلربیگی سگتوار در جنگ بر اشاو او را شکست داد و کشت (۱۶۰۳ م). اما پس از خروج رادو از اردل ژنرال اتریشی باز وارد اردل شد و شدت عمل پیشین را ادامه داد، این عمل نفرت بزرگی بین مردم اردل نسبت به اتریشها به وجود آورد. شماری از افراد سرشناس اردل که توانسته بودند بگریزند، به دولت عثمانی پناهنده شدند.^{۱۲۲}

۱۲۱. میشیچی حسن پاشا به جوار بودین آمد و با علی پاشا بیگلربیگی استونی بلغراد و دیگر امرا به مشورت پرداخت.

علی پاشا به وزیر اعظم گفت که: دیشب جاسوسم آمد. یا توجه به این که از افراد قدیمی‌ام است فرد موثقی است. تعداد افراد دشمن بیش از هشتاد هزار نفر بوده است و چهل قبضه توپ بزرگ دارد. اگر این سخنانم را صورت مجلس از حرکت شما دشمن بودین را محاصره نکند، قاضیان اردوی همایونی که حضور دارند سخنانم را صورت مجلس بکنند اگر خلافش ثابت شد به اشد مجازات مرا به قتل برسانند. اما میشیچی آرنوود [آلبانی الاصل] دست از لجاجت برداشت و گفت: تعداد نیروی دشمن حدود شش هزار نفر است و حرکت کرد (تاریخ پچوی ج ۲ ص ۲۴۴).

۱۲۲. از اجناس کفره، حسین غمچه که... قدرت یافت و پس از ضبط کلیت قلاع مجار و اردل از این گروه کفار [مجار و اردل] کسانی را که قادر به سواری و جنگ بودند سرباز و سپاهی کرد و ضعف را رعیت ساخت و در حق دیگر گروه‌ها جفای بسیار کرد. و نسبت به اعیان و مردم مجار و اردل اهانت بسیار کرد و چون آنها قادر به مدافعه نبودند، صورتاً بر طایفه اتریش سرفروود آوردند اما در باطن عداوتشان بحد اکمل بود... امرای مجار در نظر اعدا (نمچه) از رعایا هم حقیرتر بودند.

اشتقان (اشتقان) بوچکای

از جمله پناهندگان به دولت عثمانی یکی هم بیک زاده‌ای بود به نام اشتقان بوچکای. اشتقان بوچکای قبلاً در کنار سیگسموند باتوری بود. وی یکی از اصیل زادگان مجار بود که مذهب پروتستان داشت، اما به هابسبورگها وفادار بود. اما چون بارینو فرمانده لشکر امپراتور قلعه‌ای را که در اختیار بوچکای بود تصرف کرد، وی تصمیم به شورش گرفت. وی برای رهایی کشورش از بیداد و زورگویی اتریشها بین اصیل زادگان فاقد زمین و روستاییان اتحاد و تفاهم به وجود آورد. و نخست اصیل زادگان پروتستان حوالی تیسسه را که معروف به حکام مجارستان علیا بودند دور خود گرد آورد (۱۶۰۴م) و چون اهالی اردل از او پیروی می کردند مخالفت آنان را علیه اتریشها برانگیخت و چند قلعه را در دو طرف رود تیسسه به تصرف درآورد. در همین ایام هنوز جنگ بین عثمانیها و اتریش ادامه داشت.

در برابر این عملیات بوچکای، باشتا (باشتای گورگی) فرمانده اتریشی دست به حمله متقابل زد و بوچکای را شکست داد. بوچکای از الله محمدپاشا سردار جبهه مجارستان یاری خواست. در پی این درخواست الله محمدپاشا بی درنگ بکتاش پاشا والی بودین را با نیروی کمکی از افراد کریمه روانه کرد، و پیروزی بوچکای را تأمین کرد. ژنرال اتریشی شکست خورد و اردل را ترک کرد و بوچکای در سایه این یاری پروتستانها را از ستم رهانید.

به مناسبت این پیروزی سردار [الله محمدپاشا] برای بوچکای خلعت و شمشیر فرستاد و به او وعده سلطنت اردل را داد. در حقیقت نیز وزیر اعظم لله محمدپاشا که به استانبول آمده بود، مراتب را به عرض پادشاه رسانید و انتصاب بوچکای به سلطنت اردل مناسب تشخیص داده شد (۱۰۱۳ هـ / ۱۶۰۴م).

بوچکای که پشتگرم به یاری عثمانیها به فعالیت درآمده بود به هر کجا که حمله می برد پیروز می شد و افرادش روز به روز در افزایش بود. لله محمدپاشا وزیر اعظم و سردار اکرم [فرمانده کل قوا] هنگامی که در ربیع الاول سال (۱۰۱۴ هـ / مطابق اگوستوس ۱۶۰۵م) در حال محاصره استرگون بود، بوچکای نیز پس از تصرف دژهای واراد، توکای، کاسا (کوسیچه) و قلاع دیگر برای محاصره قلعه اویوار از سردار اجازه گرفت، سردار نیروی انبوهی به همراه سنان پاشا بیگلربیگی اغری، بکتاش پاشا

بیگربگی بودین و شماری از سنجاق‌بیکها فرستاد. پس از فتح قلعه استرگون خسروپاشا به فرماندهی همه نیروهای موجود در اویوار برگزیده شد. مدافعان مستقر در قلعه اویوار با مجارها به توافق رسیدند و قلعه را تسلیم آنان کردند. با توجه به این که بوچکای علاقه‌مند بود که این قلعه را در اختیار داشته باشد برای آنکه در فعالیت بوچکای تزلزل ایجاد نشود با تسلط بوچای به اویوار موافقت شد.

بوچکای تاج سلطنت

اردل را بر سر می‌نهد

لله محمد پاشا وزیر اعظم به محض بازگشت از استانبول به مجارستان، سید محمد افندی بلگرادی^{۱۲۳} را که در ایجاد تفاهم بین بوچکای و دولت عثمانی نقش مهمی داشت نزد بوچکای فرستاد و از او برای حضور در اردوگاه عثمانی دعوت کرد. وزیر اعظم آن هنگام در اردوگاه پشته بود.

از بوچکای که با حدود ده هزار نیروی مجار به اردوگاه آمده بود استقبال باشکوهی به عمل آمد، به افتخارش میهمانی دادند و آنگاه از سوی وزیر اعظم به حضور پذیرفته شد. وی در مقابل الله محمد پاشا زانوزد و رئیس‌الکتاب افندی تاج جواهر نشان شاهی را که از سه هزار سکه طلا ساخته شده بود، بر سر او نهاد، بر کمرش شمشیر مرصع بست و طوغ و علم را که از خزانه فرستاده شده بود تسلیم او کرد. بوچکای برخاست، دست صدراعظم را بوسید با بیان این جملات:

«اینک ما غلام سلطان شدیم، غلامی که با پول خریداری شود اکثراً با بی میلی

۱۲۳. سید محمد افندی یادشده، در جنگ اسیر شده بود و جز اسرای مهم بوچکای بود. به این جهت هم به بوچکای و هم به او امیر بوچای می‌گفتند. روزی که سید محمد افندی در حال رسیدگی به باغ بوچکای بود، بوچکای نزد او از بیدادگری اتریشی‌ها شکوه کرده بود. سید محمد افندی گفته بود: مرا نزد سردار بفرست تا جملگی عساکر مسلمان را به امداد تو بیاورم. بوچکای در پاسخ گفته بود که با پیشنهادش بسیار موافق است و با آن که در فکر یک قیام است اما چون مردم اردل مسیحی‌اند سر در برابر ترکان مسلمان فرود نخواهند آورد. سید محمد افندی خاطر نشان می‌سازد که در زمان سلطان سلیمان قانونی هم چنین عمل شد و مسیحیان آسایش و آرامش یافتند. به این ترتیب بوچکای چندین بار با واسطه نزد وزیر اعظم رفته و بازگشته بود و سرانجام هر دو طرف به توافق رسیده بودند و بوچکای را وارد معرکه کرده بودند (نعیم‌ج ۱ ص ۳۸۸).

خدمت می کند اما ما که عبد احسان شده ایم با دل و جان اطاعت و خدمت می کنیم»
تشکر کرد.

حل این چنین سریع مسئله اردل از سوی عثمانیها و انتصاب بوچکای به سلطنت اردل اتریش را سخت ناخشنود ساخت، اما چون دریافته بود که درگیری با نیروهای عثمانی و بوچکای سرانجام خوش آیندی نخواهد داشت از این روی متمایل به آشتی شد.

به همان نسبت که رهایی مردم مجار از اسارت اتریشیها توسط بوچکای مردم را رهین منت او ساخت هم در اردلیها و هم مجارها نظیر همان احساس را نسبت به ترکها که دخالتی در امور آنها نمی کرد به وجود آورد.

حتی بوجانیوس (بوکاتیوس) نماینده ای که به خاطر وضعیت بوچکای نزد پروتستانهای آلمان رفته بود در این باره چنین اظهار نظر کرده بود:

«بین بخش کثیری از اصیل زادگان قیام کننده مجار نسبت به ترکها حسن اعتماد به درجه ای است که اگر بوچکای پشت به ترکها بکند و به رودولف (امپراتور) به پیوندد، این اقدام بی شک به بهای جانش تمام خواهد شد. ۱۲۴

به موجب پیمان نامه ای که در ۲۳ حزیران سال ۱۶۰۶ م بوچکای دروینه با امپراتور بست، امپراتور حاکمیت بوچکای را بر اردل و مجارستان علیا به رسمیت شناخت و تصدیق کرد که هیچ ادعا و حقی در مورد مجارستان ندارد. همچنین شهرهایی چون زوتمار، اوگوسا و طوقای نیز در داخل مرزهای اردل قرار گرفت و باز به موجب این پیمان نامه آزادی پروتستانها در مذهبشان تصدیق و تأیید می شد و به این ترتیب آنان حق انتخاب پیشین را به دست می آوردند. به موجب یکی از ماده های این پیمان نامه چنانچه بوچکای بدون داشتن وارث در می گذشت می بایست اردل را به اتریش یعنی خاندان هابسبورگ واگذار می کرد. بعدها این ماده سبب درگیریهای سیاسی و نظامی بین اتریش و عثمانیها شد که آن را جز سرزمین خود می دانستند [عثمانیها] که با شمشیر فتح کرده اند.

باتوری گابور

به نوشته تاریخ نعیم، بوچکای پس از عقد پیمان وینه در پنجم رمضان (۱۰۱۵ هـ / ۱۴ / اوجاق ۱۶۰۷ م) با نقشه امپراتور بر اثر سمی که در غذایش ریخته بودند کشته شد و اوضاع اردل باز در هم آشفت. بوچکای فرزندی نداشت، اما به موجب براتی که سلطان عثمانی به او داده بود حق انتخاب جانشین برای سلطنت اردل به بوچکای تفویض شده بود. بوچکای پیش از مرگ، هومونا داماد خواهرش را نامزد جانشینی ساخته^{۱۲۵} بود. اما مجلس دیت اردل این انتخاب را نپذیرفت و بر اثر اعمال نفوذ و مکر امپراتور، راگوچی سیگسموند، یکی از بیک‌های مجار را انتخاب کرد^{۱۲۶}. اما حکومت عثمانی این انتصاب را نپذیرفت و ضمن بحث از برات ارسالی به بوچکای^{۱۲۷} بر آن شد که هومونای را به سلطنت برساند. در سال ۱۶۰۸ م هیئتی از سوی اردل و مجار که مخالف با اتریش بودند به استانبول آمد و مخالفت خود را با راگوچی مطرح ساختند. سرانجام دولت عثمانی از انتصاب هومونای منصرف شد و باتوری گابور (گابریل باتوری) را که برای احراز مقام سلطنت به استانبول نماینده فرستاده بود، برای جانشینی

۱۲۵. در منشآت فریدون بیگ اسمی از هومونا به میان نیامده است. اما چون فریدون بیک می‌نویسد که پیش از مرگ بوچکای منگوله نشان سلطنت به داماد خواهرش که مقام وزارت هم داشت داده شده بود، شخص اشاره شده همین هومونا بوده است (ج ۲، ص ۳۷۶).

۱۲۶. در نامه‌ای که به تاریخ پانزدهم ذی‌القعدة (۱۰۱۵ هـ / مارس ۱۶۰۷ م) از طرف قوبوچی مراد پاشا وزیر اعظم برای آرشیدوک ماتیاس فرستاده شد آمده بود که اتین بوچکای حاکم اردل و مجارستان طبق براتی که در دست دارد در انتخاب جانشینی برای خود آزاد است. که بوچکای تاج، درفش و منگوله را به والانتین هومونای واگذار کرد: به موجب وصیت بوچکای می‌بایست هومونای سلطان اردل می‌شد. بوچکای نشانهای شاهی یادشده را توسط یک قاپوچی باشی ارسال کرده بود. اما پیش از رسیدن قاپوچی باشی به بلغراد اردل، مردم سیگسموند راگوچی را به سلطنت برگزیده بودند که او هم به ترفندی نشانهای یادشده را از قاپوچی گرفته بود. در نامه یادشده آمده بود که سلطان عثمانی با سلطنت سیگسموند موافق نیست و مایل است که نشانها به هومونای واگذار شود. همچنین توصیه شده بود که برای اینکه غائله‌ای تازه رخ ندهد بر طبق عهدنامه عمل شود. (ترجمه هامر ج ۸ ص ۲۹۱).

۱۲۷. خلاصه‌نامه ارسالی از سوی سلطان عثمانی به بیکهای اردل به مناسبت مرگ بوچکای:

شاه بوچکایی اشتوان روز پنجم شهر رمضان سنه یک هزار و پانزده (۱۴ / اوجاق ۷ و ۱۶ م) از دنیا به دار آخرت منتقل شد. قبل از فوت شما را نزد خود احضار کرد و وصیت کرد که داماد مشارالیه (خواهرش) و وزیر و معتمد و مشیرش، آن دلیر امرای مجار و اصیل و مختار صاحبان اصل و نسب... در عهدنامه‌ای که قبلاً داده شده بود قید و دستور است که پس از مشارالیه سلطان شود و ما نیز در نامه همایونی‌مان که قبلاً داده بودیم در این خصوص اذن شریف صادر

بوچکای و سلطنت اردل پذیرفتند و منشور (برات) درفش، منگوله و دستار ارسال شد. و به این ترتیب اختلافات اردل که بیش از یک سال طول کشیده بود حل و فصل شد (۱۶۰۸ م). ۱۲۸

باتوری گابور سلطانی ستمگر و ستیزه جوی

باتوری که در تاریخ نعیمما از او با باتوری^{۱۲۹} دیوانه نام برده شده است، بلایی بود که بر سر کشور نازل شد. به اموال بیگهای اردل تجاوز کرد و کسانی را که مخالفت کردند، گروهی را کشت و شماری را تبعید کرد. گذشته از آن با طبقه‌ای از مقیمان اردل یعنی ساکسونها جدال آغاز کرد و با ویووده اردل نیز دشمنی آغاز کرد. آنگاه به دربار عثمانی نماینده فرستاد و از دولت عثمانی خواست تا ماده‌ای به معاهده «زدواتروق» بیفزاید مبنی بر این که پس از او اولاد یا اخلاقی به سلطنت اردل برگزیده شود. و پیشنهاد کرد که پانزده سال از پرداخت خراج معاف شود و ده هزار سکه طلایی را که در زمان سلطان سلیمان قانونی به دولت عثمانی پرداخت شده بود بازپس داده شود. گذشته از آن ضمن درخواست وام افزود که ایالت‌های افلاق، بغداد، طشوار، اغری و نیز برخی سنجاق‌های مرزی به او واگذار گردد.

برکناری باتوری از حکومت، از نظر دولت عثمانی که وی را مناسب این مقام نمی‌دید، ضروری تشخیص داده شد و دولت بهتر آن دید که بتلن گابور که طرفدار ترکها بود به سلطنت برگزیده شود. وظیفه بر تخت سلطنت نشاندن گابور به اسکندرپاشا بیگریگی قانیژه واگذار شد. بتلن گابور که در سال (۱۰۲۱ هـ / ۱۶۱۲ م) از شر شاه باتوری به استانبول گریخته بود، از طریق اسکندرپاشا با نصوح پاشا وزیر اعظم ارتباط یافت و نزد او علیه خصمش سخنان بسیار گفت. سرانجام حکومت تصمیم به سلطنت

فرموده بودیم و مفصلاً موضوع را معلومتان کرده بودیم. اینک در حق مشارالیه [هومونای] مزید التفات شاهانه‌ام شرف ظهور یافته است و او را به مقام بیکی و شاهی اردل و مجار منصوب و برات عزت نمون و نامه همایون ارسال شده است» به موجب این نامه هومونای به سلطنت اردل و مجارستان تعیین شده بود (منشئات فریدون بیک ج ۲ ص ۳۷۷).

۱۲۸. تاریخ نعیمما ج ۱ ص ۴۰۴ و ترجمه هامر ج ۸ ص ۱۰۸

۱۲۹. تاریخ نعیمما ج ۲ ص ۱۳۱.

بتلن گابور گرفت.

بتلن گابور ۱۳۰

دولت عثمانی برای آن که باتوری گابور در پی آگاهی از برکناری خود حادثه‌ای پیش نیاورد با عنوان کردن این که برای تعمیر قسمتهایی از قلعه بودین نیاز به افراد نظامی بیشتری است فرمانهایی برای بیگلربیگی‌های نواحی مرزی مبنی بر گردآوری نیرو فرستاد. اسکندرپاشا که به بیگلربیگی قانیزه منصوب شده بود در دشت سیرم نیرو گرد آورد و ناگهان از سمت دمیرقاپو وارد اردل شد. همزمان نیروهای افلاق و تاتار نیز وارد اردل شدند. اسکندرپاشا بیانیه‌ای خطاب به بیکها و مردم اردل فرستاد، باتوری با آگاهی از حادثه گریخت و در قلعه و ارات پناه گرفت. بیگهای سرشناس اردل دور شاه جدید گرد آمدند.

برای انتخاب سلطان جدید اسکندرپاشا جلسه مجلس دیت را در کولوژوار تشکیل داد و با جلب موافقت اعضای مجلس، سلطنت بتلن گابور را اعلان کرد. و پس از نشان دادن شاه جدید بر تخت سلطنت بازگشت.

باتوری با شنیدن خبر بازگشت اسکندرپاشا از اردل از قلعه و ارات بیرون آمد و هنگامی که قصد بتلن را داشت به دام افتاد و کشته شد، که هم مردم اردل و هم دولت عثمانی از شر این شاه دیوانه آسوده شدند (۲۷ اکتبر ۱۶۱۳ م).

بتلن گابور که مذهب کاتولیک داشت مردی بود هوشیار، زرنگ و مدبر. او سیاست بوچکای را دنبال کرد. وی از شاه عثمانی مواضعنامه‌ای نظیر مواضعنامه‌هایی که سلطان سلیمان قانونی به اردل داده بود خواست که درخواستش پذیرفته شد. به موجب توافقنامه‌ای که در (۲۳ جمادی‌الاول ۱۰۲۳ هـ / ۱۷ تموز ۱۶۱۴ م) با اسکندرپاشا بست:

۱. در صورت فوت و یا تغییر شاه اردل سلطنت با صلاحدید نمایندگان اعیان (سنای)

۱۳۰. بتلن گابور بسیار پرتلاش و آزمند بود، هنگام اقامت یمیشچی حسن پاشا در بلغراد از اردل گریخته به او پناهنده شده بود و پس از سپری کردن زمستان در سمندره وارد اردل شده بود. اما چون برایش اقامت در اردل مقدور نبود باز گریخت و به استانبول رفت (ترجمه هامر ج ۸ ص ۱۴۷).

سه ملت به یکی از بیکهای اردل تفویض می‌شد و نمی‌بایست که از خارج نسبت به تعیین سلطان اقدام کنند.

۲. تا زمانی که مردم اردل [از دولت مرکزی] اطاعت می‌کنند نه حکام مرزی و نه نیروی نظامی نباید به خاک اردل تجاوز کند. طی عملیات اسرای گرفته شده اگر به دین اسلام در نیامده باشند باید بازپس داده شوند.

۳. سلطان اردل مجاز نیست به اراضی خارج از محدوده مرز خود تجاوز کند و اگر از اتباع سایر نقاط بخواهند وارد اردل بشوند به آنها اجازه ورود و اقامت داده نخواهد شد.

۴. خراج تعهدشده در زمان مقرر ارسال خواهد شد.

۵. شرایط و روابط دوستی با افلاق و بغداد رعایت خواهد شد و در صورت تعرض دشمن با یکدیگری یاری خواهند کرد.

۶. دولت با دولت اتریش همان معاهدات و مناسباتی را خواهد داشت که پیش از این بوده است و همان حدود مرزهای پیشین حفظ خواهد شد و طرفین از آن تجاوز نخواهند کرد.

۷. برای بیکهای مجار که تابع سلطان نشینی اردل هستند از هیچ جانب مزاحمتی فراهم نخواهد آمد.

پس از مرگ بوچکای بین بیکهای مجارستان علیا که تابع او بودند - آنها هم مذهب پروتستان داشتند - اختلاف افتاد و باز تابع اتریش شدند. اما دولت اتریش همانگونه که شیوه معهودش بود بنای بدرفتاری با آنان گذارد و باز کوشید که آنان را به پذیرش مذهب کاتولیک وادارد از این روی بتلن گابور ضمن دفاع از آنان در صورت ایجاب دخالت نیز می‌کرد و برای افزایش قدرت خود می‌کوشید تا بیکها را تحت حمایت دولت عثمانی درآورد.

تحت این شرایط شاه اردل از یک سو برای کسب آزادی مردم مجارستان علیا و از دیگر سو برای تأمین آزادی وجدان آنان وادارشان ساخت که به دولت عثمانی متوسل شوند که در این راه نیز توفیق یافته بود. برای تأمین حمایت یادشده بلازی سیگسموند که برای همین منظور به استانبول رفته بود توانست مواضعنامه‌ای دایر بر حمایت دولت عثمانی از مردم مجارستان علیا بگیرد.

به موجب قرارداد بیکها، کاپتانها (فرماندهان محافظان قلعه‌ها) و دیگر اقوام

ساکن مجارستان علیا با طیب‌خاطر به دولت عثمانی وفادار خواهند شد و ضمن اتحاد با سلطان اردل با توجه به درآمد کشورشان سالانه خراج معینی به دولت عثمانی خواهند پرداخت. و در صورت نیاز از یاری دولت عثمانی برخوردار خواهند شد. و کسی حق تجاوز به قلعه‌ها و نواحی که از گذشته در اختیار داشتند نخواهد داشت، و خراجی بیش از خراج پیشین دریافت نخواهد شد. و اگر چنانچه شاه لهستان و حکام اردل و بغداد در صدد خریداری قلعه‌هایی از دژهای اردل برآیند به هیچ‌روی با آن موافقت نخواهد شد. اگر از ویووده‌های افلاق و بغداد شورش کند و وارد خاک اردل شود دولت اردل از پذیرفتن پناهندگی او خودداری خواهد کرد و اگر آن شورش بخواهد به کشور دیگری برود باید به دولت عثمانی تسلیم شود و دولت عثمانی می‌پذیرفت برای شاهانی که به سلطنت اردل می‌رسند درفش، طوغ، منگوله، دستار و خلعت بفرستد. ۱۳۱

در سال (۱۰۲۶ هـ / ۱۶۱۷ م) به بتلن گابور دستور داده شد که برای شرکت در جنگی که علیه لهستان آغاز می‌شد، به اسکندربیک بیگلربیگی «اوزی» بپیوندند. او نیز همراه با سیزده هزار پیاده‌نظام و دوازده هزار افراد سواره‌نظام طبق دستور رفت اما چون دولت عثمانی با لهستان به توافق رسیده بود، ۱۳۲ بازگشت.

در سال ۱۶۱۹ م در اثنای جنگهای مذهبی، بتلن گابور با استفاده از شرایط با فرانسه، سوئد و براندبورگ متحد شد و در مجارستان علیا نقش مهمی بازی کرد. به هنگام اقدامات عثمان دوم برای آغاز جنگ با لهستان، با آن که امپراتور اتریش مخفیانه نیروی کمکی برای لهستان فرستاد، بتلن گابور این نیرو را که والنتین فرمانده اتریشی، رهبری می‌کرد در ساحل رود گادام شکست داد و براتیسلاوا را اشغال کرد و تعدادی از سران آنجا را همراه با پرچمهایی که در جنگ از دشمن گرفته بود برای دولت عثمانی فرستاد. باز طی همین سال سلطان اردل شماری نیروهای ترک را همراه خود برد و قلعه پوژیون (پوزونی) را محاصره کرد و نیروهای اتریشی را که به او حمله‌ور شده بودند شکست داد. در سایه این پیروزیها بیگهای مجار که زیر نفوذ دولت اتریش بودند تابع بتلن گابور شدند (۱۰۳۰ هـ / ۱۶۲۱ م).

۱۳۱. رونوشت این عهدنامه در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج ۲ ص ۳۵۴).

۱۳۲. نعیم، ج ۲ ص ۱۵۱. یک نسخه از صلح‌نامه به زبان ترکی و نسخه دیگر به زبان لهستانی تنظیم شده بود

که تاریخ عقد پیمان ۲۶ رمضان ۱۰۲۶ هـ (۲۸ ايلول ۱۶۱۷ بود).

در سال (۱۰۳۱ هـ / ۱۶۲۲ م) بتلن گابور برای مقابله با نیروهای اتریشی که برای زدودن تلخی شکست سال پیش به اردل حمله کرده بودند، از دولت عثمانی یاری خواست و سرخوش ابراهیم پاشا که والی ایالت بسنه شده بود، یکراست به یاری شاه اردل شتافت و شاه اردل در سایه این تقویت نیرو پیروزی دیگری در رویارویی با نیروهای اتریشی به دست آورد.

بتلن گابور ضمن این که به دنبال منافع خود بود نسبت به دولت عثمانی هم وفاداری داشت و طرفدار همکازی با اتریش^{۱۳۳} نبود. در یک «نامه همایونی» شاه عثمانی با عبارت «او که خیر خواه آستان سعادت پناهمان است...» و «خیر خواه راستین ما» به وفاداری او اعتماد نشان داده است.^{۱۳۴} او هر سال ده هزار سکه طلا خراج سالانه را می فرستاد.

در سال (۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۴ م) دولتهای سوئد و دانمارک و فلمنگ که قصد فعالیت علیه امپراتور را داشتند، برای جلب دوستی دولت عثمانی نمایندگان نزد بتلن گابور فرستادند و از او درخواست کردند که در این باره پادرمیانی کنند، که او هم حکومت را از مراتب امر آگاه ساخته بود. باز هم در تاریخی که یاد شد سلطان عثمانی در نامه‌ای برای بتلن گابور از او خواسته بود که در باره حل مسئله مرزی با اتریش و تجدید پیمان آشتی با اتریش با وزیر صوفی محمد پاشا بیگلربیگی بودین و نماینده تام‌الاختیار دولت عثمانی مذاکره و مشورت بکند و در این نامه توصیه شده بود که مطلقاً از باز پس دادن قلعه واچ به اتریش خودداری شود.^{۱۳۵}

پس از این مأموریت علی‌رغم پیمان زدوآتروق اختلاف مرزی با دولت اتریش همچنان

۱۳۳. بتلن گابور که سلطان زیرکی بود، با پیوند دادن حفظ منافعش با وفاداری به عثمانیها کار خود را از پیش می‌برد. مورخ پجوی [؟] ضمن دیدار با ابراهیم پاشا گفته بود: «یاری من به اهل اسلام به خاطر تمایلم به دین آنها و با انگیزه‌ی علاقه به آنان نیست، بلکه برای جلب نفع و دفع زیان است (نعیما ج ۲ ص ۲۲۹). [به نظر می‌رسد که با توجه به متن گوینده قاعدتاً باید بتلن گابور باشد. مترجم].

۱۳۴. منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۷۲.

۱۳۵. واچ و یا وایچن در شمال بودین در خم رودخانه طونه قرار داشت که در سال (۱۰۲۹ هـ / ۱۶۱۹ م) قراتاش محمد پاشا برای آن که خللی در پیمان صلح با اتریش پدید نیاید این دژ را در برابر مواضعی که اتریشی‌ها گرفته بودند پذیرفت و امپراتور اتریش هم اعتراضی در این باره نکرد.

ادامه یافته بود که عامل آن بتلن گابور امین دولت عثمانی بود.

بتلن گابور در ربیع الاول سال (۱۰۳۶ هـ / کاسم ۱۶۲۶ م) هنگام بازگشت از جبهه جنگ به کشورش نامه‌ای به قاپو کدخداسی در استانبول نوشت. در این نامه ضمن عنوان کردن این نکته که چون پسری ندارد دولت عثمانی موافقت کند که پس از مرگش همسر او کاترینا از خاندان براندبورک با توافق سه ملیت موجود در اردن به جای او به سلطنت^{۱۳۶} بنشینید، که با درخواستش موافقت شد و مواضعه نامه‌ای هم در این باره برایش ارسال گردید. ۱۳۷

در ربیع الاخر سال (۱۰۳۷ هـ / آرایق ۱۶۲۷ م) به هنگام بررسی مجدد پیمان عثمانی - اتریش بتلن گابور به سبب بی‌لیاقتی که در این امر، حکومت از خود نشان داد، بسیاری از منافع خود را از دست داده بود، بی‌پروا و بسیار تلخ و تند ارکان دولت و علما را مورد مؤاخذه قرار داده، نتایج ناشی از خطاها و فرامین غلطشان^{۱۳۸} را یادآور شده بود.

بتلن گابور در سال ۱۰۳۹ هـ / ۱۶۲۹ م درگذشت. دوران پراقبال اردل در زمان پادشاهی او بود.

در بلغراد اردل به دستور او یک مدرسه عالی، یک کتابخانه و یک چاپخانه ساخته شده بود.

بتلن اشتوان

پس از مرگ بتلن گابور به موجب مواضعه نامه داده شده، همسرش کاترینا ملکه اردل شد و بتلن اشتوان [اشتوان بتلن] برادر گابور به نیابت در امور مربوط به سلطنت شرکت داشت. این شخص بعدها با بیگهای اردل و فرماندهان محافظان قلعه‌ها ناسازگاری کرد و سرانجام در سال ۱۶۳۰ م سلطنت اردل به دست گورکی راکوچی که در زمان

۱۳۶. در پی درخواست بتلن گابور و ارسال موافقت سه ملیت توسط «توماشی» به دربار عثمانی، در تاریخ ۸ رجب ۱۰۳۵ هـ (۲۵ آگوستوس ۱۶۲۷ م) از طریق ارسال برات با درخواستش موافقت شد. در این برات نام همسر بتلن «براندی بورگی کاتالین اسون» آمده است که خطای مستنسخ است (منشئات فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۵۸).

بتلن گابور نقش مهمی در اداره امور داشت، افتاد. ۱۳۹

راکوچی رشته کارها را که در زمان اشتوان ازهم گسسته بود، سامان بخشید. در سال ۱۰۴۰ هـ / ۱۶۳۰ م پادشاهی اش را به تأیید مراد چهارم رسانید و مواضعه نامه‌ای هم دایر بر این موافقت از او گرفت. اما با مدعی جوانی به نام فورش یا موزش^{۱۴۰} سزکلی که از او [راکوچی] ناخشنود بود و به «سکله» استناد می‌کرد روبرو شد. موزش را مرادپاشا بیگلربیگی طمشوار حمایت می‌کرد. گفتنی است که از این مخالفت و حمایت نتیجه‌ای عایدشان نشد. ۱۴۱

۱۴۲ راکوچی گورکی یکم

پادشاهی راکوچی گورکی یکم به سبب یک فاصله زمانی صوری به دو دوره تقسیم

۱۳۹. به نوشته تاریخهای عثمانی اشتوان که از اداره کارهای کشور ناتوان شده بود با یکی از اصیل زادگان مجارستان میانه به نام راکوچی به توافق رسید که سلطنت را به او واگذارد و پس از اصلاح اوضاع از سوی راکوچی از نو حکومت را به دست بگیرد. راکوچی گورکی که بیکزاده‌ای چابک و پرانرژی بود، اوضاع را سامان بخشید و خشنودی مردم را فراهم ساخت و پس از آن که امور سلطنت را کلاً در اختیار خود گرفت از بازپس دادن سلطنت به اشتوان خودداری کرد.

۱۴۰. در اسناد آرشیو سیکل موئیزیس ثبت شده است. موزش از خاندان موزس است که پیش از این در باره اش سخن گفتیم که چگونه در زمان یمیشچی حسن پاشا خواستار حکومت اردل بود.

۱۴۱. قسمتی از ترجمه نامه‌ای که کوچی گورکی در سال ۱۰۴۵ هـ / ۱۶۳۵ م تقدیم پادشاه کرده بود:

«حق سبحانه و تعالی عزت و سلطنت پادشاه عالم پناه پر شوکت را زیاده کند و دشمنانش را زبون و سرنگون سازد. از هنگامی که حکومت اردل را عنایت فرموده‌اید من زیربال و پر مبارکتان پناه گرفته‌ام با صداقت و درستی خدمت کرده‌ام و هر سال ضمن ارسال خراج و هدایای مملکت در اظهار بندگی و عبودیتم خللی راه نداده‌ام. اینک نیز خراج معهود ولایت اردل را فراهم دیده‌ام... فرستاده شده است و بالجمله در خصوص سیکل موئیزیس اعیان سه ملت از میان خود نماینده‌ای معتبر و نامور و مستقل انتخاب کرده‌اند که همراه با ایلچی این غلامتان به درگاه اعزام شده‌اند. به التماس و خواهش این غلامان فقیرتان بذل عنایت و احسان فرمایند تا همانگونه که فقرای اردل در زمان پرشرف اجداد عظامتان در امن و امان به سر می‌بردند، کماکان هم در امنیت و آسایش باشند و آسوده حال زندگی بگذرانند. و ایلچی مان را هرچه زودتر با جوابهای نافع و خیر بساتوجه به عرایض مشروحه، امر به بازگشت فرمایند... این مکتوبمان در بلغراد اردل در یکهزار و ششصد و سی و پنجمین سالروز ولادت حضرت عیسی علیه السلام نوشته شده است. (تصنیف ابن الامین، اسناد خارجی شماره ۱۳).

۱۴۲. گورکی (راکوزی) از خاندانهای پرنس مجارستان میانه بود. پدرش سیگسموند در آخرین ماه سال

۱۶۰۸ م در گذشته بود. راکوچی در سال ۱۵۹۱ یا ۱۵۹۳ م به دنیا آمد و در سال ۱۶۳۰ به سلطنت رسید.

می‌شود. نخستین دوره همانگونه که پیش از این یاد کردیم، بین سالهای ۱۶۳۰ تا ۱۶۳۶ م است. پس از آن دومین دوره آغاز می‌شود که پس از پناهندگی بتلن اشتوان به والی بودین، به تحریک او راکوچی برکنار شد و اشتوان به جای او منصوب شد. خلاصه رخدادهای این دوره چنین است: بتلن اشتوان پس از آن که از ترک اردل ناگزیر شد، نزد نصح پاشا زاده حسین پاشا بیگریگی بودین رفت او را تحریک کرد و با وعده پول او را برانگیخت تا نصح پاشا برای برکناری او از سلطنت به اردل حرکت کرد. حسین پاشا به راکوچی پیغام فرستاد که پادشاهی اردل را به دست اشتوان بسپارد. راکوچی ضمن بیان این نکته که مردم اردل خواهان اشتوان نیستند و او را به سلطنت برگزیده‌اند و خود او نیز تاکنون از بندگی و ارادت به شاه [شاه عثمانی] کوتاهی نکرده است و خراج و هدیه موردنظر نیز هرچه باشد تامین و مرتب ارسال خواهد کرد و برخورداردی هم با والی بودین نخواهد داشت، در پایان نیز نظر خود را به صراحت چنین بیان داشته بود:

«- من مراتب بندگی ام را به پادشاه بودین خواهم داشت، شما هم سلطان را از وضع بتلن اشتوان آگاه سازید. من علیه شاه عاصی نیستم. امور سلطنت را با توافق در دست گرفته‌ام، روا نیست که حق شخص ناتوانی را بگیرید و او را بر مردم مسلط کنید.

حسین پاشا، مراتب را آن گونه که خود می‌خواست به استانبول گزارش کرد و طبیعی است که از راکوچی بدگویی کرد و بتلن اشتوان را ستود و بر طبق نوشته او فرمانی مبنی بر سلطنت بتلن اشتوان صادر شد. نصح پاشا با نیروهای همراهش به سوی اردل حرکت کرد و به دشت لیپوه رسید. از آنجا وارد خاک اردل شد و در سالانتا نزدیک و اراد با نیروهای راکوچی روبرو شد. در جنگی که رخ داد هر دو صدمه دیدند و عقب نشستند. (جمادی الاول ۱۰۴۶ هـ / اکتبر ۱۶۳۶ م).

هنگامی که راکوچی افرادش را سامان داده، قصد حمله به قرارگاه حسین پاشا را داشت، کار برعکس شد و بی مقدمه شایعه «وزیر حمله کرد» برخاست و راکوچی متحیر و سرگشته قرارگاهش را رها کرد و چاره‌ای جز فرار نداشت و همه قرارگاه و مهماتش به دست حسین پاشا افتاد.

بر اثر این اقدام حسین پاشا که سبب شده بود بی دلیل برای حکومت عثمانی در دسر ایجاد شود و نیز در پی نامه‌ای که راکوچی در آریلیق سال ۱۶۳۶ م (رجب ۱۰۴۱ هـ) طی آن حقایق را به عرض شاه رسانید و مراتب صداقت و وفاداری اش را تأکید

کرد ۱۴۳، والی بودین معزول شد و سلطنت راکوچی باز به رسمیت شناخته شد. راکوچی یکم تا سال ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲ م سلطنت کرد و سپس با موافقت سه ملیت ساکن اردل پسرش را نامزد جانشینی خود ساخت و با گزارش مراتب به حکومت عثمانی در این باره مرافعه‌نامه‌ای هم از سلطان گرفت. ۱۴۴

در این ایام شاهان سوئد و فرانسه علیه خاندان هابسبورگها که در قلمرو امپراتوری [اتریش] بودند دست به کار شدند. شاه اردل هم به تحریک آنان برای بازپس گرفتن هفت قلعه‌ای که اتریش در سلطنت بتلن گابور به اردل وا گذاشته بود و پس از مرگ بتلن آنها را اشغال کرده بود، با اتریش وارد جنگ شد و دولت عثمانی را هم برای نبرد با اتریش برانگیخت و خود در عین حال به پیروزی‌هایی دست یافت.

به سبب اقدامات راکوچی، فردیناند سوم امپراتور آلمان نماینده‌ای برای شکایت از تجاوزات اردل به استانبول فرستاده بود. در این تاریخ یعنی سال ۱۶۵۴ م راکوچی قلعه سمندره را که به تصرف اتریش درآمده بود در محاصره گرفت. ۱۴۵

دولت عثمانی در پی آگاهی از محاصره، چون تجاوز راکوچی علیه اتریش را مغایر صلح و مخالف با مفاد عهدنامه می‌دید، مأموری نزد راکوچی فرستاد، در این تاریخ راکوچی در خاک اتریش به سر می‌برد، وی پس از آن که نتوانسته بود قلعه سمندره را بگشاید، پس از ویران ساختن قصبه سمندره برای محاصره قلعه فولک به آن سوزفته

۱۴۳. با توجه به مفاد متن ترجمه‌نامه راکوچی که از حومه شهر «ساز» - محلی که در آنجا پناه گرفته بود - در رجب سال ۱۰۴۶ هـ (آرالیق ۱۶۳۶ م) [به دربار عثمانی] فرستاده بود، نامبرده ضمن شرح ماجرای درگیری‌اش با اشتوان رقیب سلطنت و چگونگی تجاوز بتلن اشتوان به همراه حسین پاشا به اردل، و تذکر این نکته که او [راکوچی] برگزیده ملت به سلطنت است و هرگز نه در کنار لهستان و نه همراه با اتریش خواهد بود تعهد کرده بود که طبق خواسته پیشین وزیر حسین پاشا، حصارها و اراضی متعلق به اشتوان و پسرش را به آنها واگذار خواهد کرد و هرگز سوء قصدی به جان اشتوان و پسر و اطرافیانش نخواهد کرد و افزوده بود: اگر چنانچه موضعه‌نامه برای او [راکوچی] بفرستند، چهل هزار قروشی را که متعهد شده است یک قلم به خزانه واریز خواهد ساخت. راکوچی نوشته‌هایش را با سوگند موکد گردانید و افزود که هرگز از درگاه پادشاه جدا نخواهد شد. در پایان خواهان ارسال عهدنامه (موضعه‌نامه)‌ای نظیر عهدنامه سلطان سلیمان قانونی شده بود (تصنیف ابن امین، اسناد خارجیّه. شماره ۱۵) و نعیم‌ج ۳ ص ۲۹۲.

نامه‌های دیگری هم که راکوچی فرستاده است در تصنیف ابن امین به شماره ۱۳ و ۱۴ وجود دارد.

۱۴۴. رونوشت این موضعه‌نامه در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج ۲ ص ۲۷۷-۲۷۹).

۱۴۵. تاریخ نعیم‌ج ۴ ص ۹۰ سال ۱۰۵۴ هـ.

بود. مأمور اعزامی از سوی حکومت عثمانی (بیکزاده محمد چاووش) راکوچی را در فولک یافت و فرمان ارسالی را به او داد. راکوچی به مأمور عثمانی اظهار داشت که برای مذاکره با متفقش سوئد باید حرکت بکند و از سوی لیپوه به اویوار رفت. در این بین نیروهای سوئد وارد خاک اتریش شده، قلعه‌ای را در هشت مایلی وینه در محاصره گرفته بودند.

دولت عثمانی با در نظر گرفتن این نکته که ممکن است اتحاد نیروهای سوئد و اردل به شورشهایی بیانجامد در حال ارسال اسلحه و مهمات کافی به نواحی مرزی بود. همزمان با این رخدادها نیروهای اتریش قوای راکوچی را پیش از پیوستن به نیروهای سوئد شکست دادند. در پی این حوادث دولت عثمانی دستور قاطعی مبنی بر خودداری از یاری به اردل برای والی بودین صادر کرد. با میانجیگری والی بودین دو طرف مخاصمه به آشتی دست یافتند و در سال ۱۰۵۵ هـ / ۱۶۴۵ م بین امپراتور و راکوچی پیمان صلح لینز امضاء شد. به موجب این پیمان نامه شاه اردل قلعه‌هایی را که در کنت‌نشینهای مجارستان شمالی به دست اتریش افتاده بود بازپس می‌گرفت.^{۱۴۶} و اتریش آزادی مذهب پروتستان در مجارستان را به رسمیت شناخت.

در پی مرگ راکوچی گورکی یکم که در سال ۱۰۵۸ هـ / ۱۶۴۸ م رخ داد، پسرش راکوچی دوم که در زمان حیات پدرش (سال ۱۶۴۲ م) از سوی ملت به جانشینی برگزیده شده بود، به سلطنت رسید و طبق مواضعنامه صادره [از سوی دولت عثمانی] شاه اردل شد.^{۱۴۷}

راکوچی دوم

با آن که پس از پدر بدون غوغا و درگیری به سلطنت اردل رسید، اما با اختیارات بی‌حد و حصر بر اثر اعمال بی‌ربط و غیر معقول، خود و کشورش را به فلاکت سوق داد.

۱۴۶. تاریخ نعیم‌اج ۴ ص ۱۷۴ سنه ۱۰۵۵ هـ.

۱۴۷. در تاریخ نعیم‌آمده است که راکوچی دوم دریدی کوله استانبول به سر می‌برد (احتمالاً به عنوان گروگان) که با مرگ پدر به سلطنت برگزیده شد. در دفتر خزانه (آرشیو توپقاپو) به شماره ۳۴ آمده است که: در سیزدهم محرم ۱۰۶۳ هـ شاه اردل پسرش را به جانشینی خود معرفی کرد. پسرش چهره بر رکاب همایونی سایید و پنجه‌زار سکه طلای مجار تقدیم داشت.

وی اقدام به نشر کتابها به زبان رومی کرد و در صدد تغییر مذهب رومیها برآمد. همچون پدر بزرگترین آرزویش به دست آوردن سلطنت لهستان بود. از این روی با سلطان سوئد که علیه لهستانیها وارد عمل شده بود ساخت و برآن شد تا با استفاده از درگیری داخلی آن کشور که در پی حمله‌های پی‌درپی کریمه دچار ضعف شده بود به لهستان حمله‌ور شود. با آن که توسط قاپو کدخداسی به او توصیه شد که خودسرانه عمل نکند و باید در کارها موافقت سلطان عثمانی را نیز جلب کند. او درگیریهایی داخلی و خارجی دولت عثمانی را غنیمت شمرد و به توصیه‌هایی که می‌شد توجهی نکرد. و برای اشغال لهستان که در رأس آرزوهایش قرار داشت تصمیم گرفت به جز نیروهای خود از نیروهای شاه سوئد و نیز نیروهای ویووده‌های افلاق و بغداد که زیر نفوذشان درآورده بود سود جوید و حتی به خان کریمه و قزاقها نیز پیشنهاد اتحاد کرد.

راکوچی دوم با نیروهای کمکی که از کوستا و آدولف شاه سوئد، افلاق و بغداد گرفته بود به لهستان حمله برد و ورشو را تصرف کرد. اما در این بین دولت سوئد که ناگزیر وارد جنگ با دانمارک شده بود نیروهای کمکی را که در اختیار راکوچی بود فرا خواند. اینک سلطان اردل نیروهای خود و نیز افلاق و بغداد را در اختیار داشت که بالغ بر شصت هزار تن می‌شد.

دولت عثمانی که نمی‌خواست در کنار مرزهایش سلطان نشینی که با نیروهای سوئد تقویت شده بود شکل بگیرد، با تحریک لهستان که به او متوسل شده بود در برابر این وضع پرخطر به فعالیت درآمد، و مراتب را به خان کریمه نوشت و از او خواست تا مانع اقدامات راکوچی دوم بشود.

در پی این دستور محمدگیرای چهارم با نیروی انبوهی به سوی راکوچی به حرکت درآمد. راکوچی گورکی با آگاهی از این امر موضع دفاعی به خود گرفت. خان کریمه با نیمی از نیروهایش به راکوچی حمله برد و نیم دیگر را به فرماندهی قالغای سلطان برای غارت اردل روانه کرد. کمنی یانوش فرمانده نیروهای راکوچی را که از این قصد آگاه شده بود از مقابله با نیروهای خان کریمه منصرف شد و برآن شد که تا به خاک کشورش عقب بنشیند و کشور را از یغما نجات بخشد، اما نیروهای قالغای راه را بر او بسته بودند. از این روی در کنار رود ویستول مجبور به جنگ شد. در این جنگ اردل بیست هزار کشته داد و بیست هزار نفر از جمله هفتصد بیک به اسارت درآمدند. در بین اسرا خود

کمنی یانوش نیز بود. سراسر اردوگاه اردل با تمام اسلحه و مهماتش به دست نیروهای کریمه افتاد، و اردل غارت شد. در مقابل این خدمت خان، از سوی دولت عثمانی فرمانی مبنی بر اظهار رضایت و نیز خلعت، شمشیر، خنجر، کمر بند طلای جواهر نشان و یک منگوله فرستاده شد. (۱۰۶۷/۱۶۵۷م) ۱۴۸

بر اثر این حادثه مجلس دیت از راکوچی روی گردان شد و طبق دستور دولت عثمانی ردی فسنس (ردی فسنسس) به سلطنت برگزیده شد، اما اندک زمان بعد راکوچی دوباره آمد و سنس را ناگزیر از کناره گیری کرد.

اوضاع اردل کوپر ولی زاده محمد پاشا را که در آن ایام وزیر اعظم بود ناگزیر از عزیمت به آن نواحی کرد. او، نخست آن عده از ویووهایی افلاق و بغداد را که از راکوچی تبعیت می کردند معزول ساخت و به جای آنان افراد دیگری را فرستاد و خود نیز در ۲۳ رمضان ۱۰۶۸ هـ / حزیران ۱۶۵۸ م به سوی اردل حرکت کرد. در این عملیات لهستانیها هم بایک نیروی کمکی دوازده هزار نفری به یاری او شتافتند.

وارد اردل شدند و قلعه یانووا را که در زمان سلطان سلیمان قانونی به تصرف عثمانیها درآمده، در زمان سلطان محمد سوم به شاه اردل واگذار شده بود به تصرف درآمد و نیز بلغراد ۱۴۹ اردل که مرکز حکومت به شمار می رفت به اشغال درآمد و یغما شد، و راکوچی به قلعه ای در نزدیکی اتریش گریخت. دویست هزار نیروی تاتار سراسر اردل را کوبیدند، و بخشی از نیروهای عثمانی هم به واران رفتند.

بر اچکای اگوش

چون نیروهای اردل به اردوی عثمانیها رفتند و امان خواستند از این روی عملیات علیه اردل متوقف شد و بر اچکای اگوش بیک لوگوش ۱۵۰ از بیک زاده های اردل که

۱۴۸. تاریخ نعیماج ۶ ص ۲۸۹.

۱۴۹. بلغراد اول بر بالای رود ماروش قرار داشت. نام دیگرش گیولافرهروار بود و نام آلمانی اش کارلسبورگ

است

۱۵۰. این اسم در معاهده اکاکثوش برچسکای (اقاگه اوش بر حصبقای)، در تلخیص وزیر اعظم بر اچکای اگوش و

در انسیکلویدری اسلام ذیل ماده اردل اسم اصلی اش بر اکسای اکوس ثبت شده است.

امین مالیه را کوچی دوم بود شاه اردل شد. خراج سالانه اردل از پانزده هزار سکه طلا به چهل هزار سکه افزایش یافت و افزون بر آن دولت اردل خود متعهد شد که چون آغازگر جنگ بوده است هزار کیسه آقچه به عنوان خسارت هزینه جنگ به دولت عثمانی بپردازد. هنگام بازگشت اردوی عثمانی چنگی علی پاشا که بر ایالت اغری نظارت داشت والی طمشوار شد و در اردل ماند و کنعان پاشا والی بودین نیز به سمت فرمانده محافظ یانوا منصوب و مأمور مذاکره با شاه اردل شد. توافقنامه‌ای در پنج ماده بسته شد. به موجب این موافقتنامه دژهای یانوا، شبش و لوگوش با توابعش به دولت عثمانی واگذار شد و مرزهای تعیین شده در زمان سلطان سلیمان قانونی به رسمیت شناخته شد.

را کوچی دوم به سبب این رخدادهای اسفناک به امپراتور متوسل شد و از او درخواست کرد تا بین او و دولت عثمانی برای بخشودگیش واسطه شود. امپراتور در تاریخ ۱۰۶۹ هـ / ۱۶۵۹ م نامه‌ای دایر بر درخواست بخشودگی را کوچی به همراه هدیه برای دولت عثمانی فرستاد اما پادشاه این میانجیگری را نپذیرفت و پاسخ داد اگر قصد امپراتور دوام روابط صلح آمیز باشد را کوچی را دستگیر و تسلیم دولت عثمانی کند. ۱۵۱

پس از این پاسخ را کوچی کمنی یانوش را که به دست نیروهای خان کریمه اسیر شده بود و با میانجیگری جوان بیک ویووده افلاق آزاد شده بود به سوی براجکای شاه جدید اردل فرستاد و شاه را وادار به عقب نشینی به شمال اردل کرد. در پی این رخداد، دولت عثمانی برای ابقای براجکای در مقام خود، صیدی احمد پاشا را با سمت والی بودین به سرداری سپاه اعزامی نیر منصوب کرد و او را روانه ساخت. احمد پاشا در حوالی دمیر قاپوراکوچی را شکست داد اما به نتیجه قطعی دست نیافت. را کوچی باز به مرزهای اتریش عقب نشسته بود. هنگام زمستان به قلعه سیبین که براجکای در آن پناه گرفته بود حمله برد ولی توسط کوچک محمد پاشا که به یاری شاه شتافته بود مغلوب شد. اما در هر فرصت گاهی به میدان می آمد.

عملیات صیدی احمدپاشا در اردل

در بهار صیدی احمدپاشا پس از مشورت با ارکان اردو به سوی شماری از اهالی اردل [طرفداران راکوچی] که مرکب از سه ملیت یان ساز (ساکا)، سیکل و هایدوکشا بود حمله برد. بین این سه ملیت هایدوکشاها بسیار سرسخت و جنگ‌آور بودند. قلعه مشهور و اراد در آن حوالی بود. هایدوکشاها نخست سخت پایداری می‌کردند اما دست از جنگ کشیدند و گریختند. یکایک قلعه‌ها و پلانقاها به تصرف احمد پاشا در می‌آمد. در رمضان ۱۰۷۰ هـ / ۱۶۶۰ م اردوی عثمانی به کولوژوار رسید. افراد دشمن انبوه بود این امر سبب تضعیف سربازان عثمانی شد اما با تشویق و دل‌داری سردار دلیر، سربازان تحریک شدند و طی جنگی که در رمضان سال ۱۰۷۰ هـ / مائیس ۱۶۶۰ م در فوشون محلی بین کولوژوار و ساسفره روی داد شورشیان نابود شدند و راکوچی که از سه نقطه زخمی شده بود به قلعه و اراد پناه برد و همانجا بر اثر زخمهایی که برداشته بود مرد (۲۲ مائیس ۱۶۶۰ م).

در این جنگ نزدیک به پنجهزارتن از افراد راکوچی کشته شدند و دوازده قبضه توپ بال‌یمر، هیجده قبضه توپ شاهی و ابزار جنگی بسیاری را از دست دادند و پنجاه و یک فرمانده قلعه به اسارت درآمدند.

پس از آن با درگذشت راکوچی در قلعه و اراد، دولت عثمانی دریافت که جنازه از قلعه به جای دیگری منتقل خواهد شد. ساری حسین پاشا با شماری نیرو مأموریت یافت و پس از تارومار کردن افراد حامل جنازه، سر راکوچی را بریدند و به استانبول فرستادند. ۱۵۲.

صیدی احمدپاشا برای بازپس دادن شماری از هایدوکشاها که وارد خاک اتریش شده بود با دولت اتریش تماس گرفت و چون پاسخی نشنید از مرز اتریش گذشت. این اقدام چون آشتی بین دو دولت را به مخاطره می‌افکند با شکایت دولت اتریش، احمد پاشا از تصدی ولایت بودین و فرماندهی برکنار شد. و تصدی ولایت بودین به بشناق اسماعیل پاشا واگذار شد و کاپیتان دریا کوسه علی پاشا به سر فرماندهی حوالی اردل منصوب

شد. و صیدی احمدپاشا هم در اختیار سرفرمانده جدید قرار گرفت.

تصرف واراد

پس از ورود سردار کوسه علی پاشا به اردل، براچکای اکوش شاه اردل هم که از قصد او آگاه شده بود به وی پیوست و به سوی قلعه واراد (گروس و ارادین) حرکت کردند. قلعه یادشده از استوارترین و آبادترین دژهای اردل شمالی بود. پس از محاصره‌ای که چهل و پنج روز به درازا کشید سوسش فرمانده اتریشی ناگزیر دژ را به ترکها وا گذاشت. به این ترتیب واراد با توابعش به صورت یک ایالت تازه درآمد (ذی الحجه ۱۰۷۰ هـ / آگوستوس ۱۶۶۰ م).

سردار کوسه علی پاشا پس از گرفتن واراد آنجا را در اختیار سنان پاشا گذاشت و بازگشت، وقتی به پای قلعه یانوووا رسید براچکای اکوش شاه اردل را به مقرر خویش بازگردانید و خود به قشلاق رفت. اما در این بین کمنی یانوش از فرماندهان راکوچی که پس از اسارت به دست تاتارها آزاد شده بود با پذیرفتن تحت‌الحمایگی اتریش خواهان سلطنت اردل شد و به یاری امپراتور اتریش شماری از دژهای اردل را گرفت و سربازان اتریشی را در آن دژها جای داد و چون بیشترین مردم اردل هواخواه‌اش بودند با تصمیم مجلس دیت به سلطنت اردل برگزیده شد. در پی این حادثه براچکای اکوش که بی‌یاور مانده بود، سردار را از آنچه که می‌گذشت آگاه ساخت و خود به دژ بزرگی پناهنده شد.

کمنی یانوش

کمنی یانوش که از سوی مجلس دیت به سلطنت اردل برگزیده شده بود به قلعه‌ای که براچکای اکوش پناهنده شده بود حمله برد و آن را در محاصره گرفت و اکوش را که با گرفتن امان خود را تسلیم کرده بود، کشت و برای واگذاری سلطنتی که به آن برگزیده شده بود با کوسه علی پاشا تماس گرفت.

در برابر پیشنهاد کمنی یانوش، علی پاشا پاسخ داد اگر چنانچه او پسرش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی بفرستد وسیله‌ای خواهد شد برای پذیرفته شدن درخواستش. اما چون پاسخی در این باره از او نگرفت در بهار سال ۱۰۷۱ هـ / ۱۶۶۱ م بی‌درنگ وارد اردل شد و پس از تصرف همه شهرها و قلعه‌هایی که از یانوش پیروی می‌کردند،

آپافی میخال از اصیل زادگان اردل را که مورد اعتماد مردم بود به سلطنت اردل منصوب کرد.^{۱۵۳} در پی این اقدام کمنی یانوش که دریافته بود کاری از او ساخته نیست در فرصت مناسبی به اتریش رفت (گاسم ۱۶۶۱ م).

آپافی میخال (میخالو آپافی)

کمنی یانوش^{۱۵۴} در اولین فرصت با افرادی که دور خود گرد آورده بود به قلعه‌ای که آپافی میخال در آن بود روی آورد. کوچک محمدپاشا بیگلربیگی یانووا که برای محافظت از شاه در آن حوالی به سر می‌برد سر رسید و در جنگی که در گرفت کمنی کشته شد (اوجاق ۱۶۶۲ م) و آپافی میخال بدین‌سان در کار حکومت^{۱۵۵} آزاد ماند. آپافی میخال که در ازای تعهد پرداخت سالانه چهل هزار سکه طلا خراج سالانه به سلطنت رسیده بود^{۱۵۶} مدت بیست و دو سال از سال ۱۶۶۲ تا ۱۶۸۴ م (۱۰۷۲-۱۰۹۵) سلطنت کرد و در این مدت به دولت عثمانی وفادار مانده بود. در جنگی که به سال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۳ م با تصرف دژهای مرزی اردل یعنی سیکلیت و

۱۵۳. اولیا چلبی که خود آن ایام در اردل بود چگونگی به سلطنت رسیدن آپافی را چنین شرح می‌دهد:
... شاهزاده‌ای آپافی میخال نام آمد و تحصیل دو هزار کیسه مال پادشاهی [خراج] را تعهد کرد و عهد و میثاق بست که از عهده کمنی یانوش به هر کجا که باشد بر خواهد آمد. اما سردار حرف او را نپسندید و میلش به جانب هامرگابور بود و می‌گفت که این شایسته شاهی نیست. اما سرورمان ملک احمدپاشا گفت: به خدا که او شاه خوبی خواهد شد و فاسورله ملک پاشا را از سرش برداشت و بر سر جوانی که می‌بایست سلطان می‌شد نهاد و او را وادار کرد که با گفتن بسم‌اله دست سردار را بوسه زند و آنگاه او را بر روی چهارپایه‌ای نشانید. در پی آن فاتحه‌ای خوانده شد و آپافی میخال به سلطنت منصوب گردید. ابتدا چاووش باشی و دیگر چاووشان دیوان او را مبارک‌باد گفتند. آنگاه شاه از چهارپایه به زیر آمد و دست میرمیران‌ها و وزرا را بوسه داد و در پی آن کاپیتانهای موجود دست شاه را بوسیدند و با او بیعت کردند (سیاحتنامه اولیاچلبی ج ۶ ص ۵۶).

۱۵۴- کمنی یانوش در سال ۱۶۰۷ متولد شد در جنگهای راکوچی یکم و راکوچی دوم شرکت داشت و در سال ۱۶۵۷ در بولونی به دست تاتارها اسیر شد و دو سال بعد یعنی در سال ۱۶۵۹ به کشورش بازگشت. و در سال ۱۶۶۰ نیز توسط مجلس دیت خود را سلطان اردل اعلان کرد و توسط ترکها از کشورش اخراج شد. و به یاری مونته کوکولی از حمایت امپراتور لئوپولد برخوردار شد اما همانگونه که در متن دیدیم در سال ۱۶۶۲ در سگتوار شکست خورد و کشته شد.

۱۵۵ تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۱۲-۲۱۴.

۱۵۶. نمونه نوشته‌ای در مورد دریافت خراج سه ساله اوایل سلطنت آپافی در سیاحتنامه اولیا چلبی آمده است.

کولوژوار از سوی اتریش بین این دولت و عثمانیها رخ داد آپافی میخال برای اردوی عثمانی نیروی کمکی فرستاد و نیز به اصرار فاضل احمد پاشا وزیر اعظم پس از تصرف ایوووار برای ملاقات به اردو آمده بود. ۱۵۷.

دعوت فاضل احمد پاشا از او به اردو به آپافی اطمینان خاطر داد و مردم مجارستان میانه را نسبت به دولت [عثمانی] دلگرم ساخت. و به این ترتیب دست نمسه یعنی اتریش را از اردل کوتاه کرد و سراسر مردم مجارستان سلطنت آپافی را به رسمیت شناختند. پس از بازگشت از جنگ و ورود به بلغراد، وزیر اعظم آپافی را پوستین سمور پوشانید و هنگامی که به او رخصت بازگشت به کشورش را داد، گفت:

- «حالا برو ببینم چگونه با راستی و درستی به پادشاه خدمت خواهی کرد. هر چند با آمدن به اینجا زحمت وافر کشیدی، لکن این رنج را در حق خود نعمتی بدان و به خاطر آن از جانب سلطان غریق * لطف و احسان خواهی شد. برای هر صنف از صنوف مردم مجارستان میانه محرمانه مکتوب بنویس و سعی کن آنان را به اطاعت و انقیاد از پاشادهمان ترغیب نمایی. آنان امسال صلابت، عظمت، قدرت و هیبت را به عین القین مشاهده کردند. تو در بهار عسکر وافر جمع کن یا با آنها به همراه ما در جنگ شرکت می کنی و یا عساکر خصم را از خاک مملکت خود طرد می نمایی. آنچه که مقتضی باشد برای تو دستور می رسد... ببینم چه خواهی کرد» و با این توصیه ها او را روانه ساخت. ۱۵۸.

۱۵۷. هنگامی که فاضل احمد پاشا عازم جنگ با اتریش بود و از آپافی هم دعوت کرده بود، عده ای از اطرافیان [آپافی] به او گفتند: در جنگ شرکت مکن، ترکها آمده اند تا مردان بزرگ را بکشند، همانگونه که چه بسیار از اسلاف تو را با این حيله دعوت کردند و کشتند. و آپافی را در هراس افکندند. شاه اردل هم با عذر و بهانه هایی از این گونه که تعداد افرادم اندک است. با چه رویی در جنگ شرکت کنم، دشمن در ولایتهایمان حضور دارد و توان پیشکش دادن ندارم از حضور در جبهه خودداری کرده بود. پس از پیروزی آیوووار، وزیر اعظم که دریافته بود آپافی از جان خود بیمناک است توسط قاپو کدخداسی پیغام داده بود که بی درنگ بیاید که قصد مشورت با او را دارم نیازی به نیرو و هدیه نیست و به او اطمینان خاطر داده بود. در پی این پیغام آپافی در ربیع الاول سال ۱۰۷۴ / ۱۱ کیم ۱۶۶۳ م با سیصد سوار به رادورفته بود و با مراسمی مورد استقبال قرار گرفته بود. مراتب لطف و محبت در باره اش به جای آمده بود و در باره مسئله مرزی باهم مذاکره کرده بودند (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۹۰).

* برای رعایت سبک متن، بیشتر از واژگان تازی استفاده شده است. مترجم.

آپا فی میخال هنگامی که وزیر اعظم در بلغراد قشلاق می کرد، در نامه‌ای که برای او فرستاد پس از دادن آگاهی‌هایی در باره اتریش افزوده بود که قلعه کولوژوار اشغالی توسط اتریش، اینک از او اطاعت می کنند و شماری دژ را با توسل به زور اشغال کرده است و شماری نیز با رضایت خاطر تسلیم او شده‌اند. نامه آپا فی تقدیم شاه شده بود و از سوی سلطان توسط قاپوچی باشی برای وی خلعت فرستاده شده بود.

چگونگی وضعیت اردل

با پیمان واسوار

به موجب نخستین ماده پیمان نامه واسوار که در سال ۱۰۷۵ هـ / ۱۶۴۴ م بسته شد می بایست اتریشها همه دژهای اشغالی اردل را به شاه اردل تسلیم کنند، هم نیروهای اردل و هم نیروهای عثمانی می بایست اردل را ترک می گفتند. در مورد انتخاب شاه در اردل در صورت انحلال سلطنت می بایست با خواسته مردم اردل باز سلطان انتخاب می شد، باز به موجب ماده ۴ این پیمان به فرزندان راکوچی و کمنی یانوش و مجارستان میانه اکیداً اجازه داده نمی شد که به خاک اردل تجاوز کنند و دولت عثمانی و اردل نیز حق ورود به خاک اتریش را نداشتند.

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم آپا فی میخال در جریان جنگی که در سال ۱۰۹۴ هـ / ۱۶۸۳ م بین دولت عثمانی و اتریش در گرفت در اثنای محاصره وینه به اردوگاه عثمانیها آمد و هشدار داد که پیش از تصرف یانیق محاصره وینه کار درستی نیست و توصیه کرد که پس از تصرف یانیق توسط نیروهای تاتار به داخل خاک اتریش آقن صورت بگیرد، اما چون این نظر مخالف با نقشه وزیر اعظم بود، خوش آیند مزریفونلی قرامصطفی پاشا وزیر اعظم نشد و خطاب به آپا فی گفت: «تو برو پای قلعه یانیق خوش باش» و او را از اردو بازگردانید. ۱۵۹۰

آپا فی در اثنای این جنگ طی نامه محرمانه‌ای که برای امپراتور لئوپولد فرستاد نوشت که علی رغم مخالفت با محاصره وینه ناگزیر از شرکت در این جنگ شده است و پس از شکست [عثمانیها] روابطش را با امپراتور نزدیکتر کرد.

پس از شکست وینه وزیر اعظم که نزدیک بودین آمده بود، آپافی را فرا خواند و به او رخصت بازگشت به کشورش را داد.

آپافی میخال دوم

چون جریان جنگ عثمانی - اتریش به زیان دولت عثمانی تمام شد و افزون بر آن امپراتور لئوپولد بخشی از اراضی مجارستان را به تصرف خود درآورد آپافی میخال اوضاع را تاریک و حساس دید و با پیش کشیدن سالمندی خود نماینده‌ای دایر بر کناره گیری و انتصاب پسرش به دربار عثمانی فرستاد. فرستاده در ۲۶ شعبان ۱۰۹۵ هـ / هشتم آگوستوس ۱۶۸۴ م از سوی پادشاه به حضور پذیرفته شد. با سلطنت آپافی دوم موافقت و برات صادر شد. برای نشاندهنش به تخت سلطنت اردل مأموری تحت عنوان (اسکمله آغاسی) [مسئول تخت شاهی] تعیین کردند و پوستین پیچیده در مخمل سرخ، دستار مخصوص (خاص اودا آغالاری) و منگوله ارسال کردند و مقرر شد که اردل آن سال خراج نفرستد اما به جای آن آذوقه اردو را تأمین کند ۱۶۰، علی‌رغم این انتصاب اداره امور به دست آپافی یکم بود.

با شکستهای پی‌درپی عثمانیها و عقب‌نشینی آنها اردل سر خود ماند و آپافی ضمن ملاقات با کشیشی که در سال ۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۵ م از سوی امپراتور اعزام شده بود محرمانه با او به توافق رسید و سال بعد آپافی بزرگ [پدر] که تا وینه رفته بود شخصاً با امپراتور دیدار کرد، و به موجب پیمان‌نامه پلاژ ورود نیروهای اتریشی به اردل مورد موافقت قرار گرفت. در حالی که دولت عثمانی امیدش را از اوضاع اردل نبریده بود و به وفاداری آپافی اعتماد داشت، با نمایندگان سه ملیت (مجار، سیکل، ساز) که از اردل آمده بودند در مذاکره بود و برای راندن اتریشی‌ها از اردل یک پیمان اتحاد در ۷ ماده بسته بود (سوم کاسم ۱۶۸۷). ۱۶۱

۱۶۰. سلاحدار ج ۲ ص ۱۳۳

۱۶۱. خلاصه پیمان هفت‌ماده‌ای اردل - عثمانی.

ماده ۱. مردم اردل مسلح شده و برای بیرون‌راندن نیروهای اتریش خواهند کوشید و در این راه دولت عثمانی از نظر نیرو و هزینه اردل را یاری خواهد کرد.

ماده ۲. تا زمانی که جنگ با اتریش ادامه دارد از اردل خراج سالانه گرفته نخواهد شد تا آن را صرف هزینه‌ای

سلطه اتریش بر اردل

گرافا فرمانده اتریشی وارد اردل شد و بخشی از آن سرزمین را به تصرف درآورد و در سال ۱۶۸۷ م با اشغال بیشترین بخش مجارستان همه اردل به دست اتریش افتاد. آپافی پرداخت هفتاد هزار فلوری هزینه جنگ به اتریش را پذیرفت و در برابر آن انتقال حکومت اردل به خاندان آپافی مورد پذیرش اتریش قرار گرفت. اما پس از مرگ آپافی به سال ۱۶۹۰ م امپراتورخ به پیمان خود وفادار نماند و ولایت اردل را به تلکی سپرد.

در ماههای آغازین صدارت فاضل مصطفی پاشا، یعنی در سال ۱۱۰۱ هـ / ۱۶۹۰ م که اتریشی‌ها هنوز در شبه جزایر بالکان بودند، عده‌ای از مردم اردل که مخالف اتریش بودند، درخواست کردند که توکولی امره به سلطنت اردل برگزیده شود. وزیر اعظم برای انجام این خواسته نماینده‌ای نزد سلیم گیرای، خان کریمه فرستاد و میانجیگری او را خواستار شد. اما خان کریمه از بیم آن که مبادا انتصاب توکولی امره به سلطنت کشوری که سراسر به اشغال اتریش درآمده است او را درگیر ماجرای کند، این پیشنهاد را منطقی ندید و پاسخ رد داد.

اما متوسلین به وزیر اعظم در مقام التماس برآمدند. ناگزیر وزیر اعظم برای مشورت در باره درخواست آن عده از اهالی اردل و ارکان اردو را گرد آورد و با آنان به مذاکره

جنگی کنند.

ماده ۳. با افراد جنگ آزموده به اردل یاری می‌شود، فرماندهان و دستورات از خود اردل خواهد بود.

ماده ۴. به همه گفته‌های خان اردل که در حال نبرد با اتریش است اعتماد خواهد شد و سخنان منافقان شنوده نخواهد شد.

ماده ۵. در صورت شکست، پناهندگی به خاک عثمانی پذیرفته می‌شود و زندگی پناهندگان تأمین خواهد شد.

ماده ۶. شمار افراد کمکی و محل اعزام آنها طبق نظر خان اردل خواهد بود.

ماده ۷. پس از پایان کار در مورد خراج، معافیت و برخی درخواستهای اردل همکاری لازم خواهد شد. در پایان

این پیمان آمده است که: این پیمان را جملگی به اتفاق با امضاهای خود پذیرفتیم.

(به آستانه سعادت، سوم تشرین ثانی [یازدهمین ماه قدیم - کاسم کنونی] مطابق با ۱۶۸۷ دهمین سال ولادت

حضرت عیسی علیه السلام) تسلیم شد.

یوانیس ساروسی - گابریل یوزیق - یوانیس ساروسی - مارکودراوند

ایلچی حاکم اردل - ایلچی ملت مجار - ایلچی ملت سیکل - ایلچی ملت ساز

در این باره به تاریخ صفرماه ۱۰۹۹ هـ (۷ آریلیق ۱۶۸۷) نامه‌ای به شاه اردل ارسال شده بود (نعیما، دفتر ۵ ص

نشست. خان کریمه که در این جلسه حضور داشت گفت:

«دست از این سودا بکشید، اردل کشوری است دور از مرزهای اسلام. نمی‌توانید از آن حراست کنید. تا بودین را در اختیار نداشته باشید اردل را به دست نخواهید آورد و پشیمانی در پایان کار سودی نخواهد داشت و آنگاه مورد مسخره دیگران واقع خواهیم شد.» اما در اقلیت ماند.

سلطنت توکولی امره در اردل

به این ترتیب سلطنت اردل به توکولی امره تفویض^{۱۶۲} شد و برای نشان دادن او به تخت سلطنت چرکس احمدپاشا محافظ طونه به سمت فرمانده نیروی اعزامی همراه تعیین شد، شماری از سربازان قاپوقولی و نیروهای تاتار، تعدادی از بیگلربیگهای مناطق مرزی، و کنستانتین ویووده افلاق مأمور انجام این مهم شدند و با یک نیروی چهل هزار نفری به حرکت درآمدند، توکولی امره نیز با نیروهایش همراه آنان بود.

این نیرو وارد اردل شد، و آن عده از نیروهای اتریشی را که تنگه‌ها را در اختیار گرفته بود شکست دادند: در بین نیروهای شکست خورده اتریشی هیسلا فرمانده اتریشی و شمار بسیاری از فرماندهان به اسارت درآمدند. تلکی والی انتصابی اتریش در اردل نیز در جریان جنگ کشته شد. اما از آنجایی که بسیاری از دژهای اردل در اختیار اتریشی‌ها بود شمار بسیار اندکی از دژها و شهرها آنهم در خفا از توکولی تبعیت کردند. مجلس دیت توکولی را به سلطنت برگزید [برنگزید*] و توکولی پس از مدتی اقامت در شهر سیبین همراه نیروهایش بازگشت و در بوکرش^{۱۶۳} مقیم شد.

در سال ۱۰۲ هـ / ۱۶۹۱ م پس از بیرون رانده شدن اتریشی‌ها از شبه جزایر بالکان و بازپس گرفتن بلگراد [توسط عثمانیها] فاضل مصطفی پاشا، سلیمان پاشا را مأمور تسخیر اردل و بر تخت سلطنت نشانیدن توکولی امره کرد و نیروی انبوهی هم در اختیار

۱۶۲- نامه همایونی خطاب به مردم اردل و خان‌زاده‌ها دایر بر تفویض سلطنت اردل به توکولی که تاریخ اوایل رمضان ۱۱۰۱ هـ را دارد در دفترنامه نگهداری می‌شود (دفتر نامه ۵ ص ۱۰۱ و ۱۰۴-۱۰۶).

* در متن «برگزیده» آمده است که بی‌شک خطای چاپی است سطور آینده مؤید این نکته است. مترجم

۱۶۳. تاریخ رشید ج ۲ ص ۳۳۴.

او گذارد اما با کشته شدن وزیر اعظم در سلانکامن این اقدام عقیم ماند و در سال ۱۶۹۹م با معاهده قارلوفچه تسلط یکصد و پنجاه ساله عثمانیها بر اردل پایان گرفت و این کشور به اتریش واگذار شد.

در نامه‌های همایونی شاهان اردل گاهی با عناوین «شاه مجار و حاکم اردل» و گاهی هم تنها «شاه اردل» یاد می‌شده‌اند. ۱۶۴

مذهب ژان هوس که در بوهم، ظهور کرده بود اندک‌اندک وارد مجارستان شد و در اردل هم نفوذ کرد و آزادانه در اردل گسترش یافت. در مجارستان میانه هم مذهب کالونیسیم گسترده شده بود. پس از استعفای راکوچی چون اعضای مجلس اردل پروتستان بودند بتلن گاپور را به سلطنت برگزیدند و به این ترتیب از انتخاب فرد کاتولیکی از سوی اتریش مانع شدند. و بتلن نیز هرگز اجازه نداد که اتریشی‌ها چه در امور مذهبی و چه مسائل داخلی اردل دخالت داشته باشند.

کشور پادشاهی مجارستان میانه (کرس)

اوضاع مجارستان در زمان

لئوپولد یکم

رودخانه‌های طونه و تیسسه در مشرق و جنوب مجارستان میانه جاری بود و بین ایالت‌های بودتن و استرگون و اغری (فرلاد) و پادشاهی اردل، این دو رودخانه فاصله بود. در زمان امپراتور لئوپولد یکم مردم مجارستان که در داخل مرزهای کشورش قرار داشتند، خواه از نظر اداره امور و خواه از نظر آزادی وجدان سخت در تنگنا بودند. احساسات ملی و دینی مردم مجار که مذهب پروتستان داشتند سخت جریحه دار می‌شد و برخورد و روابط بسیار ناگواری با مردم مجار اعمال می‌شد. حال آن که امپراتور به هنگامی که تاج سلطنت مجارستان را بر سر می‌نهاد، رعایت آنچه را که یاد شد وعده کرده بود اما نه تنها به آنچه که گفته عمل نکرد بلکه درست عکس آن را به مرحله عمل درآورد. در افزایش مالیاتها دخالت می‌کرد، همه حقوق و امتیازهای مردم را از آنان سلب کرد و کسی را حق اعتراض نماند. مردم مجار برای چاره‌جویی این مشکلات به

دولت فرانسه متوسل شدند اما پاسخ رد شنیدند.

انگیزه شورش مجارهای مجارستان میانه اختلاف بین کاتولیکها و پروتستانها بود. نیمی از مردم مجار کاتولیک و بخش دیگر یعنی ساکنین مجارستان میانه پروتستان بودند. منطقه‌ای که مردم مجارستان میانه در آن ساکن بودند منطقه‌ای بود، بین اتریش و اردل که مرکز آن در مجارستان شمالی قلعه‌ای بود به نام کاشا و یا کاشاپیامجارهای یادشده بر آن شدند تا علیه بیدادگری بر خیزند اما آنها در پی پایدردی بودند و بر آن شدند تا با عثمانیها به توافق و تفاهم برسند. اما این توطئه برملا شد و افراد سرشناس آن چون فرک ناداستی و دیگر دست‌اندرکاران را کشتند (۱۶۷۱م)

اتریشی‌ها برای تحمیل مذهب کاتولیک بر مجارها به فعالیت درآمدند، این کوشش مردم مجارستان میانه را به رویارویی سوق داد و در پی آن مجارها به سبب اختلاف مذهب دو گروه شدند و در برابر هم قرار گرفتند. مردم مجارستان میانه بر کاتولیکها پیروز شدند، اما مجارهای کاتولیک به امپراتور شکایت بردند و امپراتور لئوپولد خشمگین از این حادثه مجارستان را به صورت یک ایالت درآورد و ژنرال کاسپار آمپرنگین را به سمت والی و فرمانده کل مجار منصوب کرد. و با تصمیماتی که در دیوان متشکله گرفته شد مردم مجارستان علیا با بی‌رحمی سرکوب شدند. کاتولیکها گرفتار یک چنین سرنوشتی شدند و کیفر مرگ در باره آنان اجرا شد. ژنرال آمپرنگین و نیروهای همراهش وارد مجارستان علیا شد و هر مجار پروتستانی را که یافتند در آتش افکندند و پایمال سم اسبانشان کردند. اما مردم مجارستان میانه که از این بیدادگریها هراسی به دل راه نداده بودند در مقام رویارویی درآمدند، نیروهای اتریشی را شکست دادند هشتصد تن از نامدارانشان را بر قازق نشانند و دیگران را با شکنجه‌هایی که در خیال نمی‌گنجید کشتند.

تکه لی میخال و توکولی امره

هنگام حکومت آپافی میخال بر مجارستان میانه، توکولی امره بر اردل حکم می‌راند. یاری آپافی میخال به توکولی امپراتور را اندیشناک ساخته بود. بعدها توکولی امره ۱۶۵

پسر صاحب مالکانه‌ای واقع در دامنه کوههای کارپات و در آن تاریخ بسیار جوان بود، قیام را رهبری می‌کرد. او به سال ۱۶۵۶ یا ۱۶۵۷ م در شهر آروا زاده شد. پدرش به دست اتریشی‌ها کشته شده بود. در تاریخی که توکولی قیام کرد بیش از چهارده یا پانزده سال نداشت. در کتب تاریخ عثمانی از توکولی با عنوان «کوس کرادی»^{۱۶۶} یاد شده است.

اتریشی‌ها که می‌خواستند مردم مجارستان میانه را از میان بردارند با تمام قدرت و توان به آنان حمله‌ور شدند. توکولی امره که دریافته بود توان رویارویی نخواهد داشت، در سال ۱۰۸۱ هـ / ۱۶۷۰ م با ده هزار نیروی مجاری به اردل پناهنده شد. دژهای مجارستان میانه به تصرف اتریشی‌ها درآمد و محافظان اتریشی در آنها مستقر شدند.

توسل کوکولی به عثمانی‌ها

بر اثر ادامه بیدادگریهای اتریشی‌ها علیه مردم مجارستان میانه با همه شدتش، مجارها را که احساسات ملی‌شان به شدت تحریک شده بود، یکسره از آلمانی‌ها متنفر کرد. مردم این دیار برای رهایی خود از این تنگنا از توکولی امره دعوت کردند و آمادگی کامل خود را اعلام^{۱۶۷} داشتند. اما سرکردگان اطرافیان توکولی این مسئله را غیرممکن دانستند [دخالت مستقیم امره] و صلاح برآن دیدند که به دولت عثمانی متوسل شوند، که به توصیه آنان توکولی در سال ۱۰۸۳ هـ / ۱۶۷۲ م ابتدا با جراح قاسم پاشا بیگلربیگی یانوا ملاقات کرد و پیشنهاد کرد که حاضر است چون شاه اردل

اردل معرفی شده است، که شاه اردل نبود بلکه اصیل زاده‌ای صاحب مالکانه [فتودال] به شمار می‌رفت. بنا به روایت، جد توکولی تاجر اسب بود که در سال ۹۸۰ هـ / ۱۵۲۷ م عنوان «کیشی‌زاده» [مردزاد] را گرفت. و چند سال بعد هم صاحب مالکانه کسمارک شده بود. توکولی فرزند نوه این شخص بود. (مجله انجمن تاریخ عثمانی، سال ۳ ص ۹۲۸).

۱۶۶. مجارها به شورشها کروکس (کروکز) می‌گویند به سبب درگیری که توکوکس با هابسبورگها داشت، به او کروکس کرادی می‌گفتند، مورخ تاریخ سلاحدار می‌نویسد که واژه کروکس در یونانی به معنی راهنم آمده است (ج ۱ ص ۷۴۴).

۱۶۷. اخبار رسیده از مجارستان به توکولی امره حاکی از این بود که تجاوزکاری اتریشی‌ها از حد گذشته است و در برابر چشمانمان با زن و فرزندانمان چون روسپیان رفتار می‌شود، ما را به کناسی واداشته‌اند و مرگ بهتر از چنین زندگی است. بی‌درنگ به یاری ما بشتابید (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۷۴۲).

به خدمت دولت عثمانی درآید، در جنگها در کنار آن دولت باشد، دوستان پادشاه را دولت و دشمنانش را خصم خود بداند. اما قاسم پاشا با تجربه‌ای که داشت هیچگونه میانجیگری و شفاعت در مورد مردم مجار را که عهدشکن و غیرقابل اعتماد بودند نپذیرفت.

حمایت قرامصطفی پاشا

از توکولی

توکولی امره بعداً در سال ۱۰۸۶ هـ / ۱۶۷۵ م به ترفندی در این باره نمایندگان به استانبول فرستاد. اما چون حمایت از او به نقض پیمان صلح با اتریش می‌انجامید پیشنهادش پذیرفته نشد.

با این پاسخ رد مدتی توکولی امره در مرزهای اتریش و مجاریک زندگی بی‌هدفی را ادامه می‌داد تا توانست به شیوه‌ای در مرزيفونلی قرامصطفی پاشا نفوذ بکند. وزیر اعظم جدید مایل بود که اگر جنگی بین دولت عثمانی و اتریش در گرفت از مجارستان میانه نیز که چون کریمه که از اتریش ناخشنود است در این جنگ استفاده کند توکولی بعدها با توصیه لویی چهاردهم که به او وعده یاری داده بود در تاریخ شعبان ۱۰۹۳ هـ / آگوستوس ۱۶۸۰ پیمانی در چهارده ماده بست و با این پیمان تحت حمایت دولت عثمانی درآمد و با پشتگرمی این پیمان به خاک اتریش آقن آغاز کرد. در این آقنها برخی ترکان را نیز شرکت داد. این اقدامات سرانجام به شکایت دولت اتریش انجامید.

توکولی سلطان مجارستان میانه

با عملیات توکولی علیه اتریش، نخست‌وزیر اتریش به دولت عثمانی شکایت برد و عنوان کرد که این عملیات مغایر با صلح است. اگر نیروهای مرزی اتریش هم وارد خاک عثمانی بشوند دیگر صلحی در بین نخواهد بود. اما قرامصطفی پاشا که می‌خواست پیمان صلح با اتریش نقض بشود ترتیب‌آوری به این شکایت نداد و در پاسخ گفت: «ما در کار کسانی که قصد گرفتن اراضی خود را دارند دخالت نمی‌کنیم». در پی این شکایت

فرستاده توکولی از طرف سلطان [عثمانی] ۱۶۹ پذیرفته شد، سلطنت مجارستان میانه به او تفویض شد و برات و منگوله جواهرنشان و... ارسال گردید (۱۰۹۲ هـ / ۱۶۸۱ م) و آرنووت [آلبانی] ابراهیم پاشا بیگلربیگی بودین به سر فرماندهی نیروهای تعیین شد که می‌بایست مجارستان میانه را بگیرد و در اختیار توکولی امره قرار دهد (تموز ۱۶۸۱ م پنجم رجب ۱۰۹۲ هـ). در این هنگام هنوز دوسال به پایان پیمان نامه صلح عثمانی - اتریش باقیمانده بود. ماجراجویی صدراعظم و این آرزو که بیش از اسلاف خود شهرت و اعتبار به دست بیاورد او را در این معرکه انداخت و همانگونه که بیش از این یاد شد یک پیمان چهارده ماده‌ای با توکولی بست (۱۶۸۲ م).

یاری عثمانی‌ها به توکولی

والی بودین در پی فرمانی که گرفت به مجارستان میانه روی آورد وارد شهرها و شهرکهای مرزی شد و حتی از آن نیز فراتر نفوذ کرد و پس از گشودن قلعه هونود که استراحتگاه راهزنان بود، به سوی کاشوا یا کاشا که مرکز مجارستان میانه بود پیشروی کرد و در آنجا با دوازده هزار نیروی همراهش به توکولی امره پیوست. کاشا تسلیم شد و در پی آن، مهاجمان قلعه‌ها و پلنقاهای دیگر را نیز گرفتند و ویران ساختند. سردار، سراسر مجارستان علیا تافولک واقع در شمال غربی اغری را که نخست مال عثمانی‌ها بود و بعدها به دست اتریش افتاده بود و نیز واج در جنوب اغری را گرفت و به توکولی امره تسلیم کرد و خود به بودین بازگشت (کاسم ۱۶۸۲ م).

سلطنت توکولی در اردل

و آخرین وضعیتش

در سال ۱۰۹۴ هـ / ۱۶۸۳ م دولت عثمانی به اتریش اعلان جنگ داد. همانگونه که در بخش مربوط به رخدادهای عثمانی دیدیم، دولت عثمانی در این جنگ شکست

۱۶۹. روز یکشنبه پنجم رجب ۱۰۹۲ هـ (۲۱ تموز ۱۶۸۱ م) ایلیچی توکولی از سوی سلطان پذیرفته شد و نامه توکولی را همراه با هدایا تقدیم کرد. محمد چهارم خطاب به ایلیچی گفت: «اگر در گفته‌تان ثابت قدم باشید خواسته‌تان حاصل خواهد شد» و یک منگوله مجوهر برای شاه [توکولی] احسان کرد و به او اجازه مرخصی از حضور داد (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۷۴۳).

خورد. پس از شکست وینه چون توکولی هم از جمله افرادی بود که عامل جنگ و فلاکت به شمار می‌رفت در سال ۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۴ م به بلغراد احضار و بازداشت شد. ۱۷۰ نخست تحت الحفظ به ادرنه‌اش بردند و از آنجا او را به استانبول آوردند. بعدها در زمان صدارت ساری سلیمان پاشا آزاد شد. اموالش را که مصادره شده بنود بازپست دادند و برای رها کردن آپافی تجهیزات جنگی در اختیارش گذاردند و به یانوا فرستادندش. به سبب ادامه جنگی که عثمانی‌ها با آن درگیر بودند در زمان صدارت فاضل مصطفی پاشا به سال ۱۱۰۲ هـ / ۱۶۹۱ م به سلطنت اردل برگزیده شد و در پی پیروزی‌اش بر اتریشی‌ها در «زرن‌یست» که با یاری عثمانی‌ها صورت گرفت از سوی مجلس دیت انتصابش به سلطنت تایید شد، در سال ۱۱۰۳ هـ و ۱۶۹۱ م به ادرنه آمد و در مقام شاه اردل از سوی سلیمان دوم به حضور پذیرفته شد.

با از دست رفتن سراسر خاک اردل، توکولی امره در سال ۱۱۰۷ هـ / ۱۶۹۶ م قلعه مرزی را که در آن اقامت داشت ترک گفت. توکولی امره پس از شکست زانته به بلغراد آمد، دستور یافت که همراه سلطان به استانبول برود و میانوش میخال سرفرمانده نیروهایش نیز به اتفاق پانصد سرباز همراهش به طمشوار فرستاده شد. ۱۷۱ .. جهت اقامت توکولی امره که به استانبول آمده بود، بنایی در خلیج حوالی «فئر» اختصاص داده شد. هنگام عقد پیمان قارلوفچه توکولی امره درخواست کرد که از نظر حقوقی او نیز در این پیمان شرکت داشته باشد، اما این درخواست پذیرفته نشد. هنگام عقد پیمان، هیئت نمایندگی اتریش ابتدا مصرأ خواستار تسلیم او به اتریش بودند. اما این درخواست بشدت رد شد در نتیجه دولت اتریش دور شدنش را از استانبول خواستار شد. دولت عثمانی این خواسته را پذیرفت و مزرعه‌ای را در از میت خریداری کرد و توکولی را همراه همسرش به آنجا فرستاد. ۱۷۲ (۱۱۱۳ هـ / ۱۷۰۱ م).

۱۷۰. چون در دماغ سلطان کرس توکولی امره فتنه و آشوب بود فرمان صادر شد و به او خبر دادند که به منظور استمالت از او به بلغراد بیاید. آمد و طبق فرمان صادره توقیف شد و عساکرش ضمن تبعیت از نمسه قلعه‌های ضبط شده را تسلیم آن دولت [اتریش] کردند (تاریخ رشید، ج ۱ ص ۴۷۶).

۱۷۱. نصرنامه، خندق لی مجد خلیفه [سلاحدار].

۱۷۲. رشید، ج ۲ ص ۵۲۴. فرمانی که به همین مناسبت نوشته شده بود چنین است: «فرمان به قاضی ایزنیکمید و متسلم [مأمور تحویل عایدات] قوجاایلی که توکولی امره افتخار ملت عظام العیسویه ختمت عواقبه

توکولی امره در سال ۱۱۱۵ هـ / ۱۷۰۳ م در چهل و شش یا چهل و هفت سالگی در ازمیت درگذشت. ۱۷۳. رسیدی از توکولی امره در دست است که در مقابل یک هزار سکه طلا ارسالی سلطان عثمانی با عنوان توکولی امره سلطان کرس آن را امضاء کرده است. ۱۷۴.

از زمان سلطنت سلطان سلیمان قانونی کسی که به سلطنت اردل برگزیده می‌شد می‌بایست سالانه ده هزار سکه طلا خراج بپردازد و افزون بر آن هدایایی هم برای ارکان دولت بفرستد. در اواسط قرن هفدهم مبلغ خراج به پانزده هزار سکه افزایش یافت. پس از شورش راکوچی دوم، جانشینش براچکای اکوش به شرط پرداخت چهل هزار سکه‌ی طلای خراج سالانه، به این مقام برگزیده شد. ۱۷۵.

ویووده*نشین افلاق از اواسط قرن شانزده تا پایان قرن هفدهم میلادی

در جلد دوم کتاب دیدیم که پس از الکساندر سوم پسرش مهنه [یا مخنه] ویووده افلاق شد (۱۵۷۷ م). یوان شورشی، ویووده پیشین بغداد که عموی ویووده جدید بود در پی آگاهی از این انتصاب وارد خاک افلاق شد و شروع به شایعه‌پراکنی کرد که: از استانبول ویووده جدیدی خواهد آمد به ویووده مهنه اعتماد نکنید. اما این شایعه‌ها سودمند نیفتاد و برای دستگیری یوان خطاب به پترو ویووده افلاق فرمانی صادر

بالخیر به اتفاق زوجه‌اش ملکه و دیگر اتباعش به ایزنیکمید انتقال یافته است. از سوی رکاب همایونی در باب نقل و اسکان محل معقول و مناسب فرمان عالی شرف صدور یافته است و برای تعیین یک عمارت مناسب حکم نوشته شده است. اواسط ربیع‌الآخر سنه ۱۱۱۳، (دفتر مهمه ۱۱۳ ص ۱۰).

۱۷۳. توکولی امره پروتستان (کالونیست) مذهب بود که پس از مرگ در قبرستان ارامنه از مید دفن شد. همسرش هلنی [هلن] زرینی کاتولیک بود. یک سال پس از مرگ همسرش درگذشت و جسدش را به استانبول آوردند و در کلیسای سن بواى غلظه (گالاتا) به خاک سپردند. در سال ۱۳۱۴ هـ / ۱۸۹۶ م به هنگام انتقال استخوانهای فرانسوای دوم پسر راکوچی به مجارستان، استخوانهای توکولی و همسرش را نیز به مجارستان بردند و توکولی در ملکش کسمارک دفن شد. خاطرات توکولی در ۵ جلد بین سالهای ۱۸۶۳-۱۸۹۶ چاپ شده است. استخوانهای فرانسوا راکوچی و مادرش نیز از تکیر داغی منتقل و در کاشا یا کاشووا دفن شده است.

۱۷۴. تصنیف ابن‌الامین، اسناد خارجی شماره ۴۷۰.

۱۷۵. برای کسب آگاهی در این باره منشئات فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۷۲. نعیماج ۶ ص ۳۱۸. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۱۱۹ و ۱۲۹ و ح ۲ ص ۱۱۳. قانوننامه نعمت افندی. هامر (ترجمه آتابیک) ح ۹ ص ۲۲۸.

* عنوان والیهای روم ایلی در زمان عثمانی‌ها. مترجم

شد ۱۷۶ مهنه با آن که دوست ترکها بود اما در نتیجه تحریکات سیاسی جای خود را به رقیبش پتروچرچل واگذاشت (۱۵۸۳ م) و موظف به اقامت در حلب شد. ۱۷۷ مهنه به زبانهای ترکی، روسی و ایتالیایی آشنا بود و با فصاحت تمام به زبان ترکی سخن می گفت.

پتروچرچل ۱۷۸ که با راهنمایی ژرمنی سفیر فرانسه ویووده افلاق شده بود شیوه زندگی فرانسوی را که با آن آموخته شده بود در بغداد نیز عملی ساخت، اما در پی شکایت بویارها معزول شد. او در پی آگاهی از این برکناری، چهارصد هزار سکه طلا از خزانه برداشت و به لهستان گریخت. ۱۷۹ و مهنه دوم به شرط تأمین بدهی چرچل برای دومین بار ویووده افلاق شد (۱۵۸۵ م). مهنه دوم در سال ۱۵۹۱ اسلام پذیرفت و به سنجاق بیگی نیکبولی منصوب شد، و پس از برکناری رادو که به جای او برگزیده شده بود، الکساندر ویووده افلاق شد.

میخال دوم والی افلاق

در بین والیان نیمه دوم قرن شانزدهم در افلاق مشهورترینشان میخال جسور (میخائیل وپته آزول) بود که آرزوی تأسیس یک دولت بزرگ رومن [روم] را در سر

۱۷۶. مهمه ۳۰ ص ۲۵۳ و مهمه ۳۱ ص ۱۶۱ و ۲۶۸. [به دنبال رفرنسهایی که ثبت شده است، مطالبی آمده است که در رابطه با موضوع متن نیست. احتمالاً خطای چاپی است. از ترجمه آن خودداری شد. مترجم]

۱۷۷. فرمان به کاپیتان پاشا که:

ویووده مهنه که قبلاً ویووده افلاق بود و به جزایر غرب فرستاده شده بود، فرمان مبنی بر اعزامش را به حلب توسط ایواز چاووش * از چاووشهای درگاه معلایم فرستادم. دستور بدهید که به محض وصول تأخیر و توقف روا نبینند و مشارالیه را معجلاً اعزام دارند (مهمه ۶۶ ص ۱۵۰ سنه ۹۹۲).

۱۷۸. هامر می نویسد که: پتروچرچل بیش از آن که والی افلاق شود، در فرانسه سه سال در خانه سفیر فرانسه اقامت داشت، زبان فرانسه را آموخت و با خواهش سفیر فرانسه به شرط پرداخت هشتاد هزار سکه طلا به خزانه عثمانی که یک چهارم آن قبلاً پرداخت می شد والی افلاق شود (هامر. ترجمه آتابیک ج ۷ ص ۱۰۵).

۱۷۹. ژرمنی سفیر فرانسه کوشید تا پتروچرچل بخشوده شود، اما نتوانست. بعدها پتروچرچل به دولت عثمانی پناهنده شد، مدتی دریدی کوله زندانی شد و سپس در زندان خفه اش کردند.
* افرادی که در دیوان همایونی پست اجرایی داشتند. (فرهنگ عثمانی به ترکی).

می‌پرورانید. میخال پسر پتروشک ویووده افلاق است که در سال ۱۵۵۴ م در گذشته بود. او به جای الکساندر سوم که برای دوم بار یک سال والی افلاق بود برگزیده شد (۱۵۹۳ م): ۱۸۰

در دوره‌ای که مورد بحث است از پانزده سال پیش بویژه در زمان مراد سوم که شاهی تن‌پرور بود بر اثر درگیری بویارها با یکدیگر مدام والیان افلاق عزل و نصب می‌شدند. هر والی برگزیده می‌بایست طبق آیین مبلغ معینی همراه با هدیه به خزانه دولت و وزیران اهدا کند، و والیان برای تأمین این مبلغ مردم را در تنگنا می‌گذاشتند. افزون بر آن در نتیجه درگیری و تفرقه بین بویارها و تحریکات، مردم کاملاً خرد شده بودند. به طوری که شمار بسیاری از آنان کشور را ترک گفته بودند. ۱۸۱ سرانجام این اوضاع فلاکت بار همراه با اتحادی که در اروپا علیه دولت عثمانی به وجود آمده بود به ایجاد شورش [علیه عثمانیها] انجامید. ویووده میخال با این بهانه که توان پرداخت بدهی خود را به خزانه و بازرگانان عثمانی ندارد و از دست تنگناهای آنان به ستوه آمده است علم شورش برافراشت.

اتحاد علیه عثمانیها

و شورش میخال

گردانندگان اتحادی که به سال ۱۵۹۲ م علیه عثمانیها شکل گرفت پاپ و رودلف امپراتور اتریش بودند. سیگسموند باتور ویووده اردل، میخال ویووده افلاق و آردن

۱۸۰. به نوشته مورخ تاریخ سلانیک در سال ۱۵۹۱ م الکساندر پسر والی بغداد که در پی شورش کشته شد (احتمالاً باید یوان باشد) ویووده افلاق شد (ص ۲۸۶). در دفتر مهمه نیز آمده است که در سال ۱۰۰۱ هـ / ۱۵۹۳ م بر اثر درگیری ویووده الکساندر با افراد کانون قاپوقولی مستقر در افلاق برکنار و به حلب اعزام شد (مهمه شماره ۷۱ ص ۳۲۷).

۱۸۱. عالی مورخ پس از ذکر این نکته که هر والی تازه منصوب شده می‌بایست به جز پرداخت سیصد هزار سکه طلا به خزانه دولت عثمانی برای وزیر اعظم و دیگر وزیران نیز مبلغی معین همراه با هدیه می‌پرداخت و برای جبران آن مردم را تاراج می‌کرد، می‌نویسد: «رعایای دردمند بار گران این مقوله را نتوانستند تحمل کنند و ناگزیر مایملک خود را دادند.» عالی می‌افزاید که تعداد خانوارهای موجود در افلاق که در زمان سلطان سلیمان قانونی (اواخر قرن شانزدهم) چهل و هشت هزار بود به سیزده هزار خانوار تقلیل یافت که این مسئله خود عامل مهم شورش به شمار می‌رفت. (جلد پایانی موجود در کتابخانه [مؤسسه تاریخ ترک] برگ ۳۲۲ ب ۴).

ترانول ویبوده بغداد به این پیمان اتحاد پیوسته بودند.

شورش ویبوده میخال را تهدید سنان پاشا وزیر اعظم شتاب بخشید. ۱۸۲ میخال در سال ۱۵۹۴ سر به شورش برداشت و بازرگانان، تبعه و مأموران ترک و افراد یک پادگان دوهزار نفری مستقر در بوکرش را سربرید و پس از تصرف ابرائیل از طونه گذشت و حوالی دوبریچه، حرسووا و سلستره را یغما کرد و آن نواحی را با خون رنگین ساخت. با اردل همداستان شد، تحت‌الحمایگی آن کشور را پذیرفت. و چون به خاطر اعمالش تحت تعقیب قرار گرفته بود، ناگزیر از عقب‌نشینی به اردل شد (۱۵۹۵م).

بر اثر این رویدادها، دولت عثمانی افلاق را دوباره مانند مجارستان به شکل یک ایالت د آورد و همزمان با انتصاب ساترجی محمد پاشا به سمت بیگلربیگی آن سامان سنان پاشا وزیر اعظم را هم برای سرکوب شورش میخال که مخاطره‌آمیز شده بود اعزام داشت (۱۵۹۵م). میخال هنگام شورش به موجب پیمان اتحادی که بسته شده بود از اردل یاری دید.

در ماه اکیم ۱۵۹۵ باتوری شاه اردل با یک نیروی چهل هزار نفری به افلاق روی آورد و موجب شد که میخال بار دیگر بر افلاق مسلط شود: حتی جزیره کوچک روبه‌روی میرگوگی هم به دست او افتاد. میخال ضمن ارسال شش هزار آقچه به دربار عثمانی خواستار واگذاری اردل نیز شد، اما به آرزوی خود نرسید. میخال چون دیگر از اردل یاری نمی‌دید برای رهایی خود از دولت عثمانی درخواست کرد که در ازای پرداخت خراجی معادل دو برابر خراج پیشین، دولت عثمانی فرمان والی برایش صادر کند. او برای رسیدن به اهداف پنهانی خود ظاهراً به دولت عثمانی روی موافق نشان

۱۸۲. هنگامی که سپاه عثمانی عازم جنگ بود، وزیر اعظم به موجب رسم و آیین با یک فرمان از میخال والی افلاق، ارا به حمل توپ و اسب بارکش خواسته بود. او نیز دویست سیصد چهارپا فرستاد اما بارکشیهای یادشده قبل از حرکت وزیر اعظم از بلگراد نرسید و چهار صد اسب پس از محاصره یانیق قلعه به اردو رسیده بود قوجاسنان پاشا وزیر اعظم که از این دیرکرد به خشم آمده بود، هدیه‌های ارسالی میخال را نپذیرفت افراد اعزامی از افلاق را پس از مدتی بازداشت آزاد کرده به آنها گفته بود که ان‌شاءاله بعد از این جنگ نوبت جنگ افلاق خواهد رسید. سخنان وزیر اعظم موجب شد تا میخال که با امپراتور متحد شده بود و در پی فرصت می‌گشت سر به شورش برآورد (پچوی ج ۲ ص ۱۵۲).

داد ۱۸۳ اما با تحریک اتریش علیه کاردینال آندراس با توری که از سوی دولت عثمانی سلطان اردل شده بود وارد جنگ شد. و در جنگ شلیمبار کاردینال را شکست داد و اردل را به اشغال درآورد. پرنس بغداد متحد پیشین میخال ضمن انصراف از جنگ به دولت عثمانی پناهنده شد. به تحریک اتریش، سودای استیلا بر بغداد در سر میخال بیدار شد، به بغدادن حمله کرد و موفقیت‌هایی هم به دست آورد. (۱۵۹۹۰-۱۶۰۰ م).

میخال که مولداویا (بغدان) را اشغال کرده بود ضمن توسل به دولت عثمانی اداره امور آنجا را به دست گرفت. تسلط میخال بر اردل و بغداد و افلاق موافق طبق دولت اتریش که قصد تسلط بر اردل را داشت نیفتاد و برای پایان دادن به سیاست میخال مکار باشته فرمانده اتریشی تصمیم به کشتنش گرفت و در جریان جنگی که در گرفت میخال شکست خورد و کشته شد. و به این سان بر اثر آزمندی موفقیت‌هایی را که طی هفت سال تلاش بی‌امان به دست آورد بود، به باد داد (۱۹ آگوستوس ۱۶۰۱ م).

در سال ۱۰۰۹ هـ / ۱۶۰۱ م نیروهای محمود پاشای وزیر اعظم و شعبان پاشا از یرگوکی گذشتند وارد افلاق شدند؛ و پس از اشغال حوالی بوکرش و تگوویشته با آن که فرمانده نیروهای میخال را شکست دادند و کشتند اما هنوز مشکل افلاق را نمی‌شد پایان گرفته به حساب آورد.

برقراری حاکمیت دوباره

عثمانیها در اردل

پس از مرگ میخال جسور، در سال ۱۰۱۰ هـ / ۱۶۰۱ م سیمون موویلا جای او را گرفت اما رقیبی به نام رادو شربان برای او پیدا شد. شربان موفقیتی به دست نیاورد و به اردل گریخت و سپس با یاری که از آنجا گرفته بود اداره امور افلاق را به دست گرفت. ۱۸۴ او نیز چون میخال سیاست دشمنی با ترکها را دنبال می‌کرد.

۱۸۳. تاریخ نعیماج ۱ ص ۲۲۱.

۱۸۴. سلطانم:

ویبوده‌های افلاق و بغدادن از قدیم‌الایام دوست دولت عالیه را دوست خود و دشمن او را خصم خود می‌دانسته‌اند. در حال حاضر ملاعین نمسه و مجار وارد خاک اردل شدند و ویبوده سیمون قادر به مقاومت نشده است. و آنها

علی‌رغم موفقیت‌های کوچکی که به دست آورده بود، اما با استقرار رادو مهنه که از سوی عثمانی‌ها منصوب شده بود در بوکرش و فرار شربان به لهستان که توسط نیروهای عثمانی و تاتار مغلوب شده بود، حاکمیت عثمانی‌ها را از نو در افلاق برقرار ساخت (۱۰۲۰ هـ / ۱۶۱۱ م).

در پی دخالت دولت لهستان در کار ویووده‌های انتصابی از سوی دولت عثمانی و پشتیبانی از آنان، روابط بین دو دولت تیره شد. در نامه‌ای که برای شاه لهستان فرستاده شد، آمده بود که اگر سر شربان را همراه با خزانه‌اش به دربار عثمانی نفرستد لهستان را زیر سم اسبان تاتارها لگد کوب خواهد کرد.

رادو مهنه ویووده افلاق پسر مهنه والی پیشین بود که به دین اسلام مشرف شده بود. هنگامی که پدر رادو با پسر دیگرش مسلمان شد، مادر رادو به ونیز گریخت و او را نیز با خود برد. بعدها چون دولت عثمانی دریافت که رادو با اتریش همداستان شده است، او را برکنار کردند و الکساندر الیاس را به جای او برگزیدند (۱۰۲۵ هـ / ۱۶۱۶ م). این شخص نیز دو سال بعد در پی شورش دهقانان گریخت و گاوریل [گابریل] موویلا جای او را گرفت (۱۰۲۷ هـ / ۱۶۱۸ م).

خواه ویووده‌های پیشین و خواه متنفذین بویارها بر سر احراز پست ویووده با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند و مدام حکومت مرکزی را علیه یکدیگر تحریک می‌کردند. این

غالباً نه وارد اردل شده‌اند. امسال خراج بغدادن تأمین نشده است زیرا که افراد سواره نظام و پیاده‌نظام استخدام شده است تا در افلاق موقعیت برادر م را تحکیم بخشیم و سپس به اردل برگردم و با اتحاد و اتفاق عساکرمان کمر خدمت ببندیم. مدت‌ها است که دیگر از بغدادن خراج تحصیل نمی‌شود از این طریق ما نسبت به استخدام عسکر اقدام می‌کنیم که کلی مفید فایده‌ها است. از محل خراج امسال برآنیم که عسکر وافر به خدمت بگیریم، شورشهای داخل افلاق را سرکوب سازیم و سپس به اردل برویم و در آنجا به بکتاش پاشا بیگلربیگی طمشوار و دیگر عساکر اسلام ملحق شویم و لشکر مجار و نمسه را از خاک اردل بیرون برانیم. و چون به خاطر خدمت به ذات همایونی در حال انجام وظایفیم امسال خراج از ما مطالبه نکنند. اگر چنانچه عهده‌دار انجام این خدمت نبودیم خراج طبق فرمان شریف ارسال خواهد شد. حکم، حکم پادشاه سعادت درگاه صاحب دولت است. ۱۸ ربیع‌الآخر ۱۰۱۲ (اسناد تصنیف داخله ابن‌الامین شماره ۶۹۰).

در آن تاریخ یرلمیا موویلا برادر سیمون موویلا والی بغدادن بود. به طوری که از متن تلخیص نامه [سند وصول خراج] برمی‌آید یرلمیا قصد داشت با افراد خود وارد عمل شده برادرش سیمون را سر جای خود بنشاند و سپس به اردل برود.

بار نیز رقیب موویلا درخواست پست کرد و با دادن هدیه به ارکان دولت [عثمانی] توانست برای دومین بار والی شود (۱۰۲۹ هـ / ۱۶۲۰ م).
 هنگامی که عثمان دوم عازم جنگ با لهستان بود، رادو مهنه با یک نیروی شش هزار نفری به اردوی عثمانی پیوست.

بشاراب ماته‌یی و کنستانتین شربان

با وجود جنگ طولانی دولت عثمانی با ایران و ناامنی حاکم بر آناتولی، برعکس در مجارستان و شبه جزایر بالکان آرامش حکمفرما بود. در این هنگام در بین پنج و شش ویووده‌هایی که بر سر کار آمده بودند، مهمترینشان ماته‌یی بشاراب (۱۶۳۳-۱۶۵۴) و کنستانتین شربان بود که با درخواست همه طبقات مردم از سال ۱۰۶۵ هـ / ۱۶۵۴ م والی افلاق شده بود. از این دو ویووده، کنستانتین شربان از سوی ابازه محمد پاشای معروف، والی اوزی پشتیبانی می‌شد که بر علیه رادول پسر ایلیا که پرنس افلاق شده بود، برخاست، او را شکست داد و ناگزیر از فرار به بغداد کرد و خود در سال ۱۰۴۳ هـ / ۱۶۳۳ م والی ۱۸۵ شد. در اواخر دوران حکومت او گورگیز منشی ویووده بغداد که از سرور خود رنجیده خاطر شده بود، نزد ماته‌یی ویووده افلاق گریخت و او را برای حمله به بغداد برانگیخت. در پی این ماجرا، ماته‌یی فرمانده نیروهای بغداد را با خود همداستان کرد و با او به مکاتبه پرداخت. در این بین یکی از نامه‌ها به دست والی بغداد افتاد، ماجرا برملا شد اما با افزایش تحریکات گوناگون در کشور ویووده بغداد به دژ کورت واسیل هوتین گریخت و از آنجا نیز نزد دامادش حاکم قازاق رفت. در پی این رویداد ویووده افلاق، گورگیز منشی پیشین را والی بغداد کرد و برای تایید این انتصاب برای دولت عثمانی نامه فرستاد. در این بین داماد کورت واسیل حاکم قازاق، بغداد را اشغال کرد و نیروهای افلاق را از آنجا بیرون راند. با عملیات مجدد بشاراب ماته‌یی، قوای قازاق شکست خوردند و عقب نشستند و پسر حاکم قازاق که در قلعه سوچاوا (سچاو) محاصره شده بود پس از مدتی مدافعه دستگیر و کشته شد. (۱۰۶۳ هـ / ۱۶۵۳ م).

بر اثر این حوادث بساراب ماتهیی معروف به آغاییک از سمت خود برکنار شد، و کنستانتین شربان جای او را گرفت. و استفان نیز والی بغداد شد. ۱۸۶ (۱۰۶۵ هـ/ ۱۶۵۴ م). در زمان حکومت این والی شورش سربازان ملتزمین رکاب و سربازان مزدور که در زمان حکومت بساراب ماتهیی آغاز شده بود و از رویدادهای مهم به شمار می‌رفت، به یاری راکوچی شاه اردل که متحد شربان بود به طرز خونینی سرکوب شد. در جنگی که راکوچی برای تصاحب تاج و تخت لهستان با آن کشور آغاز کرده بود، شربان ویووده افلاق و والی بغداد در بین متحدانش دیده می‌شد (۱۰۶۷ هـ/ ۱۶۵۶ م).

دولت عثمانی از اتحاد والیان افلاق و بغداد با راکوچی آگاهی یافته بود. وزیر اعظم کوپر ولی محمدپاشا به هنگام آمادگی برای جنگ اردل، پادشاه را نیز با خود به ادرنه برد و برای آن که این دو والی را دستگیر کند آن دورا به ادرنه دعوت کرد. توضیح این که طبق آیین هرگاه پادشاه به ادرنه می‌رفت می‌بایست ویووده‌ها به زیارت او ابراز وفاداری می‌کردند ۱۸۷. اما کنستانتین شربان در پاسخ این دعوت پاسخی سرکشانه داد و گفت: «اگر قرار باشد بیاییم با شمشیرم خواهم آمد» و از رفتن به ادرنه خودداری کرد: و چون تباری و اتحاد آنان با ویووده اردل برای حکومت عثمانی ثابت شده بود، هر دو والی از سمت خود برکنار شدند و مهنه پسر رادو مهنه از ویووده‌های پیشین والی

۱۸۶. ریکو (ریجانت) می‌نویسد که ماتئو (ماتهیی) ویووده افلاق که بیش از بیست سال والی بود مغرور و متکی به ثروت خود به مخالفت با متبورن برخاست و خراج سالانه افلاق را که تا آن تاریخ یک صدویست کیسه بود به دویست و شصت کیسه افزایش داد و نیز به میزان هدایایی هم که می‌گرفت افزوده شده بود (امپراتوری عثمانی در عصر حاضر، ترجمه فرانسه ص ۱۵۸ و ۱۵۹).

۱۸۷. قسمتی از نامه ارسالی کوپرولی زاده محمدپاشای وزیر اعظم به حاکمان افلاق:

مفهوم و منظور عریضه دسته‌جمعی زعمای بویارها و رهبانان ملت مسیحیه ساکن در افلاق معلوم شد، آگاه باشید که در نامه ارسالی به والی‌تان کنستانتین ابراز شده بود که سرورمان پادشاه صاحب شوکت اسلام به ادرنه تشریف فرما شده‌اند. اگر غلام راستین هستی طبق آیین قدیم بیا و چهره بر رکاب همایونی بسای منگوله و خفتان بگیر و به ولایت خود بازگرد. اما او به انواع بهانه‌ها متوسل شد که بویارها مرا رها نمی‌کنند که به خدمت بیایم و با شما بر سر عناد و لجاجت شده است... به سبب سرپیچی از امر پادشاه رأی عالی اقتضا کرده است که میکل ویووده پسر رادو ویووده سابق بدون دریافت یک حبه و یک آقچه... فی ۲۲ ربیع‌الآخر سنه ۱۰۶۷ (منشأت ج ۲ ص ۳۹۹).

افلاق^{۱۸۸} شد و برای بغداد نیز ژرژلیکا منصوب گردید.

و اسماعیل آغاسی چاووش‌باشی به سمت اسکمله* آغاسی یعنی مأمور بر تخت‌نشاندن دو والی تعیین شد.

والیان افلاق و بغداد در پی آگاهی از برکناری‌شان در مقام مقابله برآمدند و حتی برونوز** کنستانتین یعنی شربان، شهر «یاش» رانیز اشغال کرد^{۱۸۹} اما با حمله نیروهای عثمانی و تاتارها هر دو ویووده ناگزیر به اردل گریختند. دولت عثمانی استرداد ویووده‌های فراری را از اردل خواستار شد. اما شاه اردل نه‌تنها به این خواسته پاسخ مثبت نداد و از آنها پشتیبانی کرد بلکه چون موضعی پرخاشگرانه و ستیزه‌جویانه گرفته بود، کوپرولی محمدپاشا و در پی آن دیگر فرماندهان در جنگ اردل پاسخ شایسته‌ای به شاه اردل دادند.

ویووده جدید مهنه پسر رادو نیز در جنگ کوپرولی علیه اردل شرکت داشت اما پس از بازگشت از جنگ در پی حرکت نسنجیده و بی‌مورد جان ارسلان پاشا که به آن اشاره خواهیم کرد سر به شورش برداشت.

کوپرولی محمدپاشا چون عاجلاً از سوی پادشاه احضار شده بود؛ عملیات اردل را نیمه‌کاره رها کرد، سرفرماندهی را به کنعان پاشا والی بودین وا گذاشت و خود بازگشت. در پایان عملیات آن سال، مهنه ویووده افلاق پس از اخذ اجازه از سردار کنعان پاشا آماده بازگشت به کشورش شد، و برای خداحافظی از جان ارسلان پاشا بیگلربیگی سلستره نیز رفت. جان ارسلان پاشا خشمگین از این که چرا مهنه بدون کسب اجازه قبلی برای وداع پیش او آمده است لگدی بر سینه ویووده زد و او را بر زمین سرنگون ساخت. مهنه ناراحت از این عمل ناهنجار به او گفت: «عهد می‌کنم که این اهانت را

۱۸۸. مهنه پسر رادو در استانبول بود و در هیئت ترکان می‌گشت و برای احراز مقام ویووده تلاش می‌کرد (تاریخ نعیم‌ج ۵ ص ۳۵۱). در نامه ارسالی وزیراعظم به بویارهای افلاق از مهنه با نام میکمل یاد شده است (منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۹۹) از مهنه با نام جوان بیگ نیز یاد کرده‌اند. (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۱۷۸ و نعیم‌ج ۵ ص ۳۵۱).

* چهارپاربه

** بدون دماغ.

۱۸۹. اولیاچلیبی ج ۵ ص ۳۴۴.

بی پاسخ نگذارم» و به کشورش برگشت، و منتظر بازگشت جان ارسلان پاشا شد. وقتی جان ارسلان وارد افلاق شد ابتدا با چهره‌ای گشاده از او استقبال کرد اما بعداً به سوی او حمله‌ور شد. والی سلستره پس از آن که جان خود را نجات داد و گریخت مراتب را به دولت گزارش کرد.

به این ترتیب بدون هیچ مقدمه و دلیل در شرایط پر آشوب حکومت عثمانی‌ها بر مشکلات موجود مشکل افلاق نیز افزوده شد. مهنه پس از گردآوردن طرفداران بسیار از مجارها حوالی میرگوگی را کوبید. در این گیرودار راکوچی اوغلی ویووده اردل نیز فرصت را از دست نداده بود و به تحریک مهنه می‌پرداخت.

فرماندهان نیروهای عثمانی ضمن ملاقات با جان ارسلان پاشا وارد عملیات شدند، مهنه در ترگوویچ موضع تدافعی به خود گرفته بود. حکومت عثمانی ژرژ لیکا والی بغداد را به جای مهنه که برکنار شده بود به سمت والی افلاق منصوب کرد (۱۰۶۹ هـ / ۱۶۵۹ م). اما کنستانتین شربان ویووده پیشین با آگاهی از این انتصاب به یاری راکوچی اوغلی بر بغداد مستولی شد و ژرژ لیکا را فراری داد.^{۱۹۰}

اوضاع افلاق از سال ۱۶۵۹ تا ۱۶۹۹ میلادی

برونسوز کنستانتین شربان که بر بغداد تسلط یافته بود، پس از اندک پایداری در قصبه یاش از نیروهای تاتار که به فرماندهی قالغای اعزام شده بودند شکست خورد و با چند تن از همراهانش به حوالی اردل گریخت.

در پی این رویداد نیروهای تاتار وارد افلاق شدند. مهنه با آگاهی از این ماجرا اردوگاهش را در ترگوویش ترک گفت و به اردل پناهنده شد^{۱۹۱}. و استفان پنجم پسر

۱۹۰. مهنه پسر رادیو بیش از بیست سال بین غلامان اندرونی کنعان پاشا فاتح آخیسخره پرورش یافته بود و جوان زیبارویی بود. کلاه‌پوست سمور بر سر می‌نهاد و لباس ویژه مسلمانان را برتن می‌کرد. آثار فارسی و عربی و ترکی را مطالعه کرد و دریافت. شاعر بود و خطی خوش داشت. در استانبول به «جوان چلیپی» معروف بود و در بین ارکان دولت ارزش و اعتبار بسیار داشت (اولیا چلیپی، ج ۵ ص ۳۴۳). او در زمان مراد چهارم برای به دست آوردن ولایت افلاق تلاش می‌کرد. سرانجام با آن که به آرزوی خود رسید اما برای تلافی عمل توهین‌آمیز جان ارسلان پاشا به قصد انتقام قیام کرد و به محض عصیان، بیش از یک‌هزار تن از بازرگانان کشورش را کشت. (تاریخ نعیم‌اج ۶ ص ۴۲۱).

۱۹۱. مهنه در اردل توسط راکوچی که چشم طمع به اموال او دوخته بود مسموم شد و مرد (اولیا چلیپی ج ۵ ص

واسیل پولو که اولیاچلیبی [در سیاحتنامه] از او استفان ولبر نام برده است (ج ۷ ص ۴۶۵) والی بغداد شد (۱۰۷۰ هـ / ۱۶۵۹ م). ۱۹۲
 در پی درگذشت کئورگ کیقا به سال ۱۶۶۰ م پسرش گره گوار کیقا حاکم افلاق شد. او به دستور دولت عثمانی همراه با دابیچا ویووده بغداد عازم جنگ با شاه عاصی اردل شد اما در «لوا» از او شکست خورد (۳۱ تموز ۱۶۶۴ م).
 در سال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۳ م در اثنای جنگی که کوپر ولی زاده فاضل احمد پاشا علیه اتریش درپیش داشت گره گوار کیقا والی افلاق، و دابیچا (بابیژا) والی بغداد به اردوگاه آمدند و در محاصره اویوار شرکت کردند. بعدها کیقا پس از عقد پیمان و اسوار به وینه گریخت و رادو جای او را گرفت.

در سال ۱۰۷۸ هـ / ۱۶۶۷ م رادولئون ویووده افلاق به مرکز حکومتی آمد و چون مراتب وابستگی خود را به سلطان اعلام داشت پابرجایی در مقامش برای مدت سه سال تضمین شد. ۱۹۳ اما در پی شکایت مردم از بیدادگریهایش رادو معزول شد و شخصی به نام ورنیچ آنتوان از سوی اویارها به سمت والی برگزیده شد (۲۹ نیسان ۱۶۶۹ م).
 در این ایام کیقا و نیز راترک گفت و به ادرنه آمد و با میانجیگری پانایوت نیکوسیوس سر مترجم دربار عثمانی بخشوده شد، و به سبب آشفته بودن اوضاع افلاق به سمت ویووده منصوب شد و سلفش رادو که به ادرنه آمده بود بازداشت شد.

به سال ۱۰۸۳ هـ / ۱۶۷۲ م در جنگ آوجی سلطان محمد با لهستان لیورشکو ویووده افلاق نیز شرکت داشت و نزدیک رود طورله (دنی یستر) با ده هزار تن افراد

۱۹۲. نعیم لویورا را که به معنی گرگ است در تاریخ خود لوپول قید کرده است (ج ۶ ص ۴۲۰). به نوشته اولیاچلیبی همسر لویورا از نژاد چرکس و خواهر وزیر درویش محمدپاشا بود. حتی درویش پاشا می خواست خواهرش را از او جدا سازد اما مراد چهارم موافقت نکرده بود. لوپو در سال ۱۶۵۳ م از ماتهیی بساراب شکست خورد، به استانبول آمد و دریدی کوله زندانی شد. مهر لوپو چنین بوده است:

محب خاندان آل عثمان

لوپو ویووده سرحد بغداد (ج ۵ ص ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۴ و ۳۵۵).

۱۹۳. رونوشت سند شماره ۱۹ تصنیف خارجیه، ابن الامین: رادوبیک، حاکم بالفعل افلاق آمد و بر رکاب... شهریاری چهره سائید، سزاوار عاطفت همایونی شد و مقرر شد که در «سمتی» که داشت کماکان به مدت سه سال ابقاء و مؤکد گردد. و به موجب دستخط همایون شوکت مقرون فرموده شد که در این مورد حکم نوشته شود. جمادی الاخر ۱۰۷۸.

همراهش رژه رفت و در حضور پادشاه خلعت پوشید. ۱۹۴ لیورشکو همراه نیروهایی که مأمور محاصره ایلباو (لمبرگ) مرکز حکومتی لهستان بود عزیمت کرده بود. او در دومین جنگ علیه لهستان نیز شرکت داشت. هنگامی که لهستانیها قلعه هوتین را در محاصره گرفته بودند، پنهانی لهستانیها را از مواضع نفوذ پذیر دژ آگاه ساخت و موجب شکست سردار ساری حسین پاشا و سقوط قلعه شد. او تمام گناه را به گردن ساری حسین پاشا انداخت و از مرگ رهایی یافت ولی معزول شد و ژرژ دوکا به جای او منصوب شد (۱۶۷۴م).

دوکابیک از نژاد رومی بود و در جنگ چهرین که قرامصطفی پاشا وزیر اعظم آن را هدایت می کرد شرکت کرد. در سال ۱۶۷۸ و یک سال بعد شربان کانتاگوزن به جای او والی شد. وی ادعا داشت که از خاندان امپراتور کانتاگوزن است. شربان کانتاگوزن در محاصره وینه شرکت داشت و به روایتی در اثنای محاصره پنهانی با اتریشی ها در ارتباط جاسوسی بود. ۱۹۵

به سال ۱۶۸۷ م پس از پیروزی اتریشی ها در موهاچ، (شیکلوش) چون نیروهای امپراتور تا مرزهای افلاق آمده بودند، شربان کانتاگوزن بر آن شد تا ضمن مذاکره با اتریشی ها از زیر نفوذ دولت عثمانی رها شود و با آن که توسط برادرش در وینه به توافق نیز رسیده بود اما یک سال بعد مرد و برانکووانو جای او را گرفت. او سودای استقلال در سر گرفت و می خواست تحت نفوذ اتریش باشد اما چون آن دولت به پیروزی قاطعی دست نیافته بود، حاکمیت عثمانی را نیز رد نکرد و با موضعی دوجانبه حرکت می کرد. در زمان حکومت او پیمان قار لوفچه بسته شد (۱۱۱۰ هـ / ۱۶۹۹ م).

ویبوده های افلاق در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ سالانه یکصد بار آنچه در مقام خراج سالانه به دولت عثمانی می پرداختند. چون در باره دیگر هدایای ارسالی آنان چون خوراک، چهارپا، الوار نجاری و دیگر چیزها خواه به قصر شاهی و خواه برای اردو

۱۹۴. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۸۵ و ۶۰۸. گالان در خاطرات روزانه خود می نویسد که گره گوراسکو ویبوده افلاق در سال ۱۶۷۲ م در اثنای جنگ از ترس خشم وزیر اعظم به سوی امپراتور گریخت. پس از مدتی موفق به گرفتن بخشودگی شد و از راه ونیز به استانبول آمد و برای احراز دوباره سمت پیش خود چهارصد کیسه از رومیها و یهودیها نزول کرد و به ادرنه رفت (ج ۱ ص ۵۰).

۱۹۵. شربان کانتاگوزن غرق در رؤیای امپراتور بیزانس [روم شرقی] شدن بود (تاریخ جودت ج ۱ ص ۳۰۰).

به هنگام جنگ در جلد دوم کتاب شرح کوتاهی داده شده بود از این روی دیگر تکرار نشده است.

والی نشین بغداد

چگونگی والی نشین بغداد

از نیمه دوم قرن شانزدهم

در جلد دوم کتابمان با شرحی در باره انتصاب دومین بار الکساندر ویووده که به سال ۱۵۶۴ م به این سمت منصوب شده بود به بحث مربوط به ویووده‌ها تا اواسط قرن ۱۶ خاتمه داده بودیم.

در سال (۹۷۶ هـ / ۱۵۶۸ م) پس از الکساندر پسر بغداد^{۱۹۶} چهارم والی بغداد شد. او نیز چون پدرش جانبدار لهستان بود و حتی مایل بود که تحت نفوذ و فرمان شاه لهستان باشد. حتی در این مورد بین آن دو توافقهایی هم صورت گرفته بود. حکومت در این باره آگاه و بیدار بود.

هنگام دیدار «بغدان» از لهستان به خواسته بویارها شخصی به نام یوان چل کامپلیت و یا ژان آرمه آنول که ادعا می کرد پسر استفان چل ماره... از ویووده‌های پیشین است به جای او انتخاب^{۱۹۷} شد. و دولت عثمانی هم که نسبت به بغداد مشکوک شده بود بی درنگ این انتصاب را تایید کرد (۱۵۷۲ م).

در پی این انتصاب برخی از حکام لهستانی در صدد یاری بغداد ویووده پیشین برآمدند، اما توفیقی نیافتند. ۱۹۸

۱۹۶. حکم به محمدخان خان نیکبولی که:

اینک که ویووده ولایت بغداد الکساندر ویووده مرده است، ولایت به پسرش بغداد تفویض شده است و درفش همایونی ارسال شده است. اینک که رعایای ولایت بغداد نیز چون سایر ممالک محروسه‌ام از جمله خراج گزاران شده است اگر چنانکه از سوی اعدائی چون او حرکاتی صورت بگیرد در مورد معاونت و یاری عاجل برای جناب امارت‌مآب خان دام معالی‌نامه همایونی نوشته شده است. برای ویووده افلاق و سنجاق بیکهای سلستره و «ویدین» هم احکام شریفه‌ام ارسال شده است. تو به محض وصول موظف و مکلف باش... (مهمه ۷ ص ۴۰۰ رمضان سنه ۹۷۵).

۱۹۷. مهمه ۱۲ ص ۵۹۲. در مورد ضرورت کمک به ویووده جدید بغداد فرمانی برای ویووده افلاق فرستاده شده بود (مهمه ۱۸ ص ۱۴۳).

۱۹۸. «بغدان» ویووده بغداد در رمضان سال (۹۷۹ هـ / اوجاق ۱۵۲۷ م) در حال عصیان بود. در این مورد

در این بین پادشاه لهستان از سلطان [عثمانی] درخواست بخشودگی بغداد را کرد. سلطان شفاعت شاه را پذیرفت و نامه‌ای برای او ارسال شد که همراه برادرش به استانبول بیاید، ۱۹۹ اما در پی مرگ شاه لهستان به اردل رفت. سلطان اردل بغداد را دستگیر کرد، اما فرمانده اتریشی دژ سکمنی بغداد را از شاه اردل گرفت. دولت عثمانی با تکیه بر مفاد عهدنامه بین دو دولت خواستار تسلیم بغداد شد. ۲۰۰

یوان (ژان) ویووده که جایگزین بغداد شده بود در کشورش بیدادگری آغاز کرد. خراج بغداد شصت هزار دوکا تعیین شده بود. یوان نیز که با دولت عثمانی و دولت لهستان بازی دوجانبه‌ای را آغاز کرده بود دو سال در مقام خود ماند. افزایش خراج به هشتاد هزار سکه طلا را نپذیرفت، نزدیک به چهل تن از تاتارهای آق قرمان را کشت و پس از ضبط هفتصد رأس احشام آنان سر به شورش برداشت و ضمن توسل به هانری شاه لهستان درخواست یاری کرد. اما بر اثر تعقیب دولت ۲۰۱ عثمانی، لهستان با تأکید بر این نکته که نسبت به عهدنامه فی‌مابین وفادار خواهد ماند پیشنهاد او را رد کرد (۱۵۷۴).

یوان در نخستین حمله، نیروهای افلاق و قزاق را که روی به او آورده بودند درهم شکست، اما بعداً نیروی متشکل از سرباز وینی چریهای اعزامی از استانبول برای مقابله با او فرستاده شد ۲۰۲ و در آخرین جنگش که در سال ۱۵۷۴ م در گرفت شکست خورد،

فرامینی برای سنجاق بیگهای سلستره و بندر ارسال شده بود. با برکناری بغداد، یوان به جای او منصوب شد و بغداد به لهستان گریخت. بغداد تقریباً (اوایل ذی‌الحجه سال ۹۷۹ (نیسان ۱۵۷۲)) و با بیش از آن تازیخ از لهستان نیرویی گردآورد و به همراه ملچکی؟ بارلوس اوغلی وارد بغداد شد و شماری از بویارها را کشت و با آن که تا یک منزلی مرکز حکومت یعنی «یاش» پیشروی کرده بود توسط نیروهای یوان ویووده جدید و حاکم بندر که به یاری یوان شتافته بود، شکست خورد و باز به لهستان گریخت (دفتر مهمه ۱۶ ص ۱۷۱ و ۲۴۰).

۱۹۹. دفتر مهمه ۱۲ ص ۵۹۲ و ۶۲۷ فرمانهای مورخ بیست و چهارم ذی‌لقعه ۹۷۹ و هشتم ذی‌الحجه ۹۷۹.

۲۰۰. دفتر مهمه ۸ ص ۵ نامه همایونی ارسالی در مورخ رمضان سنه ۹۸۰ برای شاه بچ

۲۰۱. در نامه همایونی مورخ ۹۸۱ (۱۵۷۳ م) ارسالی به شاه لهستان آمده است که یوان ویووده شورشی قصد فرار به روسیه را دارد اما چون راههای روسیه و اتریش بسته است احتمال دارد که بخواهد از راه لهستان به روسیه برود لذا قاطعانه یاری کرده او را بازداشت کنند و با اموال همراهش تسلیم دولت عثمانی نمایند (مهمه ۲۴ ص ۳۷، بیست و نهم ذی‌لقعه ۹۸۱).

۲۰۲. دفتر مهمه ۲۴ ص ۱۸۶، ۲۰۶ و ۳۳۶.

توسط حاکم سلستره دستگیر و کشته^{۲۰۳} شد و به جای او توپال پترو (پترولنگ) والی بغداد^{۲۰۴} شد. پترو مدتی توسط قزاق ایوان پودکووا ربوده شد اما توسط نیروهای عثمانی و یاری کریستف باتوری شاه اردل نجات یافت و باز بر جایگاه خویش بنشست (۱۵۷۹م).

در این روزگاران نفوذ بارز لهستان بر روی بغداد کاملاً آشکار بود. ویووده‌ای که با لهستان همداستان نبود با تنگناها و تحریکات گوناگون روبه‌رو می‌شد. این نفوذ پس از حکومت استفان باتوری حاکم اردل که با اعمال نفوذ عثمانیها به سلطنت لهستان رسیده بود بیشتر شد. حتی سوکولی محمد پاشا وزیر اعظم خطاب به سفیر لهستان که به استانبول آمده بود گفت: باتوری در برابر لطف و حمایت پادشاه در مولداوی (بغدان) به راهزنی مشغول است.^{۲۰۵}

۲۰۳. موفقیت‌هایی که یوان در آغاز عصیان به دست آورد دولت عثمانی را دست‌پاچه کرد. والیان افلاق و اردل به فرماندهی خان کریمه، بیگلربیگهای بندر، آق‌قرمان، سلستره، نیکبولی، ویدین، کوستندیل، آلاجه حصار، ویلچرین چرمن و حتی بیگلربیگی روم ایلی مأمور سرکوب او شده بودند. چون احتمال می‌رفت که یوان هم مانند ویووده بغداد بگریزد در این باره نامه‌ای هم برای هانری شاه لهستان نوشته شده بود که در این صورت او را دستگیر سازد و تسلیم دولت عثمانی نماید. اما درگیری به درازا نکشید، هنگامی که یوان در کنار رودخانه «سیرت» دست به حمله علیه داوودبیگ سنجاق بیک سلستره و خضر بیگ حاکم ویلچرین زده بود زنده دستگیر شد، سرش را بریدند و به استانبول فرستادند (برخی اسناد مربوط در این باره در مهمه ۲۴ ص ۲۵۹، ۲۱۲ و ۲۱۳ و مهمه ۲۶ ص ۲۳، ۳۴، ۴۰ و ۵۲ الی ۵۶ موجود است). در نامه‌ای که به خاطر دستگیری یوان به حاکم سلستره نوشته شده بود از خدمات داوودبیگ تقدیر به عمل آمده بود. در نامه ارسالی به خان کریمه نیز ضمن یادآوری این نکته که دولت لهستان در آن لحظات حساس حومه‌شهر آق‌قرمان را یغما کرد و آن را به آتش کشید و به این سان مغایر با پیمان رفتار کرده است، در صورت امکان نسبت به ضبط قلعه هوتین اقدام کند (مهمه ۲۶ ص ۳۴).

۲۰۴. فرمان صادره برای ویووده اردل (مهمه ۲۴ ص ۱۰۹ ذی‌الحجه ۹۸۱/ نیسان ۱۵۷۴م و نامه همایونی ارسالی به خان کریمه در محرم سال ۹۸۲/ نیسان ۱۵۷۴):

یوان ویووده سابق بغداد چهل تن از تاتارهای آق‌قرمان را که تابع شما هستند کشت. و هفتصد رأس احشامشان را غارت کرد علی‌رغم تنبیه و تأکید بررد احشام به صاحبانشان و پرداخت دیت کشته‌شدگان چون متنبه نشده است از مقام خود معزول و ولایت مزبوره به پتروویووده برادر الکساندر ویووده افلاق عنایت شده است... (مهمه ۲۴ ص ۱۵۷).

کنستانتین پسر ویووده یوان مقتول در زمان حکومت پترو برای احتراز حکومت بغداد فعالیت آغاز کرد اما توسط حاکم بندر دستگیر و در رودوس زندانی شد (مهمه ۳۵ ص ۳۴۷ سنه ۹۸۶ هـ / ۱۵۷۴م).

پس از این رویدادها بویژه پس از سال ۱۵۷۹م افزایش میزان خراج افلاق و بغداد و جریاناتی از این گونه که در بین رقیبان متعدد خواهان حکومت بر اردل هر کس مبلغ پیشکشی اش بیشتر می بود بر سر حکومت گمارده می شد و پس از اندک زمانی هم یا معزول می شد و یا می گریخت، و نیز عزل و انتصابهای پی در پی سبب ناخرسندیها شد و با پشتیبانیهایی هم که از خارج می شد این ناخشنودیها به شورشهای درازمدتی انجامید. طی بیست سال در بغداد شش ویووده عزل و نصب شده بودند.

پترولنگ دوبار یکبار بین سالهای (۱۵۷۴ - ۱۵۷۹م) و بار دیگر طی سالهای (۱۵۸۲ - ۱۵۹۱م) ویووده افلاق شد. در نخستین بار بر کناری اش به همراه مادرش ناگزیر از اقامت در حلب شد. بار دوم چون مطالبه خراج بیشتری^{۲۰۶} شده بد [از سوی دولت عثمانی] و نیز نتوانست از عهده رقیبانش برآید به ایالت تیروول گریخت. در فاصله این دو زمامداری یعنی در سال ۱۵۸۰م شخصی به نام یانکویوان پسر خوانده پترورارش از ویووده‌های پیشین والی افلاق بود، پس از طرد نامبرده پتروی لنگ بار دیگر والی شده بود. بعداً به جای پتروآرون، تیرانول پسر الکساندر که به روایتی یهودی بود با افزودن به خراج سالانه و بنا به درخواست ینی چریها ویووده بغداد شد.^{۲۰۷} او به خاطر تأمین افزوده خراج، اتباعش را در تنگنا قرار داد که در پی شکایتهای مردم بر کنارش کردند. به استانبول آمد به کانون ینی چری رفت و با دادن پول هنگفت و هدیه‌های بسیار، با میانجیگری کانون بازوالی بغداد شد.^{۲۰۸}

۲۰۶... خبر رسید که پترو ویووده والی بغداد تکلیف مالایتقی را تحمل نتوانست کردن به دیار دیگر گریخت و به جای او کافری آرون نام پسر الکساندر منصوب شده و متعهد افزودن خراج شد و از رعایای مملکت آچه‌ها گرفت و خراجش را پرداخت، پیشکشها هدیه کرد، پوستین پوشید و دست بوسید و رفت... (تاریخ سلانیک ص ۳۰۱ سنه ۹۹۹هـ/ ۱۵۹۱م).

۲۰۷. هامر می نویسد که: آرون یک یهودی بغدادی بود که از مهتری به این مقام رسید بود (ج ۷ ص ۱۶۷). در زیر نویس قبلی هم چون از او اسکندر اوغلی [پسر اسکندر] یاد شده است بالطبع باید یهودی بوده باشد. شاید هم از جانب مادری در ارتباط با نژاد یهود باشد.

۲۰۸. اوایل شعبان سنه ۱۰۰۰ (مائیس ۱۵۹۲م) ویووده بغداد در اودای [تشکیلات - مرکزی ینی چریها] پنهان شد و با شفاعت ینی چریها مقامش تجدید شد به حضور شاه رفت و مرخص شد. این هنر در عالم از جماعت بندگان به منصه ظهور رسید. گفتند که عامل آن رشوت بود و شامتش عن قریب دامنگیر خواهد شد و ندامتش چهره خواهد نمود (تاریخ سلانیک ص ۳۲۰ و هامر ج ۷ ص ۱۶۷).

هنگامی که آرون در استانبول به سر می‌برد، پیر یا پترو که عثمانیها به او لقب دیوانه داده بودند ناگهان وارد بغداد شد و به بهانه این که به خزانه دولت [عثمانی] خراج بیشتری خواهد پرداخت اوضاع را متشنج کرد، اما دستگیرش کردند و در بالیک بازاری* استانبول حلق آویزش ساختند. ۲۰۹

آرون همراه با افلاق و بغداد وارد پیمان اتحادی شد که پاپ و امپراتور آلمان مبتکر آن بودند. وی به ناگهان در سال ۱۵۹۴ علم طغیان برافراشت و بنای ستیزه‌جویی نهاد که از این روی معزول شد و جوانی مسیحی از اطرافیان فرهاد پاشای وزیر اعظم که نام ردوان گرفته بود، منصب ویوودگی یافت. اما بر اثر گسترش دامنه شورش ویووده جدید نتوانست وارد بغداد ۲۱۰ شود. حکومت را از چگونگی امر آگاه ساختند. دولت نخست اهمیتی به این شورش نداد اما خبرهای بعدی جدی‌بودن مسئله را آشکار ساخت. از این روی مصطفی پاشا بیگلربیگی معزول مرعش به سمت فرمانده نیروی اعزامی به بغداد فرستاده شد. مصطفی پاشا پشتگرم به نیروهای خود از خان کریمه که در آن روزها از جنگ مجارستان برمی‌گشت یاری نخواست دست به حمله زد اما شکست خورد و کشته شد. در پی این شکست آتش شورش بغداد و افلاق شعله‌ور شد. در این گیرودار باتوری شاه اردل که نسبت به آرون ویووده بغداد مشکوک شده بود، او را کشت و به جای او شخصی به نام استفان ردوان را که قبلاً اسلام پذیرفته بود و بعدها باز به آیین پیشین بازگشته بود، منصوب ۲۱۱ کرد. در اثنای فعالیت‌های همین ردوان که گفتیم قبلاً از غلامان فرهاد پاشا بود، غازی‌گیری به بغداد آمد و به دولت [عثمانی] پیشنهاد کرد که به شرط تفویض حکومت بغداد به یک تاتار حاضر است آرامش را به بغداد بازگرداند و ردوان را دستگیر سازد اما این پیشنهاد از روی ندانم کاری پذیرفته نشد. ۲۱۲

۲۰۹. تاریخ هامر ج ۷ ص ۱۶۷. در تاریخ سلانیک (ص ۳۳۸) آمده است که پترو پس از احراز مقام والی به بغداد رفت و در پی مخالفت والی پیشین دستگیر شد. من نظر هامر را درست دانستم.
* بازار ماهی فروشان.

۲۱۰. تاریخ بجوی، ج ۲ ص ۱۵۹.

۲۱۱. تاریخ نعیم ج ۱ ص ۱۳۴: آیا این شخص که پس از قبول اسلام نام ردوان گرفته بود با غلام فرهاد پاشا که مسلمان بود و بعد مرتد شد شخص واحدی است؟ باتوجه به شجره‌نامه ویووده‌ها استفان ردوان، آرون را کشته بود و از سوی اربابش شاه اردل به حکومت اردل منصوب شده بود. ادوان توسط لهستانیها به قتل رسید.

۲۱۲. تاریخ نعیم ج ۱ ص ۱۳۴.

استفان ردوان به دست یرمیامو ویلا این رقیب تراشیده شده از سوی لهستان، کشته شد، موویلا جای او را گرفت و حاکمیت شاه لهستان را پذیرفت. در سال ۱۶۰۰ م میخال بیگ افلاق، بغداد را اشغال کرد و موویلا را افراری ساخت اما پس از کشته شدن میخال، موویلا دوباره به بغداد بازگشت (۱۶۰۱ م).

چگونگی اوضاع بغداد در قرن هفدهم میلادی

در اوایل قرن هفده در بغداد هنوز خاندان موویلا حکومت می کرد و از سوی لهستان پشتیبانی می شد. یرمیاموویلا از سال ۱۵۹۵ تا ۱۶۰۶ حکومت کرد و پس از مرگ پسرش سیمون موویلا جای او را گرفت اما یک سال بعد او نیز درگذشت.

اوضاع بغداد در قرن هفده

چه کتب تاریخ عثمانی و چه نوشته های رومی در مورد اسامی ویووده های بغداد در قرن هفده و تاریخ عزل و نصب آنان آگاهی روشنی به دست نمی دهد و موارد یادشده در هم و آشفته است. در نوشته های هامر هم تناقض^{۲۱۳} وجود دارد با این همه بحث در باره بعضی رویدادها از دیدگاه منابع عثمانی ضروری به نظر می رسد. بین سالهای ۱۶۰۸-۱۶۱۱ کنستانتین موویلا ویووده بغداد بود. این شخص به

۲۱۳. به عنوان مثال در دفتر اسامی حکام بغداد که در دست داریم بعد از یرمیابه ترتیب اسامی افراد زیر در مقام ویووده آمده است: سیمون موویلا (۱۶۹۶-۱۶۰۸)، کنستانتین موویلا (۱۶۰۸-۱۶۱۱)، استفان تومشا (۱۶۱۱-۱۶۱۵)، الکساندر موویلا (۱۶۲۰-۱۶۲۲)، کاسپار تومشا برای دومین بار (۱۶۲۲-۱۶۲۳) و را در برای دومین بار (۱۶۲۳-۱۶۲۶) ... الی آخر.

وقتی که این جدول را با نوشته منابع ترکی عثمانی و هامر مقایسه می کنیم. گاهی برخی تاریخها و نامها با یکدیگر مطابقت نمی کند در نتیجه قاطعانه نمی توان گفت که حوادث در زمان کدام یک از آنان روی داده است. مثلاً به نوشته فضلک حکومت رادو حاکم بغداد سال ۱۰۲۶ هـ / ۱۶۱۷ م ذکر شده است در حالی که همین سال در هامر تاریخ حکومت تومشا و در جدول یادشده مطابق است با حکمرانی مهنه، پچوی و فضلک ضمن بحث در باره رخدادهای بغداد در یک صفحه از رادول و استفان به خطا در مقام دو شخص جداگانه نام می برد (فضلک ۱ ص ۳۷۹ سنه ۱۰۲۵) و پچوی ج ۲ ص ۳۴۶. نعیمادقت بیشتری به خرج داده و تناقض را از بین برده است (ج ۲ ص ۱۴۹). نام رادو در تاریخهای ترک رادول قید شده است در انسیکلوپدی اسلامی نیز این جدولها به طور سطحی ذیل ماده بغداد آمده است.

سبب جنگی که با ویووده افلاق در آن درگیر شده بود معزول شد. استفان تومشا (اتین) تومزا) بانی قصرهای پرنسسه‌های بغدادی شهرک یالش، به این سمت برگزیده شد و کنستانتین به لهستان نزد پدرزنش گریخت.

دومینو همسر یرمیا موویلا ویووده پیشین علیه تومشا از سر ستیز برآمد. او همراه کودکش به سبب املاکی که در لهستان داشت در آن کشور به سر می‌برد. دومینو می‌خواست پسرش کنستانتین لنگ ویووده بغداد شود. از این روی دامادش کورسکی (کوراکی) با یک نیروی چهل هزار نفری مرکب از افراد لهستانی و روس وارد بغداد شد، استفان تومشا را از کشورش بیرون راند و کنستانتین را به جای او نشانید. تومشا به دولت عثمانی متوسل شد. نیروهایی که برای بازپس گرفتن مقام تومشا تعیین شده بود، در آغاز توفیقی به دست نیاوردند اما اسکندرپاشا همراه با نیروهای تاتار، نیروهای کورسکی را شکست داد و دومینه همسر یرمیا و دو پسرش - یکی از آنها کنستانتین بود - و دامادش کورسکی را اسیر کرد و به استانبول فرستاد و اداره ولایت بغداد باز به تومشا سپرده شد. ۲۱۴

شخصی به نام کاسپار گراتیانی که نژاداً کروات (خروات) بود به سبب نقش مترجمی که در گفت‌وگوهای دولت عثمانی با اتریش داشت در سایه وساطت اسکندرپاشا نخست دوک ناکشه (ناکسوس) شد و سپس با کفالت پاشا در ۴ شبات ۱۶۱۹ م مجدداً ویووده بغداد شد. ۲۱۵

گراتیانی بیش از یک سال در این مقام ماند اما پس از آن که یکی از گزارشهای بتلن

۲۱۴ - نعیم‌ج ۲ ص ۱۴۹ و هامر ج ۸ ص ۱۶۰. در این جنگ دختر دومینه که همسر قزاق کورسکی بود و در زیبایی شهره بود به دست تاتارها اسیر شد. «در آغاز موفق به یافتن این زن نشدند اما بعداً رد او را یافتند و در ازای سی هزار قروش فدیه در حالی که دو فرزند آورده بود از چنگ تاتارها آزاد کردند. دومینه همسر یرمیا به دست یکی از تیمارلی سپاهی‌ها به نام عمر اسیر شده بود کنستانتین هم به اسارت درآمده بود. دومینه و کنستانتین لنگ پس از دستگیری در برج غلظه استانبول زندانی شدند اما بعداً توانستند از آنجا بگریزند محافظ دژ غلظه را که عامل فرار آن دو شده بود، به دار آویختند (نعیم‌ج ۲ ص ۱۷۸). هامر می‌نویسد که مترجمان فرانسوی به فرار کورسکی کمک کردند و به همین خاطر نیز سفیر فرانسه مورد اهانت قرار گرفت.

۲۱۵. نام این شخص در پچوی (ج ۲ ص ۳۷۲)، گاسپار، در نعیم‌ج (ج ۲ ص ۱۷۵) گاپشر و در منشآت فریدون بیگ (ج ۱ ص ۳۹۸) چون پچوی گاسپار آمده است.

شاه اردل را [به دولت عثمانی] در مورد اقدامات قزاق‌ها و دولت لهستان به دست آورد و دو گروه یادشده را از آن آگاه ساخت، به شکایت بتلن برکنار شد و الکساندر ایلیاش (آلکسی ایلیا) جای او را گرفت.^{۲۱۶} این شخص نژاداً رومی بود و در استانبول شغل صندوقداری گمرک را داشت.

گراتیانی معزول چون برکناری اش را نپذیرفت و در مقام مخالفت برآمد، اسکندر پاشا مأمور دفع وی شد. اسکندرپاشا با نیروهای نوغای و قان‌دمیر به او حمله برد و نیروهای لهستانی را که به او یاری می‌دادند شکست داد و فرمانده‌اشان را به اسارت گرفت. گراتیانی به هنگام فرار به دست یک دهقان گرفتار و کشته شد، سرش را برای آلکسی ایلیا فرستادند (اکیم ۱۶۲۰ م).

چون الکساندر [آلکسی] به هنگام جنگ عثمان دوم با لهستان جاده‌ها را بخوبی مرمت نکرده بود برکنار شد و استفان تومشا برای سومین بار به جای او نشانده شد. (شوال ۱۰۳۰ هـ / آگوستوس ۱۶۲۱ م). چون نامبرده دشمن بی‌امان لهستان بود، پس از عقد پیمان صلح.* [عثمانی-لهستان] به اصرار دولت لهستان برکنار شد و راد و مهنه برای دومین بار ویووده شد. (۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۳ م).

چون در سالهای اواخر قرن شانزده تا اواسط قرن هفدهم دولت عثمانی با غائله‌های متعدد داخلی و خارجی و شورشها روبه‌رو بود حتی المقدور با غمض عین با رویدادهای ایالت‌های ویووده‌نشین، برخورد می‌کرد. در نتیجه برخی از ویووده‌ها با سوءاستفاده از این وضع رفتاری گستاخانه و سرکشانه داشتند.

در فاصله سالهای ۱۶۱۶ - ۱۶۱۹ و ۱۶۲۳ - ۱۶۲۶ م که راد و مهنه ویووده بغداد شده بود، رومی‌های استانبول نیز به رومانی آمدند، آنها به جز کار بازرگانی مداخله در کارهای حکومتی را هم آغاز کردند و به جز تشکیل پاتریکخانه* و نفوذ از راه کلیسا

۲۱۶. ... بر اثر برخی اعمال، کردار و ناهمواری که از گاسپار ویووده بغداد به منصفه ظهور رسید رفع او لازم آمد و الکساندر ویووده و ویووده سابق که ملازم سده سعادت بود... بیک زاده‌ای شجاعت شعار... منشآت فریدون بیگ (ج ۲ ص ۳۹۸). به موجب برات صادره الکساندر با پرداخت پنجاه و شش بار صد هزار (۵۶۰۰/۰۰۰) آچه منصوب شده بود.

* افزوده‌های بین گروه در متن نیست. مترجم

** پاتریکخانه: اداره کل رئیس کشیشهای اورتدکس که مرکز آن در استانبول است (فرهنگ ترکی به فارسی

می خواستند که از نظر سیاسی بر بغداد حاکمیت داشته باشند.*

با درگذشت رادو مهنه در سال ۱۰۳۶ هـ / ۱۶۲۶ م ویووده دیگری انتخاب شد. اما به سبب مشکلات داخلی که دولت عثمانی با آن دست به گریبان بود و با گردنکشان داخلی درگیری داشت این ویووده انتخابی پذیرفته نشد [از سوی بغدادنیها] و به جای او یکی از فرماندهان بغدادی لهستانی الاصل به نام برونووسکی میرون (برتوسکا) بنا به وصیت رادو، ویووده بغداد شد و دولت عثمانی هم به ناگزیر این انتخاب را پذیرفت.

به این سان برونووسکی مدت سه سال (تا سال ۱۶۲۹) بر سر مقام خود باقی ماند اما چون خیانتش آشکار شد، به لهستان گریخت، اما او انتصاب الکساندر والی برگزیده دیوان عثمانی را نپذیرفت به بغداد آمد و به فعالیت پرداخت و دولت عثمانی هم ناگزیر با انتصاب مجدد او موافقت کرد. (۱۶۳ م).

برونووسکی بعدها چون دید که ویووده افلاق به استانبول رفت و مراتب وفاداری اش را به دولت عثمانی معروض داشت او نیز جرئت یافت و ظاهراً برای نشان دادن وابستگی خود به دولت به استانبول رفت که بی درنگ بازداشت و در یدی کوله زندانی شد و در ذی حجه ۱۰۴۲ هـ / حزیران ۱۶۳۳ م به دیوان همایونی آوردند و اعدامش کردند. ۲۱۷

در پی قیامی که به سال ۱۰۴۴ هـ / ۱۶۳۴ م علیه رومی ها صورت گرفت قورت واسیل (واسیل لویو) مدت بیست سال در مقام والی باقی ماند (۱۰۶۳ هـ / ۱۶۵۳ م). به خاطر وجود ثبات در کشور، جریانات فرهنگی در بغداد پیشرفت بسیار داشت. بزرگترین آرزوی واسیل به دست آوردن حکومت افلاق بود، اما به آرزوی خود نرسید و ناگزیر دختر زیبای خود رکسراندرا که در استانبول به صورت گروگان به سر می برد به تیموته پسر قارداش قزاق داد. ۲۱۸

ابراهیم اولغون - جمشید درخشان) مترجم.

* باتوجه به متن به نظر می رسد که عبارت باید چنین باشد: «رومی های رومانی نیز به استانبول آمدند... و به جز تشکیل پاتریکخانه و نفوذ از راه...» که احتمالاً اشتباه چاپی است. مترجم.

۲۱۷. تاریخ نعیماج ۳ ص ۱۳۹.

۲۱۸. این دختر در استانبول [دربار عثمانی] گروگان بود. واسیل برای رها ساختن دخترش از گروگانی با آن که مبالغ انبوهی به وزرا و رجال دولت استانبول داد اما کاری از پیش نبرد. اما وقتی قرامراد پاشا وزیر اعظم شد، دختر را نزد پدرش فرستاد و او نیز وی را به عقد پسر هماتمان قزاقها درآورد (تاریخ نعیماج، ج ۵ ص ۳۴۹).

به سبب کدورتی که بین قوزت واسیل و سرمنشی اش گورکیز. واسیل ایجاد شد، گورکیز از نزد واسیل گریخت و به ویووده افلاق پناهنده شد و او را وادار به حمله علیه بغداد کرد. از این روی قورت واسیل نزد دامادش تیموته گریخت و بساراب ویووده افلاق بی هیچ مقدمه و نظر خواهی گورکیز را ویووده بغداد کرد.

واسیل که نزد دامادش گریخته بود، با نیروهایی که گرد آورد، به بغداد بازگشت و با آن که گورکیز را شکست داد اما بساراب مجدداً به فعالیت درآمد و تیموته داماد واسیل را در سوچوا گرفت و کشت.

دولت عثمانی با آگاهی از این رویدادها بی درنگ هم واسیل و هم بساراب را معزول کرد. گئوگه استفان ویووده بغداد و کنستانتین شربان والی افلاق شد (۱۰۴۴ هـ / ۱۶۳۴ م) قورت واسیل پس از برکناری به استانبول رفت. در آنجا بازداشت شد و دریدی کوله زندانی اش کردند. شش ماه بعد در زندان ۲۲۰ مرد.

به سبب موضع خودسرانه راکوچی اوغلی شاه اردل که ضمن توافق با افلاق و بغداد قصد گسترش قدرت داشت دولت عثمانی با استفاده از نیروهای کریمه او را شکست داد. در این بین دویووده دیگر به ادرنه برای عرض وفاداری به سلطان محمد [محمد شکارچی] دعوت شدند. اما چون از رفتن به ادرنه خودداری کردند هر دو برکنار شدند و به جای آنها ژرژ کیگا ویووده بغداد شد و مهنه پسر رادو مهنه که در استانبول به سر می برد ویووده افلاق شد و هر دو بدون آن که چیزی در ازای این انتصاب بپردازند همراه نیرو و اسکمله آغاسی - برای بر تخت نشاندن - به محل حکومتی خود فرستادند.
(۱۰۶۸ هـ / ۱۶۵۸ م) ۲۲۱

۲۱۹. مهنه پسر رادو مهنه که در استانبول به سر می برد درخواست کرد که به سمت ویووده بغداد منصوب شود اما پذیرفته نشد و استفان ویووده شد.

۲۲۰. در اطراف مهر لویو با خط تعلیق نوشته شده است:

لویو ویووده سرحد بغداد

بنده خاکپای آل عثمان

کلیشه مهر (آرشیو توپکاپوسرای ۴۸۹۱ و ۵۵۴۳).

۲۲۱. رونوشت نامه ارسالی وزیر اعظم کوپرولی محمدپاشا به مناسبت این تغییر و تبدیل برای خان کریمه ویووده بغداد در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج ۲ ص ۴۳ و ۳۹۹). در نامه ای که به بویارها نوشته شده چنین آمده است: «میکل ویووده والی بغداد بدون تقدیم یک حبه [در مقام هدیه] و یک آقچه به خاک پای همایون پادشاهی مورد

ویووده‌های معزول ویووده‌های جدید را به رسمیت نپذیرفتند و در صدد مقابله برآمدند اما در برابر نیروهای کریمه نتوانستند پایداری کنند و نزد راکوچی اوغلی شورشی گریختند.

در سال ۱۰۷۰ هـ / ۱۶۵۹ م در پی شورش مهنه حاکم افلاق که ناشی از رفتار نسنجیده جان ارسلان پاشا والی اوزی بود شربان ویووده پیشین هم بغداد را اشغال کرد و کیگا را فراری داد، اما آن‌دورا نیروهای عثمانی و خان کریمه شکست دادند. استفان پسر قورت واسیل به جای کیگا والی بغداد شد و کیگا والی پیشین بغداد به افلاق رفت ۲۲۲ (۱۰۷۰ هـ / ۱۶۵۹ م).

از این تاریخ به بعد در زمان صدارت کوپرولی‌ها به سبب قدرت یافتن دولت مرکزی ثباتی نیز در ویووده‌نشینها پدید آمد. این ثبات چشمگیر حتی در اثنای جنگ با اتریش هم برقرار بود.

در بین ویووده‌هایی که پس از استفان پسر لویو منصوب^{۲۲۳} شدند مهمترینشان ژرژ دوکا معروف به دوک بود. در تاریخهای عثمانی از او با نام دوکا [دوک] بیگ یاد شده است. می‌گویند دوک بیگ که اصلیت روم داشت قبلاً شاگرد بقال بود. دوک بیگ سه‌بار و جمعاً ۹ سال طی سالهای ۱۶۶۵-۱۶۶۷، ۱۶۷۱-۱۶۷۲ و ۱۶۷۸-۱۶۸۴ م والی شد.

دوکابیک که در روستای پولیچانی سنجاق اولونیا زاده شده بود (اسناد باب آ* صاف سال ۱۰۸۹) با آن که در نخستین جنگ با لهستان با دو هزار تن از افرادش به استقبال

حمایت قرار گرفت و برای اینکه در احوال شما بیش از حد لزوم دخالت نکنند سلطان تنبیه [آگاه‌ساختن] همایونی معمول فرمودند.

۲۲۲. «هنگامی که استفان والی شد، پدرش لویو دریدی کوله زندانی بود. او سه هزار کیسه قرض کرد و [با دادن آن پول] پسرش را ویووده کرد...» (اولیاچلی ج ۵ ص ۳۴۷).

۲۲۳. در نامه‌ارسالی کوپرولی محمدپاشا به خان کریمه در باره استفان چنین آمده است (...). در صدد انتصاب فرد معقول و شایسته‌ای برای ولایت بغداد هستیم. حالا پسر کیگوئی که به افلاق رفته است، می‌تواند موردنظر باشد اما سپردن یک مملکت به دست یک نفر سودمند به حال دولت نیست. پسر لویو نیز هست اما باید بینم چند مرده حلاج است حضرت حق کسی را که برای دین و دولت انفع است موفق سازد... (منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۴۳ چاپ سال ۱۲۶۵ م).

* آصاف جمع آصف. دری از قصر سلطان که وزرا از آن در رفت‌وآمد می‌کردند. مترجم.

پادشاه رفت و هدیه‌های گرانقیمت تقدیم داشت، اما چون پس از ورود سپاه عثمانی به بغداد افراد از نظر آذوقه در تنگنا مانده بودند، پادشاه که از این بابت سخت خشمگین شده بود، خواست دستور کشتنش را بدهد اما، قرامصطفی پاشای مرزیفونی وزیر سوم که در کنار او بود او را از مرگ رهانید.^{۲۲۴}

اما در اثنای همین جنگ باز معزول شد^{۲۲۵} و استفان هفتم با توافق بویارها جای او را گرفت. (ربیع‌الاول ۱۰۸۳ هـ / تموز ۱۶۷۲ م)^{۲۲۶} چون استفان مخالف عثمانیها بود پیش از آغاز اولین جنگ لهستان در سال ۱۶۷۳ م به آن کشور گریخت و دیمتر اشکوکانتاکوزن که در اردو [عثمانی] بود به این سمت برگزیده شد و به بغداد^{۲۲۷} رفت.

استفان ویووده پیشین به هنگام استرداد هوتین از سوی لهستان همراه ژان سوویسکی حکمران لهستان بود و برای حفاظت شهر بغداد از ترکها در آن حدود به صورت سد و مانعی مستقر شده بود. حتی یک بار دست به حمله زد و تا شهر یاش پیش رفت اما برای رویارویی با او نیرو اعزام شد و او گریخت.^{۲۲۸}

هنگامی که دوکابیک ویووده بغداد بود به جز حکومت بغداد مدتی هم هاتمان [بیک - حاکم] اوکراین نیز بود. و افزون بر آن اداره موقت ایالت پولودیا که در سال ۱۶۷۲ م به موجب پیمان بوجاش از لهستانیها گرفته شد نیز به او واگذار شده بود. دوکا در سال ۱۶۸۳ م در محاصره وینه حضور داشت.

با وجود سرانجام فلاکت بار جنگ اتریش و شرکت لهستان در جنگ که مرزهای بغداد را تهدید می کرد کنستانتین قان دمیر (۱۶۸۵-۱۶۹۳ م)، حاکم بغداد که از

۲۲۴. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۷۹.

۲۲۵. آنتوان گالان می نویسد که چون پرنس بغداد نتوانسته بود چنان که باید و شاید از عهده ساختن پلی که دستور داده شده بود بر روی دنی یستر بسته شود برآید، معزول شد و برای عزیمت به استانبول به راه افتاد که در راه به قتل رسید (ح (ص ۱۸۹)). که خطا است. این شخص بعدها برای سومین بار ویووده بغداد شده بود.

۲۲۶. دومینه ویووده بغداد بر اثر سهل انگاری و قصور معزول و در زندان چاووش باشی ساری سلیمان پاشا به زنجیر بسته شد و استفان از ویووده‌های سابق به جای او منصوب شد (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۸۶).

۲۲۷. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۱۲۵ از نامبرده به عنوان ویووده سابق نام برده است.

۲۲۸. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۶۲۶-۶۲۸-۶۲۹ سال ۱۰۸۴ هـ / ۱۶۷۳ م

تاتارها بود در کنار عثمانیها قرار داشت و مقابل حمله‌های لهستان پایداری کرده بود. ۲۲۹

پس از برکناری این شخص، کنستانتین نام شخص دیگری ۲۳۰ والی بغداد شد. اما با کشته شدن قاپوچی‌باشی عثمان آغای خزانه‌دار که برای گرفتن خراج به شهر یاش رفته بود، معزول شد. عثمان آغا بر اثر حمله راهزنان به ساختمان محل اقامتش کشته شده بود. و به جای انتیوخ قان دمیر پسر ویووده پیشین قان دمیر که مورد اعتماد خان کریمه و چرکس محمدپاشا بود والی بغداد شد (۲۸ جمادی‌الاول ۱۱۰۷ هـ / شبات ۱۶۹۶ م ۲۳۱ انتیوخ قان دمیر در نخستین دوران حکومتش تا سال ۱۱۱۲ هـ / ۱۷۰۰ م در مقام خود باقی ماند. پیمان قار لوفچه در زمان حکمرانی او بسته شده بود. وی مورد اعتماد دولت عثمانی بود. ۲۳۲

در اواخر قرن شانزده و اوایل قرن هفده خراج بغداد هفتادبار (هفت میلیون) آچه بود. در اواخر قرن هفدهم با در نظر گرفتن برابری پول میزان خراج شصت و پنج هزار قروش معادل میزان پیش بوده است. ۲۳۳

۲۲۹. از یک خانواده تاتار بود که به بغداد مهاجرت کرده به دین مسیح درآمده بودند. پس از برکناری به استانبول آمد و تا پایان عمر به کار تحقیق و تتبع پرداخت.

۲۳۰. کنستانتین ویووده جدیدالانتصاب در ادرنه خلعت «کوکو» [؟] پوشید و به حضور سلطان احمد دوم پذیرفته شد. شاه خطاب به او گفته بود که اگر بشنود نسبت به مردمش بیداد کرده است سرش را بر باد خواهد داد. آنگاه اسب زین و یراق شده و منگوله احسان کرده بود (سلاحدار ج ۲ ص ۶۹۷).

۲۳۱. نصرنامه (ذیل تاریخ سلاحدار) حوادث سال ۱۱۰۷ هـ.

۲۳۲. حکم در اثنای چهارمین جنگ صلیبی به سبب تشکیل یک دولت لاتین در استانبول به ویووده بغداد که: چون اداره ولایت بغداد به تو تفویض شده است. شایسته است که با صداقت و درستی خدماتت را به منصفه ظهور برسانی و من بعد مملکت بغداد را کما تنبغی حفظ و حراست کنی و از رعایا و برایا حمایت و صیانت نمایی احوالشان را نظم و انتظام بخشی و اموراتشان را تصفیه و تهذیب نمایی و بر شداید ناشی از جنگ مقاومت کنی و در رفاه حالشان بکوشی و در اداره امور ولایت و نظام حال اهالی و آرامش و آسایش آنان صرف دقت و اهتمام کنی. به موجب این خط همایونی شوکت مقرون و با شرط اجرا و رعایت مراتب فوق مقام ویووده گی مجدداً به تو تفویض و احسان می‌شود... ذی‌الحجه سنه ۱۱۱۰ (دفتر مهمه شماره ۱۱۱ ص ۶۷۸).

۲۳۳. در اواسط قرن هفدهم چون یک قروش معادل هشتاد آچه بود، شصت و پنج هزار قروش معادل پنج میلیون و دو بیست هزار آچه بود. منتهی به سبب ادامه جنگها چون یک قروش تا یک صد و بیست آچه ترقی کرده بود، اگر این افزایش را در نظر بگیریم خراج باز همان میزان یعنی هفت میلیون آچه خواهد بود.

دوک نشینهای ناکشا (نقشه) و «شیرا»

اوضاع دوک نشینها

در اثنای چهارمین جنگ صلیبی به سبب تشکیل یک دولت لاتین در استانبول گروه جزایر کیکلاد در دریای مدیترانه سهیه جزو ونیز محسوب شده بود. ونیزیها که قصد تصاحب همه راههای دریایی مدیترانه را داشتند، اداره امور این جزیره‌ها را به شرط وفادار ماندن به کشور مادر، به اصیل زاده‌ها واگذار کرده بودند که آنها به صورت دوک نشین و بر طبق قوانین ونیز واگذار شده بود. با این سیاست این جزایر ضمن اینکه آباد می‌شد و متروک نمی‌شد برای تجارت و نیز ناوگان آن کشور حکم یک پایگاه مهم تجاری را پیدا می‌کرد.

جزایر کیکلاد ۲۳۴ در سال ۱۲۰۷ به یکی از خان زادگان ونیزی به نام مارکوسانوتو واگذار شد. بعدها از طرف امپراتور بیزانس به خانواده سانوتو عنوان دوک نیز داده شده بود. پس از انقراض نسل این خاندان در سال ۱۳۹۷ جزایر از لاتین‌ها به خاندان دیگری منتقل شد.

زیر نفوذ عثمانی درآمدن

دوک نشینها

در جریان آغاز نفوذ عثمانیها در مدیترانه و در پی تصرف جزیره اگریبوز با آن قسمتی از جزیره‌ها برتری حاکمیت عثمانیها را به رسمیت پذیرفته بودند اما این جزیره‌ها در واقع پس از بازگشت خیرالدین بار با روس از جنگ قورفو کاملاً زیر نفوذ دولت عثمانی درآمد. صاحب جزایر ناکشا (ناکسوس)، شیرا و میلویا دگرمنلیک که متعلق به لاتینها بود و به دولت عثمانی خراج می‌دادند، یک ایتالیایی به نام یاکومو بود.

پدر یاکومو نیز به دولت عثمانی سالانه یکصد و نود هزار و ششصد و نه آچه خراج می‌پرداخت. پس از مرگ او نیز دوک نشین ناکشاهمین خراج را می‌پرداخت. یاکومو که

۲۳۴. جزایر کیکلاد و سیکلاد بر به جزایری گفته می‌شد که از جنوب شرقی اگریبوز شروع و به صورت رشته به سوی جزیره استانکوی واقع در سواحل آناتولی امتداد داشت. مشهورترین این جزیره‌ها عبارت بود از: آندره (آندروس) استاندیل (تینوس)، شیراناکشا (ناکسوس)، پاروس و مورتایی (میلو).

به جز ناکشا حاکم جزایر سانتورین و پاروس هم بود با دیوان تماس گرفت و در پی این تماس به موجب برات مورخ ۱۶ جمادی الاخر ۱۹/۹۷۲ او جاق ۱۵۶۵ اداره جزایر تحت اختیار پدرش نیز، به او واگذار شد. مجموع خراج سالانه جزایر تحت اختیار یا کومو به اضافه خراج جزایر پدرش که به او داده شد بالغ بر یکصد و شصت و دو هزار آقچه می‌شد.

یا کومو به موجب مفاد براتی که در دست داشت می‌بایست به دولت عثمانی وفادار می‌ماند، به جز اتباعی که جزیه می‌دادند حق پذیرفتن افراد دیگری از خارج به جزیره را نداشت، با دولتهایی که مناسبات تیره با دولت عثمانی داشتند نمی‌بایست روابط دوستی برقرار می‌کرد، نمی‌بایست به گشتهای راهزنان دریایی اجازه ورود به جزایر می‌داد و یا سلاح و آذوقه در اختیارشان می‌گذاشت. در مقابل انجام این تعهدات دولت عثمانی می‌پذیرفت که دیوان به جز در دعوای اتباع عثمانی ساکن آن جزایر در دعوای دیگر ساکنین جزیره دخالت نکند و طرف مقابل حق داشت که اختلافات و دعاوی مردم جزیره را طبق قوانین خود رسیدگی کنند و مجازاتها هم به موجب همین قوانین اعمال می‌شد. بیگلربیگها، سجاج بیگها، کاپیتانها [فرماندهان دریایی] و قضات نمی‌بایست در امور داخلی دوک‌نشین دخالت می‌کردند و مسئول بیت‌المال دولت عثمانی حق نداشت در امور مربوط به ماترک افرادی از دوک‌نشین که می‌مردند دخالت کند و ۲۳۵...

یاسف ناسی

به سبب حمایت یا کومو از راهزنان دریایی کشورهای بیگانه که سبب فعالیت گسترده آنان شد، در سال ۹۷۵ هـ / ۱۵۶۷ م حکومت دوک‌نشین ناکشا از او گرفته شد و اداره امور آنجا به شرط پرداخت سالانه چهل هزار سنکه طلا به یک یهودی به نام یاسف ناسی

۲۳۵.

اشاره همایونی می‌شود که:

با توجه به قبول پرداخت سالانه ۵۲۳۹۱ آقچه خراج سالانه جزایر تابعه ناکشا شامل سانتورین و پاروس دارنده فرمان قدوة الامراء الحلت المستحیه عمد. الکبراء الطائفة النصرانیة «متصرف» یا کومو به درگاه معلایم کس فرستاد که حاکم ناکشا مذکور باشد و ضمن اعلام فوت پدرش دوک، استدعای عاطفت نمود که جزایر مذکوره با جزایر

که در خدمت دولت عثمانی بود، واگذار شد و یاکومو به استانبول احضار شد اما وی از آمدن خودداری کرد^{۲۳۶} و ابتدا به ونیز و از آنجا هم به پاپ متوسل شد. برای او که از حکومت محروم شده بود^{۲۳۷} جمهوری ونیز سالانه دویست هزار فلوری و پاپ چهارصد فلوری مقرری اختصاص دادند.^{۲۳۸}

یاکومو از این پس آرام نشست با فرقاته‌ای که فراهم کرده بود در جزایری که از دست داده می‌بود می‌گشت و مردم را تحریک به شورش می‌کرد مراتب توسط یاسف دوک جدید به دولت عثمانی گزارش شد و حکومت برای اخذ تدابیر لازم فرمانی برای قاضیه‌های روی ایلی و آناطولی^{۲۳۹} صادر کرد.

یاسف نانسی این چهره مشهور تاریخ عثمانی در اوایل نیمه دوم قرن ۱۶ یک یهودی پرتقالی بود که در زمان انگیزیسیون [تفتیش عقاید] از ترس مسیحی شد و نام دون ژوان میکز بر خود نهاد. بعداً به ایتالیا پناهنده شد از آنجا به استانبول آمد و با توصیه‌هایی که از دولتمردان فرانسه آورده بود در پادشاهان عثمانی نفوذ کرد و باز به

شراومیلو در ازای پرداخت ۱۰۹۶۰۹ آقچه خراج پرداختی پدر به او عطا شود. جزایر مذکوره را با تعیین میزان خراج پدر به موجب این برات به او دادم و فرمودم که من بعد اولاً خراج جزایر خود و جزایری را که پدرش متصرف آن بود که جملگی یکصد و شصت و هزار آقچه است سال به سال به موقع و تمام و کمال به خزانه آمره پرداخت کند و در طریق عبودیت و استقامت ثابت قدم باشد. ورود هیچ کسی را جز رعایای خراج گذارم به جزایر مذکوره قبول نکند و با کسانی که روی از درگاه باسعادت برگردانیده‌اند دوستی ننماید. کشتیهای بیگانه و کشتیهای حرامیان و راهزنان را به جزایر خود راه ندهد، به آنها آذوقه و مهمات ندهد و بالجمله از سر صدق و راستی اوامر عالیهم را امتثال کند. جزایر مسطوره و مرقومه را که سالها پدرش متصرف آن بود، متصرف شود و آن جزایر از او گرفته نشود. و اگر چنانکه در منازعتی با دیگران درگیر شود نماینده به سده سعادت بفرستد تا طلب استمداد نماید دعاوی و منازعات بین رعایای خود را بر طبق آیین قدیم خویش حل و فصل کند و اگر چنانچه نیاز به مجازات و سیاست باشد به آن که محتاج به عرض [به حضور شاه عثمانی] باشد طبق آیین و رسوم پدر و اجدادی متناسب با استحقاقشان اهل فساد را سیاست نماید و هرگز بیگربیگها، قاضیه‌ها و کاپیتانها مداخله و تعرض ننمایند... (دفتر مهمه ۶ ص ۲۴۸ شانزده جمادی‌الاول ۹۲۷).

۲۳۶. هامر (ترجمه عطاییک) ج ۶ ص ۲۴۲.

۲۳۷. در بین جزیره‌های تابعه دولت عثمانی یک دوک‌نشین در دست سینور آندروس نام و دیگری در دست خاندان سوماریوا بود (تاریخ هامر ج ۷ ص ۴۷) پس از سوماریوا جزایر تابعه این دوک‌نشین با پرداخت چهل هزار سکه طلای بیشتر به شخصی به نام سلیمان بیگ داده شد.

۲۳۸. مقاله صفوت بیگ به نقل از مهمه (مجله انجمن تاریخ عثمانی سال سوم ص ۹۹۰).

۲۳۹. دفتر مهمه ۷ ص ۵۵۰ شانزدهم ذی‌الحجه سنه ۹۷۵.

آیین پیشین برگشت. همانطوری که در جلد دوم کتاب دیدیم یوسف نانسی مؤسسه‌ای بانک مانند به نام خاله‌اش دوناگراسیامندس تأسیس کرد و همراه خاله‌اش که در عین حال مادر همسرش نیز بود مشترکاً آن را اداره می‌کردند.

او در جهان تجارت کارهای بسیار کرد و از این روی با سلطان سلیمان قانونی و بعداً نیز با سلیم دوم رابطه پیدا کرد.

یاسف نانسی از این پس در فعالیت‌های سیاسی نیز نقش داشت، مشاور سلطان سلیم دوم شد و شغلی* هم در زمینه رسیدگی به خلافها و جرایم جزئی به او محول کرد بعدها به اداره امور دوک‌نشین ناکشا (ناکسوس) که مرکز همه مجمع‌الجزایر کیکلاد بود منصوب شد. (۲۳ جمادی‌الاول ۹۷۵ هـ / کاسم ۱۵۶۷). نانسی در ناکشا مرکز حکومتی‌اش مستقر نشد بلکه در خانه ساحلی‌اش واقع در قوری چشمه استانبول سکونت داشت و یک اسپانیولی به نام فرانجسکو کاونلو به نیابت از او مجمع‌الجزایر را اداره می‌کرد. ۲۴۰

یاسف نانسی پس از تصرف قبرس [توسط عثمانیها] به سودای سلطنت قبرس افتاد، اما با مخالفت جدی سوکوللی محمدپاشا که حتی با حکومت او در ناکشا نیز مخالف بود، روبه‌رو شد و به آرزوی خویش نرسید.

نانسی تا جایی در سلطان سلیم دوم نفوذ کرده بود که برای وصول طلبی که از فرانسه داشت سلطان سلیم در تاریخ رجب ۹۷۶ فرمانی برای بیگلربیگهای مصر و اسکندریه صادر کرد که به موجب آن از کشتیهایی که با پرچمهای فرانسوی می‌آمدند از هر هزار فلوری مال‌التجاره یک سوم آن را برای پرداخت به یاسف نانسی ضبط کنند. ۲۴۱

۲۴۰. دفتر مهمه ۳۰ ص ۳۲۸ و مهمه ۳۱ ص ۶۰ و برخی اسناد مربوط به یاسف نانسی. مجله انجمن تاریخ عثمانی، نشر توسط صفوت بیگ (سال سوم ص ۹۸۲ و سال چهارم ص ۱۴۴۴).

* Moteferrika. شعبه‌ای در کلانتری یا تشکیلات انتظامی که به تقصیرهای جزئی و خلافها رسیدگی می‌کند. فرهنگ ترکی به فارسی.

۲۴۱. دفتر مهمه ۷ ص ۹۷۴ و ۹۷۸.

یاسف نانسی تا سال ۱۵۸۳/۵۹۹۹م که درگذشت ۲۴۲ دوک نشینهای خود را نگهداری کرد و پس از او دوک نشین ناکشا به سلیمان بیگ داده شد.

پرنس نشینهای گرجی

گرجستان

گورگیار که نام پیشین آن کارتلی و یا کارتولی بود یونانی‌ها و رومی‌ها ایبریا و عثمانی‌ها و ایرانی‌ها گرجستان می‌گویند. گرجستان اصلی یعنی کارتلی از شمال با اوسه‌تیا و داغستان از جنوب با روان (ایروان) و از غرب با گوریا و یا گوری و ایمرتیا (ایمرتی) هم‌مرز بوده است، اما بعدها در تاریخهای مختلف گسترش یافته و گوریا، منیگرلیا، آبازیا و ایمرتیا و حتی داغستان را نیز در محدوده خود گرفته بود و در جنوب تارودارس نیز امتداد پیدا کرده بود.

گرجی‌ها مسیحی (اورتدکس) بودند. الکساندر یکم شاه گرجستان (۱۴۱۳-۱۴۴۲) در اواخر دوران سلطنتش کشور را بین سه پسرش تقسیم کرد. از این سه، ایمرتیا تا اشغال آن از سوی روسها به صورت یک پرنس نشین مجزا بود اما دو برادر دیگر اندکی پس از تقسیم باهم یکی شدند. مرکزشان کارتلی یا کارتیل تفلیس بود. ۲۴۳

نخستین تماس با عثمانی‌ها

نخستین تماس عثمانیها با گرجیها، همزمان بود با ایامی که یاووز سلطان سلیم والی طرابزون بود. بعداً در جنگ چالدران شاه گرجستان برای اردو چهار پای قصابی فرستاد و تاحدی تنگنای آذوقه را تخفیف داده بود.

در زمان جنگهای سلطان سلیمان قانونی با ایران گرجستان با توجه به ایجاب شرایط

۲۴۲. تاریخ عالی (ج ۲ چاپ نشده برگ ۲۳۶ ب) عالی می‌نویسد که پس از مرگ یاسف نانسی سردفتردار او کجی‌زاده محمد و ممی دفتردار آناتولی و آرنائوودسنان افندی دفتردار «سگه ثانی» مأمور صورت‌برداری مخلفات او شدند. حتی به سبب مفقود شدن یک انگشتر و برخی جواهرات دفتردارهای یادشده معزول و زندانی شده بودند.

۲۴۳. خلاصه شده از انسیکلوپدی برنیانیکا.

و فاصله اندکش با ایران بیشتر به سوی ایران و گاهی هم به عثمانی‌ها تمایل نشان می‌داد و سیاستی دوجانبه را پی می‌گرفت و در اثنای جنگ‌های سلطان عثمانی با دولت‌های اروپایی به تحریک ایران موضع ستیزه‌جویانه گرفته بود. (۹۵۰ هـ / ۱۵۹۰ م) از این روی در پی عملیات قرامصطفی پاشا وزیر دوم که یک‌ماه و نیم طول کشید بیش از بیست قلعه متعلق به گرجی‌ها به تصرف دولت درآمد. ایمرتی دادیان (پرنس‌نشین کولیدا یا مینگرلی) و گوریل که قبلاً بیرون مرزهای گرجستان اصلی بود و بعدها داخل مرزهای این کشور قرار گرفت بعدها هر کدام به صورت حاکم‌نشینهای جداگانه درآمدند و نزدیک اواخر قرن شانزدهم موظف به پرداخت خراج به دولت عثمانی شدند. ایمرتی شصت هزار، دادیان هشتاد هزار و گوریل (گوریا) متشکل از سی هزار خانوار بودند که زیر نفوذ دولت عثمانی درآمدند. از این سه سنجاق برای دو سنجاق یعنی دادیان و گوریل خراج سالانه معین شد اما حاکم‌نشین ایمرتی (آچیق‌باش) مدتی از پرداخت خراج معاف شده بود ۲۴۴ دادیان‌ها در قرن هفدهم مکلف بودند که در ازای دوبار آنچه جزیه برای کارخانه‌های کشتی‌سازی دولت عثمانی هشتاد هزار آرشین - به مقیاس آرشین حلب - کرباس تحویل دهند. در صورت عدم تحویل، جزیه مقرر را توسط ایلچی تسلیم می‌کردند.

در میان خانهای این سه سنجاق، عثمانی‌ها حاکم ایمرتی را (آچیق‌باش خان) می‌نامیدند. پرنس‌نشین آچیق‌باش در شمال ایالت چلدر که مرکزش آخیخه بود و در شمال غربی گرجستان و کارتلی قرار داشت.

در حوالی شمالی ایمرتی منطقه کوتاهیه شمالی واقع شده بود. قسمتی از پرنس‌نشین مینگرلی یا دادیان در کناره دریای سیاه بود و منطقه ابازه در شمال آن قرار

۲۴۴. تاریخ پجوی (ج ۲ ص ۴۰۵) در باره پرنس‌نشینهای گرجستان چنین می‌نویسد: «از میان سه پرنس‌نشین به پرنس‌نشین که مرکز آن کوتاس (کوتایس) است آچیق‌باش خانلیقی [حاکم‌نشین آچیق‌باش] می‌گویند دومی پرنس‌نشین خان اوغول لاری و دیگری لوند اوغول لاری است. از این سه پرنس‌نشین متنفذتر از همه خان آچیق‌باش است. خانهای دیگر او را حرمت می‌گذارند و شمشیرخانی را به دست او بر میان می‌بندند. چون یاووز سلطان سلیم وقتی به کشور او رفت حرمت بسیار دید به این سبب خراج او را عفو بخشید فرمود. از آنان خراج طلب نمی‌شود.» عالی هم می‌نویسد که از آنها خراج ستانده نمی‌شود. (مجلد چاپ نشده، ص ۲۸۶). اما بعدها یعنی در قرن هفدهم مبلغی خراج از آنان گرفته می‌شد.

داشت. پرنس نشین گوریل در جنوب مینگرلی و در ساحل دریای سیاه بود که پولتی اسکله آن محسوب می‌شد. ۲۴۵ به جز این سه سنجاق تفلیس نیز در اختیار عثمانیها قرار گرفت. تفلیس از آن داوودخان بود. این شخص که از ایران تبعیت می‌کرد در زمان سرفزماندهی لاه مصطفی پاشا (جمادی الاخر ۹۸۶ مائیس ۱۵۷۸ م) پیشنهاد تابعیت عثمانیها را نپذیرفت و به ایران گریخت و عثمانیها تفلیس را ۲۴۶ گرفتند، ژرژباشی آچیق* و الکساندر حاکم کاختیا که بین روان و قرار داشت مایل به حکومت در این قسمت از گرجستان بودند. لاه مصطفی پاشا موافقت کرده که اگر الکساندر اسلام بپذیرد اداره امور تفلیس به او واگذار می‌شود. اما الکساندر از دین خود برنگشت از این روی مصطفی پاشا مناطقی از اراضی داوودخان را به الکساندر داد و تفلیس را به صورت ایالت درآورد و اداره آن را به دست قویدو بیگ پسر سولاغ فرهاد پاشا سپرد و در قلعه تفلیس محافظ و مهمات مستقر کرد. ۲۴۷

از خانهای ایمرتی، دادیان و گوریل (گوریا)، هر کدام می‌مرد، کسی که پیشنهاد جانشینی اش را می‌کرد دولت عثمانی آن را تأیید می‌کرد. بعدها در اثنای عملیات قفقاز حکام حاکم نشینهای کارتیل یا کارتلی، کلریل یا مینگرلی و زگم گاهی حاکمیت دولت عثمانی را می‌پذیرفتند گاهی هم به دولت ایران وفادار می‌ماندند.

باتوجه به این که سیمون خان حاکم گرجستان اصلی یعنی کارتیل در جنگ فرهاد پاشا علیه ایران از دولت عثمانی اطاعت کرد و خراج گذاری را پذیرفت، دولت عثمانی پیمان نامه‌ای به او داد مبنی بر این که چون تفلیس مرکز یکی از ایالت‌های عثمانی شده

۲۴۵. جهان نماص ۴۰۶

۲۴۶. داوود خان بعدها اسلام پذیرفت [؟] و بیلک مرعش به او تفویض شد.

* ژرژ بی کلاه. م.

۲۴۷. داوود خان حاکم تفلیس بعدها یعنی در سال ۱۵۸۲/۵۹۹۲ م از طریق فرهاد پاشا با دولت عثمانی تماس گرفت و درخواست کرد که او را همراه با یک پسر و پنج همراهش به استانبول بفرستند. و چون به استانبول آمد ضیافتی در دیوان همایونی به افتخارش برپا شد و سپس توسط شاه به حضور پذیرفته شد و به سمت بیگلربیگی مرعش منصوب شد. داوودخان پس از این انتصاب نزد فرهاد پاشا رفت و اراضی ضبط شده برادرش سیمون خان در مقام ملک موروثی به او داده شد. در این باره فرمانی هم به عنوان فرهاد پاشا صادر شد.

(ذی الحججه ۹۹۲) تاریخ سلانیک ص ۱۸۷

است در مقابل پس از مرگ او کوری و دیگر دژها به اولاد او تفویض شود^{۲۴۸}.
 اما چون سیمون خان مردی بود پرتحرک و غیرقابل کنترل، مدام به این سوی و آن سوی حمله می‌برد و اوضاع را درهم می‌آشفت، فرمان‌هایی حاوی نصیحت برایش فرستاده شد که به ظاهر روی اطاعت نشان داد اما در انتظار^{۲۴۹} فرصت بود.
 سیمون خان در سال ۱۰۰۸ هـ / ۱۵۹۹ م فرصتی یافت و سرکشی آغاز کرد. با همت جعفرپاشا محافظ تبریز و بیگلربیگی «وان»، الکساندر خان حاکم «کاخت» از حکام گرجی، پسرش و نیز سیمون خان گرفتار شدند. الکساندر را کشتند، پسرش و سیمون خان را دریدی کوله استانبول به زندان افکندند.
 سیمون خان بعدها اسلام پذیرفت و نام محمدپاشا به خود گرفت و در زمان احمد یکم در گذشت^{۲۵۰} به هنگام بازداشت دریدی کوله رباعی زیر را ساخته بود:
 غارتزده چرخ ستمکار شدم
 زین روی به چشم مردمان خار شدم
 گر اسب و شتر برفت با بار از دست
 شکرأ لله که خود سبکبار شدم*
 در میان خانهای گرجی قرن هفده نامی تریشان مقرا و^{۲۵۱} خان کارتیل و تهمورث خان حاکم زاگم (زگم) بودند.
 در بین افراد یادشده مقراو خان در سال ۱۰۲۶ هـ / ۱۶۱۷ م از دولت عثمانی

۲۴۸. نامه همایونی خطاب به سیمون خان حاکم کارتلی (منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۲۳۲).

۲۴۹. تاریخ نعیم ج ۳ ص ۲۰۶

۲۵۰. از سندی که در دست است چنین برمی‌آید که وی در سال ۱۰۱۷ هـ / ۱۶۰۸ م زنده بوده است (تصنیف

امیری، اسناد دوران احمد یکم شماره ۵۰۳).

* متن ترکی رباعی چنین است:

غارتزده چرخ ستمکار اولدوم

خالقین گوزونه آیین ایچین خار اولدوم

گر گیدی ایسه اسب و شتر بار ایله

باری یه شکر لر که سبکبار اولدوم

۲۵۱. رونوشت نامه همایونی ارسالی به سبب اطاعت مقراو خان از عثمانی‌ها و طلب یاری از این دولت در مقابل

ایران، در منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۲۳۰ آمده است. همچنین در تاریخ نعیم نیز ثبت شده (ج ۲ ص ۱۵۱).

تبعیت کرد و با توجه به نظرات او مبنی بر این که ایران قصد تجاوز به گرجستان و از آنجا قصد قلمرو عثمانی را داد، از سوی محمدپاشا بیگلربیگی با توم (طرابزون)، شماری از سنجاق بیکها و سنجاق بیگهایی که خراج گزار دولت عثمانی بودند مأمور یاری مقر اوخان شدند. خان دیگر از خانهای مذکور یعنی الکساندر خان پسر لوندخان (پدر بزرگ تهمورث خان) نزدیک به اواخر قرن شانزده یعنی در سال ۹۸۶ هـ / ۱۵۷۸ م حاکمیت قدرتمند عثمانی را به رسمیت پذیرفته بود، اوایل، سالانه سی عدل ابریشم می فرستاد. بعدها طبق حکمی که در سال ۱۰۰۱ هـ / ۱۵۹۳ م صادر شد مقرر شد سالانه ده بار آقچه بابت خراج برای خزانه دولت ارسال شود^{۲۵۲} قلمرو الکساندر چون در مرز ایران بود، ناگزیر از شاه ایران پیروی می کرد، در ضمن با روسها هم روابط مشکوکی داشت. تهمورث خان پسر این شخص به هنگام جوانی به غایت زیباروی بود. شاه عباس به ترفندی این شخص را به خدمت خود درآورد و سپس او را حاکم زاگم کرد. اما پس از مدتی که تهمورث خان بنای مخالفت با شاه عباس را گذارد و دست به حملاتی زد، شاه ایران او را معزول کرد و به جای او مقر او خان را که از خاندان پرنس نبود به خانی منصوب کرد و او را به تعقیب تهمورث خان فرستاد، اما تهمورث نزد آچیق باش خان (پرنس ایمرتی) گریخت.

شاه عباس در پی این ماجرا حاکمی به نام پیکر بیک برای بخشی از گرجستان تعیین کرد و مقر او خان و قارجیقای خان [؟] و رئیس نگهبانان شاهی را نیز نزد او فرستاد. به جای شهر زاگم که تخریبش کرده بودند شهر مرکزی دیگری ساخت (کلخیص) و بسیاری از گرجی ها را با معافیت از مالیات و خراج به آن شهر جلب کرد.

در این گیرودارها دستور محرمانه ای که شاه عباس برای قتل عام گرجیهای آن حوالی - از جمله مقر او خان صادر کرده بود اشتباهی به دست مقر او خان افتاد. با اقدامات احتیاط آمیز گرجی ها را به سوی خود جلب کرد و یک روز با برنامه ای از پیش ساخته شده با این شایعه که تهمورث حمله کرده است، قارجیقای خان را از چادرش بیرون کشید، او را کشت و نیروهای ایرانی را شکست داد [؟]

علی رغم این پیروزی مقر او چون از نسل خانها نبود مردم به او تمایل نداشتند و

خواهان تهمورث خان پیشینشان بودند، تهمورث خان که در مرز عثمانی بود با آگاهی از این احساسات بی درنگ به کشورش بازگشت و حکومت را در دست ۲۵۳ گرفت. مقرا و در پی این حادثه با شماری از اطرافیان به دولت عثمانی پناهنده شد و با مطرح کردن این نکته که می‌توان گنجه، قراباغ، شیروان و حتی اردبیل را به ترفندی و تدبیری اشغال کرد، ضمن تقدیم سرقار جیقای بر آن شدن تا سردار عثمانی را به آن حوالی سوق بدهد. اما چون حافظ احمدپاشا [سردار عثمانی] مأمور حمله به بغداد شده بود، عمرپاشا بیگلربیگی باتوم (طرابزون) را به فرماندهی سپاه اعزامی به آن حوالی [ایران] منصوب کرد و فرستاد (۱۰۳۴ هـ / ۱۶۲۵ م). مقرا و بعدها در زمان صدارت خسروپاشا به اردوگاه عثمانی رفت و از آنجا نیز راهی استانبول شد، اسلام پذیرفت و نام محمد به خود گرفت و به سمت بیگلربیگی قرامان برگزیده شد. اما چون رفتار تحصیلدار اعزامی مقرا و باعث شورش مردم شده بود، به دستور خسروپاشا وزیر اعظم و سردار اکرم، مقرا و پسرش در حلب اعدام شدند.

در سال ۱۰۴۳ هـ / ۱۶۳۳ م به سبب محاصره بغداد توسط نیروهای ایران و موفقیت این دولت حکام گوریل و دادیان از عثمانی‌ها رویگردان شدند و به تبعیت ایران را پذیرفتند. حتی خان گوریل دختر خود را به عقد خسرومیرزا که به جای تهمورث خان به زاگم و کارتیل حاکم شده بود، درآورد و به این کار گرجستان پیچیده شد. چون با این ازدواج، دختر خان گوریل می‌بایست از خاک آچیق‌باش می‌گذشت آچیق‌باش خان و تهمورث خان حکمران پیشین زاگم خواستند تا مانع از این کار شوند، اما خسروبیگ با سی هزار قزلباش و حاکم گوریل با نیروهای خود به مقابله برخاستند. آچیق‌باش خان شکست خورد و کشته شد، پسر آچیق‌باش خان و تهمورث خان در یک محل کوهستانی پنهان شدند. به این ترتیب سرزمین آچیق‌باش اشغال شد و دامنه حملات ایرانی‌ها از طریق دادیان و گوریل تا مرزهای گونی و طرابزون گسترده شد. در نتیجه دولت عثمانی در آن حوالی هم ناگزیر از به کار گرفتن تدابیر دفاعی شد (۱۰۴۳ هـ / ۱۶۳۳ م).^{۲۵۴}

۲۵۳. تهمورث خان در سال ۱۰۴۲ هـ / ۱۶۳۲ م به سبب حملات نیروهای ایران باز کشورش را رها کرد و نزد آچیق‌باش خان گریخت.

نفوذ روسها به قفقاز شمالی با تصرف آستراگان در زمان حکومت تزار «ایوان مخوف»، چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی تأثیر مهمی در آن حوالی به جای گذارد و ترکها، چرکسها و گرجیهای آن منطقه را به سوی خود متوجه ساخت و جذب کرد. حتی شماری از خانهای چرکس و چچن شخصاً به مسکو رفتند، بویژه چچنیها از ایوان خواستار حمایت از آنها در برابر عثمانیها و خانهای کریمه شدند.

نفوذ کامل روسها در قفقاز شمالی، گرجیهای جنوبی را هم به سوی آن دولت جذب کرد، این مسئله بویژه در اواخر قرن شانزدهم چشمگیرتر شده بود. در سال ۱۰۱۱ هـ/ ۱۶۰۲ م در بین خانهای این منطقه که خراج و هدیه به استانبول می‌آوردند لوندخان حاکم زاگم و یورگی خان پسر سیمون خان^{۲۵۵} را می‌بینیم و نیز در سال ۱۰۹۳ هـ/ ۱۶۸۲ م فرستادگان حاکم گوریل و خان آچیق‌باش و بیک قرعوق به نام شائین خان برای پرداخت خراج به استانبول آمده بودند.^{۲۵۶} سکنه منطقه قفقاز بویژه گرجیها و چرکسها با دولت روسیه که از اواخر قرن ۱۶ روزه روز در حال گسترش بود مناسبات دوستانه برقرار کردند که نتیجه این روابط دوستی، در اوایل قرن هفده نقش مهمی بازی کرده بود.

هاتمان [حاکم] نشینهای قزاق

در نیمه اول قرن هفدهم دریای سیاه که به صورت یک دریاچه ترک در آمده بود، به صورت یک دریای بی‌اهمیتی درآمد. ظاهراً عامل این سقوط فعالیت قایقهای قزاقها موسوم به شایقا بود که به دولت روسیه و لهستان وابسته بودند. آنها از رودخانه‌های دون و اوزی می‌آمدند و کناره‌های دریای سیاه را می‌کوبیدند. یغما می‌کردند و هر که را که می‌گرفتند یا می‌کشتند و یا به اسارت می‌بردند. از این روی دولت عثمانی مدام ناوگان به دریای سیاه می‌فرستاد و قزاقهایی را که به دست می‌آورد نابود می‌ساخت. در افزایش میزان این عملیات قزاقها، تحریک و تشویق روسیه و لهستان عامل مؤثر

۲۵۵. تصنیف ابن‌الامین اسناد داخلیه شماره ۲۴۴ سنه ۱۰۱۱ هـ

۲۵۶. تصنیف ابن‌الامین اسناد داخلیه شماره ۲۳۱ سنه ۱۰۹۳ هـ

بوده؛ زیرا به سبب آقنهای پی در پی خانهای کریمه به خاک روسیه و لهستان به منظور بش باش (چپاول)، آن دولت نیز به این سان مقابله به مثل می کرد قزاقهای اوزی یا زاپوروق در صورت لزوم از خشکی تیر به مولداویا یعنی بغداد حمله ۲۵۷ می بردند.

دانستنیهای اندکی در باره قزاقها

در باره قزاقها با نقل خلاصه‌ای از هامر و اطلاعات اخذ شده از برخی منابع عثمانی که ذیلاً می آوریم می توان در باره محل زندگی تیره‌های مختلف قزاقها اطلاعاتی به دست آورد.

قزاقها در اراضی نزدیک به مردابهایی که مستقر شده بودند که بین رودخانه ون - به دریای آزا می ریزد - و رودهای دنی پیر (اوزی) و بوغ (آق سو) واقع شده است. این اراضی در مصب رودخانه‌های یاد شده امتداد دارد و به گروهی از آنان با انتسابشان به دون و یا پایتختشان قزاقهای چرکس می گفتند و قزاقهای ساکن حوالی رودخانه اوزی واقع در منطقه اوکراین به زاپوروق و یا شلاله شهرت داشتند. نخستین محل استقرار قزاقهای اوزی سجا بود که نزدیک شلاله ۲۵۸ قرار داشت. قزاقهای اوزی سه دسته بودند شامل یاراباش، ساری قمیش و پوتقالی. با توجه به این که ترکها به باردالی که در زاویه بین مصبهای رود دنی پیر و بوغ ساری سو* و یاساری قمیش** می گفتند از این روی قزاقهای این ناحیه به ساری قمیش شهرت داشتند. پوتقالی نیز نام مردی بود در آن حوالی که قزاقهای اوزی این نام را به خود گرفتند.

اولیا چلیپی می نویسد که قزاقهای باراباش پنجاه هزار نفر بودند که کلاً از روسها تبعیت می کردند و قزاقهای پرتقالی نیز گاهی تابع روسیه و گاهی هم پیرو لهستان ۲۵۹ بودند. زاپودوقها در سال ۱۶۶۵ م روسها را وادار به امضای عهدنامه‌ای کرده بودند. قزاقهای زاپوروق گاهی همراه با تاتارهای کریمه علیه لهستانها فعالیت

۲۵۷. دفتر مهمه شماره ۳۵ ص ۱۲۳ الی ۱۲۵. رییس قزاقهای زاپوروق به زور، دختر واسیل گرگ را به عقد بتوته پسر خود در آورد و مولداویا را نیز تخریب کرد.

۲۵۸. هامر ج ۲ ص ۲۵۲، فضلک، پچوی، نعیم و تاریخ سلاحدار

* و ** آب زرد - خیزران زرد.

۲۵۹. سیاحتنامه اولیاچلیپی ج ۷ ص ۵۲۸ و ۵۳۰.

می‌کردند و گاهی نیز در کنار لهستانی‌ها با عثمانی‌ها و خانهای کریمه به ستیزه برمی‌خاستند. چون گذران زندگی‌شان از راه غارت و چپاول بود، به این سبب همکاری با هر طرف را که با منافعشان مساعدتر می‌دیدند به آن سوی متمایل می‌شدند.

همیلنسکی* (همیلینتسکی) حاکم زاپوروق با جلب حمایت تاتارها و دهقانان اوکراینی که در حکم اسرای** بویارهای لهستان به شمار می‌آمدند بر علیه دولت لهستان که روستاییان و قزاقهای اورتدکس را ناگزیر از پذیرفتن مذهب کاتولیک می‌کرد، قیام کرد. با نیروی انبوهی تا قالچیا هم پیش رفت اما شکست خورد. نیروهای لهستان شهر کیف را تصرف کردند. در پی این رخدادها همیلنسکی به منظور پذیرفتن تابعیت دولت عثمانی با این دولت تماس گرفت. حکومت پیشنهاد او را پذیرفت و به هاتمان (حاکم) یادشده در مورد اراضی که در اختیار داشت برات داد و قزاقهای زیرفرمان او را نیز تحت حمایت خود گرفت. این افراد تاتار که چهل هزار تن بودند در دورانی که زیر حمایت دولت عثمانی بودند و یا با خانهای کریمه همیاری داشتند یکدیگر را «قزاق برادر» (قارداش قزاقی) ۲۶۰ خطاب می‌کردند.

دو سال پس از پیمان واسوار دو هماتان قزاق مستقر در نواحی دو کناره رود دنی‌پیر نسبت به یکدیگر موضع خصمانه داشتند. از این دو هاتمان، قزاقهای بروکوسکی (بریو کووتسکی)* حاکم اراضی سمت چپ کناره رودخانه (یعنی رئیس قزاقهای زاپوروق) تابع روسها بودند و قزاقهای دوره شانکو حاکم سرزمینهای سمت راست رودخانه (یعنی رئیس قزاقهای ساری قمیش) از لهستان تبعیت می‌کردند.

بروکوسکی هاتمان (رئیس) قزاقهای زاپوروق چون از جانب هاتمان «سرکو» در تنگنا قرار گرفته بود، به منظور فعالیت علیه روسها ضمن اعزام نماینده‌ای برای خان کریمه پیشنهاد کرد که آماده است که منطقه اوکراینی را تسلیم دولت عثمانی بکند. این پیشنهاد چون در آن ایام موافق با سیاست دولت عثمانی بود از سوی فاضل احمدپاشا

Hemielnisky و * * دهقانانی که ناگزیر از بیگاری بودند.

۲۶۰. تاریخ نعیماج ۵ ص ۲۵۷، ۲۶۴ سنه ۱۰۶۳ و تاریخ هامر (ترجمه آتابی) ج ۱۰ ص ۲۱۳. اولیاچلیبی از

گروه قزاقهایی به نام «سرکه» نیز نام می‌برد که ابتدا از لهستان تبعیت می‌کردند، بعد از آن دولت جدا شدند و به قارداش قزاقلاری پیوستند سپس از آنها هم گسستند و به دوره شنکو محق شدند (ج ۷ ص ۵۲۷).

وزیر اعظم پذیرفته شد و ضمن تفویض ریاست قزاقهای باراباش، ساری قمیش و پوتقالی نیز به بروکوسکی، برای او برات، سنجاق، لوا و طوق ارسال شد (ذی الحجه ۱۰۷۸ / حزیران ۱۶۶۸).

پس از گذشت مدتی از این انتصاب با کشته شدن رئیس قزاقهای اوکران شرقی که به دستور شنکو صورت گرفت قزاقهای مستقر در دو سوی رودخانه اوزی نخست تحت ریاست بروکوسکی گرد آمدند، اما پس از مدتی زاپوروکها از او رویگردان شدند، گروهی با پذیرفتن تابعیت کریمه، بروکوسکی را به ریاست پذیرفتند و گروه دیگر با تبعیت از روسها دامین گرچنکو را به ریاست خود برگزیدند و به این ترتیب یکپارچگی شان دچار انشعاب شد.

دوره شنکو که با این انشعاب وضع فلاکتباری یافته بود ضمن توسل به دولت عثمانی، تقاضا کرد که اداره امور قزاقهای باراباش، پوتقالی و ساری قمیش را به صورت یک سنجاق [محدوده‌ای کوچکتر از استان، بزرگتر از فرمانداری] به او واگذار شود. با پذیرفته شدن این خواهش برای دوره شنکو برات، سنجاق و لوای حکومت فرستادند^{۲۶۱} برای خان کریمه هم در مورد تحت اداره واحد در آوردن قزاقهای باراباسن، پوتقالی و ساری قمیش نامه‌ای نوشته شد. دوره شنکو با این ترفند رندانه هاتمان نشینهای انشعاب یافته را تحت سرپرستی خود گرفت (اول محرم ۱۰۸۱ /

۲۶۱. برات هاتمانی ارسالی برای دوره شنکو:

«نشان شریفم این است که:

«چون با کمال قدرت از لیه مالک الملک ذوالجلال و حضرت واهب المواهب لایزال جل جلاله ولا له شریک والمثال... اینک دارنده این منشور مشهور سلطانی و نماینده یار لیق بلیغ واجب التبلیغ، خاقان افتخار امراء الملت مسیحیه فخر کبراء طائفة العیسو به پترو دوره شنکو ختمت عواقبه بالخیر هاتمان ساری قمیش، باراباش و پوتقالی با اظهار مخالفت و عنوان مصادقت به رکاب کامیابم ایلچی فرستاد...»

مراتب عبودیت و بندگی معروض... او نیز در زمره افلاق و بغداد و دیگر عداد ممالک محروسه المسالکم تحت حمایت خسروانه ام داخل شود و استدعا کرد که به نشانه مالکیت بر سر سرزمین از عواطف عالیه ملوکانه ام طوغ، لوا و سنجاق عطا کنم خواهش او مورد قبول خاطر همایونی ام قرار گرفت. اینک در غره محرم الحرام سنه ثمانین والف این خط همایونی سعادت مقرون داده می شود و سه ایالت به صورت یک سنجاق بروجه عنایت داده شد با صدور این امر به شریفم...»

اسناد خارجیة ابن الامین، شماره (۵۲).

حزیران ۱۶۶۰).

همچنین دستور داده شده بود که در صورت لزوم والی اوزی (سلستره) با خان کریمه به یاری دوره شنکو بشتابند. افزون بر آن از سوی دولت عثمانی نامه‌ای نیز خطاب به شاه لهستان نوشته شد. در این نامه ضمن اعلام این نکته که دوره شنکو تحت‌الحمایه عثمانیها است از او خواسته شده بود که متعرض وی نشوند.

باتوجه به این که در مورد وضعیت دوره شنکو چه در جنگهای لهستان که پس از این تاریخ رخ داد و چه در جنگ چهرین، در بخش مربوط به وقایع عثمانی سخن گفته‌ایم به همین تعداد آگاهی در مورد قزاقها بسنده می‌کنم. با رویگردان شدن دوره شنکو از دولت عثمانی، این دولت به انتخاب هاتمان دیگری مبادرت کرد، اما بعداً به موجب ماده سوم پیمان قارلوفچه که با لهستان بسته شد، عثمانی‌ها با ازدست‌دادن او کرانی انحلال این هاتمان‌نشین را که تنها اسمی از آن باقی مانده بود، پذیرفتند.

جمهوری را غوزه یا دوبرونیک

جمهوری راغوزه از حکومت اورخان غازی به بعد با دولت عثمانی روابط^{۲۶۲} داشت. این جمهوری که در کناره دالماسیا صاحب سرزمینی با بیش از یک‌صد و پنجاه میل مسافت بود، بعدها پس از تسلط عثمانی‌ها بر شبه جزایر بالکان حاکمیت این دولت را پذیرفتند. سالانه خراج معین می‌پرداخت و اتباعش آزادانه در داخل خاک ترکیه بازرگانی می‌کردند.

جمهوری راغوزه که خیلی قدیمتر از جمهوری ونیز بود، توانسته بود که در سایه مهارت‌های سیاسی و اقتصادی موجودیت خود را حفظ کند، مبلغ خراج این جمهوری در قرن هفدهم دوازده هزاروپانصد سکه طلا بود.^{۲۶۳} این جمهوری هم سال (بعدها هر سه سال یک بار) با دو نماینده خراج خود را می‌فرستاد و فرستاده‌ها ضمن پذیرفته شدن به حضور پادشاه خلعت می‌پوشیدند. این فرستاده‌ها یک سال در مرکز حکومتی [دولت

۲۶۲. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر دوبرونیک (دوبرونیک) سال ۱۰۳۸ الی ۱۰۵۶ هـ شماره ۳ ص ۶، ۱۱، ۱۱ و

ریکو (ترجمه فرانسه) ص ۱۶۳

۲۶۳. زبده‌الوقایع ص ۱۶۵، دفتر هزینه شماره ۳۰ سال ۱۰۶۰ و آرشیو تویقاپوسرای.

عثمانی] اقامت می کردند وظایف خود را به ایلچی‌هایی که سال بعد می‌آمد تحویل می‌دادند و خود باز می‌گشتند.

جمهوری را غوزه جز خراج هدیه‌هایی هم به وزیر اعظم، قزلار آغاسی، والده سلطان [مادر شاه] و دیگر شاهزادگان تقدیم می‌داشت. تجارت جمهوری را غوره پس از آن که تحت حمایت عثمانی‌ها درآمد گسترش بیشتری یافت و این جمهوری ثروتمندتر شد.

عهدنامه‌ای ۲۶۴ در دست است به تاریخ ۱۰۳۸ هـ/ ۱۶۲۸ م این سند چگونگی پرداخت مالیات و معافیت اتباع راغوزه را پس از فروختن مال التجاره در قرن ۱۶ نشان می‌دهد. بازرگانان راغوزه‌ای از ترکیه بیشتر گاو، پوست گاو میش، گوسفند، چرم، پشم گوسفند و ابریشم می‌خریدند. ۲۶۵ از آن گذشته دولت عثمانی اجازه داده بود که از بسنه و هرسک که فاصله اندکی با راغوزه داشتند نیز چهارپای زنده چون گاونر، گاو ماده، گوسفند و بز خریداری کنند. ۲۶۶ دولت جمهوری در صورت نیاز توسط بازرگانان راغوزه، با پرداخت بها سنگ شیشه وارد می‌کرد. ۲۶۷

طی جنگی که در سال ۱۶۳۸ آغاز شد و شانزده سال یعنی تا سال ۱۶۹۹ م به درازا کشید، جمهوری راغوزه یا دوبرونیک پس از شرکت و نیز در جنگ در پی تهدید این جمهوری خراج سالانه پرداختی به دولت عثمانی را قطع کرد و مدت هشت سال یعنی پس از رانده شدن اتریشی‌ها از روم ایلی به مجارستان از پرداخت خراج خودداری کردند. اما به سبب فعالیت‌هایی که در بالکان علیه عثمانی‌ها شکل گرفته بود پانصد دوکای پرداختی به خزانه امپراتور را قطع کردند و باز چون گذشته به خزانه دولت عثمانی خراج پرداخت کردند.

جمهوری راغوزه گذشته از آن که دولت عثمانی را در جریان اوضاع سیاسی و نظامی که صورت می‌گرفت قرار ۲۶۸ می‌داد، بعدها در اثنای جنگی که دولت عثمانی با

۲۶۴. آرشیو نخست‌وزیری، ابن‌الامین، خارجیہ شماره ۳

۲۶۵. آرشیو نخست‌وزیری. اسناد ابن‌الامین، خارجیہ. شماره ۹۵ و دفتر مهمه ۰۲۳ شماره سند ۶۱۶ سال

۹۸۱ هـ

۲۶۶. تزییف جودت، اسناد خارجیہ، شماره ۶۱۱۶.

۲۶۷. دفتر مهمه ۱۴ ص ۳۰۳.

۲۶۸. دفتر مهمه ۷ ص ۱۰۲ و مهمه ۱۲ ص ۱۲۳، ۴۳۹ و مهمه ۱۶ ص ۵۹۶ (و اسناد بسیار دیگر)

اتریش درگیر آن بود و به عقد پیمان پاساروفچه انجامید (۱۷۱۶م) یک سوم از خراج سالانه مقرر را به دولت عثمانی پرداخت و برای عدم پرداخت مانده به مدت سه سال موافقت این دولت را جلب کرد که در پی آشتی با اتریش باز هم چون گذشته دوازده هزار و پانصد دوکا خراج را فرستاد.^{۲۶۹} راغوزه اطلاعات لازم را هم در مورد ترکیه در اختیار کشورهایایی که با دولت عثمانی روابط داشتند، می گذاشت و در مورد هر دو طرف نیز سیاست صادقانه‌ای را دنبال می کرد. «ریکو» دولت جمهوری راغوزه را که ماهی یک رئیس جمهور در آن عوض می شد دولت بی اعتبار خوانده^{۲۷۰} است.

۲۶۹. آرشیو نخست وزیری، کارتن سه شماره ۷۷۰

۲۷۰. در راغوزه ماهی یک رئیس جمهور، هفته‌ای یک نماینده و یک محافظ قلعه عوض می شد (ریکو- ترجمه

فرانسه) ص ۱۶۵).

فصل نهم

اروپا از نیمه دوم قرن شانزده و قرن هفدهم

نگرشی کلی به اروپا

دولتهای اروپایی

قاره اروپا در فاصله نیمه دوم قرن شانزدهم تا نیمه اول قرن هفدهم با درگیری در مجادله‌های دینی و سیاسی صحنه انقلابهای تازه شده بود. در ایام یادشده دولتهای بزرگ مسیحی اروپا عبارت بودند از: آلمان (اتریش و قسمتی از مجارستان و چکوسلواکی)، فرانسه، انگلیس، اسپانیا (پرتقال و ایتالای جنوبی هم از آن اسپانیا بود) سوئد، لهستان، روسیه و جمهوری ونیز. سراسر شبه جزیره بالکان، افلاق، بغداد (ترانسیلوانیا) و قسمتی از مجارستان مال دولت عثمانی بود، افزون بر آن حاکم‌نشین کریمه هم در این قاره تحت حاکمیت مقتدر عثمانی‌ها بود. در ایتالیا حکومت‌های فلورانس و پاپ را در آن دوران شاهدیم و سوئد به صورت کانتونهای (ایالت) متعدد اداره می‌شد. جمهوری فلمنگ با آن که تازه به میدان آمده بود علی‌رغم کوچک‌بودنش به سبب بازرگانی دریایی و بویژه در سایه فعالیتش در اقیانوس هند در رده کشورهای ثروتمند و معتبر به شمار می‌آمد.

انتشار «آیین لوتر» در نیمه اول قرن شانزدهم: پیش از ظهور آیین لوتر یعنی پروتستان پروتستان، مردم اروپای غربی و اروپای میانه کاتولیک مذهب بودند و مردم شبه جزیره بالکان (به استثنای راغوزه و دلماچیه برخی نواحی آلبانی) و روسیه مذهب اورتدکس داشتند.

مذهب پروتستان علی‌رغم موانع گوناگون روزبه‌روز دامنه خود را گسترده‌تر

می ساخت و تا خارج از مرزهای آلمان فراتر رفته، و طرفداران بسیار یافته بود. مجلس دیت اوگسبورگ با تصویبنامه‌ای از شدت تضحیقات پروتستانها کاست (اگوستوس ۱۵۵۵م) و در آلمان حقوقی برای کسانی که به مذهب پروتستان درآمده بودند، قائل شدند، و به این سان کاتولیکها طعم نخستین شکست را چشیدند. آیین پروتستان نخست وارد کشورهای اسکاندیناوی شد و بعد توسط گالون به فرانسه رفت و از آنجا با ورود به انگلیس بسرعت گسترش پیدا کرد و منتشر شد.

انگلیسیها کلیسای انگلیکان را تأسیس کردند که رئیس دولت رئیس این کلیسا نیز به‌شمار می‌رفت. کلیسا در اسکاتلند توسط مجلسی که پرسبیتری نام داشت با اصول کالون فعالیت آغاز کرد (۱۵۶۰). تضادی که انگلیس بین کلیسای انگلیکان و پرسبیزینها به وجود آورد سبب دگرگونیهای بزرگی شد که تا اواسط قرن هفدهم طول کشید.

فرقه‌های مختلف کاتولیک

پیدایی مذهب پروتستان حتی در مذهب کاتولیک هم ایجاد رفرم کرد. آنها هم برای مبارزه دشمنان خود دست به تصفیه همدیگر زدند و در نتیجه به صورت فرقه‌های مختلف فعالیت آغاز کردند. در رأس این فرقه‌ها فرانسیسکنها بودند با شاخه‌هایی چون کاپوسینها و ژوزئیتها و... در بین این فرقه، راهبه‌ها هم بودند.

در بین طریقتهای موجود در اسپانیا، ایتالیا و فرانسه مهمترینشان ژوزئیتها بودند که با تشکیلات مهمشان به اطراف ریشه دوانیده^۱ بودند. ژوزئیتهای فرانسه فرانسیسکنها در قرن هفدهم با تبلیغاتی که در قلمرو عثمانی می‌کردند، این دولت را

۱- مؤسس فرقه ژوزئیت یک اصیل‌زاده اسپانیولی به نام ایکناس دولوپولاستوله متولد ۱۴۹۱م بود این شخص که شرح حال بزرگان مسیحی را خوانده بود همراه با تشکیلات سن دومینک به وعظ و نصیحت مشغول بود. در دانشگاه پاریس به اخذ درجه دکتری موفق شد وی در سال ۱۵۳۴م مراسم جشن عروج مریم یک روز یکشنبه در کلیسای سنت ماری پاریس با شش دولت ملاقات کرد و در آنجا سوگند خوردند که وجود خود را وقف خدمت خداوند سازند، در فقر زندگی کنند و مانند قدیس مسلمانان را مسیحی سازند و با سروجان به پاپ خدمت کنند. پاپ پل سوم به جمع این هفت دولت (جمعیت عیسی) نام نهاد این جمعیت گسترده شد و در بسیاری از نقاط شعبه تأسیس کرد و به هر گوشه جهان منتشر شد.

درگیر ساخته بودند. سفیر فرانسه در ترکیه در رأس این فعالیتها- در قلمرو عثمانی- قرار داشت.

فعالیت فرقه‌های کاتولیک طی قرن هفدهم در ترکیه

فعالیت فرانسویها

در سطور بالا به اختصار گفتیم که به میدان آمدن مذهب پروتستان، مذهب کاتولیک را که داشت از درون می‌پوسید* وادار به سازماندهی جدید کرد و مذهب کاتولیک در فاصله سالهای ۱۵۲۴ و ۱۶۴۱ میلادی در سایه اصلاحات و فعالیت‌های فرقه‌هایش وجه تازه‌ای به دست آورد.

باتوجه به این که دولت عثمانی از زمان فرانسوای اول نسبت به دولت فرانسه احساسات دوستانه نشان داد با درخواست پادشاه فرانسه با ژوژئیتها رفتار مساعدی کرد و با استقرار آنها در «غلطه» [در استانبول] موافقت کرد.... بعدها هانری چهارم مناسب دید که ژوژئیتهای مستقر در استانبول تحت حمایت سفیر فرانسه قرار گیرند که چنین شد و ژوژئیتها با بهره‌گیری از این حمایت نه تنها در استانبول بلکه در سلانیک (سلونیک)، از میر، ساقیز و ناکسوس (جزیره نقشه) و آتنا به فعالیت و تبلیغ آغاز کردند. حتی ساواری دوبرو که به ترکی بسیار مسلط بود و مدت زمان طولانی مقیم استانبول بود، علیه دولت عثمانی و در باره از میان برداشتن این دولت اثری نوشته بود و می‌خواست مقدمات یک جنگ صلیبی دیگری را فراهم سازد.

تمام سعی فیلیپ هادلی صرف این هدف بود که ضمن مستقر کردن ژوژئیتها در استانبول بین کاتولیکها و اورتدکسها (دو کلیسای شرق و غرب) تفاهم ایجاد کند. از این روی تلاش کرد تا بتواند تسهیلات لازم را برای فعالیت یک مبلغ مسیحی رومی که از سوی کاردینال باندینی با یک دستورالعمل هفت ماده‌ای به استانبول آمده بود فراهم سازد. این رومی که به مذهب کاتولیک درآمده بود کاناکیو روزی نام داشت. در ماده

* نظر نویسنده است و عیناً نقل شده است. مترجم.

دوم این دستورالعمل این نکات نوازشگرانه در مورد رومی‌ها وجود داشت:

«آرزوی کلیسای روم (کاتولیک) همواره این بوده است که با همه کلیساها علی‌الخصوص با کلیسای شرق (اورتدکس) که در مورد راهبه‌های کاتولیک نظر مساعد دارند روابطی صلح‌آمیز همراه با اتحاد و اتفاق داشته باشد.

حضرت حق شاهد است که روم (کاتولیکها) نه‌تنها در اعصار گذشته بلکه در دوره‌های اخیر در زمان پاتریک یرمی برای دست‌یافتن به این آرزو و رسیدن به نتیجه‌ای مثبت از هیچ زحمت و صرف هزینه ابا نکرد و مدام در راه این مقصد گام برداشت و برای رومی‌های جوان کالجهای بسیار تأسیس کرد که امروزه نیز با نهایت کوشش و توجه این مؤسسه‌ها را اداره می‌کند. تا این ملت نجیب و هوشمند همچون گذشته فیض‌یاب و بهره‌مند شود».

فیلیپ دوهارلی به جای آشیل دوهارلی سفیر فرانسه در ترکیه شده بود، همو بود که نخستین گام را در راه فعالیت و تبلیغ برای اتحاد دو کلیسا برداشت و او کوشید تا توانست پنج ژزوئیتی را که سفرای انگلیس و فلمنگ مخالف آنان بودند در استانبول مستقر سازد. او این پنج نفر را در چاپخانه‌ای که در خانه کالوبر متاکساس متولی کلیسای استانبول برای نشر مطالب تبلیغاتی مستقر شده بود به فعالیت واداشت.

دولت عثمانی بسرعت از وجود این چاپخانه در خانه متولی کلیسا آگاه شد، بلافاصله خانه به اشغال درآمد و کتابها مصادره شد. متاکساس به زندان افتاد و پاتریکخانه روم به پرداخت دوازده هزار قروش خسارت محکوم شد.

ژزوئیتها یعنی پنج شخص یادشده به منظور اخراج از خاک ترکیه دستگیر شدند. متاکساس با میانجیگری سفیران انگلیس و فلمنگ رها شد.

فیلیپ هارلی که با اخراج پنج ژزوئیت نقشه‌هایش نقش بر آب شده بود، بشدت ناراحت شد و تهدید کرد اگر پنج ژزوئیت اخراج شوند خواستار پاسپورتهای آنها خواهد شد، اما مراد چهارم به وزیراعظم دستور داد به سفیر بگوید که: سلطان باور نمی‌کند پادشاه فرانسه که او را دوست صادقی می‌داند به خاطر گوشمالی چند خائن در دوستی پیشین خللی وارد سازد (۲۲ اوجاق ۱۶۲۷).

فعالیت ژزوئیتها ظاهراً به صورت یک مسئله بی‌اهمیتی به نظر می‌رسید اما قصد پاپ این بود که در سایه فعالیت آنها اورتدکسهای رومی جوان را که از دست داده بود، با

اتحاد دو کلیسای کاتولیک و پروتستان، در کالجها با عقاید کاتولیک پرورش بدهد تا بتواند اتحاد دو کلیسا را که عصرها در شرق به آن نایل نشده بود، تأمین کند.

نقشه ژزوئیتها چنگ انداختن بر دریای مدیترانه و جای گرفتن در جوار قبرس، حلب، شام، بیروت و کلیسای «قدس» بود. آنها توانسته بودند در جزیره ناکسوس (نقشه) سران رومی را با خود همداستان سازند اما در ساقیز زندانی شده بودند.

بعدها ژزوئیتها بر آن شدند تا با میانجیگری بارون گفتاتین نایب‌السلطنه که به عنوان سفیر به استانبول آمده بود، با استفاده از ماده ۷ مصالحه‌نامه وینه که تحت‌عنوان ماده «عیسوی» مجاز به تعمیر کلیسا برای قرائت انجیل بودند وارد استانبول شدند اما در این کار توفیق نیافتند. آنها علی‌رغم همه کوششها از نظر دولت عثمانی جاسوس اسپانیا بودند و همگی قاطعانه از ترکیه اخراج شدند.

فعالیت ژزوئیتها و فرانسیسکنها در کشور عثمانی بیشتر در استانبول، از میر، حلب، ادرنه، فلسطین، مصر، عراق، قبرس و یونانستان میانه بود تشکیلاتی که در این ایالتها فعالیت داشتند از سه مرکز مستقر در پاریس، لوز و بریتانیا (واقع در شمال غربی فرانسه) اداره می‌شدند.

در اثنای جنگی که دولت عثمانی درگیر آن بود و شانزده سال طول کشید، به سبب حساس شدن اوضاع در زمان لویی چهاردهم چون دولت عثمانی نسبت به فرانسوی‌ها موضعی تساهل‌آمیز داشتند، تبلیغات کاتولیکی در ترکیه شتاب گرفت. وقتی کاتولیکها دریافتند که مسلمانان به آیین مسیح در نخواهند آمد کوشیدند تا اتباع مسیحی عثمانی را به آیین کاتولیک در آورند. این مسئله باعث می‌شد که اتباع عثمانی از دولت فاصله بگیرند. حتی پاتریک* رومی انطاکیه طی نامه‌ای برای لویی چهاردهم نوشته بود که امید رهایی خود را [از قید دولت عثمانی] به او بسته‌اند.^۲

در سال ۱۶۲۱ م راهب پاسیفیکو واعظ «جمعیت کاپوسیین پاریس» از فرقه‌های درجه دوم مذهب کاتولیک به ترکیه آمد و در استانبول، روم ایلی، قبرس، سوریه، فلسطین و عراق صومعه کاپوسیین را تأسیس کرد.^۳

* رئیس روحانی کلیسای اورتدکس. م.

۲- تبلیغات کاتولیکی در ترکیه (مجله انجمن تاریخ، سنه ۱۵ ص ۲۵۷).

۳- نخستین روابط کاتولیک‌های کاپوسیین در ترکیه (مجله انجمن تاریخ سنه ۱۴ ص ۱۲۵).

دولت‌های بزرگ اروپایی در اواسط قرن شانزده و قرن هفدهم ۱. فرانسه

درگیری‌های دینی و سیاسی در فرانسه

این انقلاب دینی یعنی پروتستان‌گری به کندی و آرامش شکل‌نگرفت بلکه موجب خونریزی بسیار شد. جنگ‌های مذهبی که مدت سی سال (۱۵۶۳-۱۵۹۳م) در فرانسه در گرفت سخت خونین و بسیار بی‌رحمانه بود. پروتستانها، پیروان مذهب جدید به شدت تحت بازجویی قرار می‌گرفتند و آنها هم اگر فرصت می‌یافتند مقابله به مثل می‌کردند. طی این سی سال هشت بار جنگ مذهبی در گرفت، حتی از کشورهای بیگانه هم درخواست یاری شد. در اثنای این جنگها به سال ۱۵۷۲م قتل‌عام معروف سن بارتلمی رخ داد که این قتل‌عام دو روز ادامه داشت. در این دوروز هنر پروتستانی که شناسایی می‌شد، به قتل می‌رسید.

پس از کشته شدن هانری سوم (۱۵۷۴-۱۵۸۹م) فیلیپ دوم شاه اسپانیا بر آن شد تا دخترش ایزابل را بر تخت سلطنت فرانسه بنشانند اما «اتانرو»* آن را نپذیرفت و هانری دوناوار را با عنوان هانری چهارم سلطان فرانسه اعلام کرد (۱۵۸۹م). هانری دوناوار پس از رسیدن به سلطنت مذهب پروتستان را رها کرد و به مذهب کاتولیک درآمد، اما در سال ۱۵۸۹م با انتشار «فرمان نانت»، آزادی وجدان و داشتن حقوق مساوی را برای پروتستانها قائل شد.

پس از به سلطنت رسیدن هانری چهارم، فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا که در جنگ به یاری کاتولیکها شتافته بود، پذیرفته‌نشدن دخترش را به سلطنت فرانسه بهانه کرد و علیه فرانسه وارد جنگ شد. در جنگی که سه سال طول کشید فیلیپ نخست پیروزیهایی به دست آورد و مناطق بورگونی و پیکارویا^۴ را تصرف کرد و اما در سال

• Eta- Jenero

۴- بورگونی در فرانسه شرقی در جنوب غربی ایالت ساووا قرار دارد، پیکارویا از ایالت‌های شمالی فرانسه است و در غرب ایالت شامپانی واقع شده است.

۱۵۹۸م هانری چهارم اسپانیاییها را شکست داد و با پیمان ورون به جنگ پایان بخشید.

هانری چهارم و لویی سیزدهم

سلطنت هانری چهارم مصادف است با اواخر سالهای سلطنت مراد سوم، سلطنت محمد سوم و احمد یکم. هانری چهارم سخت کوشید تا فرانسه را که بر اثر جنگهای درازمدت ویران شده بود به سوی ترقی و پیشرفت سوق دهد. با افرادی که برگزیده بود دست به اصلاحات زد و به یاری سولی «دارایی» و امور مالی را سامان داد. صنایع قدیمی فرانسه یعنی ماهوت بافی و قالی بافی را زنده کرد، کارخانه های بافندگی تأسیس کرد، جاده کشید و هنگامی که برای دفاع از پروتستانهای آلمان مقدمات جنگی را علیه خاندان هابسبورگ فراهم می دید، به دست یک کاتولیک متعصب به نام راویاک ترور شد و پسرش لویی سیزدهم جای پدر را گرفت (۱۶۱۰). «ولتر» معروف در اثرش به نام «یادواره هانری» شرح حال هانری چهارم را به رشته تحریر درآورده است.

لویی سیزدهم چون بیش از نه سال نداشت از این روی مادرش ماری دومدیسی به نام پسرش سلطنت می کرد و اداره امور دولت به دست این خانم و یک شخص ایتالیایی الاصل به نام کونچینی بود. وقتی شاه به شانزده سالگی رسید دستور کشتن این شخص توطئه چین را داد و خود شخصاً اداره امور را در دست گرفت (۱۶۱۷) و با تحریک مادر آزمندش بنای ستیزه با اشراف و پروتستانها را گذارد و اداره مملکت را به دست کاردینال ریشلیو داد (۱۶۲۴).

دوره ریشلیو و مازارین

کاردینال ریشلیو به نفوذ و قدرت شاه افزود، پروتستانها را که سر به شورش برداشته بودند آرام ساخت و ضمن لغو کردن امتیازهایی که با فرمان نانت به پروتستانها داده شده بود، حقوقی مساوی حقوق کاتولیکها برای آنان قایل شد.

ریشلیو اصلاحاتی در ارتش و نیروی دریایی فرانسه نیز انجام داد و در جنگ سی ساله ای که علیه خاندان هابسبورگ یعنی امپراتور آلمان و شاه اسپانیا آغاز شده بود مشارکت کرد. در این جنگ متفقان فرانسه عبارت بودند از شاه سوئد و پرنس های

آلمانی پروتستان. بر اثر این جنگ وضع مالی فرانسه درهم آشفت، اما به یاری متفقانش اتریش را شکست داد و نفوذش را درهم شکست و به این ترتیب نفوذ شاه در فرانسه بیشتر شد و قدرتمندتر گردید.

در پی مرگ ریشلیو به سال (۱۶۴۲) بنا به سفارشش کاردینال مازارن (مازارین) جای او را گرفت. هفت ماه بعد خود لویی هم درگذشت و به جای او لویی چهاردهم که بیش از پنج سال نداشت بر تخت پادشاهی نشست و مادرش «آن دوتریس» که دختر سلطان اسپانیا بود، نایب‌السلطنه شد (۱۶۴۳). مازارن در مقام خود (نخست‌وزیری) ابقاء شد. وضع خزانه به سبب جنگ سی‌ساله فلاکت‌بار بود. از دیگر سوی فرانسه برای غلبه بر خاندان هابسبورگ می‌بایست به متفقانش سوئد و پرنسهای آلمانی کمک مالی^۵ می‌داد. با توجه به این که خواه در زمان ریشلیو و خواه در اوایل دوره صدارت مازارن، سیاست عثمانی‌ها و فرانسوی‌ها در جهت ناتوان ماندن اتریش بود، از این روی سیاست یادشده که از اواسط قرن شانزدهم اتخاذ شده بود تا دوره مورد بحث همچنان ادامه داشت، اما در زمان لویی چهاردهم در پی یاری فرانسه به ونیز در جریان جنگ گرید (گرت) و همچنین بعدها بر اثر کمک این کشور به امپراتور در اثنای جنگ عثمانی - اتریش، این شیوه درهم ریخت

دوران لویی چهاردهم

دوره زمامداری لویی چهاردهم هفتاد و دو سال طول کشد و مصادف است با سلطنت شش پادشاه (سلطان ابراهیم، سلطان محمد شکارچی، سلیمان دوم، احمد دوم، مصطفی دوم و احمد سوم) در ترکیه (۱۷۱۵ هـ / ۱۶۴۳ م).

در دوران کودکی لویی چهاردهم اوضاع فرانسه به سبب شورشهای داخلی، جنگها، مخالفت پارلمان و شورشهای پرنس‌کنده که بر اسپانیائیه‌ها غلبه کرده بود، سخت آشفته بود، شاه و مازارن را از پاریس به فرار واداشتند و پرنس‌کننده پاریس را اشغال کرد. در

۵- همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی و نیز در بخش مربوط به روابط عثمانی - سوئد و عثمانی - اتریش دیدیم در اثنای این جنگ سی‌ساله شاه سوئد می‌خواست شاه اردل و از طریق شاه اردل هم دولت عثمانی را به سوی این جنگ سوق بدهد، اما دولت عثمانی به پیمان خود با اتریش وفادار مانده بود.

سایه عزم و متانت مازارن که ماجراهای مهمی را پشت سر نهاده بود و از خطرات بسیاری جسته بود، پرنس کنده پاریس را ترک گفت و به اسپانیولیها پناهنده شد. سرانجام شاه که به سنی رسیده بود که می توانست خود شخصاً اداره امور را به دست بگیرد، پس از چهار سال [دوری از پاریس] بازگشت و از سوی مردم با شور و شوق استقبال شد (اکیم ۱۶۵۲). این جنگ داخلی فرانسه از سال ۱۶۴۸ آغاز شد و چهار سال به درازا کشید مصادف است با خلع سلطان ابراهیم از سلطنت و نخستین دوران پنج ساله حکومت محمد چهارم.

لویی چهارده که به هنگام مرگ مازارن (۱۶۶۱) بیست و دو سال داشت، درس آموخته از ماجراهایی که گذرانیده بود توانست در طول سلطنت نفوذ و قدرت خود را حفظ کند. لویی تحت تأثیر تربیتی که یافته بود اعتقاد کامل داشت بر این که نماینده خداوند است و به این جهت یک مستبد مطلق العنان به معنی کاملش بود. کولبر وزیر دارایی بعدها مسؤولیت دیگروز را هم برعهده گرفت و بیست و دو سال تلاش کرد که در زمینه تجارت و صنعت نیز فرانسه را پیش برد.

لویی طی جنگ سی ساله‌ای که فرانسه با خاندان هابسبورگ درگیر آن بود، توانست با عهدنامه‌های مونستر و پیرنه دژهای آلاس، آرتووه و روسیون را به دست بیاورد. در ایامی که دولت عثمانی سرگرم جنگ شانزده ساله‌اش با اتریش بود، کشور پادشاهی فرانسه هم درگیر جنگ نه ساله با اتریش و متفقانش بود که در سال ۱۱۰۰ هـ/ ۱۶۸۸ م آغاز شد و تا سال ۱۱۰۹ هـ/ ۱۶۹۷ میلادی به درازا کشید. در این جنگ که به پیمان رسویک انجامید فرانسه با اعمال گذشتهایی برخی از اراضی را که در آغاز به دست آورده بود، ترک گفت.

۶- در این جنگ که با پیمان رسویک پایان گرفت امپراتور اتریش، پادشاه اسپانیا، دوک آلفرد ساووا، انگلیس و هلند علیه فرانسه می جنگیدند. مورخ تاریخ سلاحدار جریانات این جنگ را در پایان وقایع هر سال در اثر خود آورده است.

۲. انگلیس

جنگهای مذهبی

در سال ۱۵۵۸ م در پی مرگ ماری تئودور ملکه قرن شانزدهم انگلیس که کاتولیک متعصبی بود، خواهرش الیزابت ملکه انگلستان شد. این ملکه درست برعکس تئودور مذهب پروتستان داشت و موضعی حامی گرانه در رابطه با پروتستانهای خارج از کشورش گرفت. و خصم مذهبش فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا شد که دشمن پروتستانها و حامی کاتولیکها بود.

او با آن که از فیلیپ به خاطر قدرت نیروی دریایی و زمینی که صاحب آن بود احتراز داشت، با اینهمه دولت عثمانی را علیه اسپانیا تحریک می کرد، هرچند نتوانست عثمانی ها و اسپانیاییها را با یکدیگر درگیر کند اما توانست مانع از برقراری روابط دوستی و تجاری بین عثمانی و اسپانیا شود.

ملکه الیزابت کاتولیکها و کالونیسهایی را که در داخل انگلستان مانع از پیوستن مردم به کلیسای انگلیکان^۷ می شدند مجازات می کرد. کلیسای انگلیکان با دیدگاههای انتقادی دو مذهب کاتولیک و کالونیست به وجود آمده بود. در این تاریخ در جزیره بریتانیای کبیر ماری استوارت ملکه اسکاتلند دشمن کاتولیکها و رقیب ماری استوارت بود.

ماری استوارت خواهر زاده هانری هشتم پدر الیزابت بود. الیزابت همسر فرانسوای دوم پادشاه فرانسه بود. با توجه به پیروی الیزابت از مذهب کاتولیک، کاتولیکهای جزیره [انگلیس] از او جانبداری می کردند، در سال ۱۵۶۸ م در پی انقلابی که در اسکاتلند روی داد، ماری استوارت ناگزیر شد که به انگلستان برود و در آنجا به دستور ملکه الیزابت بازداشت و زندانی شد. و پس از هجده سال زندان در سال ۱۵۸۶ با عزل و کشته شدن الیزابت با این اتهام و ادعا که وی در ایجاد جمعیتی که الیزابت به دست آنها کشته شد دست داشت اعدام شد.

ملکه الیزابت از اصیل زادگان فلمینک (پیتبا) که علیه اسپانیا قیام کرده بودند

۷- آنگلکنها مراسم ظاهری و شخصیتهای مذهبی کاتولیکها را قبول داشتند.

حمایت کرد. این مسئله باعث جنگ دو دولت که قبلاً نیز روابط تیره‌ای داشتند شد. ناوگان اسپانیا معروف به «شکست‌ناپذیر» در سال ۱۶۸۸ م بر اثر طوفان صدمه شدید دید و انگلیس از استیلای اسپانیا رهایی یافت. دوره این ملکه مصادف است با دوران حکومت مراد سوم و پسرش محمد سوم.

دوره ژاک و شارل*

پس از الیزابت ژاک پادشاه اسکاتلند پسر ماری استوارت مقتول به سلطنت رسید و با این تحول ظاهراً انگلیس و اسکاتلند یکی شدند (۱۶۰۳). ژان در آغاز با دیدگاه‌های مذهب پرسبب‌ترین تربیت یافته بود، اما بعدها یک انگلیکن متعصب شد. او بالطبع پادشاه مستبدی بود و عقیده داشت که اختیارات داده شده به پارلمان یک التفات شاهانه بیش نیست. از این روی دشمنی اعضای پارلمان را به خود برانگیخت.

پارلمان که هر سال یک بار تشکیل جلسه سالانه می‌داد (تا سال ۱۶۲۱) مدت هفت سال بود که از تشکیل جلسه خبری نبود.

در سال ۱۶۲۵ در پی مرگ ژاک پسرش شارل یکم به سلطنت رسید. با توجه به نفرت مردم از پدرش، سلطنت او با خوشنودی استقبال شد. اما بعدها خوش‌دلی و امیدواری مردم به ناامیدی بدل شد. شارل یکم که در سال ۱۶۲۸ م قول داده بود که تصمیمات پارلمان را اجرا و رعایت بکند به قول خود عمل نکرد و در پی مخالفت پارلمان با مالیات جدیدی که پیشنهاد کرده بود، پارلمان را منحل ساخت و یازده سال کشور را خود اداره کرد. (۱۶۱۹ م).

بیدادگریها افزون از اندازه شد. در زمان سلطنت او نیز چون دوران حکمرانی پدرش شمار بسیاری از خانواده‌های انگلیسی بویژه پیروان مذهب پوریتن‌ها انگلیس را ترک

* چارلز اول، مترجم

۸- در انگلستان پادشاه به هیچ روی مقام اجرایی نبود و نمی‌توانست خواسته‌های خود را به مرحله اجرا درآورد. مردم انگلیس از قرن سیزده به بعد Kamaraی مجلس لردان و اعیان را داشتند که این دو مجلس هر سال تشکیل جلسه می‌دادند و پس از بررسی پیشنهادهای و مالیاتهای درخواستی پادشاه در باره آن تصمیم‌گیری می‌کردند. بدون کسب موافقت از این دو مجلس تصمیمات پادشاه ضمانت اجرایی نداشت.

گفتند و به آمریکا مهاجرت کردند.

«لود» اسقف کانترבורی که می‌خواست مردم انگلیس و اسپانیا را وابسته کلیسای انگلیس کند، نخست‌وزیر دولت شارل یکم شد. در پی اقدامات او که می‌خواست مردم اسکاتلند را به پیروی از کلیسای انگلیکن وادارد شورش در اسکاتلند برپا شد، با به ثمر رسیدن این شورش شارل خواستار تشکیل جلسه پارلمان جدید شد.

پارلمان درازمدت

این پارلمان که به «پارلمان درازمدت» شهرت یافت، در سال ۱۶۴۰ تشکیل جلسه داد و سیزده سال اداره امور مملکت را به دست گرفت، بیشترین اعضای این پارلمان را پوریتن‌ها، تجار و صاحبان صنایع مستقل و صاحبان کشتیهای تجاری تشکیل می‌دادند. در پی این حوادث جنگ داخلی آغاز شد در آغاز پادشاه پیروز شد اما از سال ۱۶۴۴ به بعد یکی از اصیل‌زادگان به نام کرامول با سازمان‌دهی به نیروهای پارلمان، بر پادشاه پیروز شد و به این ترتیب این جنگ داخلی پنج‌ساله پایان گرفت.

در پی این پیروزی در سال ۱۶۴۹ پادشاه دستگیر و اعدام شد و حکومت جمهوری اعلان شد. دوران این جمهوری پنج‌سال بود. جنگهای اسپانیا و اسکاتلند در این پنج‌سال رخ داد و در همه نبردها نیز دولت جمهوری پیروزمند بود. در سال ۱۶۵۳ م کرامول با یک کودتای دولتی، وکلای پارلمان را پراکند و تا دم مرگ به تنهایی و با دیکتاتوری حکومت را در دست گرفت.

کرامول پیش از مرگ پسرش، ریشارد را جانشین خود ساخته بود. اما چون او مانند پدر فردی متین و بااراده نبود، پس از مدتی استعفا کرد و در نیمه انتخابات پارلمانی، سلطنت‌طلبان که اکثریت را به دست آورده بودند، از چارلز دوم که به هلند پناهنده شده بود، دعوت کردند و باز سلطنت‌خاندان استوارت را پذیرفتند. و به این ترتیب بدون هیچ قید و شرطی دوباره نظام سلطنتی به انگلستان بازگشت (۱۶۶۰ م).

دوره پارلمان درازمدت و ایام دیکتاتوری کرامول از نظر تاریخ عثمانی مصادف بود با سلطنت سلطان ابراهیم و نخستین دوران سیزده‌ساله سلطنت پسرش سلطان محمد شکارچی.

چارلز دوم که بدون هیچ قید و شرطی به سلطنت برگزیده شده بود، به طور

غیرمستقیم از حوادث درس گرفته بود، از پارلمانی که او را به سلطنت برگزیده بود مدتی طولانی حمایت کرد. به سبب عیاشی و ولنگاری، پولی که در اختیارش بود کفاف خرجش را نمی‌داد، از این روی به سبب نیازی که به پول داشت دونکرک را به فرانسه فروخت و باز هم در ازای دریافت پول با فرانسه متحد شد و علیه هلند اعلان جنگ داد. در زمان سلطنت او هم جنگ مذهبی بین پورتین‌ها^۹ انگلیکها و کاتولیکها ادامه داشت.

احزاب «توری» و «ویگ»

ژاک دوک یورگ برادر چارلز دوم چون مذهب کاتولیک داشت پارلمان او را از حق سلطنت محروم کرد اما شاه تصمیم پارلمان را نپذیرفت و آن را منحل ساخت. این نظریه که آیا ژاک باید از سلطنت محروم شود یا نه مملکت را به فرقه «توری» و «ویگ» تقسیم کرد. توریها طرفدار به سلطنت رسیدن ژان بودند و ویگها خواستار محرومیت او از سلطنت بودند. در سال ۱۶۸۰ ویگها در انتخابات برنده شدند و تصمیم به محروم ساختن ژاک از سلطنت گرفتند. اما چارلز دوم به این تصمیم گردن ننهاده، در اولین فرصت پارلمان را پراکند و تا لحظه مرگش کشور را خود به تنهایی اداره کرد و پس از مرگش نیز ژاک دوم برادر کاتولیک مذهبش به سلطنت رسید.

ژاک دوم و گیوم دورانژ

ژاک دوم کاتولیک متعصبی بود، در واداشتن مردم انگلیس به پذیرش مذهب کاتولیک سخت زیاده‌روی کرد و سفارش پاپ را در مورد اعمال میانه‌روی نادیده گرفت. او پیشنهاد کمک لویی چهارده را توهینی نسبت به خود تلقی کرد.

ماری دختر شاه که همسر گیوم دورانژ رئیس جمهور هلند بود، برآن شد تا برای مقابله با اعمال افراطی ژاک به یاری شماری از مردم انگلیس گیوم را که پروتستان بود

۹- پورتین یا پروسپرنیها یکی از شاخه‌های مذهب پروتستان اسکاتلند بود و مدعی بودند که بیش از سایر مذاهب مسیحی به مفهوم کتاب مقدس آگاهند و چون خاندان استوارت در مورد آنها بازجویی‌های شدیدی اجرامی کردند شماری از آنها مهاجرت کردند.

به جای ژاک به سلطنت انگلستان بنشانند، با او به نبرد برخاستند و سرانجام در سال ۱۶۸۸ م گیوم با کشتیهای متعدد در سواحل بریتانیای کبیر نیرویی انبوه پیاده کرد. و ژاک نیز سرانجام به نزد پادشاه فرانسه که پیشنهاد کمکش را رد کرده بود، پناهنده شد. پارلمان موافقت کرد که گیوم مشترکاً به همراه همسرش به سلطنت انگلستان برگزیده شود. گیوم پس از انتخاب، افزایش اختیارات پارلمان و محدود شدن اختیارات خویش را پذیرفت و در شب‌ات سال ۱۶۸۹ م گیوم و همسرش ماری شاه به عنوان ملکه انگلستان اعلام شدند.

به سلطنت رسیدن گیوم به سادگی صورت نگرفت و انجام نیافت، او در اسکاتلند با هواخواهان پدرزنش ژاک دوم و با ژاک که از فرانسه یاری می‌دید درگیر شد. ژاک در سال ۱۶۸۹ با شماری از نیروهای فرانسه به ایرلند آمد و پس از اشغال آنجا، یک سال در آنجا ماند. اما در سال ۱۶۹۰ م گیوم با نیرویی که گردآورده بود وارد ایرلند شد و ژاک را ناگزیر کرد که به فرانسه پناهنده شود. و با این حادثه نقشه لویی چهاردهم که می‌خواست در انگلستان نیرو پیاده کند، نقش بر آب شد.

در زمان سلطنت گیوم دوران قانون مبنی بر این که شاهان انگلیس باید پروتستان باشند تصویب شد. گیوم در آغاز قرن هجدهم به سال ۱۷۰۲ درگذشت.

۳. امپراتوری اتریش (آلمان)

اتریش همسایه دولت عثمانی در دست خاندان هابسبورگ بود. حکمروایان این کشور هم امپراتور آلمان بودند و هم شاه بوهیم و مجارستان محسوب می‌شدند. از نیمه دوم قرن شانزدهم و طی قرن هفدهم امپراتوران آلمان و اتریش عبارت بودند از: آرشیدوک شارل (درگذشت ۱۵۹۰)، رودلف (متوفی به سال ۱۶۱۲)، ماتیاس (فوت ۱۶۱۹)، فردنیاد دوم (ف ۱۶۳۷۰)، پسرش فردنیاند سوم (ف ۱۶۵۷ م) و پسر فردنیاند سوم یعنی لئوپولد اول که در سال ۱۷۰۵ درگذشته بود.

از بین امپراتوران یادشده رودلف با دولت عثمانی پیمان زد و اتوروق را بست که طرفین پیمان شرایط مساوی داشتند. طی سالهایی که مورد بحث است در آلمان، مجارستان شمالی، بوهیم و پرنس‌نشینهای آلمان مذهب پروتستان انتشار یافته بود، امپراتوران یادشده که کاتولیک‌های افراطی بودند چون در حق پروتستانهای آلمان

بازجوییهای شدیدی اعمال کردند، دولتهای سوئد و فرانسه باتوجه به منافع سیاسی که داشتند به عنوان دفاع از پروتستانها جنگ سی ساله را (۱۶۱۸-۱۶۴۸م) علیه امپراتور آغاز کردند و آلمان را در شرایط سختی قرار دادند. دولت عثمانی در این شرایط خطرناکی که امپراتوری با آن روبه‌رو بود بی‌طرف ماند و پیشنهاد دولت سوئد را دایر بر جنگ علیه اتریش نپذیرفت.

پیمان وستفاليا (۱۶۴۸م / ۱۰۵۸ هـ) بیدادگریهای اتریش (هابسبورگ) را علیه مردم مجارستان و بوهم متوقف نکرد. مردم مجارستان علیا که مایل نبودند تحت نفوذ عثمانی‌ها درآیند به سبب ستمگریهای لئوپولد یکم که در دامان ژزوئیتها پرورش یافته بود، و یاد آن موی بر اندام راست می‌کرد، از طریق شاه اردل به دولت عثمانی که آزادی وجدان را حرمت می‌نهادتوسل جستند و خواهان حمایت این دولت از آنان در برابر امپراتوری آلمان شدند. این پیشنهاد از سوی وزیر اعظم فاضل احمد پاشا که پیمان واسوار را با اتریش بسته بود (۱۶۶۴م) رد شد. اما بعدها این پیشنهاد از سوی مرزیفونلی قرامصطفی پاشا که در انتظار فرصتی برای جنگ با اتریش بود، پذیرفته شد و سلطنت مجارستان میانه را به توکولی امره واگذار کرد و با این انتصاب آن قسمت از مجارستان تحت حمایت دولت عثمانی درآمد و برآن شد تا از این موقعیت برای جنگی که می‌بایست با اتریش آغاز می‌شد بهره‌مند شود.

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم، دولت عثمانی در پایان جنگی که شانزده سال طول کشید، با عقد پیمان قارلوفچه، سراسر مجارستان را به استثنای طمشوار، اردل (ترانسیلوانیا)، خرواتستان و اسکالونیا را گرفت. دولت اتریش در سایه فرماندهان ماهری چون اوژن دوساوا و شارل دولورن با ارتش منظم خود بر جمعیتی به نام ارتش که فاقد تعلیمات و انضباط بودند غلبه کرد.

۴. کشور پادشاهی سوئد در قرن هفدهم

پادشاهی سوئد

کشور مستقل پادشاهی سوئد که به استثنای سوئد جنوبی صاحب سوئد و فنلاند کنونی بود در قرن هفده در زمان سلطنت خاندان «واسا» در ردیف کشورهای بزرگ

جای داشت. و در بین کشورهای اروپایی از موقعیت حائز اهمیتی برخوردار بود. کشور پادشاهی سوئد مجلس دیتی به نام «رایکسداگ» داشت، این مجلس با فرمان شاه تشکیل می‌شد، اما در عین حال دارای اختیارات گسترده‌ای چون آغاز جنگ، صلح و... داشت.

گوستاو آدولف دوم (۱۶۱۱-۱۶۳۲م) در اثنای جنگ سی ساله‌ای که با ایام زمامداری او مصادف بود لیونی را از لهستان و با استفاده از اوضاع آشفته روسیه کارلیا (کارلس) و اینگریا را گرفت و به این ترتیب پیروزیهای مهمی به دست آورد. و با استفاده از این پیروزیها اختیارات رایکسداگ را محدود کرد و مجلس قانونگذاری را که سنا نامیده می‌شد به صورت مجلس مشاوره پادشاه درآورد.

پس از گوستاو آدولف دخترش کریستین به سلطنت رسید که سلطنت دوران خردسالی اش با نیابت اداره شد. سوئد طی جنگ سی ساله‌ای که هنوز ادامه داشت سواحل رود اودر، پومرانیا، سواحل دریای شمالی و بخشی از مناطق برن و وردون را تصرف کرد و ضمن شکست دادن دانمارک جزیره‌های گاتلند، داگو و اوزل را تصرف کرد و به این سان سوئد قدرت و نفوذ خود را در اروپا به معرض نمایش درآورد. با اینهمه وضع مالی سوئد درهم ریخته بود و افزون بر آن خوشگذرانیهای ملکه ناخشنودیهای را در مملکت برانگیخته بود، در این شرایط ملکه به خواست خویش از سلطنت کناره‌گیری کرد. نارضایی مردم برطرف شد و شارل دهم خواهرزاده گوستاو آدولف به سلطنت سوئد رسید.

شارل دهم پس از به دست گرفتن اداره امور دریافت که وضع مالی سخت فلاکتبار است. نخستین کار او سامان بخشیدن به وضع مالی بود. اما شش سال بعد درگذشت. سلطنت پسرش شارل یازدهم اعلام شد (۱۶۶۰م). چون اوایل سلطنت این پادشاه به صورت نیابت گذشت اوضاع رضایتبخش بود و سنا که به صورت یک مجلس دست‌نشانده شاه درآمده بود، صاحب اختیارات بیشتری شد.

سوئد در جنگ با هلند در سال ۱۶۷۵ پومرانیا را از دست داد. نفوذ و قدرت سنا مانع از انجام کارها بود و اصیل‌زادگان با هر پیشرفت که با منافع آنان در تضاد بود مخالفت می‌کردند.

در برابر این اوضاع شارل یازدهم اختیارات سنا را همچون زمان آدولف در یک هیأت

مشاوره برای پادشاه، محدود کرد و پایین آورد. شاه حق قانونگذاری را از سنا سلب کرد و با خودرایی پدرانهای سوئد را بخوبی اداره کرد.

نفوذ اصیل زادگان که روستاییان را به «رسرو» (سرف) بدل کرده بودند از بین برد و قشر دهقان را از بند اسارت آزاد ساخت. اوضاع مالی را سامان بخشید. شارل پانزدهم (در سال ۱۶۹۷م) درگذشت و پسرش شارل دوازدهم به سلطنت رسید. پدر برای او مملکتی مناسب و ملتی شاهدوست از خود به ارث نهاده بود. نخستین مناسبات عثمانی - سوئد در زمان گوستاو آدولف بود.

۵. دولت روسیه تزاری

خاندان تزار ایوان

در روسیه

کشور روسیه که از حاکم‌نشینی به صورت یک کشور پادشاهی تزاری درآمدی بود روزبه‌روز در حال گسترش بود. در سال ۱۵۸۴م پس از مرگ تزار ایوان چهارم از دو پسرش تئودور و دیمتری، تئودور تزار روسیه شد و دیمتری به همراه مادرش ناگزیر از سکونت در صومعه شدند.

بوریس گودونوف از اصیل‌زادگان که عضو مجلس دوما بود، خواهر خود را به عقد ازدواج تزار جدید درآورد و اداره امور کشور را به دست گرفت. در زمان تئودور که ناقص‌العقل بود، گودونوف روسیه را ماهرانه اداره کرد و موضع خود را قوت بخشید. پس از تئودور، گودونوف که سودای تزار شدن بر سر داشت در نهان دیمتری برادر تئودور را کشت و پس از مرگ تئودور به سال ۱۵۹۸م تزار روسیه شد. اما همه طبقات مردم روسیه با توجه به منافع خود با او دشمنی آغاز کردند. قحطی و بیماری شایع در کشور جریان‌ات خصمانه علیه او را قوت بخشید.

تزارهای دروغین [ساختگی]

درست در این گیرودار شخصی که ادعا می‌کرد دیمتری است به میدان درآمد. این شخص با وعده واگذاری برخی اراضی به لهستانی‌ها و با یاری این دولت طرفداران

بسیار یافت و وارد روسیه شد. گودونوف که آهنگ مقابله با او را داشت به سال ۱۶۰۵ م در گذشت و دیمتری وارد مسکو شد و تزارش خواندند.

دیمتری کاذب پس از به دست گرفتن اداره کارها به وعده‌هایی که به دولت لهستان داده بود عمل نکرد. در ضمن او به پاپ وعده داده بود که خود مذهب کاتولیک را خواهد پذیرفت و مردم را نیز وارد این آیین خواهد کرد، که به این وعده نیز وفا نکرد. تمایل دیمتری به لهستانی‌های کاتولیک مذهب و تشکیل نیرویی برای خود از آنان سبب شورش نیروهای استرلیچ شد. دیمتری برای فرار از دست شورشیان خود را از پنجره به بیرون پرتاب کرد که در نتیجه پاهایش شکست و به دست شورشیان کشته شد (۱۶۰۶ م).

با آن که واسیلی ایوانوویچ از خاندان روئیک که شورش علیه دیمتری را سازمان داده بود تحت نام واسیلی ششم تزار روسیه شد اما سلطنت او مورد تأیید طبقات مردم قرار نگرفت. اما واسیلی در مقابل دریافت یک نیروی پنج‌هزار نفری از شارل نهم پادشاه سوئد، منطقه کارلیا را به سوئدی‌ها واگذار کرد و خود با این نیرو مسکو را از دست اصیل‌زادگان خارج ساخت. اما در این بین با ورود نیروهای لهستان به روسیه که افراد تزار را شکست دادند، واسیلی ناگزیر دست از سلطنت برداشت (۱۶۱۰).

عده‌ای بر آن شدند تا پادشاه لهستان را به عنوان تزار روسیه برگزینند. گوستاو آدولف شاه سوئد با استفاده از این موقعیت به جز کارلیا، مینگرلی را نیز از روسها گرفت و به سرزمین خود ملحق ساخت.

در این ایام یعنی پس از آن که واسیلی ناگزیر از ترک سلطنت شد، از سال ۱۶۱۰ تا سال ۱۶۱۳ م، ولادیسلاس وازه پسر سیگسموند سوم پادشاه لهستان تزار روسیه بود. حتی پس از آن که کاملاً از سلطنت روسیه کناره‌گیری کرد تا سال ۱۶۳۴ همچنان عنوان تزار روسیه را داشت.

روسها که می‌دیدند کشورشان به دست بیگانگان اداره می‌شود، بیدار شدند، مسکو را از دست لهستانی‌ها گرفتند و آنان را به اسارت درآوردند. و مجلسی که از نمایندگان مردم تشکیل شده بود و محل تشکیل جلسات آن در مسکو بود، میخائیل رومانف پسر متروپولیت* مسکو را تزار روسیه اعلام کرد (۱۶۱۳ م).

خاندان رومانف

میخاییل رومانف با واگذاری برخی اراضی به سوئد با آن دولت به توافق و تفاهم رسید (۱۶۱۷). ولادیسلاس که داعیه تزاری روسیه را ترک نگفته بود، سلطنت رومانف را به رسمیت نپذیرفت. میخاییل در شرایط دشواری بود. لهستانی‌ها سرزمینهایی از روسیه - از آن جمله: اسمولنسک و کیف را به غنیمت بردند. اما در سال ۱۶۳۲ با مرگ سیگسموند پادشاه لهستان روس‌ها توانستند اراضی از دست داده را به استثنای اسمولنسک از لهستان بازپس بگیرند و ولادیسلاس شاه لهستان هم دست از داعیه سلطنت روسیه شست (۱۶۳۴).

در این بین قزاقها در فرصتی که یافته بودند قلعه آزاق را که متعلق به عثمانی‌ها بود را تصرف کردند و به روس‌ها دادند و از آن دولت تقاضای یاری کردند اما تزار میخاییل که مردی دوراندیش بود، قلعه آزاق را که می‌توانست عامل جنگهای خونین بین روسیه، کریمه و دولت عثمانی شود به عثمانی‌ها بازپس داد (۱۶۴۳).

پس از مرگ میخاییل، پسرش الکسی نهم تزار روسیه شد (۱۶۴۵). او حکمرانی متدین بود، در سال ۱۶۵۴ م در پی جنگ با لهستان برخی اراضی را به دست آورد، همزمان شارل دهم پادشاه سوئد نیز علیه لهستان اعلان جنگ داد و شهرهای پوزن، ورشو و کروکووی را تصرف کرد. الکسی از ترس آن که مبادا سوئدی‌ها در لهستان مستقر شوند با آن دولت صلح کرد و برآن شد تا لیونیا را که به سوئد واگذار کرده بود، پس بگیرد، اما نتوانست و راضی شد که آن را به دولت سوئد واگذارد، و به سال ۱۶۶۱ نیز با سوئد صلح کرد.

الکسی از همسر اولش دو پسر به اسامی فئودور و ایوان داشت و از ناتالی دومین همسرش پسری به نام پترو داشت. الکسی در سال ۱۶۶۹ مرد و فئودور پسر بزرگش تزار روسیه شد. الکسی دختری به نام صوفیا از همسر نخستین داشت که زنی سخت‌آزمند بود. فئودور در سال ۱۶۸۲ درگذشت و ایوان و پترو مشترکاً زمام سلطنت را به دست گرفتند که صوفیا نیابت آن دو را به عهده داشت.

صوفیا با استفاده از موقعیت عثمانی‌ها پس از شکست وینه بر آن شد تا در سال ۱۰۹۸ هـ / ۱۶۸۷ م با یک نیروی یک‌صد و پنجاه هزار نفری مرکب از افراد روس و قزاق به فرماندهی معشوقش پرنس گالیچین کریمه را به اشغال درآورد اما با مقاومت

شگفت‌انگیز حاجی سلیم‌گیرای خان کریمه روبه‌رو شد و به ناگزیر عقب نشست. نامبرده دو سال بعد در حزیران ۱۶۸۹م / شعبان ۱۱۰۰ هـ/ با نیرویی قریب به سیصد هزار تن باز روی به کریمه نهاد که با سررسیدن شتابان حاجی سلیم‌گیرای به کیلی در برابر مقاومت شدید و ضربات او توفیق نیافت و پس نشست. پترو به محض رسیدن به سن قانونی در اولین فرصت صوفیا را صومعه‌نشین کرد و به اتفاق ایوان به حکومت پرداختند.

اما در واقع پترو به تنهایی اداره کارها را در دست گرفته بود. در این ایام دولت عثمانی درگیر جنگ با اتریش و لهستان و ونیز بود. پترو برای تصرف قلعه آزاق که آرزوی بزرگش بود با نیروی انبوهی دست به حمله زد، اما موفق نشد (۱۶۹۵م). ولی سال بعد باز حمله برد و قلعه را گشود. در سال ۱۶۹۹م دولت عثمانی با پیمان قارلوفچه راضی شد که قلعه آزاق را به روس‌ها واگذارد.

۶. دولت پادشاهی لهستان

سلطنت سیگسموند

همانگونه که در جلد دوم کتابمان دیدیم سیگسموند و اساز خاندان سلطنتی سوئد به پادشاهی لهستان انتخاب شده بود (۱۵۸۷). شاه جدید کاتولیکی متعصب و دست‌پرورده ژزوئیتها بود. او بر خلاف حکم احترام به آزادی وجدان، سیاستی شدید علیه پروتستانها و اورتدکسهای کشور پیشه کرد، و با روس‌های اورتدکس و مردم پروتستان مجارستان میانه‌جویی نکرد.

سیگسموند در سال ۱۵۹۲م در پی مرگ پدرش ژان سوم سلطان سوئد، در عین حال سلطنت سوئد را نیز صاحب شد. اما چون مذهب کاتولیک داشت مردم سوئد علیه او شوریدند و او ناگزیر از ترک سوئد شد. (۱۵۹۸م). اما دست از سلطنت آنجا نکشید و با عمویش شارل نهم که سلطان سوئد شده بود به جنگ پرداخت و لی و نیا را تصرف کرد.

سیگسموند در عین آزمون‌بودن به سبب بی‌تدبیری در سیاستی که دنبال می‌کرد، کشورش را ضعیف و ناتوان کرد. او در سال ۱۶۱۰م واسیلیچ ایوانووی کوئیکسی را که

در هرج و مرج پس از انقراض خاندان تزار پشین، سلطنت روسیه را به دست گرفته بود، شکست داد و پسرش ولادیسلاس را تزار روسیه اعلام کرد. اما پس از سرگ سیسگموند (۱۶۱۳) ولادیسلاس که مدتی طولانی اسماً عنوان تزار را با خود داشت از این عنوان نیز دست برداشت و سلطنت میخائیل رومانف را بر روسیه به رسمیت شناخت (۱۶۳۴) م.

سیاست لهستان در مرزهای جنوبی

کشور سلطنتی لهستان از طریق حاکم‌نشین کریمه و سرزمینهای اردل و بغداد با دولت عثمانی همسایه بود. از این روی گاهی به تشویق اتریش و گاهی هم با تحریک بغداد علیه دولت متبوعش عثمانی سبب شده بود که روابط خصمانه موجود بین دو دولت در قرن هفدهم ادامه داشته باشد که پیشتر در این باره در بخش مربوط به ویووده‌نشین بغداد از آن سخن به میان آورده بودیم.

نقش قزاقهای تابع لهستان

پس از سیگسموند پسرش نیز چون پدر ادعای سلطنت سوئد را داشت و از این روی خطر از دست دادن سلطنت لهستان هم که مالک آن بود چهره نشان داد. با مرگ او برادرش کازیمیر که جانشینش شده بود. این خطر را برطرف کرد. در جریان درگیری داخلی که کازیمیر گرفتار آن بود، بازی خطرناکش با قزاقهای دنی‌پپر بود.

خاندان سلطنتی لهستان کاتولیک مذهب بودند و اما قزاقها که با حفظ خودمختاری توسط لهستان اداره می‌شدند و نیز مردم اوکراین مذهب اورتدکس داشتند، سعی شاه لهستان برای کاتولیک ساختن دو قوم یادشده به قیام قزاقها و مردم اوکراین انجامید. حتی همیلمنیسکی هاتمان قزاقهای زاپوروق با تاتارها متحد شد و تاگالیچا پیش رفت، اما در جنگ برستشکو به سال ۱۶۵۱ م شکست فلاکتباری خورد و شهر کیف به دست لهستان افتاد. از این پس رویگردان شدن قزاقها از لهستان و تحت تابعیت روسها درآمدنشان روابط دوستانه بین لهستان و روسیه را تیره کرد و باز قبول تابعیت دولت عثمانی از سوی قزاقها روابط عثمانی - لهستان و عثمانی - روسیه را تیره کرد و به جنگ‌هایی انجامید.

ابراز تمایل همیملینسکی به روس‌ها موجب موفقیت تزارها در برخورد با لهستان شد و لهستان شهر ویلنا واقع در ایالت اسمولنسک و لتیوانیا را به روس‌ها واگذار کرد.

روابط سوئد و لهستان

یکی از مسائل خارجی شاه کازیمیر این بود که چون پدر ادعای سلطنت بر سوئد داشت، از این روی با شارل گوستاو شاه سوئد به جنگ پرداخت، اما چون اصیل زادگان لهستان از او ناخشنود بودند در جنگ شکست خورد و به سیلیزیا گریخت و نیروهای سوئد لیتوانی و لهستان را اشغال کردند. اما با تخریب عبادتگاه‌های کاتولیک‌های لهستان توسط سربازان پروتستان مذهب سوئد، مردم به هیجان آمده لهستان به نبرد با سوئدیها پرداختند که موجب بازگشت کازیمیر شد و به گالیچیا رفت.

شارل گوستاو هر چند که توانست ضمن اتحاد با خان اردل هاتمان قزاقها وارد خاک لهستان بشود اما کمک دولت عثمانی به لهستان از طریق اعزام خان کریمه برای مقابله با خان اردل موجب شکست [خان اردل] شد، و در پی آن نیز اتفاق لهستانیها با اتریش سبب شد که شارل گوستاو ناگزیر عقب بنشیند. سرانجام با میانجیگری پادشاه فرانسه و امپراتور اتریش با عقد پیمان اولیوا جنگ پایان گرفت (۱۶۶۰).

اوضاع داخلی لهستان

همانگونه که اصیل زادگان لهستان از کازیمیر ناخشنود بودند، کازیمیر هم دل خوشی از آنان نداشت، و بر آن شد تا دهقانان را که چون اسیری در دست اصیل زادگان بودند، نجات دهد اما در این کار توفیق نیافت. لهستانیها که خود را از تسلط اتریش رها کرده بودند، این بار گرفتار جنگ‌های داخلی شدند. در نتیجه شورش قزاقها، اوکراین و کیف به دست روسها افتاد. به این معنی که اراضی قزاق نشین دو سوی رودخانه دنی پیر مجموعاً در اختیار دولت لهستان بود، و اراضی سمت چپ رودخانه را با موافقتنامه ۱۶۶۰ م به روسها واگذاشتند و این بار هم در پی متارکه سال ۱۶۶۷ م اراضی سمت راست هم در اختیار روسها قرار گرفت.

شاه کازیمیر که فلاکت کشورش را آشکارا می‌دید به اصیل زادگان هشدار داد اما چون توجهی به هشدارهای او نشد متأثر از این بازتاب از سلطنت کناره‌گیری کرد و به

پاریس رفت و به جای او یکی از اصیل زادگان لهستان به نام میخائیل ویشنه و تسکی به جای او به سلطنت برگزیده شد.

همانطوری که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم در زمان سلطنت محمد چهارم و صدارت فاضل احمد پاشا، در جنگ عثمانی - لهستان، دولت لهستان، با عقد پیمان بوجاش اراضی بسیار به عثمانیها واگذار کرد و ناگزیر از پرداخت خراج نیز شد. اما بعداً بر آن شد تا از پرداخت خراج که به استقلال آن کشور لطمه میزد خودداری کند که این تصمیم به درگیری مجدد جنگ بین دو طرف انجامید. در این جنگ با دو پیروزی که نصیب ژان سوبییسکی شد ماده مربوط به پرداخت خراج حذف شد. و با توصیه فرانسه بخشی از اوکراین هم به لهستان واگذار گردید و به این ترتیب در پیمان «بوجاش» تجدیدنظر شد. (۱۶۷۸ م / ۱۰۸۷ هـ). در اثنای این جنگ میخال شاه لهستان درگذشت و هاتمان ژان سوبییسکی شاه لهستان شد.

ژان سوبییسکی طی سلطنت خود حمایت مادی و معنوی بسیار از لویی چهاردهم پادشاه فرانسه دید.

ژان سوبییسکی میبایست با استفاده از کمک فرانسه مجارهایی را که علیه اتریش قیام کرده بودند تقویت کند و پروس را از دست دوک براند نبورک خارج سازد. اما بعدها سوبییسکی از فرانسه روی گردانید و با اتریش به تفاهم رسید و با توصیه پاپ علیه دولت عثمانی با امپراتور متحد شد و با آن که وینه را هم نجات داد اما امپراتور با بی‌اعتنایی با وی برخورد کرد و حتی او را مورد اهانت قرار داد.

ژان سوبییسکی با نجات وینه خدمت بزرگی به امپراتوری اتریش کرد اما نتوانست اراضی اصلی کشور خود را از ترکها بازپس بگیرد. رقابت اصیل زادگان لهستان مانع از ایجاد آرامش در کشور بود و راه ترقی مملکت را سد می کرد.

سوبییسکی بی آن که بتواند سروسامانی به اوضاع داخلی ببخشد درگذشت و به جای او با تلاش روسیه و اتریش (به رغم فرانسه) شخصی به نام فردریک دوک ساکسونیا با عنوان اوگوست دوم به تخت سلطنت لهستان نشست (۱۶۹۶ م).

به هنگام امضای پیمان قارلوفچه، اوگوست دوم پادشاه لهستان بود. در تاریخهای عثمانی از او با عنوان «نال قران» نام برده شده است.

